زن روز

از گروه انتشارات کیهان

شماره دویست و هشتاد و هشت
شنبه یازدهم مهرماه ۴۹
بها ۲۰ ریال

اگر در این دنیا فقط یک آریا دارید

همه چیز دارید!

آریا تنها اتومبیل ساخت ایران است که مجهز به دنده اتوماتیک و کولر میباشد

با قالیچهٔ مخمل کاشان ،،
سالن خانه خود را فرش کنید.
سالن خانه را مجلل کنید..

● مرکز پخش : شرکت سهامی پخش بافته های ایران ـ تهران خیابان تخت جمشید شماره ۱۴۶

تلفن: ۴۲۳۴۰ ـ ۴۶۷۸۶ ـ ۵۰۰۹۱ ـ ۵۳۹۲۱ . تلگرافی منسوجات .

جزئی فروشی : نمایشگاه مخمل کاشان . شاهرضا . چهارراه پهلوی . تلفن ۶۹۲۵۳ . وکلیه فروشگاههای معتبر سراسر کشور .

تازه‌های بازار

موم سرد برای اپیلاسیون

(از بین بردن موهای پا و صورت)
از ریشه بدون درد تلفن ۶۲۱۷۴۵

گیسوی سوزان

شاه جنب کوچه لاله ساختمان توکل

شیشه شیرخوری کات در خدمت مادران عزیز

مادر عزیز . شیشه شیرخوری کات بهترین وسیله شیر دادن بفرزند دلبند شماست .
شیشه شیرخوری کات علاوه بر اینکه وسیله مطمئن و بهداشتی قابل اطمینانی برای کودك شماست ممکن است سکه پهلوی طلا نیز نصیب کودك شما بنماید .
در موقع خرید دقت کنید بسته‌بندی کاملا سالم باشد .
امتیازات شیشه شیرخوری کات عبارتست از :
۱ ــ شیشه قابل استریل است‌ودرنتیجه عاری از عفونتهای میکربی میباشد .
۲ــ پیچ شیشه از جنس مخصوصی ساخته شده که قابل استریل بوده ووضع پستانك و شیشه طوری است که هنگام شیرخوردن طفل‌هواخوری‌ایجادنمیکند.
نماینده انحصاری پخش در ایران ــ تهران خیابان کاخ جنوبی کوچه‌هلالی پلاك ۱۷ــ تلفن ۶۳۴۹۵ شیشه شیرخوری کات را از تمام داروخانه‌ها و سوپرمارکتهای معتبر تهیه فرمائید .

مغازه ظریف لاله‌زارنو

به خیابان تخت طاوس شماره ۷۰ جبهه شمالی نزدیك‌خیابان پهلوی انتقال یافته.
تلفن ۶۲۲۵۴۲

کفاشی خورچین

خانم های شیك پوشی که قبلا خرید کیف و کفش خود را از کفاشی خورچین واقع در خیابان عباس‌آباد چهارراه فرح شمالی پلاك ۲ انجام داده‌اند میدانند که خورچین مبتکر مدلهای انحصاری کیف و کفش در تهران است برای تشویق کارکنان خورچین فقط یکمرتبه از مدل های استثنائی ما دیدن فرمائید.

اوکازیون

تعداد زیادی لباس زنانه دست اول و دوم بمعرض فروش گذارده میشود ، بصرفه شماست که از این فرصت استفاده نمائید خیابان آیزنهاور خیابان بیات چهار راه فرصت پلاك ۱۲ تلفن ۴۰۳۰۹

سالن چلوکباب وپذیرائی‌پارس

با مدیریت جدید ودکوراسیون‌جالب وهوای مطبوع‌آماده پذیرائی‌از مشتریان محترم وبرگزاری جشن های عروسی میباشد . خیابان قدیم شمیران بالاتراز سینما مولن‌روژ سالن چلوکباب و پذیرائی پارس . تلفن ۷۵۶۹۱۹

در باز کن برقی ماینر

مجهز به‌چراغ صفحه در ۳مدل
مرکز پخش شرکت ماینر
تلفن ۴۱۴۷۵

فروشگاه پرده اشرافی

عالی‌ترین پرده با دوخت و نصب در اسرع وقت در فروشگاه پرده اشرافی .
خیابان شاهرضا مقابل بهرامی‌تلفن ۴۷۲۶۵

آموزشگاه خیاطی ریاض

زیرنظر خانم شمسیه موزون که سابقا درپاریس جوبی تدریس میکردند فعلا در آموزشگاه ریاض مشغولند علاقه‌مندان بفنون خیاطی میتوانند از کلاس‌درس ایشان استفاده نمایند.
خیابان شاه چهارراه جمشیدآباد پلاك ۴۶۶

تجهیزات آشپزخانه

قبل از تهیه و سفارش هرگونه‌سرویس آشپزخانه ازنمایشگاه مدرن راطا دیدن فرمائید .
راطا ــ جاده قدیم شمیران‌سه‌راه ضرابخانه جنب اتوبانك پارس تلفن ۷۷۲۶۵۶

مومك زیبائی بانو دکتر مایل

بهترین وسیله برای ازبین بردن‌موهای زائد دست‌وپا صورت ازریشه ومتوقف کردن رشد آن
قیمت ۱۰۰ ریال معرف۱۰۰بار
فروش در کلیه‌داروخانه‌ها وفروشگاه‌های معتبر

شیر زیبائی بانو دکتر مایل

علاوه بر پاك کردن چهره‌باداشتن مواد مقوی به پوست طراوت جوانی میبخشد .
فروش در کلیه داروخانه ها و فروشگاه های معتبر.

پیری حملات خود را از دور چشم شروع میکند

کرم دور چشم بانو دکتر مایل

بطور معجزه‌آسائی چین و چروك دور چشم راازبین برده و ازایجاد آن جلوگیری میکند .
در هرسنی که هستید. کرم دورچشم بانو دکتر مایل برای شما ضروری‌است.
نمایندگی داروئی دلشاد ناصرخسرو

کرست لوچیا

مشتری با سلیقه

انواع‌سفارشات شما در مدت دوساعت آماده و تحویل میگردد سه راه شاه جنب سینما آسیا ــ پاساژ شانزلیزه

مهندسین باغبان

حالا بهترین فصل تعویض و تغییرات در فضای سبز است مشورت بامهندسین باغبان را بشماتوصیه میکنیم .
تلفن ۶۸۸۹۶ ــ ۴۹۶۹۰

مزون لاله

انواع لباسهای خارجی وایرانی لباس شب و روز را از بیست تومان‌ببالا بمدت ۱۵ روز حراج میکند.
همه روزه ژاله‌ــ فرح‌آبادساختمان‌های بانك رهنی کوی فرح خیابان نسترن شرقی شماره ۵۶ تلفن ۷۹۲۹۷۲

اطلاعیه کارول

انواع البسه جیر و چرم آخرین مدل مینی ــ میدی ــ ماکسی موجود سفارشات و تعمیرات و شستشو پذیرفته میشود .
سه‌راه شاه جنب پاساژ دیبا
تلفن ۴۵۳۵۹

قصر پوشاك آفریننده زیبائی و بهشت شیك پوشان

آفرینندگان زیبائی دست بدست هم داده‌اند و برای روزهای رویا آفرین پائیز تدارك جامعی برای شما دیده‌اند و قصرپوشاك واقع در خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی را به بهشت شیك پوشان تبدیل کرده‌اند.
قصر پوشاك در هفته‌های آینده مژده‌ای بسیار جالب و ارزنده برای شما دارد اما همینقدر میتوانم خدمتتان عرض کنم که برای تدارك هرگونه لباس تا چند هفته دست نگهدارید تا از اخباری بسیار جالب براینان صحبت کنم.
قصر پوشاك با در اختیار داشتن دوزندگان ورزیده و طراحان وارد و گردانندگان با سلیقه و قیمت هائی ارزان بهترین محلی است که شما میتوانید کلیه مایحتاج پوشاکی خود و افراد خانواده را تهیه نمائید.
قصر پوشاك برای رفاه آن دسته از خریداران‌محترم‌که همه هفته گرفتار هستند. روزهای جمعه‌تاظهرنیز بازاست.

مزون عروس

مزون عروس مدیست نمونه تهران

با وجود تحویل ۲۴ ساعته بهترین البسه از هردختر خانمی عروس زیبا و از هر زیبائی عروسی زیباترمیآفریند.
خیابان شمیران مقابل‌آمل‌نبش کوچه زرین ساختمان فداج

قایق ورزشی

برای حفظ و ایجاد اندام متناسب

قایق ورزشی با حرکات موزون حساب شده از ایجاد سلولیت و چاقی های موضعی جلوگیری می کند و بر اثر حرکات مداوم وزن را بسرعت پائین میآورد.

قایق ورزشی

- در همه جا و برای هر سنی قابل استفاده است.
- اندازه آن قابل تغییر می باشد.
- بسادگی قابل حمل است.

شرکت ایران اکتیو

چهارراه امیراکرم ساختمان کاشانی
طبقه اول تلفن ۶۱۱۷۶۵-۴۸۰۸۱

برای کسب اطلاعات بیشتر کوپن زیر را پر نموده بآدرس ایران اکتیو ارسال فرمائید.

نام و نام خانوادگی .....
نشانی کامل .....
شهر .....
تلفن ..... شغل .....

امیکو

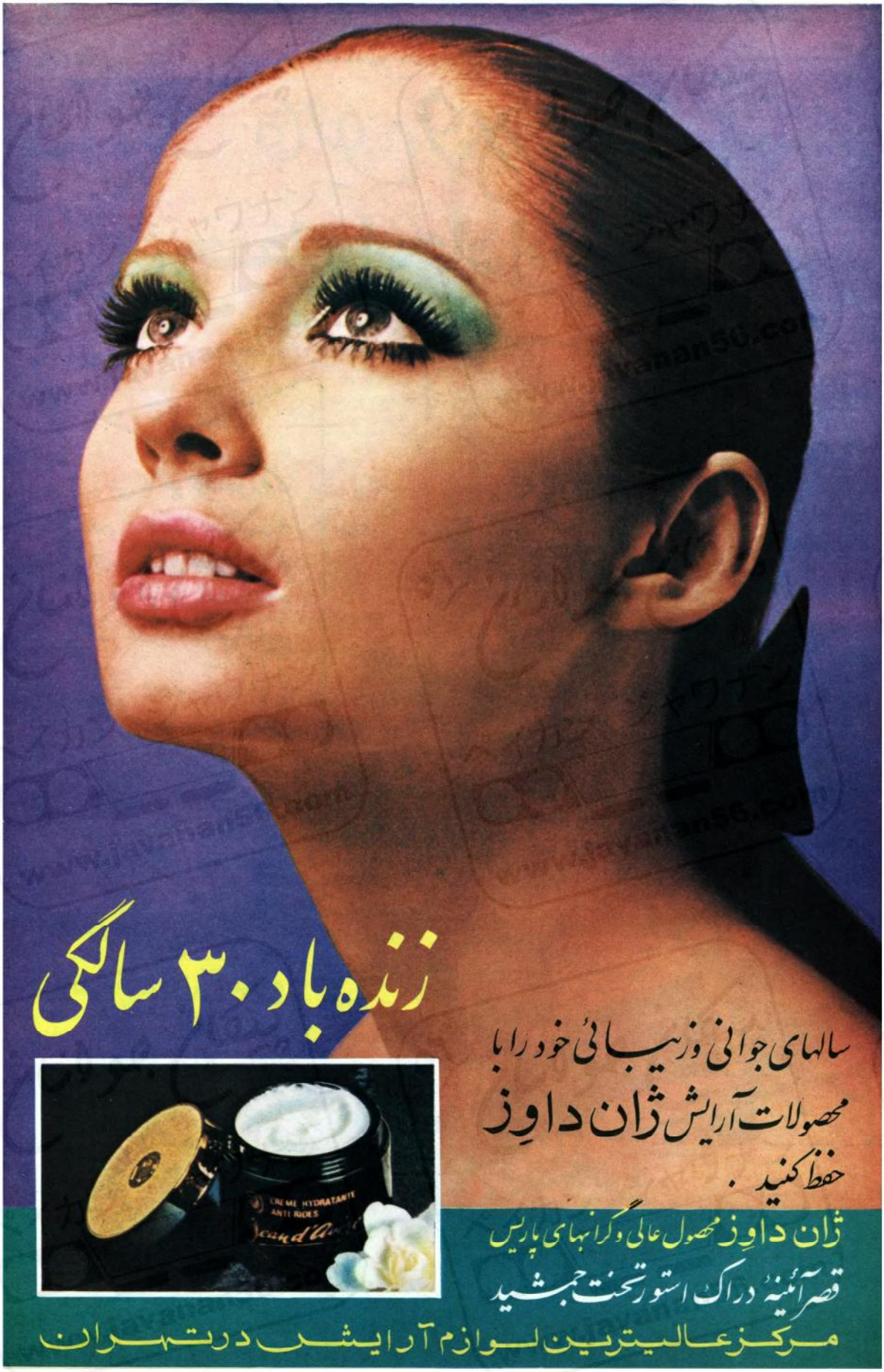
زنده باد ۳۰ سالگی
سالهای جوانی وزیبائی خود را با
محصولات آرایش ژان داوِز
حفظ کنید .
ژان داوِز محصول عالی وگرانبهای پاریس
قصر آئینهٔ دراک استور تخت جمشید
مرکز عالیترین لوازم آرایش در تهران

بمناسبت آغاز سال تحصیلی جدید

گفتند و آموختیم... مانیز بیاموزیم!

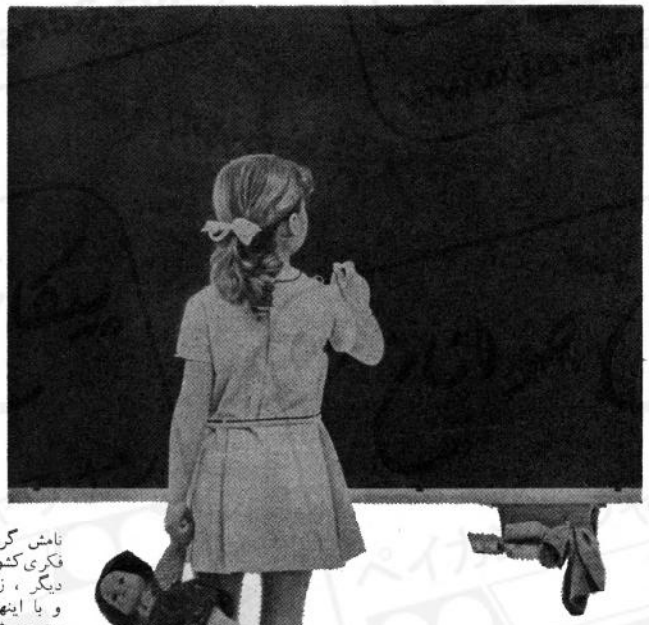

آغازشد!... یکباردیگرآن‌عیدهمگانی دانش و معرفت ، آن یورش سالیانه و پیروزمند چندین میلیون نوآموز ودانش‌آموز و دانشجو ، بسوی کلاسهای درس‌ـ این مقدس‌ترین معابد جهان ـ آغاز شد!.. اگر اول ماه مهر ، نخستین روز آغاز درس را ، «عید همگانی» نامیدیم ، در این نامگذاری ، همه ایمان و اعتقاد خود را به‌گرو گذاشته‌ایم ، **چرا که براستی ،** بعد از عید نوروز و اول ماه فروردین ، کدام عید و کدام روز دیگر است که این چنین در خانواده های ما ، جنب وجوش و حرکت و فعالیت پدید میآورد ، این چنین چهره شهرها و روستاها و کوچه و خیابانهای‌مارا تغییر میدهد، وبدینگونه دلهای ما را از شادی و لذت ناب ، سیراب میسازد ؟ بلی . روز اول مهرماه . عیدی ملی است ، و عیدی زیبا و والا نیز هست، و باشد که در سالهای دیگر ، این روز را، عزیزتر از این بشماریم ، و ارج و قیمتش را بیشتر دریابیم.

امروز شاید برای شما ، یك روز عادی و معمولی باشد ، اما برای آن کودك هفت ساله شما که **برای نخستین بار** بمدرسه میرود ، امروز ، یك روز تاریخی است ، و شاید هم تاریخی ترین و مهمترین روز زندگی او باشد .

امروز ، برای سرزمین محبوب مانیز ، روزی‌تاریخی است ، چرا که همه بزرگواری ملت‌ها ، ـ وبویژه ملت ما ـ از آموزش وپرورش وفرهنگ است . آینده کشورما را ، در درجه اول مهندس‌ها نمیسازند ، بلکه همان‌معلم‌های گمنام دبستان‌ها میسازند ، چون آنهاهستند که مهندس‌ها و دکترها واستادها را تربیت می‌کنند . اگر گذشته‌ای افتخارآمیز داریم ، از فرهنگ خود داریم‌که بارگاه عدل انوشیروان وایوان مدائن، قرنهاست که‌به‌گردوغباری تبدیل گشته ، اماهمان چند صفحه «اوستا» پایدار واستوار برجای مانده‌است. اگر آینده‌ای نیز خواهیم داشت ، جز درسایه فرهنگ ، آنرا بدست نخواهیم آورد : سدها ، راآکتور های‌آتمی، کارخانه‌ها ، ودانشگاه‌های آینده ما را کسانی خواهند ساخت‌که دریکی از همین‌روزها ، معلم گمنامی دست آنهارا میگیرد ، والفباء را بآنان میآموزد.

عادت کرده‌ایم که بچه‌ها را جدی نگیریم ، لیکن در چنین روزهائی، بیائید آنها را کمی جدی بگیریم. نه‌ازاین جهت که در این یکماه اخیر، بسبب خریدکفش و لباس و کتابشان ، وجود و حضورشان را درخانه ، برما تحمیل کرده‌اند ، بلکه ازاین جهت که‌اگر قراراست این خـانه ـ خانه کوچك شما ، و خانه بزرگ همه‌ما، میهن ما ـ برجای بماند ، پایه‌های آن بردوش‌این کودکان استوار خواهد ماند . بلی ، این دانش آموزان شیطان و شلوغ وبازیگوش امروز را ، باید جدی بگیریم، چونکه ازیك‌نظر، آنها دراین خانه ، اگر صاحبخانه نباشند ، دست‌کم اکثریت را دردست‌دارند:

۴۵ درصد کل جمعیت ایران را ، کودکان کمتر از ۱۵ سـال تشکیل می‌دهند !

۵۰ درصد کل جمعیت ایران ، کمتراز ۲۰ سال دارند !

وخیال می‌کنید ۶۰ ساله و ۷۰ ساله‌های عاقل و کامل، چه سهمی‌ازمساحت این کشوررا پرکرده‌اند ؟

فقط ٤ درصد کل جمعیت ایران ، بیشتراز ٦٠ سال دارند !

و تاچشم برهم بزنید ، برتعدادسربازان این لشکرجوان، افزوده‌خواهد شد ، چونکه :

هرسال ۱٫۳۵۰٫۰۰۰ کودك درایران متولد میشوند !

وپدر ومادرها خوب میدانند که‌بچه‌ها چه زود بزرگ‌میشوند ، وتا میآئید اسمشان را یاد بگیرید ، رو درروی شما میایستند و فریاد میکشند: «بابا! مامان ! من دیگر یك دانش‌آموزم ، نه یك‌کودك !»

بلی ، این لشکر عظیم را باید جدی بگیریم ، چرا که در حدود یك ششم‌جمعیت کل ایران ، (تقریبا ٤،۱۳۰،۰۰۰ نفر) همین حالا که شما این سطور را میخوانید یا در دبستان و دبیرستان درس میخوانند، و یا کیف و کتاب بزیر بغل دارند و بخانه بر میگردند ! در همین تهران ، هر روز ۹۰۰،۰۰۰ نفر ، از خانه بیرون میآیند تا به خانه دیگر خود ، یعنی دبستان و دبیرستان بروند ! پس جدی‌شان بگیریم !

نهضت عظیم فرهنگی ایران ، همه ما را غافلگیر کرده است . از آن زمـان که برسر مردان وزنان‌فداکاری‌که نخستین مدرسه ها را بنیان گذاشتند ، خاکستر و آب داغ میریختند ، نیم قرن بیشتر نمی‌گذرد . و اینك مرد روستائی نیز . گلیم زیر پایش را میفروشد تا دختر و پسرش را حتی به دانشگاه بفرستد .

درست هشتاد ودوسال بود که نیکمردی بنام «رشدیه» در تبریز نخستین مدرسه بسبك جدید را بنا گذاشت ، و آزارها دید و ناسزاها شنید و از پای ننشست . نامش گرامی‌باد که آن‌مردروحانی، به‌تنهائی در رشد فکری کشورما،باندازه‌یك‌نسل، تاثیرگذاشت . نیکمردانی دیگر ، زنان دلاور دیگری ، راه او را ادامه دادند، و با اینهمه پنجاه سال پیش ، فرهنگ نو ساخته ما ، چه بود ؟ چیزی در حدود یك «نبود» !

در سال تحصیلی ۱۳۰۲ ـ ۱۳۰۱ (٤٧ سال پیش) ، تعداد دانش آموزان پسر در مدارس ابتدائی سراسر کشور فقط ۳۵۷۸٦ نفر ، و تعداد دانش آموزان دختر ، تنها ۷۲۳۹ نفر بود ، یعنی جمعا در مدارس ابتدائی ایران ، ٤۳۰۲۵ نفر تحصیل میکردند . در همانسال ، از مدارس متوسطه سه کلاسه ، فقط ۱۸۵ پسر و ٤۳ دختر فارغ‌التحصیل !! شده بودند ! یعنی در سراسر کشور فقط ۲۲۸ نفر ، دیپلم کلاس سوم متوسطه را بدست آورده بودند !! و امروز ، بعد از ٤٧ سال ، فقط در عرض یکسال ۹۰هزارنفر بدانش آموزان همیـن شهـر تهـران افزوده شده‌است ، فقط در عرض یکسال ، و دریك شهرا ٤٧ سال پیش، ما فقط ۲۲۸ نفر داشتیم که دیپلم‌سوم متوسطه رابدست آورده بودند ، وامسال بیش‌از ۷۰٫۰۰۰ دختر وپسر بادیپلم کامل متوسطه ، به دانشگاهها هجوم‌آورده بودند، و مثل هرسال مانده‌بودیم که چکنیم ! نه تنها در دانشگاه برای داوطلبان دانش ومعرفت جای کافی نداریم ، بلکه درهمان کلاسهای ابتدائی هـم مجبوریم ، ۸۰وگاهی ۱۰۰ دانش آموز را در یك‌کلاس بنشانیم . معلم‌کافی‌هم نداریم ، ومجبور شده‌ایم از سپاهیان درروستاها، واز دانشجویان درشهرها، برای کارتدریس استفاده کنیم . وهمه‌اینها ـ همه‌این نبودها وکمبودها ـ آیا تاسف‌آوراست ؟ نه ! برعکس بسی‌هم خوشحال‌کننده‌است . بگذار تعداد دانش آموزان مملکت آنقدر زیاد بشود که روزی همه‌ما، مجبور شویم یکی دوساعت در هفته ، نقش یك معلم را بازی کنیم ، و چه نقشی ارجمندتر و گرانبهاتر ازاین ؟

اینك ما درسراسر کشور ، ۱۵٫۷۷٦ دبستان ـ ۳۲۹۸ دبیرستان ـ ۱۳۰٫۰۰۰ آموزگار ودبیرزن ومرد ـ و٤٫۱۳٤٫۹٤۸ دانش آموز دختر وپسر داریم . کافی‌است ؟ نه ! البته که کافی نیست . باید بازهم مدرسه‌ها بسازیم ، هزاران معلم و دبیر تربیت کنیم، میلیونها و میلیاردها تومان ، پـول مملکت را خرج کنیم ، تاروزی که یك بیسواد هم در این کشـورنماندونباشد!

خوشحالی های ما دراین نخستین روزهای آغاز درس کم نیست، ویکی ازاین خوشحالی های بزرگ، استقبال دختران از درس و تحصیل ودانش ومعرفت‌است، ودیگری‌نقش‌بزرگ وحیاتی‌است‌که زنان ودختران جوان میهن

بقیه درصفحه ۱۰۷

گفت و گو

از کتاب‌ها

کمی حقوق

فکر کردیم ، اکنون که مدارس باز شده‌اند و سال تحصیلی باشور و هیجان و امید آغاز شده و در هر خانه‌ای طفلی کتاب بدست عازم مدرسه است بجاست که بعنوان یك مسئله مهم خانوادگی و اجتماعی مسائل مهمی را که در خانواده‌ها پیرامون «درس ومدرسه» مورد بحث و توجه است با خانم دکتر فرخرو پارسای وزیر آموزش وپرورش در میان بگذاریم و از عقاید و نظریات ایشان که در حقیقت نماینده دولت و ملت هر دو هستند و از نزدیك دستی بر آتش دارند ، خوانندگان گرامی را آگاه کنیم .

خانم پارسای . تنها زن عضو کابینه، که خود مادراست واکنون نیز در سمت وزارت بار مسؤولیت مادری چندین میلیون نفر از فرزندان این آب و خاك را بر عهده دارد در مدت وزارت خویش متانت وکیاست و احساس مسؤولیت را چاشنی انجام وظایف خویش ساخته و نقشی چشمگیر از یك بانوی بردبار و آشنا به مسؤولیت‌های ملی و اجتماعی در عرصه حکومت و سیاست ایران نمودار ساخته است .

وزیر بودن یك مشکل ـ داخل معرکه سیاست بودن یك مشکل و اولین زن وزیر بودن نیز یك مشکل دیگر، و باید اذعان داشت که اولین خانم وزیر ایرانی تا امروز در عرصه مشکلات روسفید درآمده و لیاقت و آمادگی زن ایرانی را برای تصدی مقامات بالای اداری حتی در حد وزارت به ثبوت رسانیده است .

ـ خانم وزیر ! دراین نخستین روز های مهر ماه ـ که هر کس از کودك دبستانی تا دانشجو و پدر ومادر ها با احساس تازه‌ای باستقبال سال تحصیلی جدید میروند ـ اجازه بدهید بپرسیم که خود جنابعالی بعنوان وزیر آموزش و پرورش ایران ، سال تحصیلی جدید را با چه احساسی آغاز می‌کنید ؟

ـ من از همان نخستین روزهائی که خودم بمدرسه میرفتم ، هرسال تحصیلی جدید را بااحساس خوشحالی و شادی شروع میکردم . حالا هم که وزیر آموزش و پرورش هستم ، همین احساس را دارم . امسال من و همکارانم سال تحصیلی جدید را بااحساس مسؤولیت بیشتری نسبت به سال پیش آغاز می‌کنیم چونکه دو برنامه بسیار بزرگ و وسیع ، یعنی انقلاب آموزشی و اداری را دردست اجرا داشتیم که خوشبختانه به نتایج رضایت‌بخشی هم رسیده‌ایم ، و از جمله امسال شوراهای منطقه‌ای آموزش و پرورش را بمنظور اجرای اصل عدم تمرکز تشکیل دادیم ، و نیز باید مقدمات اجرای برنامه جدیدی راکه از سال آینده آغاز میشود ، از نظر تامین معلم و تدوین کتابهای جدید آماده سازیم ، همچنانکه کتابهای جدید پنجم ابتدائی را هم که امسال تدریس خواهد شد ، ارسال گذشته آماده میکردیم . مساله مهم دیگر وظیفه‌ای بودکه در کمیته پیکار با بیسوادی برعهده دستگاههای اجرائی وزارت آموزش و پرورش گذاشته شد . میدانیدکه تاحال کمیته پیکار بابیسوادی راسا بوسیله کمیته‌های محلی و کمك وزارت آموزش و پرورش کار مبارزه بابیسوادی را انجام میداد ، ولی بموجب اساسنامه جدید ، این کمیته دیگر به کارهای اجرائی نمی‌پردازد ، واین کار به عهده دستگاههای اجرائی گذاشته شده است که ۹۵ درصد آنها در قلمرو وزارت آموزش و پرورش است . این مسؤولیت بسیار بزرگی است ، زیرا شخصا اعتقاد دارم که ما باید

بمناسبت آغاز سال تحصیلی

خانم وزیر

شهریه ـ از کمبود معلم و مدرسه ـ شکایت از مدارس ملی ـ

علم ـ نظام جدید و کهنگی سیستم آموزش و پرورش

بیشترین کوشش خودمان را در راه باسواد کردن بچه‌ها و جوانهای لازم‌التعلیم‌صرف بکنیم، یعنی کسانیکه بین۶سال تا ۲۰ سال ، بهرعلتی که باشد ، از سواد محروم مانده‌اند. در این راه ما طبعا به تعداد بیشتری معلم و کلاس و سازمانهای جدید نیاز داریم . خوشبختانه شوراهای‌آموزش و پرورش منطقه‌ای این کار را بااحساس مسؤولیتی که دارند ، انجام خواهند داد . و امید ما اینستکه درنقاطی که راه عشب و تشکیل مدرسه نیز از نظر اقتصادی به صرفه است ، یعنی شاگرد بقدر کافی هست، بتوانیم مدرسه تشکیل بدهیم ، و در نقاطی‌که قادر باین کار نیستیم باید از دولت بخواهیم که جمعیت های قلیل و پراکنده را در یك ده متمرکز سازد و قطبهای اقتصادی تشکیل دهد تا تاسیس مدرسه نیز بازده اقتصادی مقرون به‌صرفه داشته باشد .

ـ خانم وزیر ! اطلاع دارید که « تعلیمات اجباری همه کودکان لازم التعلیم » یکی از قوانین ماست . جنابعالی شخصا فکر می‌کنید که ما بالاخره کی خواهیم توانست این قانون را اجرا کنیم ، یعنی همه‌کودکانی را که در سن تحصیلی هستند ، به مدرسه بفرستیم ؟

ـ ما همین الآن هم‌باید برای‌همه‌کودکانیکه داوطلب تحصیل هستند ، امکانات لازم را بوجود آوریم ، اما در مورد پدر و مادرانی که کودکانشان را به دلایل مختلف به مدرسه یا حتی به کلاسهای پیکار با بیسوادی هم نمیفرستند ، ضابطه و تنبیه و ضمانت اجرائی نداریم .

ـ مگر در قوانین مربوط به تعلیمات اجباری کشور ما ، برای پدران و مادرانی‌که کودك لازم‌التعلیم خود را به مدرسه نمی‌فرستند ، تنبیهات لازم ـ مثل کشور های دیگر ـ پیش‌بینی نشده است ؟

ـ به ، متاسفانه ، چنان ضوابط قانونی در دست‌نداریم که بتوانیم این کار را صددرصد عملی کنیم ، ضمنا این مشکل پراکندگی جمعیت را هم فراموش نکنید . ما در بسیاری از روستاها ، پنجاه نفر بیشتر جمعیت نداریم که بسیاری از آنها ، تازه در یك نقطه هم اقامت ندارند ، و بعد از برداشت محصول ، به نقطه دیگری کوچ می‌کنند. ما امیدواریم که برای این نوع روستاها از تعلیمات خاص عشایری استفاده کنیم. امسال‌ما تعلیمات عشایری‌را ازاستان فارس ، به کردستان و کرمانشاهان و گرگان و کرمان نیز کشانده ونصیم‌دادیم وامیدواریم که درموردروستاهای کم جمعیت و پراکنده نیز ، این سیستم تعلیماتی نتایج رضایت‌بخش بدست بدهد .

ـ همانطور که خودتان فرمودید ما امسال‌نیز در آغاز سال تحصیلی با افزایش دانش‌آموز، و کمبود معلم و مدرسه وکلاس مواجه‌هستیم. برای رفع این مشکلات چه فکری کرده‌اید ؟

ـ در مرحله تحصیلات ابتدائی ما آنقدرها با مساله کمبود و افزایش غیرمترقبه روبرو نیستیم . میتوانم بگویم که از نظر تعلیمات ابتدائی ، من نگرانی زیادی ندارم. در مورد تعلیمات متوسطه بسیار نگرانی داشتم، وخوشبختانه همین چند روز پیش یکی از نگرانی‌های بزرگم رفع شد، یعنی نظام وظیفه موافقت کرد که فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی ، در تهران و شهرستانها ، تا فروردین ماه آماده بخدمت باشند ، و به تدریس در دبیرستانها بپردازند . بنابراین ما برای مدت شش‌ماه امکان استفاده از ۷۰۰ دبیر لیسانسیه را بدست آورده‌ایم . ولی کمبود دبیر برای دوره دبیرستان هنوز هم وجود دارد ، بدلیل اینکه همین امسال افزایش تعداد دانش‌آموزان در دوره ابتدائی ۶ر۵ در صد بوده، و در مورد دبیرستانها ۱۴ر۵ درصد!واین‌افزایش‌دانش‌آموزان‌متوسطه‌که‌غیرمعقول‌هم‌هست، امیدواریم با اجرای برنامه جدید در سال آینده ، از بین برود . در مورد کمبود دبیر درمراکز دانشگاهی ، این کمبود را با استفاده از وجود دانشجویان در امر تدریس، تقریبا رفع کرده‌ایم ، البته دانشجو معلم بمعنی واقعی نیست ، ولی این خاصیت خوب را دارد که سن و سالش نزدیك به سن و سال دانش آموز است ودردهای او را حس میکند و میتواند گاهی بابحث‌های اجتماعی که در کلاس طرح میکند ، نتایج بسیار مفیدی بدست آورد.

ـ در مورد تربیت معلم واقعی و حرفه‌ای چه کارهائی انجام شده است ؟

ـ امسال ما دانشسراهای مقدماتی کوچك را بمراکز بزرگ تربیت معلم منتقل کرده‌ایم . قرار است باوامی‌هم که از بانك بین‌المللی خواهیم گرفت، شش‌مرکز بزرگ و جدید تربیت معلم تاسیس کنیم . بنظر من ، وظیفه عمده وزارت آموزش و پرورش همین تربیت معلم است ، وحال آنکه ساختمان‌مدرسه را خودشوراهای منطقه‌ای، انجمن‌های محلی و روستائی هم میتوانند بسازند . ما در دانشسراهای مقدماتی دوساله در حدود ۶۰۰۰ دانش‌آموز داریم ، و در دانشسراهای راهنمائی که مسؤولیت‌راهنمائی دانش آموزان را برای انتخاب رشته تحصیلی بعهده‌خواهند گرفت، ۵۶۰۰ نفر ، یعنی امسال ما مشغول تعلیم ۱۱۶۰۰ نفر آموزگار و معلم راهنما هستیم که سال آینده ۵۳۰۰ نفر از آنها وارد خدمت خواهند شد .

ـ در میان معلمین ما ، یك احساس غبن و ناراحتی از انتخاب این حرفه و شغل دیده میشود . شاید علت این امر اینستکه اصولا طبقه معلم ودبیر در کشورما، نسبت به‌طبقات دیگر درآمد بسیار کمی دارد . مثلا یك‌شاگرد مکانیك کم‌سواد، امروزه بیشتر ازیك‌آموزگار یا دبیر درآمد دارد . در هر حال حقوق فعلی آموزگاران ودبیران، باسطح‌قیمت‌ها ومخارج و زندگی امروز ، مطابقت چندانی ندارد . عده‌ای از جوانانی که ذاتاً استعداد معلمی دارند ، درست بعلت همین کم بودن حقوق، به شغل آموزگاری و دبیری رو نمیآورند . خیال می‌کنیم خود جنابعالی هم این حقیقت را قبول دارید که دبیران و آموزگاران ما ، واقعاً حقوق کمی می‌گیرند . این حقیقتی‌است که جوانها ازشغل آموزگاری ودبیری‌استقبال زیادی نمی‌کنند ، چونکه می‌گویند این کار برایشان صرفهٔ مادی ندارد . از طرف دیگر ما شنیده‌ایم که عده‌ای از آموزگاران ودبیران فعلی قصد دارند از وزارت آموزش وپرورش استعفاء بدهند ، و وزارتخانه با این‌تقاضاها موافقت نمیکند. ممکن است صریحا بفرمائید که جنابعالی بعنوان وزیر آموزش و پرورش، باین ۱۳۰٫۰۰۰ آموزگار و دبیر که ازکم‌بودن حقوق خود شکایت دارند ، چه میگوئید ؟

ـ کار معلمی در همه جای دنیا ، یك شغل پولساز نیست. بلکه‌شغلی‌است که‌ارزش آن‌درشرافت‌شغلی‌ولذت‌روحی است. باوجوداین‌ما نمیتوانیم‌بگوئیم که معلم گرسنگی‌بخورد، و باید فکری بحال آنها کرد . در این مورد دو اشکال

لطفاً ورق بزنید

درکارهای استخدامی معلمین وجود داشت که در کنگره آموزشی رامسر نیز بعرض شاهنشاه آریامهر رسید و در این مورد دستورات لازم نیز صادر فرمودند و در صدد اجرای این دستورات شاهانه هستیم ، و شاید تا دو سه هفته دیگر نیز ، این اشکالات بکلی رفع شود . یکی ازاین اشکالات اینستکه حقوق معلم در آغاز کار کم است ، بنابراین میخواهیم برای معلمین در شروع‌کار مزایای بیشتری قائل بشویم . ثانیا معلم نباید محکوم بشود که همیشه در یك گروه ثابت استخدامی و با معلومات محدود باقی بماند ، بنابراین امکاناتی برایش فراهم میآوریم‌که در عین تدریس ، بتواند از دانشسرای مقدماتی به دانشسرای راهنمائی و بعد به دوره تربیت معلم متوسطه برود ، و در گروه خودش بتواند با زیاد کردن معلومات خود تا آخرین طبقات گروه استخدامی پیش برود تا به حقوق و درآمدش نیز اضافه بشود . همچنین برای معلمینی که میل دارند تمام وقتشان را در عرض هفته، باین کار اختصاص بدهند ، حقوق و مزایای بیشتری در نظر گرفته‌ایم . ولی باید بگویم که بااین ترتیبات هم معلم هیچوقت میلیونر نمیشود ، چون همانطور که گفتم از راه معلمی نمیشود پول زیادی درآورد ، ولی البته رفاه زندگی آنهارا باید تامین ساخت .

من معتقدم هنوز هم تعداد معلمینی‌که حاضرند از جاه‌طلبی های مادی بگذرند و با امکانات محدودی ازنظر مادی ، باین کار مقدس بپردازند ، کم نیست . من‌دبیری دارم که خواستم مقام اداری و مدیر کلی باو بدهم ولی خود او نپذیرفت ، چونکه میگوید من از کار معلمی‌لذت میبرم .

ـ تصدیق میکنید که در جامعه ما هرسال کارهای تازه و پردرآمد تری بوجود میآید . آیا نگران نیستید که‌یکروز ، باصطلاح‌دوروبر وزارت آموزش و پرورش از معلم خوب‌خالی بشود ، و دیگر کسی داوطلب شغل معلمی نباشد ؟

ـ از این جهت نگران نباشید ، چون همین امسال در کنکور سراسری دانشگاههای کشور ، ما بشرطی حاضر بقبول دانشجو در دانشسرایعالی شدیم که این رشته انتخاب اول یا دوم‌اوباشد، وباینهمه‌تعدازیادی‌به‌دانشسرایعالی‌رفتند، بنابراین تعدادکسانیکه داوطلب شغل‌معلمی باشند، وباین‌کار علاقه داشته باشند ، کم نیست ، ولی ما هم باید شرایط بهتری برای‌زندگی معلم‌بوجود بیاوریم: مثلا ازراه‌بالابردن سطح حقوق و تغییر گروهها در طبقه بندی مشاغل یا با امکاناتی دیگر . مثلا در طی دورانی که خود من معلم بودم ، دوسه‌بار حقوق معلمین را اضافه کردند ، اما اگر بجای این اضافه حقوق ، برای ما یك خانه میساختند، همه‌مان راضی‌تر بودیم . امروز حقوق هایمان دو برابر شده ، ولی هزینه زندگی هم دوبرابر بالا رفته است ، و باز ما همان وضع بیست سال پیش را داریم .

ـ فعلا وزارت آموزش و پرورش‌چه‌امتیازات و تسهیلاتی برای معلمین در نظر گرفته‌است؟

ـ آنچه مورد موافقت دولت هم واقع شده‌است، یکی طرح شرکت‌های تعاونی مسکن معلمین است که درتهران و برخی شهرستانها آغاز شده است . از این‌گذشته، ایجاد باشگاه‌های معلمین ـ درنظرگرفتن یك دوره‌کارداری بعداز یك دوره‌کارتدریس برای معلمین ـ بوجودآوردن امکانات تحصیلی درخارج وداخل راهم میتوانم‌ذکرکنم.

ـ مردم و معلمین میگویند چرا یك لیسانسیه در فلان وزارتخانه مثلا دوهزار تومان‌حقوق ومزایا دارد، ولی دروزارت‌آموزش‌وپرورش، نصف این مبلغ را باو میدهند . دراین مورد چه میفرمائید ؟

ـ این مطلب بارها مطرح شده ، ونی هیچوقت هم حقیقت پیدا نکرده است . قانون استخدام برای همه وزارتخانه‌ها یکسان است ، وما هم امتیازات وزارتخانه‌های دیگر را داریم ، یعنی اگر یك معلم در وزارت‌آموزش وپرورش تمام‌وقت‌خودراصرف‌کند وهفته‌ای‌چهل‌ساعت‌درس بگوید ، همان حقوق و امتیازات را می‌گیرد . بنابراین تفاوت حقوق آنقدر زیاد نیست ، و فقط در افواه زیاد گفته میشود . امتیازات وزارتخانه‌های دیگر هم‌دائمی نیست ، معلم هم اگر ده ساعت اضافه درس بگوید ، حق‌التدریس میگیرد و همان پول را درمیآورد .

ـ این امتیاز برای همه معلمین هست ؟ یعنی اگر هر معلمی حاضر باشد تمام وقت درس بگوید ، این امکان را دراختیار او میگذارید؟

ـ بلی ، ما امسال طرح کار تمام وقت معلمین را بهمه شهرستانها ابلاغ کرده‌ایم ، و دبیری که هفته‌ای ۳۴ ساعت درس بگوید ، در شروع کار ۱۵۰۰ تومان حقوق می‌گیرد .

ـ مردم میگویند شهریه مدارس ملی هرسال بیشتر میشود . آیا خود جنابعالی هم این اعتقاد را دارید ، واگر چنین است چه‌کاری برای جلوگیری ازاین ازدیاد شهریه‌کرده‌اید؟

ـ بگذارید اول این مطلب را بگویم‌که اصلا چرا مردم بچه‌هایشان را به مدرسه ملی میفرستندکه شهریه زیاد هم بدهند . من اصلا نسبت بکسانیکه بچه‌شان را در دوره ابتدائی ، بمدرسه ملی میفرستند وازشهریه گله می‌کنند، ایراد دارم . دولت مکلف است‌که وسائل تحصیل ابتدائی بچه‌های مردم را فراهم بکند.

ـ و فکر می‌کنید که‌دولت این‌وسایل را فراهم کرده است ؟

ـ باید بکند ! البته سیاست ما واگذاری کار مردم به‌مردم و اجرای کار بوسیله بخش خصوصی است وایجاد مدارس ملی خوب یکی از شقوق واگذاری کار مردم به بخش خصوصی است . از این گذشته مردم دنبال کار بهتر میروند . میخواهند که بچه‌شان‌را با اتومبیل بمدرسه و خانه برسانند . میخواهند که به بچه‌شان انگلیسی هم یاد بدهند ، میخواهند که ساعت ده به بچه‌شان بیسکویت و شیر هم بدهند و اگر عقب‌بچه‌شان نرفتند ، تا ساعت شش ، کس دیگری از بچه‌شان توی مدرسه مراقبت بکند ، خوب ، آدمی که این امتیازات اضافی را برای بچه‌اش میخواهد ، باید پول اضافی هم بدهد ، چون از سرویس اضافی مدرسه استفاده می‌کند. من پارسال در مجلس سنا هم گفتم که ما در تمام مملکت، فقط ۱۵ دبستان و دبیرستان داریم که شهریه‌شان از ۱۰۰۰ تومان بیشتر است ، و یك مقدار از اینها مدارسی هستند که با کمك های خارجی درست شده‌اند وشرایط وسرویس‌های خاصی هم دارند ، و ما هیچ اصراری هم نداریم‌که مردم بچه‌هایشان را باین مدارس بفرستند . بقیه این ۱۵ تا مدرسه هم که شهریه‌شان در سال از ۱۰۰۰ تومان بیشتر است ، برای همان سرویس‌های اضافی است . در عوض ما در جنوب شهر مدرسه‌ای هم داریم که ماهی ده‌تومان شهریه می‌گیرد ، من نمیتوانم برای اینکار یك حد بگذارم . وانگهی اگر شهریه مدارس ملی واقعا زیاد است، چرا خود مردم در این کار دخالت نمی‌کنند ؟ چرا این عده مادر وپدر که بچه‌شان را به مدارس ملی میبرند، وگویا شهریه اضافی هم میپردازند ، آخر سال‌نمی‌روند و بیلان‌مدرسه‌را‌ازموسس مدرسه‌نمیخواهند وازاونمی‌پرسندکه: «با این پولی که ما بتو دادیم ، چه کار کردی ؟»

ـ مگر در این مورد قانونی هم داریم ؟

ـ بلی ، آئین‌نامه مدارس غیردولتی ماده مخصوصی دارد که بر طبق آن ، انجمن خانه‌ومدرسه بایدبیلان سالانه مدرسه را بررسی بکند ، و ازدیاد شهریه مدرسه موکول به تصویب انجمن خانه و مدرسه و تایید رئیس آموزش و پرورش محل است . اگر مردم واقعا معتقدندکه شهریه مدارس ملی زیاد است ، چرا از این حق خودشان استفاده نمی‌کنند . باوجود همه این حرفها ، امسال فقط سه مدرسه ملی در تهران شهریه خودشان را بالا بردند ، و در هر سه مورد ، خود اعضای انجمن خانه و مدرسه ، یعنی خود پدر و مادرها این افزایش شهریه را تایید کرده بودند. بهرحال در مورد زیاد بودن شهریه خیلی حرفها زده میشود ، اما من حتی یك شکایت هم از یك مادر یاپدر ندارم که آنرا به انجمن خانه و مدرسه بفرستم و بپرسم شما که شهریه‌را اضافه کرده‌اید ، چرا رضایت‌بقیه‌خانواده‌ها را جلب نکرده‌اید . تازه میخواهم از پدر و مادرها بپرسم که اصلا چرا بچه‌شان را بمدرسه ملی میفرستند. من بعنوان وزیرآموزش وپرورش موظفم که برای بچه‌دبستانی شما ، مدرسه بسازم و معلم پیدا کنم. معذلك درآمد و هزینه وشهریه مدارس ملی ازطرف بازرسان ما تحت رسیدگی قرارگرفته است.

ـ وقتی با وجود چهارصدتا مدرسه ملی ، هنوز هم در مدارس دولتی جای کافی برای دانش آموزان ندارید ، چگونه این تعهد را می‌کنید ؟

ـ برای اینکه اولاوظیفه من همین‌است. اگر این مدارس ملی هم نباشد ، من چهارصدتا مدرسه دولتی باز میکنم . باین مدارس ملی هم ، کمك می‌کنیم ، بآنها معلم هم میدهیم ، پس میتوانیم جا و محل را هم تامین کنیم.

ـ همانطور که فرمودید، مدارس ملی امکانات بیشتری دارند ، و معلم خوب هم دراختیار دارند . آیا همین تفاوت میان مدارس ملی و دولتی ، مردم را تشویق نمی‌کند که باوجود شهریه‌گران ، بچه هایشان را به مدارس ملی بفرستند ؟

ـ من گفتم که فقط در مورد تاسیس دبستان وظیفه دارم ، در مورد دبیرستان ، قانونا ما فقط در جائی موظف به تاسیس آن هستیم که وسائل کافی ، دبیر کافی ومدرسه داشته باشیم ، و درست بهمین جهت در این مورد به‌بخش خصوصی ، اجازه تاسیس دبیرستان میدهیم که وسایل کافی را هم از او بخواهیم . اما در مورد دبستان ، اگرروزی دیدیم که مردم به دبستانهای ملی نمیروند ، و از ما مدرسه ابتدائی میخواهند ، حتی بقیمت حذف اعتبارات دبیرستانی، دبستان میسازیم ، برای اینکه تامین امکانات این پنج‌سال دوره تحصیل ابتدائی ، وظیفه اول ماست .

ـ ممکن است بفرمائید که حالا بودجه دقیق آموزش و پرورش مملکت ما چقدر است ؟

ـ بودجه آموزش و پرورش بطور کلی در تمام‌سطح مملکت بالغ بر۲۵ میلیارد ریال است‌که ازاین مبلغ ۱۸/۵ میلیارد ریال سهم وزارت آموزش و پرورش است که از این مبلغ هم تقریبا ۱۱ میلیارد ریال خرج تعلیمات ابتدائی میشود، و۶ میلیارد ریال به تعلیمات متوسطه وحرفه‌ای و طرحها و ساختمانها اختصاص دارد .

ـ پدر ومادرها میگویند این درسهائی که در طی ۱۲ سال دوره ابتدائی و متوسطه به بچه های ما یاد میدهند ، درزندگی بدرد آنها نمیخورد . خود دیپلمه های متوسطه هم این نظر را دارند . آیا برای رفع این نقص کلی ، فکری کرده‌اید ؟

ـ یکی از علل تغییر برنامه آموزش و پرورش همین بود که در این ۱۲ سال تحصیل فقط عده‌ای را تربیت میکردند که خواندن و نوشتن و مقداری معلومات کلی میدانستند . نظم قدیم آموزش و پرورش ، درحقیقت فقط کارمند تربیت میکرد ، ولی ما هنوز نمیتوانیم‌برنامه جدید را تا آخرین کلاس دوره متوسطه پیاده کنیم ، و هنوز هفت سال از دوره ابتدائی و متوسطه (کلاس ششم ابتدائی سابق و شش کلاس متوسطه) با همان برنامه‌قدیمی اداره میشوند . و فقط پنج سال ابتدائی را توانسته‌ایم با برنامه جدید مطابقت بدهیم . خود من صدرصد آنچه‌را مردم و دانش‌آموزان در این مورد میگویند ، تاییدمیکنم، ولی با پیاده کردن برنامه جدید در دوره متوسطه دیگر این سرگردانی‌هارا هم نخواهیم داشت . در برنامه جدید، اولا ما بکمك معلمین راهنما ، میخواهیم به خوددانش‌آموز و پدر و مادر او بفهمانیم که در چه رشته‌ای بهتر است تحصیلات خودرا ادامه دهد . از طرفی سعی خواهیم کرد امکان تحصیل در آن رشته مورد نظر را برای‌دانش‌آموز بوجود آوریم . در عین حال سعی می‌کنیم مدارسی باسم «مدارس جامع» بوجود آوریم که دانش‌آموزفارغ‌التحصیل آن ، کمی از مکانیك و برق و تعمیر دوچرخه و رادیو

و غیره بداند که اگر نخواست و نتوانست به دانشگاه برود ، بتواند حرفه‌ای در پیش بگیرد . ولی فراموش نکنید که اجتماع ما ، با آنکه به اشخاص حرفه‌ای پول خوبی میدهد ، هنوز بآنها احترام کافی نمیگذارد ، و بهمین جهت بچه‌های ما هنوز بدنبال عنوان مهندس و دکتر میروند . اگر نظر اجتماع در این مورد تغییر یابد ، مردم و دانش‌آموزان هم به رشته‌های حرفه‌ای بااحترام بیشتری نگاه می‌کنند .

ـ آیا وزارت آموزش و پرورش حالا این‌امکان را دارد که برای داوطلبان امروزی ، مدارس حرفه‌ای تاسیس کند ؟

ـ ما در سال ۱۳۴۷ ، فقط ۱۷۰۰۰ دانش‌آموز حرفه‌ای داشتیم، درسال ۱۳۴۸ تعداد این عده به ۲۷۰۰۰ نفر رسید ، و امسال ۳۳۴۵۰ دانش‌آموز حرفه‌ای داریم. تا آغاز برنامه پنجم ، یعنی تا دوسال دیگر این تعداد به ۵۰،۰۰۰ نفر خواهد رسید . در این کار البته به‌همکاری نزدیك کارفرماها و صاحبان صنایع و کارخانه‌ها نیاز داریم . الآن ما در مدارس حرفه‌ای بیشتر کارمان را روی سفارش انجام میدهیم ، یعنی مثلا ژاندارمری ، ۵۰۰ نفر مکانیسین یا نیروی دریائی ۳۰ نفر تلفنچی میخواهد و یا نیروی زمینی ۵۰نفربرنامه‌ریز ماشین‌های«آی.بی.ام» میخواهد و ما این عده را تربیت میکنیم و تحویل آنها میدهیم .

ـ دنباله اجرای برنامه جدید در سال آینده، چگونه خواهد بود ؟

ـ دراجرای برنامه جدید ، سال آینده ، ما دوره اول تعلیمات عمومی (پنج ساله ابتدائی) را تمام میکنیم و به سال اول دوره راهنمائی (که جای کلاس ششم‌ابتدائی سابق را می‌گیرد) میرسیم . علاوه بر۲۸۰۰ معلم راهنما، ۱۳۰۰۰ نفر از معلمین کلاسهای ششم ابتدائی امسال نیز، یك دوره خاص نه ماهه را خواهند دید تا برای پیاده‌کردن برنامه جدید در سال آینده آماده باشند. کلاس اول دوره راهنمائی که از سال آینده آغاز میشود ، برنامه خاصی خواهد داشت که شامل تعدادی از دروس نظری، و مقداری کار در کارگاههای آزاد و باز است . درضمن مشاوران راهنمائی نیز در مورد محصلین نظارت خواهند کرد . تفاوت این سیستم جدید از نظر برنامه و کتاب باسیستم قدیم ، بعد از سه سال خیلی چشمگیر خواهد بود.

ـ دانش آموزان متوسطه درمورد کهنه بودن مطالب کتابهای خودشان نیز ، اعتراضات منطقی بسیار دارند . برای نوکردن این‌کتابها چه کاری انجام شده است ؟

ـ ما کتابهای مدارس را سال سال عوض میکنیم. امسال کتاب پنجم ابتدائی مطابق برنامه جدید آماده شد، سال دیگر هم (سال اول دوره راهنمائی) در چهره و هیات تازه‌ای ارائه خواهد شد ، اما درهمان سال آینده ، تغییراتی هم در کتابهای کلاس هفتم تا دوازدهم داده خواهد شد که شامل برخی اصلاحات‌ضروری است . فعلا ما نمیتوانیم تغییر اساسی در کتابهای‌کلاسهای بالاتر بدهیم ، و ناچاریم این پنج شش سال را هم صبر کنیم تا همه کتابهای ابتدائی تا آخر متوسطه با سیستم جدید ، تغییر یابد .

ـ دیپلمه های مدارس متوسطه میگویند : «در مدرسه ، هیچ چیز از زندگی بما یاد نمیدهند . مثلا ما از بسیاری از دیپلمه ها شنیده‌ایم که بعد از ۱۲ سال تحصیل حتی نمیدانند که یك چك را چگونه باید در بانك خرد کنند ، یا چگونه باید با تلفن با فلان شهرستان تماس بگیرند . آیا فکر نمی‌کنیدکه بجای اینهمه درسهای نظری ، باید کمی هم درس زندگی به دانش آموزان ما بدهند ، و دانستنی های ضروری زندگی را به آنها بیاموزند ؟ حرف دیگر آنها اینستکه از اصول

زندگی خانوادگی هم چیزی بآنها نمیآموزند. آیا در این موارد نیز، اقداماتی کرده‌اید ؟

ـ حق با این دانش‌آموزان است . در مدارس دخترانه ، باز چیزهائی از خیاطی و آشپزی وبچه‌داری به دخترها یاد میدهیم ، ولی در مدارس پسرانه از زندگی واقعی و روزمره چیزی بآنها یاد نداده‌ایم ، و هروقت هم برنامه‌ای دراین موارد طرح کرده‌ایم ، بدلیل به کار دستی و ورزش شده است . اما در برنامه جدید ، اصول زندگی اجتماعی و تعاونی و آداب معاشرت راهم، جزو دروس رسمی منظور کرده‌ایم .

ـ اطلاع دارید که کنگره جهانی زنان ووزارت بهداری خودمان نیز پیشنهاد کرده‌اند که مسائل مربوط به امور جنسی و زناشوئی هم در دوره دبیرستان تدریس‌شود . آیا جنابعالی بااین پیشنهاد موافقید ؟

ـ من دقیقا نمیدانم که منظور این عده ازتدریس امور جنسی و زناشوئی چیست ؟ بنظر من ، فعلا ما باید این‌کار را بعهده پدر ومادرها بگذاریم .

ـ اما خود پدر و مادرها هم متاسفانه در این مورد چیز زیادی نمیدانند ، و شاید صلاحیت تعلیم حقایق امور جنسی را به کودکانشان نداشته باشند .

ـ اگر پدر و مادرها صلاحیت این کار را نداشته باشند ، معلمها صلاحیت کمتری دارند ، و نتیجه‌اش خطرناك‌تر است . من شخصا هیچگونه آمادگی این‌تعلیمات را در معلمین و دستگاه وزارت آموزش و پرورش‌نمی‌بینم. من فکر میکنم این مسائل جنسی بیشتر به سن و سال‌های بالاتر از دوران مدرسه مربوط میشود ، وانگهی تجربه‌تلخ سوئد را در این مورد فراموش نکنید . ما باید سعی‌کنیم انشاءالله در دوره جدید راهنمائی ، دراثر تماسی‌که معلم و مادر و پدر با هم خواهند داشت ، بنوعی این مسائل واقعی زندگی را باآنها در میان بگذاریم .

ـ خانم وزیر ! لطفا باین آخرین سؤال ماهم جواب بدهید : در این دوسال و یك ماهی‌که از دوران وزارت جنابعالی میگذرد ، چه تجربه‌ای از این کار اندوخته‌اید ؟ وآیا بعداز دو سال وزارت ، احساس می‌کنید که این‌کار برای یك زن کار دشواری است ؟ و آیا این‌کار را به زنان دیگر توصیه می‌کنید ؟

ـ البته من خیلی دلم میخواهد که در کابینه دوسه همکار زن هم داشته باشم . نمیتوانم بگویم که این‌کار، خیلی دشوار و ناراحت‌کننده است ، چون من این کار را دوست دارم ، و همین علاقه بکار کافی است تا ازدشواری آن بکاهد. وانگهی آدم اگر سلامت جسمی داشته باشد، کارمایه نشاط هم‌میشود. البته اشکالاتی درکارهست‌که‌خود باعث پیشرفت هم هست . در این مدت ، من از کارم و مخصوصا از همکاری همکارانم خیلی راضی هستم، و مقدار زیادی از بار وزارت آموزش و پرورش را آنها به دوش کشیده‌اند . مردم هم خیلی خوب به استقبال آموزش و پرورش آمده‌اند . اشکال عمده من در کار ، از لحاظ اعتبارات آموزش و پرورش است ، و خوشبختانه میتوانم بگویم که سرلوحه اعتبارات برنامه پنجم ، اعتبارات آموزش و پرورش خواهد بود ، و حال آنکه در برنامه چهارم ، سهم این اعتبارات ، خیلی زیاد نبود. در این میان تفاوتی از نظر زن‌بودن احساس نمی‌کنم مگرهمان تفاوتی راکه برای زندگی داخلی خود از نظر احساس مادربودن دارم وامیدوارم وظیفه مادری خودرا نسبت به‌همه‌کودکانی‌که پدران ومادران این‌کشور بدست من و همکارانم سپرده‌اند انجام دهم و به همه زنانی که فرصت وامکان کار بیشتر درمحیط خارج واجتماع را دارند توصیه میکنم که اگرعلاقه به داشتن مسؤولیت های سنگین دارند از مشکلات آن نهراسند ، قدم بجلوبگذارند وایمان داشته‌باشند که باصداقت و صمیمیت و همکاری مشکلات حل میشود.

ـ خیلی متشکریم خانم وزیر ! ■

گلی مشکل همسر یابی را مورد بحث قرار میدهد

نگرانی‌ها و حر

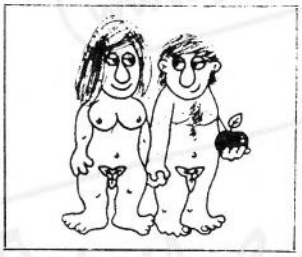

* دخترها از بیوفائی و بی‌صفائی پسرهامی ترسند

* و پسرها از بی‌بندوباری و سهل انگاری

و توقعات کمرشکن دخترها گله دارند

در این هفته پیرامون مسئله «همسر یابی» ، «تشکیل کلوب پیوند و زناشوئی» و «اعلام داوطلبی زناشوئی از طریق آگهی در مجله خانوادگی زن‌روز» نامه های‌بسیاری از جوانان ، پسران ، دختران ، مادران و پدران ، روشنفکران ، کارگران ، کارمندان و حتی‌اصناف و کسبه به صندوق پست گلی رسیده است که روشنگر بسیاری از حقایق اجتماعی و خانوادگی‌است . نویسندگان نامه‌ها با علاقه و منطق و استدلال کوشیده‌اند که با توجه به خلق و خوی ملی و اجتماعی‌و سنتهای ایرانی و همچنین با توجه به سیر تمدن و تجدد قرن بیستم و لزوم تجدید نظر در رویه های‌کهنه و فرسوده ، مشکل زناشوئی ــ این مسئله مهم اجتماعی و خانوادگی را مشتاقانه به بحث و تجزیه وتحلیل بگذارند و نکته های منفی و مثبت آنرا در زیر ذره‌بین نقد و بررسی قرار بدهند و بما و بدیگران‌بگویند که جامعه و افکار عمومی تا چه حد حاضر به قبول تجدید نظر در سیستم و آئین همسر یابی و زن‌و شوهری است.

مجله زن روز باحترام افکار عمومی و بخاطر بسط این‌گفت و گوی جالب و مهم اجتماعی تا چندین هفته از میان نامه‌های رسیده ــ مستدل ترین ــ جالب ترین ــو موشکاف‌ترین آنها را بنام خود فرستندگان درج میکند و «گلی» طراح این فکر تازه ، امیدوار است‌که با ادامه این بحث تیرگی‌ها و آشفتگی‌ها و ناکامی‌هائی را که بر سر راز زناشوئی جوانان ایران نهفته‌علنی سازد و جوانان ما را از درك لذت تشکیل خانواده های خوب و سالم بهره‌ور کند.

★ پسرها از اینکه همه شان به خوشگلی آلون‌دلون نیستند و پسرمتوسط‌الحال‌ــ قدکوتاه ــ کمی چاق و چله بین دخترها سوکسه ندارد گله‌مندند.

★ و بالاخره همگان ، زن و مرد و پیر و جوان در آرزوی پیدا شدن یك راه صحیح برای رواج زناشوئی در مملکت و تسهیل تشکیل خانواده های خوب و سالم هستند.

★ خانواده ها برای ازدواج باشگاهی پشت چشم نازك می‌کنند و با تامل می‌پرسند: کار خراب‌تر نمیشود ؟

* و پسرها از قیمت کلان زناشوئی و طمع مادرزن و پدرزن وحشت دارند و میگویند : خانواده دختر یا داماد مهندس می‌خواهندیادکتر یا میلیونر پس تکلیف‌کارمندان و سیمکش‌ها و نجارها و لوله‌کش‌ها چه میشود ؟

در میان نامه‌های رسیده چند نوع نگرانی در افکار عمومی بچشم می‌خورد :

الف ــ عدم رشد فکری مرد ایرانی برای معاشرت سالم و دوستانه با دختران بقسمی که مرد در دوستی با زن فقط انتظار لذت جسمی دارد نه حسن‌سلوك ومتانت و کوشش برای همسریابی.

ب ــ امل بودن و خرافی بودن خانواده‌ها و عدم اعتقاد آنها به رسوم تازه و آداب جدید که در نتیجه مانع هرگونه تغییر و رفورم در آداب همسریابی میشود.

ج ــ سهل‌الوصول شدن بعضی از زنان و دختران که با تسلیم شدن بلاشرط در مقابل تمایلات شهوانی مردان در محیط جامعه ایجاد حس بدبینی نسبت به زناشوئی کرده‌اند و مردان داوطلب زناشوئی دچار این وحشت و نگرانی شده‌اند که اکثر زنان ارزش و قابلیت همسری و مادری را از دست داده‌اند و دیگر بکسی نمیتوان اعتماد کرد.

د ــ طمع بیش از اندازه خانواده‌ها که از ازدواج دختر یا پسرشان قصد سوداگری

عمه و خاله!

دارند و در موقع بله بران مفاهیم اخلاقی و اجتماعی را غالبا فدای منافع مالی می‌کنند و روی معامله ازدواج نرخهای گزاف می‌گذارند و شرایط غیر قابل قبول ارائه میدهند .

و ــ افزایش‌وسایل تحریک شهوت دراجتماع که در نتیجه جوانان را به تند روی و التهاب وامیدارد و وقتی عطش ایجاد شد لاجرم دفع آن از طریقه‌های گناه آلوده میشود و بااشاعه گناه و هوس ، خیر و نیکی از زناشوئی رخت بر می‌بندد وکمتر مردی زیر بارتعهدات و قیود تشکیل خانواده میرود.

این مطالب ونگرانی‌ها درلابلای سطور نامه‌ها دیده‌میشودو اکنون برای مستند ساختن پنج مورد فوق‌الذکر نامه‌های مفصل خوانندگان را که حاوی نگرانی توده‌های وسیعی از مردم است یکایك نقل می‌کنیم.

گلی خانم : نمیدانم چرا اکثر دختران وپسران تحصیلکرده ما همسریابی را در عدم امکان وسایل آشنائی سالم وانسانی و وسیع میان دختر وپسرمیدانند. آیا واقعا سایر مشکلات مربوطه را حل کرده‌اند که حالا داد از معاشرتهای آزاد میزنند و دختر و پسر هرکدام را مقصر قلمداد مینمایند ؟ از شما سؤال میکنم در قرنیکه مردم همه چیز را از دریچه امور جنسی مطالعه میکنند و بی و بند وباری درامور جنسی در اکثر مردم پدید آمده بطوریکه‌مردان بداشتن کثرت گناهان افتخار و زنان درلجام‌گسیختگی با یکدیگر رقابت مینمایند و با بودن اغلب دستگاه‌های سمعی و بصری مسموم کننده بخصوص سینماها که از خدمتگزاران درجه اول رواج شهوت هستند آیامیشود آشنائی سالم بین دختر و پسر برقرار کرد ؟

متاسفانه در کلیه مطالبی که تاکنون پیرامون همسریابی از زبان دختران و پسران دانشجو و غیر دانشجو درج فرموده‌اید این نکته قابل توجه است‌که هیچکدام همسر را بخاطر تشکیل دادن کانون گرم خانواده نمیخواهند بلکه پیرو هوس خود هستند، زیرا اکثر جوانان ما مایلند همسرشان دارای تیپ سینمائی و لااقل خوش قیافه باشد . بعنوان مثال نوشته خانمی را شاهد می‌آورم که بامید شوهر پیدا کردن از خانه خارج شده ودر خیابان بقول خودش مردی خوش قیافه ومتین و با شخصیت را میبیند واز او خوشش می‌آید واز آن نگاههای کذائی بروی او میاندازند و بالاخره با گفته «برویم یك جای خلوت» آقای با شخصیت روبرو میشوند ! آخر کسی نیست از این‌خانم محترم سؤال کند شما از کجا فهمیدید شخص مورد نظر که چشمتان را گرفته بود حتما با شخصیت است؟ مگر خدای ناکرده عقلتان در چشمتان جای دارد؟ و تازه از کجا معلوم شما که با یك نظر همسرتان‌را پیدا کردید و اورا تصاحب کردید فردا دیگری توجهتان را جلب ننماید ؟ اینها و چندین گفته دیگر هیچکدام دردی را دوا نمی‌کند و مشکل همسریابی را حل نمینماید بلکه باید علل اصلی را که مهمترین آنها تاخیر در ازدواج است مورد بررسی قرارداد . راستی چرا جوانان اکثرا درسنین بالا قصد ازدواج مینمایند ؟ زیرا که آمادگی مالی و اقتصادی برای ازدواج ندارند .

باید دید چگونه میتوان فاصله زیاد بین رشد جنسی و بلوغ ذهنی و اقتصادی را کم نمائیم تابلوغ جنسی و بلوغ اقتصادی در یك سطح و زمان قرار گیرند و جوانان بجای اینکه از فرط عدم بضاعت تسلیم «گناه» شوند از هجده وبیست‌سالگی براه صواب زناشوئی کشیده شوند .

برای روشن شدن مطلب لازم میدانم مثالی‌بیاورم: شما یك جوان را که از نظر بلوغ جنسی کامل شده ولی از نظر اقتصادی وضع درستی ندارد مدنظرقرار دهید خواهید دید این جوان وهزاران نمونه آن بعلت تهی بودن جیب جرئت ازدواج کردن ندارند وهنگامی چنین جرئتی پیدا میکنند که از طراوت جوانی و شنگولی و قیافه «گریگوری پکی» دیگر اثری درآنها نمانده و عنداللزوم سرشان طاس ــ شکمشان قدری برآمده و چین و چروك زیر چشمشان فراوان شده است . خوب آیا این قیافه میتواند آرتیستی‌و دخترپسند باشد ؟ روشنتر عرض کنم حداقل فاصله بین تهی بودن و پرشدن جیب مرد مدت زمانی قریب ۱۵ الی ۲۰ سال طول می‌کشد که بدون شك این‌مدت از ایام مرد جوان را بعلت کشش ونیاز جنسی به‌هرزگی وفحشا آلوده می‌کند و بعد هم بعلت آلوده شدن در انحطاط اخلاقی نسبت به جامعه و زن و زندگی بدبین میگردد و رغبت زناشوئی در او کشته میشود از اینروست که باید همیشه مسائل مالی را در برابر سعادت و سلامت فرد و جامعه در درجه دوم اهمیت قرارداد و منافع مالی را فدای منافع اخلاقی نمود . بعنوان مثال فراوانند پدران و مادرانیکه بمال داماد افتخار کرده و آنرا برخ دیگران‌میکشند و قبل از شروع هرمطلبی از درآمد های خواستگار و ماشین شخصی و خانه او سؤال میکنند ویا مسائل‌مالی و سنتهای پوچ و غلط و مخارج زائد و کمرشکن را مطرح میسازند و بدون آنکه خیر نوع و اجتماع‌را در نظر بگیرند از راه خودخواهی سدی جلوازدواج جوانان می‌بندند و تشویق‌گر سالهای هرزگی‌وانحراف عمومی نسل دختر و پسر میشوند برای حل چنین موضوعات دشواری لازم است پدران و مادران بهنگام خواستگاری اینهمه «پول» را مرکز توجه خود قرار ندهند و به اخلاق و سعادت و رفاه جنسی‌پسر ودخترخودبیش‌ازاینها توجه‌کنند تاریشه فساد دروجود جوانان پایه‌نگیرد . بخصوص دولت ها با مساعدتهای مالی خود باید کمبود مالی جوانان را برای زناشوئی جبران نمایند وواجب است مسؤولین دوراندیش و هوشیار دراینمورد فداکاری و کمك کنند. جوانان بعلت ترس از هزینه و تضییقات مالی از ازدواج می‌ترسند و تشکیل خانواده نمیدهند و همین ترس است که جلو لذت مشروع را می‌گیرد و دختر و پسر را به خلوتگاه های عاشقانه میکشاند و مسائلی در جامعه پیش می‌آورد که دختر و پسر و خانواده را بصورت دشمن های بدبین و خونین درمقابل یکدیگر قرار میدهد و بازار کورتاژ وسقط جنین واتهامات ننگین و سرسام‌آور را رواج میدهد

زاهدان ــ مهدی. س.

این مرد های رنگ و روغن زده شوهر نیستند ، ژیگولند !

خواهر گرامی ـ گلی خانم عزیز

دختر خانمی نوشته بود «یك روز صبح تصمیم گرفتم مرد زندگیم را پیدا کنم و به‌این منظور به خیابان رفتم» میخواستم به این دختر خانم و دیگر خواهران بگویم که شوهر در خیابان نریخته است که شما پیدا کنید یا جنس نیست که از خیابان و فروشگاه بخرید ، این جوانهای رنگ و روغن زده‌ای را که شما در خیابان می بینید بی هدف قدم میزنند و یا از این فروشگاه به آن فروشگاه میروند ، مرد بمفهوم اساسی «مرد» نیستند . اینها پسران ژیگول نازپرورده بیکاری هستند که برای تلف کردن وقت وچشم‌چرانی بخیابان آمده‌اند تا وقت خودرا تلف کنند و حیثیت‌زنان‌را موردتجاوزقراردهند. اینها مرد زندگی‌نیستند، اینهاآمادگی‌ازدواج‌ندارند وتنهاهدفشان چشم‌چرانی و بقول خودشان کور کردن چشم دخترهای ظاهربین است . و تعجب نکنید که در اولین برخورد مایلند شما را در یك جای خلوت و دنج به انتخاب خودشان ملاقات کنند چون هدف نهائی آنها همین است . این آقاپسر ها استقلال و عزت نفسی را که لازمه زندگی زناشوئی است ندارند ، اینها آن‌بازوان زحمت‌کشیده‌ای را که بتواند تکیه‌گاهی برای شما باشد ندارند ، مردان واقعی که می‌توانند برای شما تکیه‌گاه مطمئنی باشند آنهائی هستند که در کارگاهها و کارخانه ها ، در بیابانها و در ادارات و موسسات مختلف دولتی ومایروزهاوشبهازحمت‌می‌کشندووقت‌آنرا ندارند که بی هدف در خیابان پرسه بزنند و به شما متلك بگویند . دختر خانمها ، این جوانهای‌خیابانگرد را که ساعت ده و یازده صبح در خیابانها ولو می‌بینید ، شمارا بخدا آنهارا سمبل مرد نجیب و زحمتکش ایرانی نشناسید وبراساس این شناخت غلط درمورد مردان قضاوت نکنید . مرد واقعی اینهمه وقت بیکاری ندارد .

دختر خانم دیگری نوشته بود «ما نمیدانیم‌یکدام ساز مرد ها برقصیم اگر لباس بلند بپوشیم میگویند دهاتی هستیم و اگر مینی ژوپ بپوشیم از دست مزاحمتشان در امان نیستیم» باز هم این دختر خانم کلمه «مرد» را اشتباه بکار برده‌است ، این‌آقاپسرهائی که بشما متلك‌های مینی‌ژوپی‌میگویندوشمارا دخترده‌اتی میخوانندازخدامیخواهندکه هرچه‌بیشتردامن‌شماکوتاهتر باشد تاآنها بیشترحظ بصربرندهمین‌آقاپسری که‌امروزاز کوتاهی‌دامن‌وزیبائی دل‌انگیزساقهای شما وبه‌اصطلاح متجددبودنتان‌تعریف‌می‌کندفردا اگرخواست‌ازدواج‌کند، بی‌شك دختری راکه دامن زیرزانومی‌پوشدبهمسری‌قبول میکند زیرا همه‌دختران‌مینی‌پوش‌راجلف‌وسبکسر میداند.

غلامحسین آذری ــ
فارغ‌التحصیل دانشگاه اصفهان

من دوست پسری دارم که با ۲۰ دختر رفیق است !

گلی خانم سلام :

اگر طرح پیشنهادی شما با روشی متعادل‌وموافق

بقیه درصفحه ۱۰۶

چند سفارش و توصیه تربیتی و بهداشتی در آستانه

افتتاح مدارس و شروع سال تحصیلی

روح و جسم

ازهمان نخستین لحظاتی که دختر یا پسر کوچولوی شما ، از در مدرسه می گذرد ، در حقیقت دنیای رویائی کودکی را پشت سرمیگذارد ، با بی‌خیالی های کودکانه ، وداع میگوید ، و وارد دنیای جدیدی میشودکه درآن ، نظم و انضباط حکمفرمائی می‌کند ، سرنوشت آینده فرزند شما ، در همین نخستین گامهائی که بسوی کلاس درس برمیدارد ، تعیین میشود . ورود فرزند کوچك شما به‌محیط‌مدرسه ، هم برای او و هم برای شما ، حادثه بزرگی است ، و میدانیم‌که این حادثه ، دهها‌سؤال در ذهن شما پدید آورده است . ما برای پاسخگوئی به پرسش های شما ، ونیز برای اینکه‌نخستین سال تحصیلی فرزند شما با موفقیت توام باشد، به‌دهها‌آموزگار و استادباتجربه،روانشناس‌متخصص آموزش و پرورش ، و دکتر های متخصص‌کودکان مراجعه کرده‌ایم ، وسؤالهای‌شمارا با آنها درمیان گذاشته‌ایم . و اینست پاسخها و توصیه‌های آنها :

مادرعزیز، زنگ‌مدرسه‌ها را زده‌اند و او ، کودك دلبند و عزیز شما ،روانه کلاس درس شده است . جسم‌وروح‌او‌به‌چه کمك‌هائی نیازمند است و شما چه باید بکنید تا از او یك دانش‌آموز شاد و موفق بسازید .

جسم و سلامت او

(واکسنهارا فراموش نکنید !)

در شش سالگی ، فرزند شما ، نخستین دوره کودکی را پشت سر میگذارد ووارد دومین دوران کودکی خویش میشود . حالا دیگر دندانهای شیری‌اش میریزد ، و نخستین دندان آسیای کوچك در دهانش رشد میکند . رشد قد کودك ، کمی کند و آهسته میشود . در شش‌سالگی معمولا پسر یك متر و ۱۶ سانتیمتر قد و۲۱ کیلو وزن دارد ، و دختر یك‌متر و۱۵ سانتیمتر قد و ۲۰ کیلووزن .

در شش سالگی اندامهای بدن کودك استحکام بیشتر مییابند . عضلات محکمتر و نیرومندتر میشوند و کودك میتواند نیروی عضلانی خودرا بمدت بیشتر ودرکارهائی پیچیده‌تر بکار ببرد ، مثلا میتواند ده دقیقه روی یك پا بایستد. حرکات بدنی او ، هماهنگ‌تر وپیچیده‌تر میشوند. کودك در انجام کارهای پیچیده‌تر ، سرعت بیشتری نشان میدهد ، ومثلا میتواند ۲۰ دانه تسبیح را در عرض یك دقیقه و ٤٥ ثانیه نخ کند ، وحال آنکه در چهارسالگی این‌کاررا در ۳ دقیقه انجام میداد .

در شش سالگی ، کودك برای نخستین‌بار رفیق و همراه گردش های پدرش میشود . برای نخستین‌بار به ورزش و قهرمان شدن علاقه نشان میدهد ، ودوست‌میدارد که با بچه‌های دیگر دربیفتد ، و نیروی خودرا بیازماید .

در شش سالگی ، کودك همیشه سعی میکندرکوردهای تازه‌ای را بدست آورد: میخواهد که تندتر از آنچه میتواند ، بدود ، دورتر و بلندتر پرش کند ، وبارهای سنگین‌تری را ازرمین بلند کند و پیش ببرد . اما توجه کنید که مغز و فکر کودك شش ساله ، از اندام واعضای بدن او ، انتظار امر محال دارد، وکودك با آنکه خود میخواهد ، هنوز از نظر جسمی آماده کارهای دشوارنیست، ووظیفه شماست که گاهی دخالت کنید ، نگذاریدکه کودك از قلمرو امکانات جسمی خودش پیش‌تر ودورتر برود ، وخودرا با خطر مواجه سازد .

شش سالگی ، سن وسال جهش است، ودرعین‌حال‌سن‌و سال ضعف وناتوانی نیز هست . کودك شش‌ساله درست مثل مادری که تازه پوست انداخته ، بنظر لخت وعریان وبی سلاح‌مینماید ، وبرخلاف آنچه بنظر میآید ، کودك شش‌ساله ، ناتوان‌تراز کودك پنج ساله مینماید . ازسوی دیگر، کودك در شش سالگی ، استعداد زیادی درمورد ابتلاء به بیماریهای مسری دارد ، وبهمین جهت پیش‌ازآنکه فرزندتان را بمدرسه بفرستید ، باید به برنامه تزریق واکسن‌های ضروری او توجه کنید . کودك درمدرسه و درکنار رفقای کوچکش ، برای نخستین بار با اجتماع تماس میگیرد ، و بنابراین در معرض خطر بیماری‌های مسری قرار می‌گیرد ، پس تزریق واکسن‌های ضروری او، — با آنکه گاهی کاری مشکل بنظر میآید — بسیارحیاتی ومهم است . واکسن های عمده‌ای که باید به کودك شش ساله تزریق شود ، اینهاست:

۱ــ واکسن «ب . ث . ژ» برای جلوگیری‌ازبیماری سل : بیشتر دانش‌آموزان مدارس ابتدائی ، علیه سل واکسینه نشده‌اند ، و با اینهمه پزشکان متخصص‌بیماریهای کودکان توصیه می‌کنند که هرچه ممکن است واکسن «ب. ث. ژ» ضد سل را زودتر به‌اطفال تزریق بکنید.

۲ ــ واکسن «د . ت» (واکسن ضد دیفتری و کزاز): این واکسن را بعداز سه‌ماهگی میتوان به کودك تزریق کرد.

۳ــ واکسن ضد آبله : این واکسن را از شش‌ماهگی بعد میتوان به کودك تزریق کرد . در یکسالگی اجباری است ، ودوبار هم (دریازده‌سالگی و بیست سالگی) باید تجدید شود.

٤ ــ واکسن ضد فلج اطفال (پولیومیلیت) : این بیماری نه تنها کودکان را افلیج میسازد ، بلکه سبب ناراحتی‌های بسیار شدید روحی نیز میشود ، وبنابراین تزریق این واکسن ، باید یکی از وظایف مهم پدر ومادر باشد . (این واکسن را پیش از ۱۸ ماهگی باید تزریق کرد) .

روح او

(دنیای جدید ... و تکالیف جدید !..)

درپنج ــ شش سالگی . یکی از مهمترین جنبش های روحی در وجود کودك بوجود میآید : تا این سن وسال، رفتار و کردارکودك تحت تاثیر غرایز و منطق ذاتی و کودکانه او بود ، اما از این ببعد ، او کم‌کم عقل ومنطق وقدرت قضاوت مییابد . یعنی دیگر فقط به تجربه و مشاهده پدیده‌ها راضی نمیشود ، بلکه سعی میکند دلایل وعلل آنها را نیز بفهمد . ودر حقیقت همین تغییر اساسی در روح ووجدان اوست‌که بماامکان میدهد اورا بمدرسه بفرستیم . اما این‌جهش و جنبش فکری وروحی ، بدون اشتباه و ناراحتی بوجود نمیآید . کودك بایی‌صبری وشتاب بسیار میخواهد دنیای اطراف خودرا کشف کند ، ودر این راه ، به افراط میگراید ، و به عقل واستدلال وقعی نمی‌نهد . بهمین جهت است که بعدازقهقهه‌های خنده ، بلافاصله گریه را سر میدهد . از کلمات مهرآمیز، بلافاصله به سخنان و زُست های کینه‌آلود میگراید ، از عشق به نفرت میل میکند ، واز مهربانی و نوازش ، به خشونت رو میکند . از سوی دیگر بموازات این عطش وشور زندگی ، کودك در شك وتردید بسر میبرد . برای او دشوار است که میان دو راه ، یکی را انتخاب کند ، وحتی وقتیکه یکی از دوراه را انتخاب میکند ، بلافاصله از خود میپرسد : «چرا ؟» بنابراین کودك شش‌ساله ، موجودی است ظریف و نازك نارنجی که ناگهان دربرابر خود ، آزمون‌ها و تجربیات بسیار مهم و دشواری را می‌بیند :

کودک دبستانی

ـ او باید کار دسته‌جمعی را یاد بگیرد.

ـ او باید خودرا با دنیای جدید مدرسه مطابقت دهد : دنیائی که قوانین و مقررات آن با قوانین خانواده خیلی فرق دارد.

ـ او باید به دیسیلین و انضباطی که یك موجود بیگانه (آموزگار) باو تحمیل میکند ، خو بگیرد واین انضباط را بپذیرد . این پذیرش البته آسان نیست ، چونکه هیچگونه رابطه عاطفی و خانوادگی این موجود بیگانه (آموزگار) را به کودك پیوند نمیزند .

ـ کودك باید معنی ومفهوم مشق و تکلیف را درك کند ، و اینهم آسان نیست چونکه کودك احساس میکند که حتی پدر ومادرش نیز نمیتوانند در انجام این تکالیف باو یاری کنند ، یا اورا ازانجام این‌وظایف معاف دارند. از سوی دیگر کودك احساس میکند که از روی همین تکالیف درمورد او قضاوت می‌کنند ، وبنابراین مساله «تکلیف» برای او مساله خیلی مهمی است .

اینهاست مسائل مهمی که دربرابر روح‌ووجدان‌کودك قرار دارد ، وبا اینهمه او باید از این سدها عبور کند ، و دراین راه ، صددرصد به شما نیاز دارد . او به حضور شما در کنار خودش احتیاج دارد نه به توصیه‌هاونصیحت‌های شما ، او در مورد تکالیف خودش ، شاید چیزی از شما نخواهد پرسید چونکه خیال می‌کند که شما این دنیای تازه او ـ دنیای مدرسه را ـ نمی‌شناسید ، اما احتیاج دارد که شمارا در کنار خودش ببیند . دراین دنیای تجربه‌های تازه ، دراین دنیای نگران کننده ، فقط حضور شما در کنار کودك کافی است که باو اعتماد بنفس میدهد . وقتی او تکالیفش را انجام میدهد ، شما حتی اگر بی‌حرف وبی‌صدا درکنارکودك بنشینید ، او ناآگاهانه شمارا بعنوان یك موج‌شکن نیرومند خواهد دید‌که‌میتوانید از هجوم امواج بسوی او جلوگیری کنید ، و فقط لبخند شما ، در نظر او همان فانوس دریائی خواهد بود که غرق گشتگان در دریای توفانی را امید می‌بخشد .

لباسهای او

(کودك‌شما بایدمثل دیگران‌لباس‌بپوشد)

درست است که میگویند : «آدم با پوشیدن لباس کشیشی ، کشیش نمیشود !» اما روانشناسان خوب‌میدانند که حتی لباسهائی که شخص میپوشد ، تاچه حدی در روحیه او تاثیر دارد ، وطبیعی است که این تاثیر درمورد کودك خردسال خیلی بیشتر است . برای اینکه سلامت روحی کودك خودرا تضمین کنید ، باید سعی کنید که لباسهای او بسیار ساده و مثل لباس مدرسه همه بچه‌ها باشد . شما اگر میلیونر هم باشید ، حق ندارید لباسهائی گرانبها ومتفاوت با لباس بچه‌های دیگر به فرزندتان بپوشانید . توجه‌کنید که این لباسهارا برای او میخرید ونه برای خودتان ، وآنچه کودك را بیشتر از هرچیز به وحشت میافکند اینستکه درمیان جمع خودرا از نظرلباس مشخص وبیگانه بیند . روانشناسان میگویند که یك اشتباه کوچك دراین مورد ، ممکن است تاثیر بسیار بدی در روح‌کودك بگذارد . واما درانتخاب لباس ، باید راحتی کودك را هم درنظر بگیرید . لباسهای ایده‌آل کودك خردسال دبستانی چنین است:

ـ لباسهای زیر : که بسیار اهمیت دارد ، وحتی اگر هوا گرم باشد ، کودك باین لباس‌های زیر (مایو و زیر پیراهن) نیاز دارد ، چونکه عرق بدن اورا میگیرد، ومانع آن میشود که کودك دراثر تبخیر عرق بدنش ، احساس سرما بکند و مریض بشود . لباسهای زیر کودك دبستانی باید از پنبه باشد ، چونکه لباسهای پشمی ، یا لباسهائی که از فیبرهای شیمیائی مثل اورلون تهیه میشود ، برای فصل آغاز سال تحصیلی خیلی گرم است.

ـ برای پسرها یك پیراهن یا بلوز سبك ، و برای دخترها یك پیراهن از پارچه‌های پنبه‌ای .

ـ یك شلوار برای پسرها . (شلوارهای کوتاه دیگر مد روز نیست) .

ـ یك دامن پلیسه و سبك از پشم برای دخترها.

ـ جورابهای پنبه‌ای یا نخی سبك برای دختر وپسر. جورابهای نایلونی برای کودك دبستانی چندان مناسب نیست ، چونکه عرق بدن اورا جذب نمی‌کند.

ـ کفش‌های کودك دبستانی درعین‌حال که باید محکم باشند ، باید راحت باشند .

ـ پیشگیر یا ارمك که روی لباسهای دیگر پوشیده میشود ، و بهتراست که کودك را در انتخاب رنگ وشکل آن آزاد بگذارید چونکه او ازاین آزادی انتخاب لذت میبرد . پیشگیر کودك برای اینستکه کثیف بشود واز کثیف شدن لباسهای دیگرش جلوگیری کند . بنابراین بهتر است آنرا از پارچه‌های شیمیائی جدید تهیه کنید که بعداز شستن خیلی زود خشك میشوند و معمولااحتیاجی هم به اطو کردن ندارند ، و بنابراین هرروز عصرمیتوانید پیشگیر کودك را بشوئید .

ـ بلوز یا مانتو : که مخصوص هوای سرد است . در هوای بارانی ، استفاده از امپرمابل توصیه میشود.

ـ وبالاخره کیف وکتاب بچه: این کیف درنظرکودك خیلی مهم است و مظهر شخصیت و دنیای جدید اوست . بهتر است کیف را طوری انتخاب کنید که کودك بتواند آنرا به پشت خود ببندد . اگر کودك بار ٤ یا پنج‌کیلوئی کیف وکتاب را در دست خود بگیرد ، ممکن است این‌بار به ستون فقراتش آسیب برساند . اما اگر همین کیف را به پشت خودش ببندد ، احساس خستگی نمیکند .

غذای او

نخستین توصیه پزشك چنین است. کودك را مجبور نکنید که حتما همه غذائی راکه دربشقاب او کشیده‌اید بخورد . کودك اگر بیمار نباشد ، خودش باندازه‌ای که بدنش احتیاج دارد ، غذا میخورد و اصرارشما ضروری نیست . معمولا کودك دبستانی در مورد غذا، سختگیر نیست ، واگربرخی هوس‌های کودکانه‌اش را کنار بگذاریم ، معمولا هرچه باوبدهید میخورد. بلی، او همه چیز میخورد ، اما وقتیکه خودش بخواهد و میلش را داشته‌باشد. این استقلال رای اودر غذا خوردن تاوقتی که بمدرسه نمیرود ، مهم‌نیست ، چونکه در خانه‌است‌و غذائی راکه حالانمیخورد یکساعت بعد با میل واشتهاخواهد خورد . اماوقتی کودك بمدرسه میرود ، مساله غذاخوردن او، دشوارتر وحساس‌تر میشود. اودیگر بایدازیك انضباط و برنامه خاص اطاعت کند. سرکلاس نمیتواند غذا بخورد ، ووقتی ساعت خواب است ، نمیتواند و نباید مشقهای خودرا بنویسد . پس باید اورا عادت بدهیدکه در مورد غذا واستراحت و کارخود ، ازیك‌برنامه مشخص پیروی‌کند .

برای صبحانه، شیرقهوه، کمی نان وکره، مربا یاعسل مناسب‌است . واگر کودك بازهم گرسنه بود ،میتوانید نان و پنیر یا میوه‌ای مثل موز ، گلابی یا سیب‌باوبدهید.

غذای ظهرکودك دبستانی بهتراست که سبك ، اما مقوی باشد . فراموش نکنید که ساعت ده صبح فرزند دبستانی شما گرسنه خواهد شد ، بنابراین توی کیف او، یك دانه سیب ، یك لقمه غذا ، یا چند بیسکویت‌بگذارید. بعدازظهرهاهم ، وقتی سرساعت ٤،٥ کودك بخانه‌برمیگردد، گرسنه‌است و خیلی دوست دارد که حتی نان و پنیر بخورد. شام کودك دبستانی باید سبك باشد. اگر ظهر غذای گوشت باوداده‌اید ، شب میتوانید یك‌تخم‌مرغ همراه بانان و پنیر ، کاهو ، یایك فنجان سوپ باو بدهید.

دوستان او

کودك شمااز وقتیکه بمدرسه میرود ، دیگر مرکز عالم نیست . بعدازشش سال زندگی‌خانوادگی، او ناگهان وارد دنیائی بیگانه میشود. تااین وقت میدانست‌که در

بقیه درصفحه ۱۰۶

برسر دوراهی زندگی

تنظیم از : منوچهر مطیعی

شما بگوئید چکنم؟

باهمه‌چیز دراین دنیا میتوان شوخی کرد اماگاه برای یك‌شوخی باید تاوان بسیار سنگینی‌پرداخت. وای برمن که نه‌بازندگی خویش شوخی کردم و نه هستی دیگران را بسازی گرفتم واکنون در کمال بیگناهی باید تاوان بپردازم .

ای بیگانه ، راه خویش‌گیر وبرو ومرا با مسافر خسته و گردآلود شهر عشق تنها بگذار . او دنیای شیدائی را دیده‌وگردیده واز هر دیار قصه‌ای از محبت

آنکه میخواهم تویی

برای من هدیه آورده‌است . مرا بگذار تا از زبانش بشنوم واز او بیاموزم که چگونه میتوانم خوب عاشقی کنم و کبوتر سفید روحم را در قربانگاه معبد خدای عشق قربانی کنم ؟

من نگاهم را نه برای دیدن و پوئیدن بلکه برای نوازش‌یك‌یك تار های گیسوی ابریشمینت فرستادم ، این نگاه را گرامی‌دار که از جانم برخاسته ورسول قلب من است .

امروز بجائی رسیده‌ام که‌ناگزیر باید یا خودرا فداکنم ویا اورا با دست‌خویش به‌خاك‌بسپارم . فداکردن دیگران ستم‌است‌وخودکشی ابلهی ، پس چه‌کنم ؟ شما قصه‌آن افسانه‌ساز افسون بازرا بخوانید وبمن بگوئید چه کنم ؟

(پروین) دوان‌دوان‌بطرف من‌میآمد. چیزی دردست داشت‌که من از دور تشخیص دادم چیست . شایدابن چندمین‌بار بود که باهمین وضع بخانه ما میآمد . من دمدر ایستاده بودم و بایکی از دوستانم حرف میزدم . دوستم بدیدن پروین خداحافظی کرد ورفت و ما را تنها گذاشت. احتمالا میدانست که من وپروین دختر خاله‌ام خیلی چیزها برای گفتن و شنیدن داریم. تقریبا همه دوستان من و او میدانستند و با جسته گریخته شنیده بودند که(پروین) دلباخته پسری شده و چون خوب نمی‌نویسد من بجای او نامه‌نگاری میکنم. آه. اینهم یك وظیفه سخت بود. آخر انسان وقتی عاشق نباشد نمیتواند نامه عاشقانه بنویسد . ابتدا من احساس‌اورا درك نمیکردم . من نمی‌فهمیدم دردرون او چه میگذرد ، در نتیجه قدرت نداشتم احساساتش رارروی کاغذ منعکس کنم و تصویری از آرزوهایش بسازم و بپردازم و برای‌او بفرستم . اوائل اینکار رابسختی و بزحمت انجام میدادم تا اینکه یکروز (پروین) تصمیم گرفت او را بمن‌نشان دهد.

اولین‌بار تقریبا هشت نه ماه قبل بود که (پروین) با حالی زار نزد من آمد و پس‌ازذکر مقدماتی طولانی ، وچیدن صغری و کبرای مفصل از من خواست که بجای او و بامضای او برای پسری که دیده و پسندیده نامه بنویسم.

او دختر خاله من بود . مادر او خواهر مادر من بود . ولی رابطه آنها خیلی صمیمانه‌تر از روابط دو خواهربود. جانشان را فدای یکدیگر میکردند. خیلی دوستانه و عاشقانه . خاله (نسرین)همیشه در خانه ما بود و یامادرم بآنجا میرفت. اگر یکروز یکدیگر را نمیدیدند بدون مبالغه شب نمیتوانستند آرام بخوابند و لااقل بوسیله تلفن ساعتی‌گفت‌وگومیکردند. طبعا روابط من و پروین نیزصمیمانه بود وچون در یك مدرسه درس میخواندیم هرروز باهم بودیم.

سال آخر دبیرستان را میگذرانیدیم. (پروین) شاگرد تنبلی بود. در بیشتر دروس ضعیف بود اما بیش‌از همه‌دروشتن عجز داشت . اگر مجبور میشد جزوه‌ای بنویسد بگریه می‌افتاد و هرگاه میخواست نامه‌ای بنگارد مزورانه ازاین وآن کمك میگرفت و یا ماهرانه انشاء کلمات را از دیگران می‌پرسید . می‌پرسید و یاد میگرفت و بکارمیبرد ، بی آنکه بچه‌ها بفهمند او منظور آموختن داشته‌است.

یکروز خودش نزد من آمدواعتراف کرد که عاشق شده‌است . عاشق کی ؟ عاشق پسر بیست و سه چهار ساله‌ای که یك اتومبیل کورسی زرد رنگ داشت . نامش محمود بود . پروین هم شادی میکرد وهم اندوهگین بود . حال مخصوصی که فقط در عاشقان می‌توان یافت . ازاو پرسیدم چه خدمتی میتوانم برایش انجام دهم . گفت برای من یك نامه عاشقانه خطاب به محمود بنویس . خنده‌ام‌گرفت. او عاشق شده نامه‌اش را من بنویسم ؟ چاره‌ای نداشتم . دختر خاله نسرین بودو تقریبا بقدر خواهر خودم در خانواده‌عزت داشت . نشستم و نوشتم . نامه خوبی ازکار درآمد . پروین با یکدنیا خوشحالی آنرا گرفت وبرای اینکه من نفهمم او درکجا زندگی میکند پشت پاکت را خودش نوشت و فرستاد. هنوز هفته تمام نشده بود که یکبار دیگر (پروین) بالتماس افتاد. چکنم ؟ یك نامه دیگر بنویس که سوز و گداز بیشتری داشته باشد . میخواست‌باو بفهماند که چقدر دوستش دارد. نامه بخط من نوشته شد اما مثل دفعه قبل‌پشت پاکت را خودش نوشت و به صندوق انداخت . دفعات سوم و چهارم و پنجم وششم. درست بخاطر ندارم چند نامه باسم او وخطاب به (محمود) نوشتم. از(محمود) هیچ پاسخی به (پروین) نمیرسید اما او میفهمید که نامه‌ها رسیده و دراومؤثر واقع شده‌است زیرا کارهائی را که (پروین) میخواست انجام میداد. مثلا می‌نوشت :

— دوست دارم امروز عصر که از خیابان ما میگذری لباس اسپورت پوشیده باشی.

و درست عصر او لباس اسپورت می‌پوشید و با اتومبیل کورسی قناری رنگ خویش از خیابان عبور میکرد . دفعه دیگر میخواست که محمود یك گل میخك سرخ بدندان بگیرد و باز او گلی بدندان میگرفت و ساقه‌اش را با زبان میچرخانید و با لبهایش بازی می‌کرد. همه این مطالب را پروین بمن میگفت چون من نه محمود را دیده بودم ونه علاقه‌ای بدیدنش داشتم.

دوسه ماه دیگر سپری شد . یکروز که داشتم برای اونامه مینوشتم برسبیل‌اتفاق ازپروین خواستم که محمود را بمن نشان دهد . او با اکراه این پیشنهاد راپذیرفت. میترسید مبادا من (محمود) را ببینم و بخواهم و توجهش را جلب کنم . بیم داشت مبادا من اورا بزیبائی و شایستگی بستایم و روی حسادت دخترانه ازنوشتن نامه خودداری کنم . راستی بیمناك بود اما پذیرفت و همانروز عصر (محمود) را بمن نشان داد . چه بازی کودکانه‌ای ولی این‌بازی کودکانه به بهای از دست رفتن آرامش روح و زندگی من‌تمام شد. چه بکویم ؟ چگونه بنویسم ؟

(پروین) دختر سستی بود. پدر و مادرش باو اعتماد نداشتند لذا بسختی کنترلش میکردند . محدودیت شدید و حساب‌شده‌ای برای او بوجود آورده‌بودند بااینوصف دزدانه بملاقات محمود می‌شتافت و یکروز در میان یا هفته‌ای یکی دوبار. چند دقیقه در خم کوچه ها و پاپشت دیوار ها یکدیگر را میدیدند و حرف میزدند . من تا آنروز به اعمال و حرکات او میخندیدم و اینکار ها را احمقانه میپنداشتم تا اینکه (محمود) را از دور دیدم . تا پشت دیوار باغ مدرسه با هم رفتیم ، آنجا جدا شدیم . قرار بود (محمود) آن سرکوچه که بخیابان مجاور مربوط میشد ایستاده باشد . من چادر بسر کرده‌بودم که شناخته نشوم . البته این پیشنهاد (پروین) بود . اصرار داشت که من چادر بسر کنم . میدانستم هدفش چیست . میخواست کاری کند و من‌وضعی داشته باشم که اگر تصادفا با محمود برخورد کردیم مورد توجه او قرارنگیرم. از لای چادر زیبائی و اندام مرا نبیند و در نتیجه مرا برای ترجیح ندهد. من منظور اورا میدانستم معهذا چون نظر خاصی نداشتم قبول کردم و با چادر همراه او رفتم . فاصله من با آنها کمتر از صد متر بود. از همان فاصله (محمود) را دیدم . او را شناختم . قیافا نیز یکی دوبار برحسب تصادف اورا در حال عبور دیده‌بودم ولی نمیدانم آنروز چرا از مشاهده او دگرگون شدم‌ودلم فروریخت . رنگم پرید . قلبم‌فشرده شد وبی‌اختیار به دیوار باغ مدرسه تکیه دادم. خدایا این چه حالتی است ؟ چرا قلبم با بی حیائی می‌تپد ؟ چرا هوس و میل درسینه‌ام رسوائی و بی پروائی میکند ؟ چرا ؟ حالا که قرار است‌حقیقت رابرای شما بنویسم باید اعتراف کنم‌که عاشق محمود شدم اما خدا را گواه میگیرم که ازهمان لحظه اول با خویشتن جنگیدم ، مبارزه کردم و در این نبرد وحشتناك پیروز شدم. نه.نه. او به‌پروین تعلق دارد . من نباید خائن باشم. من نباید اورابخواهم . حتی یادش را از خاطرم میرانم . آری . من شجاعت و مردانگی این گذشت را دارم. تازود است‌باید جلو توسعه این آتش را بگیرم وگرفتم . بزرگوارانه گذشتم و مردانه توفیق یافتم.

پشت دیوار باغ مدرسه با بی‌حالی تکیه داده‌بودم .یادم نیست در آن‌چادر چه‌وضعی داشتم اما دیدم که (محمود) بمن خیره شده. از همان فاصله مرا نگاه میکند. (پروین) میچرخید وبجانبی می‌ایستاد که محمود بوقت حرف زدن پشتش بطرف من قرار بگیرد اما او نیز گردن میکشید که مرا ببیند . خیلی زود بخود آمدم . روگرفتم و پشت بآنها کردم بسوی خانه راه‌افتادم . وقتی پروین برگشت خوشحال بنظر میرسید زیرا موفق شده‌بود که یکربع ساعت با محمود حرف بزند. این‌برای او موفقیت بزرگی بود. او با محدودیتی که داشت جرئت نمیکرد حتی پنجدقیقه با پسر دلخواه خودگفت‌وگو کند . آنا بدنبالش میآمدند و احتمالا اورا می‌یافتند و رسوائی بزرگی ایجاد میشد . ازمن پرسید:

— محمود چطوره ؟ خوبه ؟ اونو پسندیدی.

اورا تحسین کردم . خنده عمیقی کردوگفت:

— میخواد بفرسته خواستگاریم. قراره با مادرش صحبت بکنه . اونها موافقن. میگه من اختیار دارم با هرکسی که دلم بخواد ازدواج کنم . بابا و مامان منم حرفی ندارن . از خدا میخوان دامادی مثل محمود گیرشون بیاد.

حرفی نزدم و دنبال موضوع را نگرفتم . (پروین) که رفت باز بمبارزه با خود پرداختم چون یاد (محمود) چنان دردل و جانم جای گرفته بود که‌باورم نمیشد بآسانی بیرون رود . آه. چرا اینطور شد ؟ من حق ندارم باو فکر کنم. محمود به پروین تعلق دارد . من‌نبایدمانع خوشبختی اوبشوم . کار سختی بود اما منهم دختر سخت کوشی بودم چون دوسه روز بعد بکلی با یاد محمود بیگانه شدم یا باین بیگانگی تظاهر می‌کردم.

دم درایستاده‌بودم و داشتم با یکی‌از دوستانم حرف میزدم که پروین را دیدم. او دوان دوان بطرف من میآمد . خانه خاله نسرین یك خیابان از خانه‌ما فاصله داشت . مامان پدرم را مجبور کرده بودآن خانه را بخرد که نزدیك‌خواهرش باشد. دوستم وقتی پروین را دید خداحافظی کرد و رفت و ماراتنها گذاشت . یك نامه دردست اوبود . تشخیص دادم‌چیست. حتما یادداشتی از (محمود) رسیده. حدس

بقیه درصفحه ۱۰۰

در دنیای امروز رقص هنراست، ورزش است ، سمبل اتیکت‌و کلید آشنائی است .

درست برقصید

خودآموز جالب و جامع و ساده وعملی برای استفاده همه

درس این هفته :

برای درست رقصیدن ابتدا باید درست‌راه‌رفتن را یاد گرفت !

در دو شماره اخیر پیرامون‌اهمیت رقص در دنیای امروز و انواع‌رقصها و طبقه‌بندی آنها گفت وگو کردیم‌و دراین شماره میخواهیم نکات لازم و شایان توجهی را که در اجرای انواع رقصها اهمیت دارد یادآور شویم.توجه باین نکات و رعایت آنها سبب میشود که شما با ریزه کاری های هنررقص آشنا شوید و دراجرای هریك از رقصها تسلط و مهارت و آمادگی نشان دهید.

● برای خوب رقصیدن ابتدابابد درست راه رفت ...

برای خوب رقصیدن ، کافی نیست‌که فیگورهای هررقص را بشناسید. همچنین کافی نیست که ریتم موزیك رقص‌را بدرستی تشخیص بدهید . قبل از هرچیز باید طرز قرار گرفتن و قدم برداشتن شما درست‌باشد و بتوانید نرم‌وراحت‌و مسلط ، وزن بدن را جابجا کنید ، همرقص خودرا بدون اجبار وناراحتی همراهی یا رهبری کنید ، با نرمش و توازن گام بردارید و بدست‌وباوسرو گردن و کمر و سایر اندام های خود حرکات ملایم و دلنشین بدهید. بهمین جهت است که پیش از فراگیری‌فیگورهای رقص باید شیوه خوش خرامیدن ، قشنگ

ایستادن ، و نرمش و تسلط داشتن‌درحرکات را آموخت.

بطور کلی اکثر اشتباهاتی که‌باعث راه رفتن نادرست و نازیبا میشود از خشکی بدن و نداشتن نرمش کافی سرچشمه میگیرد. همچنین قوز کردن و حرکات نامناسب به دستها دادن و پاهارا روی زمین کشیدن مانع راه رفتن قشنگ و درست‌است . برای اینکه‌بتوان درست و زیبا قدم برداشت بایدابتدانرمش کافی در بدن‌بوجود آورد و این کاربا یك ربع ساعت ورزش منظم در روزامکان‌پذیراست . دوتمرین جالب وموثری را که مانکن ها در کلاس‌های مخصوص مانکنی برای خوش خرامیدن انجام‌میدهند شماهم براحتی میتوانید در منزل‌انجام بدهید.

اولین تمرین اینست که یك کتاب سنگین را روی سر خود قرار دهید و ابتدا به آرامی و بعد کمی سریعتر شروع براه رفتن کنید . بدون اینکه کتاب را بادست بگیرید باید تعادل خودرا طوری حفظ کنید که هنگام راه رفتن کتاب از روی سرتان نیفتد . این تمرین برای حفظ موازنه و تعادل فوق‌العاده موثر است.

واما دومین تمرین ازاولی هم‌آسانتر است . خط باریك و مشخصی را دراتاق یا حیاط (مثلا حاشیه باریك قالی یا لبه باغچه) در نظر بگیرید وسعی‌کنید روی آن خط راه بروید بطوریکه هیچیك‌از قدمهایتان از آن خط تجاوز نکند. با تمرین منظم این کار ، عادت خواهید کرد که در موقع راه رفتن ، قدم های خود را نزدیك بهم بردارید و اینهم برای زیبائی حرکات و حفظ تعادل شمافوق‌العاده موثراست.

● با حرکات نرمش ، اعضای مختلف بدن را تحت تسلط خود درآورید .

زیبائی رقص در حرکاتی است که هنگام اجرای فیگورهای مختلف به اعضای بدن داده میشود . مثلا در رقصهای رمانتیك (تانگو ــ والس وغیره) قسمت اعظم فیگورها توسط پاها اجرا میشود ، باید نرم قدم برداشت ، راحت چرخ زد ، مسلط و چابك حرکات پاها را با ریتم موزیك هماهنگ ساخت. درگروه رقصهای امریکای جنوبی و جاز، علاوه برپاها ، سایر اندام های بدن و بخصوص دستها نیزباید با حرکات موزون ریتم موزیك را همراهی کنند و بالاخره در رقصهای آزاد و جدید (مثل جرك وپاپ‌کرن) همه بدن پیچ و تاب میخورد و حتی سروگردن هم میرقصد ! ...بنابراین مهارت در رقصهای مختلف مدیون نرمش کامل بدن‌است‌واین میسر نمیشود مگر با تمرین های منظم و حرکات ورزشی

مناسب و موثر کمادراینجا چند نمونه آنهارا ذکر میکنیم:

★ برای نرمش و زیبائی گردن : روی یك صندلی بنشینید . پاهارا بهم جفت و دستها را در طرفین بدن‌آویزان کنید . بالاتنه خودرا کشیده و راست نگهدارید . اکنون در همین‌حال سر خود را ۸بار بسمت چپ و ۸ بار بسمت‌راست بگردانید (تا آخرین حد ممکن). اکنون نفس عمیقی بکشید و دوباره درحالت‌اول قرار گیرید . این‌بار سر خود را ۸بار بچلو و ۸بار بعقب خم کنید (بازهم تا آخرین حد ممکن) . یك هفته پس‌ازاجرای منظم این حرکات ، سعی کنید بتدریج برسرعت عمل و تعداد دفعات تمرین‌بیفزائید بطوریکه سرتان بتواند براحتی وسرعت روی گردن بجلو و عقب خم و راست شود و بدچپ‌و راست چرخ بزند.

★ برای زیبائی حرکات بازوهاو دستها: بهترین تمرین برای نرمش عضلات بازوها و دستها تقلید حرکات شناست . روی پنجه پاها بایستید ، بدن را کشیده و راست نگهدارید ، اکنون چنانکه دراستخر مشغول شناباشید ، بدستهای خود حرکاتی شبیه حرکات شنا بدهید : شنای‌کرال، شنای قورباغه ، شنای پشت ، شنای پروانه.

تمرین مناسب دیگر برای زیبائی‌و نرمش بازوها ، تاب دادن و چرخ‌دادن آنهاست ، ابتدا با نرمی و ملایمت‌وکم‌کم تندتر .. برای زیبائی انگشتان خود میتوانید با آنها حرکات پیانوزدن را تقلید کنید . این تمرین ها و نظایر آنها بشما توانائی بیشتری می‌بخشد که‌برعضلات دست وانگشتان خود تسلط کافی پیدا کنید واین تسلط همان چیزیست که‌برای مهارت در رقص بآن احتیاج دارید.

★ برای نرمش و تناسب کمر و باسن: بایستید و بدن را کشیده و راست‌نگهدارید، دستها را پشت‌گردن قرار دهید . اکنون بدون اینکه پاهایتان از جا تکان‌بخورد بالاتنه را به آرامی ابتدا براست وبعدبه‌چپ، آنگاه بجلو و سپس به عقب بگردانیدو خم کنید . هر یك ازاین حرکات‌را ده‌بار انجام دهید و در فاصله هر ٤ حرکت یك نفس عمیق بکشید.

★ برای زیبائی و چابکی پا ها : یکی از ورزشهای سودمند برای زیبائی و تناسب رانها دوچرخه سواری است . اگر امکان این ورزش برایتان وجود ندارد میتوانید از ورزش معروف به «پای دوچرخه» همان نتیجه را بدست آورید . به پشت روی زمین بخوابید. بدن کشیده و دستها در امتداد بدن. اکنون پاهای خودرا بلند کنید و مثل اینکه سوار دوچرخه باشید شروع کنید به پا زدن . این تمرین را لااقل‌پنج‌دقیقه انجام دهید.

برای حفظ تعادل و تقویت عضلات پا میتوانید از طناب‌بازی استفاده کنید. همچنین میتوانید روزی نیمساعت به پیاده‌روی بپردازید . تمرین رقصهای مختلف و راه رفتن روی یك خط باریك در حالی‌که کتابی روی سردارید و قبلابه آن اشاره شد نیز ازورزشها و تمرین های مناسب برای زیبائی پاهاست.

★ تنفس کامل وصحیح : عادت کنید که با همه ظرفیت ریه های خود نفس بکشید و هرروز صبح پس از تمرین‌های ورزشی با چندبار تنفس عمیق خستگی را از تن دورسازید و از هر فرصتی

بقیه درصفحه ۱۰۰

یك تست كاملا تازه
وجالب خودشناسی

در معاشرت با پسرها

تا چه‌حد شانس موفقیت‌دارید ؟

امروزه معاشرت پسر ودختر دربسیاری از خانواده‌ها امری عادی وتقریبا اجتناب ناپذیر است، زیرا پسرودختری که درکلاس دانشکده‌روی یك‌نیمکت می‌نشینند ودرس میخوانندو درمعاشرتهای خانوادگی ودوستانه

غالبا باهم برخورد میکنند، نمیتوانند بیگانه‌وار ازهم بگریزند وطبعا میل دارند بیشتر همدیگر را بشناسند و چنانچه امکانات مناسبی پیش بیاید دست‌دوستی بسوی‌هم دراز کنند.

این مسئله که آیا دوستی پاك وبی‌شائبه پسرودختر واقعا امکان‌پذیراست یا خیر ، بحث‌حساسی را پیش میکشد که درباره آن جای سخن‌بسیار است. بطور خلاصه میتوان یادآور شدکه امکان یاعدم امکان اینگونه دوستی بیشتر باشخصیت وتربیت خانوادگی دختر وپسر و چگونگی برداشت آنها از همدیگر ارتباط پیدا میکند. ما دراینجا نمیخواهیم درباره این مسئله بحث کنیم، فقط پیشنهاد می‌کنیم که شما بکمك یك تست روانشناسی، میزان آمادگی خود را برای دوستی پاك‌و صمیمانه باجنس مخالف مورد سنجش و آزمایش قرار بدهید. نتیجه این آزمایش برایتان روشن خواهد کردکه دردوستی باپسرها تاچه‌حد شانس موفقیت دارید.

قسمت اول شامل ۱۵ سؤال است و جواب هائی که بهرسؤال می‌توانید بدهیددرسه‌نوع مختلف باحروف الف ـ ب ـ ج طبقه‌بندی شده . هر سؤال‌را بدقت بخوانید وازمیان ۳ جواب پیشنهادی یکی را انتخاب کنید.نتیجه بعدا درخاتمه تست بنظرتان خواهد

بقیه در صفحه ۸۷

بلوز وشلوار تریکو بمد جدید : پروازی به‌گذشته ، به عصر هواپیماهای دوباله قدیم !

ورزشی سودمند و شادی‌بخش که میتواند شما را بدلخواه خودتان چاق یا لاغر کند:

دوچرخه سواری

اگر دوچرخه ندارید و اگر از مزاحمت متلك ـ پرانها میترسید ، ما نوع جدیدی‌ازدوچرخه‌سواری را بشما پیشنهاد میکنیم !

دوچرخه سواری یکی ازبهترین ورزش های زیبائی بخش برای دختران جوان است . دخترانی که از عدم تناسب ساقها ورانها رنج میبرند، در صورتی که مدتی بتمرین منظم دوچرخه سواری بپردازند و نکات لازم رادر مورد این ورزش شادی‌بخش رعایت کنند ، نه تنها دارای پاهای کشیده و متناسب بلکه صاحب هیکلی زیبا و ورزیده خواهند شد.

بقیه در صفحه ۹۰

۱ ۲

یك مسابقه ابتکاری با ۵ جایزه جالب از تازه‌ترین مدلهای ابتکاری **کفش سعدی**

پرچم شناسی!

اگر نام این ۸ کشور را کشف کنید ، یك جفت کفش آخرین مد جایزه میگیرید ....

۳ ٤

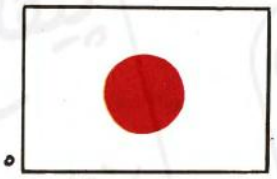

٥ ٦

۷ ۸

«پرچم شناسی» هم علمی است!... هر یك از کشورهای کوچك وبزرگ جهان برای خود پرچمی با رنگها و علامت بخصوص دارند که شناسائی آنها طبعا جالب است.

آیا شما تاکنون در این مورد کنجکاو بوده‌اید و پرچم کشور های مختلف را میشناسید ؟ اگر جوابتان باین سؤال مثبت است ، علاوه بریك آفرین بلند بالا پیش ما جایزه دارید. منتها طبعا باید ادعای خودرا طی یك آزمایش ساده و کوچك ثابت کنید . ما دراینجا پرچم ۸ کشور مختلف را چاپ کرده‌ایم و از شما میخواهیم که نام هریك ازکشورهای صاحب هریك از پرچم ها را برای ما بنویسید . برای راهنمائی بیشتر خصوصیاتی از هریك از ۸ کشور را یادآور میشویم، اما طبعا نام کشورها وارتباط هریك از آنها را باپرچمها

بقیه در صفحه ۹۰

نمونه‌هایی از چکمه‌وپوتین آخرین مد پائیز که مخصوص لباسهای جدید میدی و ماکسی است‌هدیه کفش‌سعدی، خیابان شاه غربی مقابل مسجد سجاد

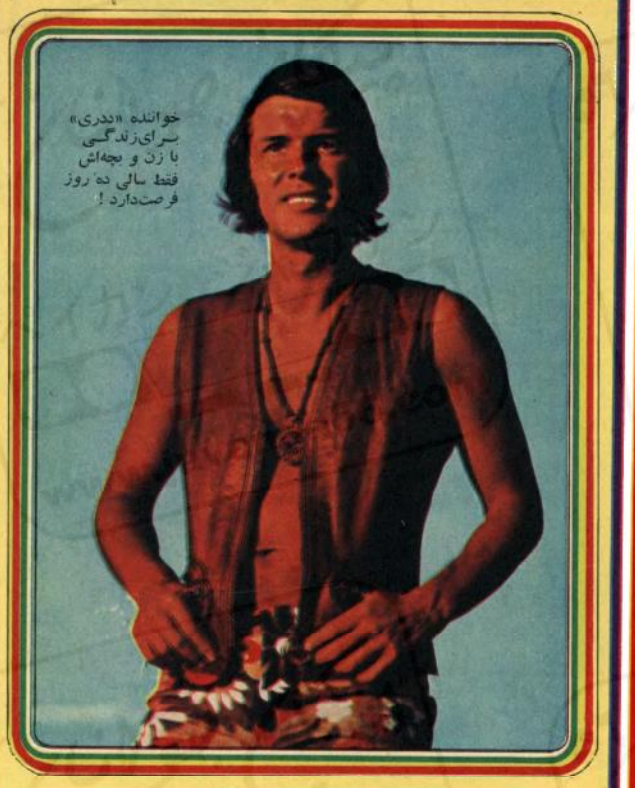

خواننده «دندری» برای زندگی با زن و بچه‌اش فقط سالی ده روز فرصت‌دارد !

جزیرهٔ شقایق‌ها

فیلمی که «آدامو» سناریونویس، تهیه‌کننده، کارگردان ، آهنگساز، وایفاگر نقش اول آن است!

«سالوادر آدامو» خواننده معروف که‌اصلا سیسیلی است اما ملیت بلژیکی دارد و زندگی هنری خود را در فرانسه شروع کرده است ، یکی از «بیقرار»ترین خوانندگان امروز است. او در هیچ جا آرام نمیگیرد وهنوز چمدان سفرش را نگشوده ، دوباره از یك شهر روانه شهر دیگر میشود. خودش میگوید: «جهانگردی‌بزرگترین لذت زندگی من است.»

تازگی مسافرت به کشور های اروپا وامریکا و حتی آسیا دلش را زده وبسوی سرزمین های دور وناشناس و مناطقی که تمدن کمتر به آنها راه یافته ، پر کشیده است. یکی از سفر های جالب او در سال جاری، به «کنیا» بود . این سرزمین که در افریقای خاوری واقع شده میعادگاه جهانگردانی است‌که عاشق‌دیدن‌چیزهای تازه واستثنائی وروبرو شدن با خطرات و ماجراهای هیجان انگیز هستند . در «کنیا» سیاهپوستانی را میتوان دید که بی خبر از تمدن عصر فضا، هنوز بسیك عصر حجر زندگی میکنند و مشکل عمده‌زندگی آنهاپنجه‌درافکندن با طبیعت و جانوران خطرناك و درندگان غول‌آساست.

«آدامو» چند هفته‌ای را دراین سرزمین گذرانید و چون علاوه برخوانندگی با هنر عکاسی نیز آشنائی کامل دارد ، عکسهای جالبی از «کنیا» با خود ارمغان آورد . سوغات جالب دیگرش از افریقا ، چند ترانه جدید بود باریتم تند و داغ و پرهیجان قاره سیاه که موفقیت قابل توجهی کسب کرد.

پس‌از کنیا ، آدامو جزیره «جاماثیك» را برای سفر بعدی‌انتخاب کرد وهدفش ازاین مسافرت این‌بود که دراین جزیره آرام و رویائی‌فرصتی و فراغتی بدست آورد و سناریوئی برای یك فیلم بنویسد . این تصمیم نیز با موفقیت اجرا شد و سناریوئی که آدامو نوشته است و «جزیره شقایقها» نام دارد بزودی بصورت فیلم درخواهد آمد . تهیه کننده وکارگردان و بازیگرول اول این فیلم خود«آدامو» خواهد بود و نقش مقابل اورا دختری به نام «آنت» بازی خواهد کردکه‌تازه کار و گمنام ، امابنظرآدامو، فوق‌العاده با استعداد و جذاب است‌وشرکت دراین فیلم اورا باوج شهرت خواهدرسانید.

علاوه براین دو سفر بسرزمین‌های دوردست ، «آدامو» در همین تابستان گذشته برای اجرای کنسرت به رومانی و یونان سفرکردودرشهرهای مختلف فرانسه ، بلژیك وایتالیا نیز برنامه‌هائی اجرا کرد . تنها دوره استراحت کوتاه او که از ده روزتجاوز نکرد ، در شهر «نیس» ــ جنوب فرانسه ــ و در کنار زنش«نیکول» و پسر کوچکش «آنتونی» گذشت و این اولین دفعه‌ای بود که «آدامو» ده روز متوالی را با زن وفرزندش گذرانید !

دختر امروز TEEN

چهره‌های تازه ، روی صحنه

همبازی جدید ریچارد برتون

نوستاره‌ای از کانادا

«ریچارد برتون» هنرپیشه معروف و شوهر الیزابت تیلور ، همبازی‌تازه‌ای پیدا کرده‌است که در فیلم جدیدش بنام «زن هزار روز» بازی چشمگیر و هنرمندانه‌ای ارائه میدهد ، بهمین جهت نیزناگهان شهرت جهانگیری پیدا کرده‌است.

نام او «ژنویو ـ بوژل» است و اصلا کانادائی است ، اما فعالیت‌ـ های سینمائی خود را از شش سال پیش در فرانسه آغاز کرده‌است. منتقدان سینمائی یك تیپ استثنائی و یك استعداد فوق‌العاده برای او قائل هستند. اولین فیلمش که در فرانسه تهیه شد «جنگ پایان گرفت» نام داشت و پس از آن در دو فیلم فرانسوی دیگر بنام «شامدل» و «دزد» شرکت کرد . فیلم اخیر را «لوئی مال» کارگردان معروف فرانسوی تهیه کرده‌بود.

پس از آن «ژنویو» فرانسه را ترك گفت و ازدواج کرد و بچه‌دار شد و بنظر میرسید که زندگی شخصی را برفعالیت های هنری ترجیح‌داده است ، اما ناگهان دوباره نام او در محافل سینمائی برسرزبانها افتاد و بازگشت او بعالم سینما خیلی هم پرسروصدا بود ، زیرا در کار

بقیه درصفحه ۹۴

سفری بدوردنیای تین

ربورتر : شمیران زازیانس

دختری ازاُردُن

* با برابری زن ومرد مخالفم: قبل‌ازازدواج، کارتحصیل، امابعدازازدواج، خانه‌داری و بچه‌داری !
* هر کس که شرنگ جنگ را نچشد ، شهد صلح را صمیمانه آرزو نمیکند ....
* فقط در یك لباس سر زانوست‌که شخصیت‌واقعی زن تجلی میکند !

اینروز ها که بمناسبت حوادث خاورمیانه نام «اردن» بیش ازهرکشور دیگری بگوش میخورد ، بد نیست‌این هفته در سفر خود بدور دنیای تین‌پای صحبت دختری از سرزمین اردن‌بنشینیم و درباره آرزوها و مشکلات وچگونگی زندگی‌اوگفت‌وگو کنیم.

* نام من «لیلا رباط» است و درعمان بدنیا آمده‌ام و ۱۷ سال دارم. امسال به کلاس پنجم متوسطه خواهم‌رفت‌و آرزویم اینست که هرچه‌زودتردبیرستان را تمام کنم و بتحصیلات عالیه بپردازم . اکثر دختران اردن درسالهای اخیر علاقه مفرطی به تحصیل ازخود نشان میدهند، امابموازات‌شوق‌بتحصیل، مسؤولیت ووظیفه اصلی خودرا که مادر شدن و اداره خانه و خانواده است فراموش نکرده‌اند . برای زنان اردن هنوز این موقعیت پیش نیامده است که در کارهای اجتماعی وخدمات دولتی و ملی مصدر مقاماتی نظیر وزارت و ریاست و غیره بشوند ، اما نسل جوان دختران اردن با ابراز علاقه به تحصیل و کسب علوم وفنون جدید ، راه را برای موفقیت های بعدی هموار میسازند.

* درمورد سیاست باید بگویم که آرزوی قلبی من برقراری صلح و حل مشکل خاورمیانه است ، حالا ازهر طریقی که باشد ، زیرا جنگ تقریبا زندگی ما را تباه کرده است. هرکس که شرنگ جنگ را نچشد ، شهدصلح

بقیه درصفحه ۹۴

«لیلا رباط»

نامه «مادر دموکرات» در برخورد اندیشه ها

دختر آزاد یا مادرنگران:

کدامیک مقصرند ؟

● یك دختر دانشجو :
ما جوانها عادت کرده‌ایم هر خطائی مرتکب میشویم گناه آنرا بگردن اجتماع و پدر و مادر بیندازیم .

● یك آقای ۳۷ ساله :
باید قانونی وضع کردکه مردان ۲۵ ساله ببالا یا حتما ازدواج کنند و یابه‌تبعید به جنگلها و زندگی با جانوران‌محکوم‌شوند!

● یك دختر شهرستانی :
زنده باد عفت ! پایدار باد پاکی و پاکدامنی ! نامه مادر دموکرات سند شکست متجدد نماها و بی بند و بارهاست ...

● اشاره :
«مهرین» دختری است ۲۰ ساله و کارمند یکی از ادارات که هر شنبه یکبار پری رابمنزل میآورد و بعنوان «نامزد» پیدر ومادرش معرفی میکند و بعداز چندی بااو بهم میزنند . پدر و مادرش که خواسته‌اند «دموکرات» معرفی شوند ، تاکنون باو آزادی‌کامل داده‌بودند ، اما کم‌کم دارند ازعاقبت کار نگران میشوند ، بخصوص که تازگی مهرین یك اتومبیل خریده وبهرجا دلش میخواهد میرود . پدر غصبانی‌است و مادر از دموکرات‌بودن پشیمان ... مسئله از طرف مادربرای خوانندگان زن روز مطرح شده است: تقصیر با کیست ؟

من پدر و مادر را مقصر میشناسم .

* دوشیزه «نوش آفرین» ازخرم‌آباد مینویسد: «زنده باد عفت! پایدار باد

از بزرگترها بشنویم

* آداب معاشرت در هرکشوری تغییر میکند ولی ادب‌داشتن‌وباتربیت‌بودن در همه جای دنیا خوب است و دگرگونی نمی‌پذیرد . **گلد اشمیت**
* دنیا از آن مردم خوشبین است و بدبینان تماشاگرانی بیش نیستند. **گیزو**
* نیمی از زندگی تلاش و کوشش‌برای یافتن خوشبختی است و نیم دیگر با احساس دردناکی آمیخته است. **شوپنهاور**
* عشقی که به اشکهای‌دیدگان شسته شود همواره پاك و زیبا خواهدماند. **شکسپیر**
* تبسم خرج‌زیادی‌ندارد ولی درعوض سود فراوان برای ما میآورد . **دیل‌کارنگی**
* شخصیت مانند عطر خوب است : کسی که از آن بهره‌مند است خود بوی خوشش را حس نمیکند . **سسبورن**

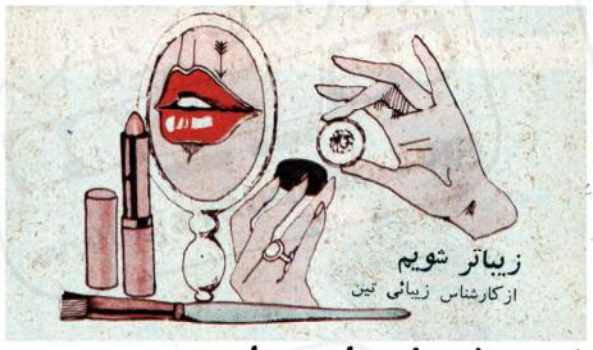

فوت و فن های ساده‌و عملی

برای حل مشکلات زیبائی

باتوجه به راهنمائی‌های زیر، می‌توانید زیبائی ولطافت چهره خود را تامین کنید وبابودجه‌ای ناچیز و خیلی آسان برجذابیت طبیعی خود بیفزائید.

● **دوام لوازم آرایش** — درمورد حفظ لوازم آرایش خود باید نهایت مراقبت و دقت را بعمل آورید. مثلا درشیشه‌های عطر وادوکلن را همیشه کاملا محکم کنید تا دراثر نور وحرارت وهوا تبخیر یاخراب نشوند. بازبودن‌درلاك ناخن وریمل‌هم به خشکی آنها کمك میکند. اگر لوله‌ماتیك درحال تمام‌شدن است‌برای استفاده ازآن ازپایین‌برس کوچك کمك بگیرید . باینوسیله روژ روی لبهایتان صاف‌تر ویکدست‌تر و بهتر جلوه میکند. اگر دولاك خشك شده درمنزل دارید واحساس می‌کنید بتنهائی نمیتوانید از هریك استفاده کنید، آنها را بامقداری استن، با یکدیگر مخلوط کنید. البته در صورتیکه تاحدی رنگهایشان جور باشند. اگر ریمل خشك شده باشد، برس (میله) آنرا کمی درآب‌ولرم بخیسانید تاقابل استفاده گردد.

● **درمان موهای رام‌نشدنی** — عصاره زیتون وروغن بادام وکرچك یاحتی روغن نارگیل میتواند معجزه‌ای‌برای رام‌کردن موهای‌خشك وشکننده‌باشند، بااینصورت که عصاره یکی از مواد نامبرده را درفنجانی ریخته گرم‌کنید (باگذاشتن‌آن دریك‌ظرف آب‌نیمگرم). آنگاه چند قطره از آنرا ابتدا در فروسر وسپس بقیه نقاط سرخود بچکانید (اگر اینکار را باقطره‌چکان داروئی انجام دهید بهتر است). سپس حوله‌ای راکه قبلا کمی گرم کرده‌اید بصورت عمامه دورسر خود بپیچید و

بقیه درصفحه ۹۴

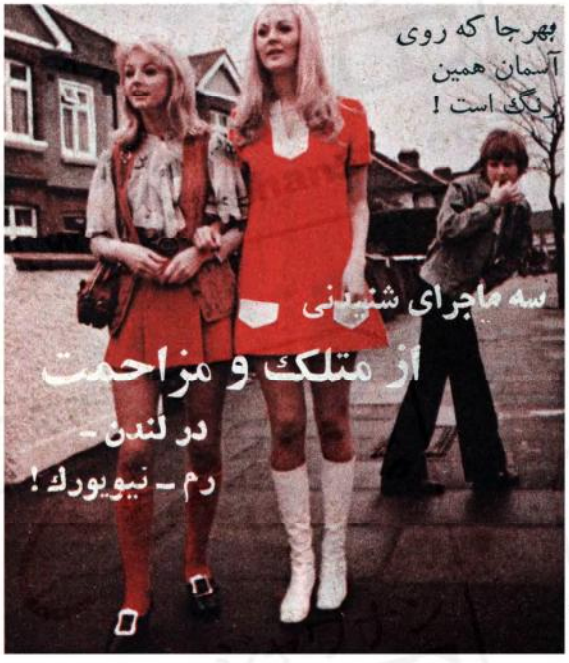

خیال نکنید که مزاحمت های خیابانی و متلك پرانی پسرها ودختر-ها فقط به کشور گل و بلبل اختصاص دارد . لطفا سه خبر زیر را که‌از صفحات حوادث روزنامه های خارجی ترجمه شده مطالعه فرمائید:

* **لندن** : شب گذشته ، در خیابان «ویندمیل‌رود» سه جوان ولگرد که مزاحم دو دختر جوان شده بودند توسط پلیس دستگیر شدند. این سه جوان با منفجر کردن یك بمب پرسرو صدا و بی خطر در آن خیابان‌خلوت چنان دخترهارا بوحشت انداختند که هر دو از بیم جان حاضر شدند با اتومبیل پسرها از آن منطقه فرار کنند . پسر ها بدختر ها وانمود کرده‌بودند که بدنبال انفجار بمب جماعتی از هیپی ها به آن محله حمله خواهند کرد.

اما وقتی که سوار اتومبیل‌شدند، بر دخترها معلوم شد که مهاجمین

بقیه درصفحه ۹۵

مقصر اصلی غربزدگی و دنباله‌روی است .

* **آقای کاظم حامد علی (۳۷ساله) مسئله رابصورت کلی‌تری مطرح کرده چنین نظر میدهد:**

متاسفانه توده ایرانی از هزار سال پیش به مقلد بودن خو گرفته است و هرچه بصورت مد روز درآید کورکورانه دنباله روی میکند . اکنون نیز تقلید کورکورانه از تمدن غرب مد روزاست وایرانیان دست ازهمه اصول و سنت‌های اجتماعی و اخلاقی خودکشیده وبدست خود تیشه برریشه خانواده های خویش زده‌اند که نامه مادر باصطلاح «دموکرات !» نمونه غم‌انگیزی از این طرز تفکر ودنباله‌روی غلط است . برای خاتمه دادن باین‌وضع باید یك‌چاره اندیشی اساسی شود . بزرگترین وارجمندترین کار برای زن مادر شدن و زاده خود را در آغوش پر مهر خویش پروردن است. برای‌انجام این وظیفه مقدس بنحو شایسته تر ، بهتر آنست که‌زن خودسر نباشد ، نه اینکه اوآزادنیست، بلکه بخاطر اینکه بسیاری از مردان سیاهکارند . بزرگترین حق زن شوهر کردن است وبرای رعایت این حق مردان از ۲۵ ساله پائین حتما بایدزن بگیرند. آنانکه زن‌نمیگیرندحق‌زنان‌را پایمال میکنند و اگر نیازی به زن ندارند باید بروند در جنگل ها با جانوران زندگی کنند واگرنیاز دارند و میخواهند ناموس دزدی را پیشه خود گردانند باید برای این نامردان پلید کیفر های سختی‌در نظر گرفت و آنهائی را که در سن مناسب برای ازدواج از تشکیل خانواده سرباز میزنند از کار های کشوری بیرون‌رانند.

گناهکار واقعی کسی جزخود دختر نیست !

* **دوشیزه«ماه نوش کتابی»دانشجوی زبان مینویسد:** «من یك دختر ۲۰ ساله یعنی درست همین مهرین هستم و با اینکه بظاهر باید از او جانبداری‌کنم کاملا اورا محکوم میکنم . ماجوانها عادت کرده‌ایم که هراشتباهی مرتکب میشویم ، و بی پرده تر بگوییم‌هر افتضاحی ببار میاوریم ، فوری ازخود سلب مسؤولیت کنیم و اجتماع‌ویدرو مادر را مقصر بشناسیم . جطوروقتی که صحبت آزادی و انتقاد از قیدو بند های خانوادگی میشود خود را

بقیه درصفحه ۹۵

پاکی و پاکدامنی و نجابت !..» نامه تکان دهنده واعتراف تلخ مادرمهرین سند زنده و دلیل غیر قابل ردی‌است بر بطلان عقیده و روش کسانی که‌بنام تجدد و آزادی در منجلاب فساد وبی‌بندوباری دست و پامیزنند ونام نیك دختر ایرانی را ننگین می‌سازند . بنظر من در ماجرائی که‌برای مهرین پیش آمده تقصیر صد درصد بگردن پدر ومادر اوست زیرا آنها هستند که برای تظاهر به تجدد وفرنگی مآبی دختر خود را علابابین جاده انحرافی سوق داده‌اند . بله،خانم عزیز و مادر دموکرات ! ... وقتی‌که شما دخترتان را تا این حد خودسروبی بندوبار بار میآورید و خودتان عملا اورا تشویق بگرفتن بوی‌فرند میکنید، بدیهی است که دیر یا زود باید با چنین بن‌بستی روبروشوید . حالا چاره‌ای ندارید جز اینکه بسوزید و بسازید!

● هر پسر جذابی را که در خیابان می‌بینم فوری عاشقش میشوم !

★ نازی جون، سلام. دختر ۱۵ ساله‌ای هستم که تازگی ها با مشکل عجیبی مواجه شده‌ام. ازچندی پیش تا بحال هروقت در خیابان پسر جذاب و زیبائی را می‌بینم از او خوشم میآید وباید حتی اعتراف کنم که عاشقش میشوم. متاسفانه دوران این عشق‌مثل عمر گل کوتاه است و کافی است باز به خیابان بروم و پسر خوش تیپی را ببینم تا عشق اولی را از یاد ببرم . و همینطور دومی و سومی و چهارمی و ... از این وضع به‌تنگ آمده‌ام و قادر به مهار کردن احساس وامیال خود نیستم . میخواهم بدانم آیا دختری عاشق پیشه شده‌ام یااینکه سنم ایجاب میکند اینطور پی دربی و زودبزود عاشق شوم ؟ تهران — نادره — ه .

★ **چیزی که‌تونام‌عشق‌روی‌آن‌گذاشته‌ای نوعی احساس ستایش آمیخته با تمایل غریزی است و چون بغلط تصور میکنی عشق است احساس نگرانی و ناراحتی میکنی . هر دختری بسن تو ، هرگاه فردی سالم و طبیعی باشد، به زیبائی ها مجذوب میشودو نسبت به جنس مخالف کششی پنهان و غریزی دارد . اما هیچیك از اینها وحتی هردو برروبهم ، عشق نیست. عشق، علاوه برانیها به تفاهم‌روحی وهماهنگی فکری و کشش متقابل و نوعی هدفجوئی و راهیابی مشترك نیازمند است‌وبعلاوه واقعیت آن با محك مرور زمان باید سنجیده شود. اگر تو بتوانی خودت را قانع کنی که آنچه احساس میکنی عشق نیست، خودبخود بتدریج دربرابر جنس‌مخالف دارای واکنش عادی و طبیعی خواهی شد. اما اگر این‌هوس های زودگذر را با عشق عوضی بگیری ، بزودی در دامی که خود پیش پای خویش گسترده‌ای گرفتار خواهی شد . برحذر باش نادره عزیز !**

● پاسخها و پیام‌های کوتاه

★ ش . ش : آنرا در آفتاب بگذار، بتدریج بوی بدش از بین میرود . اما درمورد چگونگی استفاده از آن: براین، روزهای سرد زمستان مناسب است.

★ فریده قادری (کرمانشاه) : روزی یك لیموترش رااز وسط نصف‌کن و با آب آن خوب پوست صورتت‌را ماساژ بده . امیدوارم ازاین روش نتیجه بگیری.

★ مهین.ص: نامه‌ات‌راکه باتهدیدات مکرردرنامه‌وروی‌پاکت‌همراه‌بودخواندم وخیلی تعجب کردم که چرا بخاطر این ناراحتی های‌کوچك‌اینهمه‌مایوس شده‌ای. برای رفع خشکی پوست چهره‌ات هر روز آنرا با یك کرم نفوذی خوب ماساژ بده . برای رفع سرخی چشمانت از حمام چای سرد استفاده کن ، دندانهایت را هم‌مرتب بشوی تا زردی آنها از بین برود .

★ ژانت پژمان : برای رفع‌مشکلت میتوانی مدتی از جوراب شلواری استفاده کنی.

★ نازی : حالاکه میدی مدروز است موقتا مشکل تو رفع میشودچون میتوانی با استفاده از مدلهای میدی زانوهایت را بپوشانی .

★ مهوش سرتیپ پور: درباره دختر امریکائی و چگونگی زندگی اوریپورتاژ جالبی در صفحه ۲۱ شماره ۲۶۸مورخ شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ چاپ شده بود. تصدیق میکنید که تکـرارآن مطالب برای سایر خوانندگان گرامی کسل‌کننده خواهد شد.

★ هما بهادری: طرحهائی که تهیه کرده‌بودی عالی بود و من خودم یکی‌از آنها را دوختم ، مدل اولی از سمت راست ، اگر بدانی چه قشنگ شده ... اما در مورد چاپ‌مدلها و طرحها در زن روز باید یك روز بیائی دفتر مجله . مثلا بین ۱۰تا۱۲صبح یا ۵تا۶ بعداز ظهر . برای اینکه طرحهایت‌بتواند چاپ شود درطرزنقاشی آنهاباید سبك خاصی بکار ببری. موفق باشی همای هنرمند !

★م.ب.پ: اگر جای طرح‌مشکل‌دختران دانشجو در صفحات دختر امروزنیست پس بنظر شما درکجاست ؟!

★ پروانه : خیلی بخودت مغروری عزیزم ، خیال میکنی دختر خدمتکار آدم نیست ؟

★ فتانه . ن: رژیم غذائی وورزشهای تناسب اندام میتواند راه حل مشکلت باشد که هردو در صفحات دختر امروز چاپ شده وبازهم خواهدشد.

● قد و وزن و اندازه‌های ایده‌آل !

تعداد نامه‌هائی که برای مسائل چاقی ولاغری وتناسب‌قد ووزن و اندازه‌های ایده‌آل‌میرسد روز افزون است ومن برای اینکه بهمه جواب بدهم مجبورم از اسامی «فاکتور» بگیرم !

★ شیرین (بندرپهلوی) لیلی . ن— ملوك حاجیلو — فرزانه ش : درباره رژیم لاغری بنازگی مقاله‌ای چاپ کردیم که گمان میکنم هنوز مرکبش خشك نشده است ! ... فکرمیکنید اطلاعات من بیشتر ازآن مقاله جامع وکامل که از موثق‌ترین منابع علمی خارجی ترجمه شده بوده باشد !

★ روح‌انگیز. فـوسن‌سراوندی— پروین افروزی — الهه ارمغان — مهوش ك : اندازه‌های ایده‌آل‌برای ۱٫۵۸ متر قداینهاست : وزن بین ۵۰ تا ۵۳ کیلو — دور سینه ۸۸ دورکمر ۵۶ — دور باسن ۹۰ — دور ران ۴۷ — دور ساق ۳۳ — دور مچ پا ۱۹ .

★ فریده صیرفی — سوسن ب — مروارید : برای ۱٫۵۹ متر قد اندازه‌های ایده‌آل باین شرح است : وزن بین ۵۰٫۵ تا ۵۳ کیلو ، دور سینه ۸۸٫۵— دورکمر ۵۶٫۳— دور باسن ۹۰٫۵ — دوران ۴۷٫۲ — دور ساق ۳۳٫۵ — دور مچ پا ۱۹٫۲

★ مینا احمری — ش.ش—سوس.ش— مهنازالف: اندازه‌های‌ایده‌آل‌برای۱٫۵۴ متر قد اینهاست : وزن بین ۴۷ تا ۴۹ کیلو — دور سینه ۸۷ — دور کمر ۵۴ — دور باسن ۸۷ — دور ران۴۶ دور ساق ۳۶٫۵ — دور مچ پا ۱۸٫۴

★ ب . د : اولا که همه مردها مثل آن پسر نیستند و نباید نسبت بهمه بدبین شوی . ثانیا با ۱٫۵۳ قد و ۴۵ کیلو وزن تو یك دختر کاملا خوش‌اندام هستی وحتی میتوانی ۲ کیلو چاق شوی . اندازه‌های متناسب برای تو اینهاست: دورسینه۸۶٫۵ — دور کمر ۵۴ — دور باسن ۸۷—دوران ۴۶ — دور ساق ۳۲٫۵ — دور مچ پا ۱۸٫۲

★ ناهید . م (اصفهان) : با ۱٫۶۱ متر قد اندازه‌های مناسب اینهاست: وزن بین ۵۴ تا ۵۵ کیلو — دور سینه ۸۹٫۵ — دور باسن ۹۱ — دور کمر ۵۷ — دور ران ۴۷٫۵ — دور ساق ۳۴ — دور مچ پا ۱۹٫۶

★ ایزابل صحتی : تو که ۱۳ سال بیشتر نداری هنوزرشدت کامل نشده است که بخواهی بفکر رژیم بیفتی. با وجود این اندازه‌های ایده‌آل برای ۱٫۵۰ متر قد را برایت مینویسم: وزن بین ۴۴ تا ۴۶ کیلو — دور سینه ۸۴ — دور کمر ۵۳ — دور باسن ۸۶ — دوران ۴۵ — دورساق ۳۱ — دور مچ پا ۱۷٫۶ .

بفرمائید جایزه بگیرید !

۲۰ برندهٔ خوشبخت

مسابقات جالب و ابتکاری «دختر امروز» که هرهفته ۵ برنده دارد مورد استقبال و توجه همیشگی خوانندگان جوان و با ذوق ماست وبرطبق‌آماری که دریکماهه شهریور ۱۳۴۹ تهیه شده، جمعا ۴۷۱۲۹ نفر طی یکماه دراین مسابقات شرکت کرده‌اند که از این عده ۳۳۵۴ نفر آقایان وبقیه خانمها بوده‌انـد . بنابرهمین آمـار اکثریت شرکت کنندگان درمسابقات را دختران دانش‌آموز و دانشجو تشکیل میدهند وپس از آنها نوبت بدختران کارمند وخانم های خانه‌دار میرسد و آقایان شرکت کننده در مسابقات در اقلیت قراردارند.

این هفته اسامی برندگان ٤ سری از مسابقات اخیررا اعلام میکنیم — ۳مسابقه دقت و ۳ مسابقه جدول‌معجزه— از برندگان مسابقات دقت خواهشمندیم روز دوشنبه این هفته بین ساعت ۱۰ تا ۱۳ یا ۳ تا ۷ بعدازظهر و برندگان مسابقات جدول معجزه روزسه‌شنبه‌همین هفته در همان ساعتها بدفتر زن روز (خیابان فردوسی جنوبی — کوچه اتابك) مراجعه کنند . از میان این برندگان کسانی که مقیم شهرستانها باشند جوایزشان توسط پست فرستاده خواهد شد.

✱ برندگان مسابقه دقت :

طنابهای مرموز

دراین مسابقه تعداد زیادی از خوانندگـان عزیز و «دقیق» شرکت کرده بودند که ازمیان پاسخهای درست پنج جایزه کفش سعدی‌بحکم‌قرعه‌نصیب نامبردگان در زیر شد :

بتول محتشمی — آذر ورهرام سهیلا رسولخانی — گوهرتاج شهریاری — اقدس روان آسا

✱ برندگان مسابقه دقت

چهره‌های سرشناس

چهره‌هائی که بصورت ورق‌های بازی طرح شده و کشف هویت آنها بمسابقه گذاشته شده بود عبارت بودند از : شیلا — جانی هالیدی — سیلوی وارتان — پل‌مك کارتنی . بحکم‌قرعه ۵ جایزه مسابقه (کفش سعدی) نصیب نامبردگان زیر گردید :

شهرزادسالور — شهلا سعادت مهوش مفید — عالیه علومی — لیلا امینی افشار

★ برندگان مسابقه جدول‌معجزه‌شماره ۱۳ و ۱٤

از میان کسانی که با حداکثر امتیاز بهترین راه حل هارا ارائه داده بودند بحکم قرعه برندگان باین شرح برگزیده شدند :

گلنار یزدانی — فتانه کاظمی— شهلا احسانی — پروانه افخمی مهری رادور زنگنه — میناز میثاقی — مهوش یمینی — کیانوش کیانپور راد — ژولیت کوخاب — نسرین محمود مقدم

گل بوسه...

داستان دنباله دار «نوشته پرند»

تا اینجا خوانده‌اید :

آرش پسر بیست‌ویکساله زیبائی که درپرورشگاه‌بزرگ‌شده‌درکارخانه‌ای مشغول کارمیشود . (دخترآقا) پرستار پیر پرورشگاه آرش را بخانه خود میبرد . فردا صبح آرش در حیاط‌خانه مستاجری دخترآقا با دختر هفده هجده ساله زیبائی روبرو میشود که نازی نام دارد . باهم حرف میزنند . سیمین منشی رئیس کل نیز از آرش‌خوشش میآید وباو دل می‌بازد . اما نازی که بیطاقت شده بود سر راه آرش قرار میگیرد و باو اظهار عشق‌میکند. فردا سیمین آرش را احضار می‌کند واز او میخواهد سیم‌کنی خانه او را وارسی کند . عصر آرش بخانه‌سیمین میرود . او دوستی بنام پریوش‌دارد که مثل خودش بیوه‌زن زیبائی است. با هم همخانه هستند . پریوش آرش را می‌بیند واز او خوشش میآید و بدلبری مشغول میشود . فردا پریوش بدر کارخانه میرود وآرش را سوار میکند با هم به یك تریا میروند . پریوش به آرش اظهار عشق میکند واورا بخانه میرساند . نازی با یك اتومبیل تصادف میکند و آرش‌نازی‌را بوسیله همان کامیون به بیمارستان میرساند . در بیمارستان (آقارضا)سیلی محکمی به آرش میزند . آرش قسم میخورد که از او انتقام بگیرد . دراین فرصت آرش برای گرفتن‌انتقام نازی را تحریك میکند که آقارضا را از خود براند . از آن طرف سیمین میفهمد که آرش وپریوش با هم‌گرم و صمیمی شده‌اند . یك روز بین آنها گفت‌وگوئی سخت درمیگیرد وپریوش آپارتمان دیگری میگیرد و آنجارا مبله میکند واز پیش دوستش میرود. فردا سیمین آرش را از کارخانه‌اخراج میکنند زود پشیمان میشود آرش برنمیگردد. و میرود خانه دخترآقارا نیز ترك میکند و بیك مسافرخانه میرود . پریوش که میفهمد آرش اخراج شده درصدد یافتن او برمیآید وبالاخره مسافرخانه را پیدا میکند و آرش را به خانه خود میبرد . آقا رضا آنها را تعقیب میکند خانه پریوش را یاد میگیرد و قسم میخورد که آرش را بقتل برساند . مهندس غازی رئیس کارخانه وقتی میفهمد که سیمین دروغ گفته عصبانی میشود و با او قهر می‌کند ، سوسن آنهارا آشتی میدهد. سیمین نزد آقای محبوب معشوق پریوش میرود و سعی میکند میانه آرش را بوسیله او با پریوش بهم بزند . آقای محبوب نزد پریوش میرود و میگوید قصد دارم ده شب نزد تو بگذرانم . پریوش بزحمت ماجرارا به آرش میگوید واو قهرمیکند و مجددا به مسافرخانه‌میرود. شب محبوب میآید و آقارضابتصوراینکه او آرش است با کلیدی‌که قبلا ساخته بود وارد خانه میشود واورا با چاقو میزند و میگریزد . پریوش وهمسایگان محبوب را به بیمارستان میرسانند. محبوب عمل میشود اما در بیهوشی‌فرو میرود ولی‌قبل از بیهوشی میگوید آرش مرا زده . آرش‌وپریوش‌بازداشت میشوند و بزندان میروند . پس از چند روز که محبوب از خطر مرگ میرهد میگوید پریوش بیگناه است اورا آزاد می‌کنند اما دختر آقا نزد سیمین میرود از او برای نجات‌آرش کمك میخواهد . اینك بقیه داستان.....

(سیمین) چنان وضعی داشت که هر کس اورا میدید فکر میکرد بی‌گمان‌سکته میکند واز روی صندلی نقش زمین میشود. با دست لبه میز را گرفته بود که خویشتن را حفظ کند . رنگش کبود شده بود و درديدگانش حالتی بود که هم بیننده را متاثر میکرد و هم به وحشت‌میانداخت. آنچه راکه می‌شنید باورنمیکرد اما اشکهای (دخترآقا) گواه صادق غیرقابل تردیدی بود . قدرت حرف زدن نداشت معهذا بخود فشار آورد و گفت :

— اونو کجا بردن ؟ چه بلائی‌میخوان سرش بیارن ؟

دخترآقا هق‌هق‌کنان پاسخ داد:

— نمیدونم والله . فقط شنیدم‌که مدتها توی زندون نیگرش میدارن واگرم این یارو بمیره میکشنش . دارش میزنن. مثل همه قاتلها که توی توپخونه آویزنشون میکنن.

(سیمین) که دل شنیدن این مطالب را نداشت ، با دست صورت خودرا پوشانید وگفت :

— وای نگین . شمارو بخدا نگین . من نمیتونم بشنفم . دلم داره توی سینه‌ام آب میشه. میسوزه . نمیدونم چه‌جوری بگم. قلبم آتیش گرفته . الو گرفته . نمیدونم چیکار میتونم بکنم . از من چه خدمتی برمیاد ؟

دخترآقا با گوشه چادرنمازاشکهایش را سترد و پرسید :

— شمااون‌یارومحمودآقارومیشناسین؟

— محمودآقا نیست. محبوب اسم فامیلش . آخرش به (ب) ختم میشه .

— من که (ب) نمیدونم چیه . شمارو بخدا اگه میشناسینش برین یه‌سری بهش بزنین . اگه این مرد بمیره آرش اعدام میشه . ای خدا . باین بچه بیگناه کمك کن تو خودت چاره‌سازی . خداوندا تو مسبب‌الاسبابی . جون منو بگیر به‌آرش صدمه‌ای نزن . من دیگه عمر خودمو کردم. ازاین دنیا طلبی ندارم اما این جوون اول زندگیشه . هنوز خیلی امید وآرزوداره. میدونستم آخر این زن لوند خوشگل جزجیگرزده یه‌بلائی بسر این پسره میاره. من مگه از مرگم خبرنداشته باشم وگرنه همه‌چی‌رو پیش‌بینی میکنم و حدس میزنم وعینا همون اتفاق میفته .

وقتی دخترآقا حرف میزد سیمین اشك بچشم آورده بود اما خویشتن داری میکرد و جلو سیل اشك را میگرفت . بالاخره وقتی که او سکوت کرد و باگوشه چادرنماز به پاك کردن صورت اشك‌آلود خود پرداخت گفت :

— من نمیخوام با این مرد کثیف ملاقات کنم . ازش بیزارم . معهذا بخاطر (آرش) میرم بهش سر میزنم . مطمئن باشین که این پیرمردهوسران کثیف‌نمیمیره مثل سك صدتا جون داره . بعلاوه آدمهای پولدار آسیب‌ناپذیرن . مرگ‌دیربه‌راغشون میره چون با پول جلو مرگ‌رو میگیرن. محبوب هم پول داره ، قدرت داره . اگه لازم باشه بزرگترین دکترهارو از خارج میاره و کاری میکنه که عزرائیل ازش فرار بکنه.

ـهرچی میخواد بشه . چه بمیره ، چه نمیره . فرقی بحال من نداره . مهم اینه که قبل از مرگش به اونا که اومدن آرش بدبخت‌رو گرفتن و بردن بگه که آرش اینکارو نکرده . آخه اون شب توی مسافرخونه خوابیده بود . برای‌من قسم خورد . آرش توی عمرش یه کلمه دروغ نگفته . خیلی سال پیش بچه‌های پرورشگاه شیطونی میکردن و با کفش میرفتن روی ملافه تختخواب همدیگه‌که‌مثلا رفیقشون تنبیه بشه. یکمرتبه آرش اینکارو کرد . همه دروغ میگفتن و حاشا میکردن اما تا (آقا) از آرش پرسید تواینکارو کردی گفت بله . واسه اینکه اونم اومد روی تخت من. دروغ نگفت آقا هم واسه همین راستگوئی بخشیدش . دیگم از اینکارها نکرد . مقصودم اینه که آرش دروغگو نیست . مخصوصا بمن دروغ نمیگه . گفت شب توی مسافرخونه بودم.

— من آرش رو میشناسم . اون اهل چاقو و آدمکشی‌نیست . چشم.من‌فورامیرم سراغ محبوب.

دخترآقا ساعتی آنجا نشست و حرف زد . بعد بعزم خداحافظی برخاست . موقعی که میخواست از اتاق خارج شود چادرش را روی سر جابجا کرد و گفت :

— بمن قول بدین که دنبال اینکارو بگیرین .

(سیمین) آهی کشید و جواب داد:

— مطمئن باشین . من قبل از شما باید بخودم قول بدم . شما مادرانه اونو دوست دارین اما من ... چه جوری بگم. خجالت میکشم . شاید بنظر شما عجیب باشه . شاید پیش خودتون فکر کنین که من بزرگترم ونباید بخودم حق بدم که آرش‌رو دوست داشته باشم . اما عشق این حرفارو نمیفهمه . عشق تناسب نمیشناسه. من اونو دوست دارم و این عشق خیلی با شکوهتر از محبتی است که شما نسبت به آرش دارین . پس اطمینان داشته باشین که عجله من بیشتره . حتی اگه لازم باشه من جون خودمو روی اینکار میذارم. دلم میخواد موردی پیش بیاد تا ثابت بته.

— خیلی ممنونم . ایشالا خدا جوونیتونو نیگرداره . ایشالا. آرش میاد بیرون و من بهش میگم که چقدر در انتخاب دوست اشتباه کرده بود .

(سیمین) که چشمانش پر ازاشك شده بود روی خودرا برگردانید ودخترآقا با بیان چندکلمه بعنوان خداحافظی بیرون رفت . سیمین تنها ماند . دلش میخواست های‌های بگرید اما ازخویش واز در و دیوار آن اتاق خجالت میکشید. درهمان اتاق بود که به مهندس غازی دروغ گفت وآرش بیچاره را متهم کرد . در همان اتاق بود که آرش عشق اورا رد کرد . در همان اتاق بودکه بادروغگوئی‌وفتنه‌انگیزی سبب شد که آرش را از کارخانه اخراج کنند . درودیوار آن اتاق صحنه‌های پیشین را دیده بودند وحالا اشکهای ندامت اورا نیز میدیدند . بهمین علت خجالت میکشید . از اتاق ، از درودیوار ، از تلفن واز میز تحریر و بالاخره ازخودش وبدتر از همه ازمهندس‌غازی‌وحتی ازمشد عباس اگر آنهاوارد میشدند واشك‌اورا میدیدندچه‌توضیحی‌میتوانست بدهد ؟آه.این خیلی زشت بود .

بیشتر از نیمساعت پشت میز نشسته

بود و فکرمیکرد . آنروز محبوب باو پیشنهاد کرد که یکروز ناهار با او صرف کند ودراتاق شیشه‌ای بمنظور استراحت بعدازظهر بماند اما سیمین مرد خودخواه ومغرور را تمسخر کرد ومورد استهزا قرار داد و ازخویش راند . حالا چطور نزد او برود ؟ چه بگوید ؟ چه بخواهد؟ شاید اصلا این یك توطئه باشد . عامل این توطئه کیست ؟ محبوب . محبوب عامدا چنین صحنه‌ای را ترتیب داده که آرش را دستگیرکنند وبعد سیمین برای نجات اواقدام کند و به‌او متوسل شود. خوب. این‌توسل والتماس چه معنی‌میدهد؟ روشن است . خواهش از محبوب بمنزله قبول پیشنهاد اوست. حتما باید باتاق شیشه‌ای برود و آنجا استراحت کند . استراحت ؟ این چگونه استراحتی است ؟ استراحتی که پریوش و بسیار زنان دیگر قبلا داشته‌اند . نوع خاصی ازاستراحت. استراحتی که محبوب آنرا ابداع کرده .

بقیه در صفحه ۹۰

کفش بند بندی، مد روز !!

از کامبیز درم بخش

ـ عزیزم مطمئنی «بندشلوار» منو ندیدی ؟!

ـ مطمئنی با این کفش‌های «بند»ی بیشتر بهمون «بند» میکنن ؟!

مادر به دختر ـ آخر «بند» و آب دادی

بدون شرح

www.javanan56.com

با رواج مد بلند، کشف تازه‌ای شد:

رابطهٔ سینه با

چراطول‌دامن بابرجستگی سینه‌نسبت‌مستقیم‌دارد...

هر قدر دامن کوتاه باشد سینه صاف‌تر و محوتر است و اکنون که میدی وماکسی مد شده ، سینه‌ها برجستگی سابق خود را بازمییابند

برای اینکه شیکپوش و مطابق‌مد روز جلوه کنید، قبل از انتخاب سینه‌بند ابتدا به‌اندازهٔ دامن خود توجه داشته باشید.

مد جدید ماکسی و میدی که‌در پائیز و زمستان امسال جانشین مینی میشوند، فقط عبارت از بلند شدن دامن‌ها نیستند. این موج نو با ویژگیهائی که مدسازان برای آن در نظرگرفته‌اند ، هیکل‌وسیمای زن را بطور کلی دگرگون میکند وبرای شیکپوشی و زیبائی ابعاد تازه‌ای ارائه میدهد . یکی از مهمترین تغییرات مد جدید اینست که پس از نزدیک به دهسال، اکنون باردیگر سینه برجسته و مشخص‌مد میشود .

از قریب دهسال پیش ، هنگامیکه دامنها قوس صعودی را شروع کردند ، سینه برجسته و نمایان که قبلا یکی از عوامل مهم زیبائی و تناسب هیکل زن شمرده میشد ، بتدریج مورد عدم توجه قرار گرفت و وقتی که مینی‌ژوپ مدشد، یکی از مشخصات شیکپوشان سینه صاف‌و بدون برجستگی بود تاحدی که «توئیگی» با هیکل باریك و ترکه‌ای و پستان‌های محو بصورت مظهر زیبائی زنانه معرفی‌شد. اکنون با تغییر معیارهای زیبائی و شیکپوشی ، سینه مشخص و پستان‌های برجسته و متناسب دوباره در لباس های مد جدید امکانی برای خودنمائی و جلوه‌گری پیدا میکنند و بدین ترتیب‌نکته جالبی که نتیجه‌گیری میشود اینست که بین کوتاهی و بلندی دامن و وضع وشکل سینه ارتباطی هست ، هرچه دامن‌کوتاهتر میشود سینه کوچکتر و بی‌شکل‌ترمیگردد و برعکس‌در دامنهای میدی و ماکسی، سینه‌ها برجسته‌تر ونمایان‌تر میشوند.

در لباس‌های مینی ، سینه و پستانها حتی‌المقدور باید صاف و محو و نامشخص باشند ، بهمین جهت پستان‌بندهائی که‌زیر اینگونه لباسها باید پوشید ، از نوع سبك ونازك وبصورتی است که سینه ها را مشخص و برجسته نشان ندهد . در مدلهای میدی و ماکسی پستان‌بند ضخیم‌تر و درشت‌نماتر میشود بطوریکه سینه‌ها را کاملا برجسته و نمایان نشان میدهد .

ده یا بیست سال پیش داستان سینه و پستان‌بند کاملا با امروز تفاوت داشت. دردهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ هنگامی که «مریلین مونرو» و «جین‌راسل» نمونه‌کامل اندام زیبا و متناسب بشمار میرفتند،پستان بندها کاملا قطور بودند و زائده لاستیکی داشتند و مخصوصا طرح آنها طوری بود که نوك پستان را بطور غیر طبیعی برجسته نشان میداد . رفته رفته از قطر وضخامت پستان بند کاسته شد و انواع سبك‌آن‌بازار آمد ، این پستان‌بندها دیگر نوکشان‌آنقدر برجسته نبود . از سال ۱۹۶۵ ببعد سینه‌بندها مرتبا کوچك و سبك و نازك شدند تا آنکه اصولا سینه صاف رواج یافت،چند سالی هم این مد با تغییراتی شیوع‌داشت، بعد از آن رفته رفته سینه‌بندهای نسبتا ضخیم ظاهر شدند و اکنون امسال با دامنهای بلند و متوسط (میدی وماکسی) بازهم سینه‌های برجسته نمایان شده‌اند .

کارشناسان مد حدس میزنند که بزودی باردیگر این مد مورد توجه‌تمام بانوان در سراسر جهان واقع شود زیرا بنظر عده‌ای اصولا جلوه‌گر ساختن‌زیبائی و برجستگی سنه جزء غرائز زن است. مد مینی‌ژوپ هم که در آن باید پستانها را تقریبا صاف نشان داد ، اکنون دوران افول خود را طی میکند .

سؤالاتی پیرامون سینه

اکنون تازه‌ترین دانستنی های علمی مربوط به سینه و پستان را که حاصل تجربیات پزشکان و کارشناسان است‌بصورت سؤال و جواب بنظرتان میرسانیم :

سؤال ــ آیا یك زن میتواند اصلا سینه بند نبندد ؟

جواب ــ این مربوط به خود آن‌زن است ، برای یك دختر جوان که هنوز سینه هایش رشد نکرده دلیلی‌وجودندارد که حتما سینه‌بند بکار برد ، اما خانمی که دارای سینه نسبتا بزرگ است اگر بدون سینه‌بند حرکت کند هم‌ناراحت‌میشود وهم‌اینکه سینه‌هایش کم وبیش آویزان میشوند و باصطلاح شکم میدهند. کارشناسان معتقدند که زن در هنگام آبستنی وبعد از آن حتما باید پستان بند استعمال کند.

س ــ آیا افتادگی سینه ها امری طبیعی است یا حتماباید محکم وبرجسته باشند ؟

ج ــ این بسته به اندازه وبزرگی و کوچکی آنست ، اگر سینه های زنی سنگین و بزرگ باشند ، وقتی او دوران بلوغ را پست سرگذاشت خود بخود شروع به آویزان شدن میکنند . پس وقتی به رشد کامل خود رسید می‌افتد . از طرف دیگر سینه کوچك و رشد نکرده فقط بمداز تولد بچه و دوران شیر دادن شروع به افتادگی میکند .

سینه‌بند مناسب برای دامن میدی

س ــ آیا ممکنست پستان ها براثر خوردن قرص های ضد حاملگی بزرگ شوند ؟

ج ــ بلی امانه در تمام موارد، قرصهای ضد حاملگی درپاره‌ای موارد باعث آن میشوند که آب را در نسجها نگهدارند ، این نگهداشتن آب درنسجهای پستان باعث تورم و در نتیجه بزرگی آن میشود . ولی باید بدانید که از هربیست یا سی نفر که قرص ضدحاملگی میخورند یکی ممکنست این وضع برایش پیش آید.

س ــ چگونه میتوان سینه بزرگ‌را کوچك و متناسب کرد ؟

ج ــ در پستان نسجهای چربی‌وجود دارد واگر خانمی که وزنش بیش ازمیزان طبیعی است برای لاغر شدن رژیم‌بگیرد، مقداری از چربی های بدنش آب شده ازبین میروند ، چربیهای سینه وپستان هم قسمتی از آنهاست . در نتیجه پستانش کوچك خواهند شد.

س ــ آیا ورزش میتواند دراندازه پستان موثر واقع شده آنها را درشت‌تر کند ؟

ج ــ خیر ، بهیچوجه ، ورزش در اندازه پستان ماموثر واقع نمیشود ولی میتواند ماهیچه های سینه را که پستان روی آن واقع شده است ضخیم‌تر کند. وقتی این ماهیچه ها رشد کرده‌بزرگ شدند بنظر میآید که پستان ها هم که روی آنها قرار گرفته‌اند بزرگتر شده‌اند زیرا محیط سینه برروی هم زیادتر و بزرگتر ازاول شده‌است.

س ــ آیا براثر زایمان وبچه‌شیردادن شکل پستان‌ها تغییر میکند ؟

ج ــ بلی ، بعد از آنکه نوزاد بدنیا آمد شکل پستان ها اندکی تغییر میکنند و بعداز شیردادن‌تغییرآن‌محسوس‌تر است. مادری‌که بچه شیر میدهد ، با مادری‌که بچه خود را از پستان‌خویش شیر نمیدهد ، پستانش کاملا متفاوت خواهد بود. تغییر شکل عمده دراینستکه بعد از زایمان و بعداز بچه شیردادن پستان زن آویزان و شل شده وسفتی‌اولیه را ازدست میدهد.

س ــ آیا زایمان دراندازه(ونه‌شکل) پستان‌ها هم اثرمیگذارد ؟ بسیاری اززنان هستند که میگویند بعد از زایمان‌پستانشان بزرگتر یا کوچکتر شده‌است.

ج ــ اندازه پستان ها به ندرت‌تحت‌تاثیر زایمان یا بچه شیردادن قرار میگیرد

بقیه درصفحه ۹۵

سینه‌بند مناسب برای دامن بلند و ماکسی

سینه‌بند برای مینی‌ژوپ و شلوار بلند

دامن!

رازهای سلامت وطول عمر

از : دکتر طهمورث فروزین

چرا بعضی از خانمها حامله نمیشوند؟

در میان نامه های فراوانی که از خوانندگان عزیز زن روز داشتیم نامه دو تن از خوانندگان سخت مرا ناراحت کرد ، زیرا احساس کردم که بنای سعادت وکانون خوشبختی دوخانواده بعلت نداشتن فرزند درحال فروریختن است و این دوخانم میخواهند بهرقیمت که شده نگذارند سعادتشان دستخوش تزلزل گردد .

این دو خانم بطوریکه خودشان نوشته بودند ، شوهرانشان کاملا سالم هستند . یعنی علت بچه‌دار نشدن آنها مربوط به خود این دو خانم بوده‌است و سؤال کرده‌اند که آیا میتوان برای حل این معما راهی یافت و این گره کور را گشود و گل خوشبووپرطراوت سعادت آنان رااز پرپر شدن رهائی بخشید ؟

بایدبگویم قضاوت درباره‌بیماری که پزشك نمی‌بیند از کار های بسیار دشوار است و امکان ندارد که همینطور فرضی گفت که هریك ازاین خانمها چرا حامله نمیشوند .

گاه حامله نشدن بعلت ورم دهانه رحم است یا ترشحات دستگاه تناسلی زنی زیادتر ازحد طبیعی است ویااز نظر شیمیائی و پزشکی دارای ترکیب سالم و بی ضرری نیست . در نتیجه در چنین محیطی اسپرماتوزوئید ،یعنی سلول زنده نر زود تلف میشود وعمرش کفاف نمیدهد که خودرا بداخل رحم برساند و در آنجا با تخمك که‌از رحم آمده‌است ترکیب شود .

گاهی بعضی از بیماری های گردن رحم مانع عبور سلول نر بـه‌داخل رحم میشود . زمانی رشد رحم بقدری کوچك است که برای چنین رحمی امکان آبستن شدن وجود ندارد . گاهی رحم زنی متورم وعفونت یافته و در چنین محیطی سلول مرد و سلول زن نمیتوانند با هم ترکیب شوند . گاهی لوله های رحمی مسدود میشودوتخمك نمیتواندداز تخمدان خود رابداخل‌رحم برساند .

بعضی‌اوقات تخمك سالم نیست وبعلل گوناگون زود ازبین میرودو برابر سلول نر سلول ماده‌ای یافت نمیشود که باآن ترکیب شود . زمانی آبستنی انجام میشود و دوسلول با هم ترکیب میشوند ، متاسفانه بعلت اشکالات و اختلافات هرمونی ، این تخم ها که ازترکیب دو سلول نر و ماده بوجود آمده‌اند نمیتوانند مدت زیادی در رحم باقی بمانند و میافتند .

گاهی آبستنی تاماههای بیشتری‌پیش میرود ،امازن جنین خودرا بعلل گوناگون مثل بیماری رحم،اختلالات هورمونی واختلالات خونی سقط میکند و بالاخره خیلی از موارد دیگربرای

بقیه در صفحه ۸۷

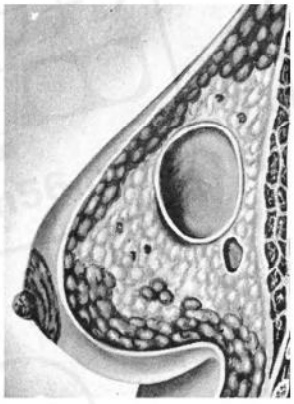

سرطان پستان را بشناسید

هر خانمی وظیفه دارد همانطوریکه روزها به آرایش خود میپردازد و یا دندان های خود را تمیز میکند به معاینه پستان های خود نیز اقدام کند . بسیاری از مواقع در اثر همین معاینه یك خانم دقیق میتواند شخصا غده‌ای را که در پستان دارد کشف کند و در کشورهای خارج مثل انگلیس و امریکا ٤٥ در صد از بیمارانی که غده‌ای در پستان دارند خودشان موفق به کشف آن شده‌اند.

بهرحال اگر در موقع معاینه‌پستان‌هایتان موفق به‌کشف غده‌ای شدیدیگر درنگ نکنید . مقصودم این نیست‌که بترسید و آرامش خود را بهم بزنید، زیرا تعداد زیادی از غددی که در

پستان ها یافت میشوند بی خطرهستند، اما بهرحال در آوردن این غـددنیز لازم است ، چه از یکسوبه‌تشخیص بیماری کمك میکند و خیال شما راحت میشود و از سوی دیگر یك غده بی‌خطر و معمولی ، هم ممکن است آینده بدی پیدا کند .

غدد سرطانی در مراحل اول آزاد بوده و به پوست نمی چسبند و بهمین جهت به راحتی در داخل غده پستان حرکت میکنند ، ولی بعداغدسرطانی از داخل به پوست چسبندگی‌پیدامی‌کند و دیگر حرکت نمیکنند . شما در اینجا پستانی را می بینید که ظاهرا عیبی ندارد ولی اگر خوب دقت‌کنید

بقیه در صفحه ۸۷

خطری دردوقدمی‌شما

در منزل شما خطری وجود دارد که شاید هنوز متوجه آن نشده وندانسته باشیدکه عامل این خطر چیست ؟ این خطر وجود تعداد زیادی از حشرات در اطراف شما ، در انبار غذاهای شما، در یخچال شما، در گنجه و قفسه بندی آشپزخانه شماست.

سوسك، یکی ازایـن حشرات خطرناك است که متاسفانه میتواند در بدترین وسخت‌ترین شرایط تخم‌گذاری وتولید مثل کند. سوسك انواع‌واقسام مختلف دارد، ولی هیچکدام بانـدازه سوسك‌های پرنده وقهوه‌ای معمولـی خطرناك وفراوان نیستند. این سوسك‌ها که غذای خود را از غذاهای مانده وانبارشده انتخاب میکنند میتوانددر سخت‌ترین شرایط زندگی کنند. مدتها گرسنگی را تحمل کنند وخیلی زود نسبت به مواد حشره‌کش مقاوم میشوند وبسیاری از داروهای کشنده حشره نمیتواند آنها را ازبین ببرد.

سوسك‌ها معمولا ناقل و حامـل بسیاری ازمیکروب‌هاهستند بهمین‌جهت هرگاه در میان غذای انسان بیفتند یا مقداری از غذای انسان را بخـورند محققا آنرا آلوده میکنند . وبهمین دلیل شما باید حتما برای مبارزه‌بااین حشره بیماری‌زا وسائل زیادی‌برانگیزید وبدانیدکه این حشره درنقاط کم‌نور، زیرگنجه، یخچال، کمد وقفسه تخم میگذارد وسرعت تولیدمثل آن نیز زیاد است . بهمین جهت لازم‌است‌هردو سه‌ماه یکبار نقاط کم‌نور ومحفوظ‌خانه خود را بامواد حشره‌کش سمپاشی کنید ودرضمن سعی‌کنید از گذاشتن مـواد غذائی دردسترس این حشره خودداری کند، یعنی مواد غذائی را درظـروف مخصوصی نگاهداری کنید وریزه‌های غذا ها را به‌هرگوشه‌ای نیندازید. البته بعضی ازنقاط خانه بیشتر از سایـر محل‌ها به سوسك‌زدگی دچار میشونـد. آشپزخانه یکی از همین محل‌هاست. بهمین‌جهت شما باید بخاطر سالـم نگاهداشتن غذاهای مصرفی خودمراقبت ودقت خود را درآشپزخانه بیشتر از سایر مکان‌های‌خانه‌کنیدوهرآشپزخانه‌ای همانطورکه به‌یخچال،چراغ‌گاز ووسائل طبخ نیاز دارد، بیك‌حشره‌کش کـه قوطی وظرف آن کاملا مشخص بـاشد نیز نیاز دارد وحشره‌کش‌هائی‌کـه‌بافشار از محفظه خارج شده وقـدرت نفوذ بیشتری دارد برحشره‌کش‌های معمولی رجحان دارند.

خاصیت باروتی دستمال کاغذی !

دستمال کاغذی دارای فوائـد زیادی است . از نظر خواص بهداشتی مزایای بیشماری نسبت به دستمال های پارچه‌ای دارد ، به آسانی مصرف شده و زحمت شستشو و تمیزکردن ندارد و بهمین جهت روزبروز در سراسر جهان از این دستمال بیشتر استفاده میکنند. جنس دستمال کاغذی معمولا از چوب فشرده و گسیل شده و حاوی مقادیر زیادی سلولز است . بعضی‌ازدستمال‌های کاغذی خیلی نرم و فشرده نشده و فوق‌العاده لطیف و صاف است و بهمین جهت بیشتر مردم این نوع های کاغذی را به دستمالهائی که اندکی فشرده‌هستند ترجیح میدهند. متاسفانه همین‌نـوع دستمال کاغذی گاهی باعث ایجـاد خطراتی میشود و بهمین جهت ماسعی میکنیم دراین مطلب شمارا با این خطر غیر منتظره آشنا نمائیم و آن مسئله قابل اشتعال‌بودن این‌نوع‌دستمال‌هاست.

چندی پیش در منزل یکـی از پزشکان مهمان بودیم و میزبان مابرای آنکه به مجلس لطف خاصی‌بخشد‌تعدادی شمع را در چند محل دراتاق‌میهمانی روشن کرده بود . بچه یکـی از میهمان‌ها که مثل والدینش ازخاصیت

بقیه در صفحه ۸۷

عجیب‌ترین کالج جهان !

مدرسه‌ای بی‌نظیر – با دانشجویانی بی‌مانند

نوازش برای رفع خصومت ازیك همکلاسی

در این عجیب ترین مدرسه دنیا قانون و مقررات وجود ندارد – دختر و پسر ، شاگرد و استاددر کنار هم میخوابند – سرکلاس درس کتك کاری می‌کنند –عده‌ای نماز ومراسم مذهبی بجا میآورند ودر همانحال عده‌ای رقص و پایکوبی میکنند – یك دوشیزه محصل هم مثل بودائیها به‌تزکیه نفس میپردازد . سگها و گربه‌ها هم فریاد های گوشخراش می‌کشند .

گاه بحث هفتگی به کتك‌کاری میکشد !

مجلس مشاعره به سبك شرقی

«بن‌سیلم» Ben Salem اسم عجیب‌ترین مدرسه جهان است ، در واقع یك کالج است ، یعنی مانند سایر کالج ها ، وقتی دانش آموزی چند سال در آن تحصیل کرد ، میتواند به دانشگاه برود، این‌کالج در نزدیکی ناحیه «بردنکس» درنیویورك واقع شده است ، با اینهمه به هیچیك از کالجهای آمریکا یا سایر کالج‌های دنیا شباهت ندارد . در این مدرسه هیچ‌مقررات و نظامنامه‌ای وجود ندارد ، در اینجاهیچ یك از استادان یا اولیاء مدرسه نقش‌استاد یا مقام بالاتر را بخود نمیگیرد .

مسؤول یا رئیس مدرسه ، مرد جوان ریشوئی است بنام «کنت فریمان» ۳۵سال دارد و دکتر در فلسفه است . هنگام شب غالبا محصلین این مدرسه به رقص و پایکوبی میپردازند و اتفاق افتاده است‌که

در اتاق بحث سیاسی هم از گیتار و موزیك‌خبری هست

تمام طبقه‌های آپارتمان پنج طبقه این‌کالج تا صبح روشن و پرسروصداست. سگهای محصلین پارس میکنند و گربه‌هایشان فریادهای گوشخراش میکشند ، آنوقت‌در میان این سروصدا و جنجال ، در یکی‌از اتاقها دوشیزه زیبائی چهارزانو روی‌زمین نشسته و شمع در برابرش روشن کرده و مانند کشیشهای بودائی مشغول خواندن ورد و تزکیه نفس است !

مرد جوانی در این کالج نقش‌کشیش را بعهده دارد ، او یکی از اتاقهای کالج را بشکل کلیسا درآورده و در آنجاهرکس هر موقع که بخواهد میتواند دعا بخواند و نماز بگزارد ، همین مرد جوان درعین حال حاضر به شنیدن اعترافات نیز هست.

جالب اینستکه در همان حال که افرادی مشغول دعا و نماز هستند یکمرتبه بلندگوهای اتاقهای دیگر صدای موزیك کلاسیك یا موزیك مردم‌پسند را در فضا پخش میکنند و این صدا آنقدر بلند است که به محیط خارج از مدرسه نیز میرسد. اگر همسایگان به رئیس مدرسه تلفن کرده شکایت کنند . آقای «فریمان» همان پشت تلفن خمیازه‌ای می‌کشد ، ریشش را میخاراند و با خونسردی میگوید :

– میتوانید به پلیس شکایت کنید.

و اگر آنها به پلیس شکایت کردند و مقامات انتظامی مداخله نمودند فریمان دانشجویان را بدست آنها میسپاردتاخودشان بك‌جوری باهم کنار بیایند !

ممکن است شما بگوئید اینها یك

هنگام صرف غذا بساط سفره درویشانه‌است

مشت خل و دیوانه هستند که گرد هم جمع شده‌اند . این ممکنست ، اما باید در نظر گرفت که قضاوت در این امر مربوط میشودبطرز فکر شخص‌ومخصوصابه‌شخص.

رئیس کالج از هر شاگردی در سال مبلغ ۲۳۰۰ دلار خرج تحصیل به اضافه ۵۰۰ دلار بابت اجاره منزل میگیرد. (جمعا ۲۲ هزارتومان). بسیاراتفاق افتاده است که مثلا پدری سرزده به این مدرسه آمده و مشاهده کرده است پسرش بجای درس خواندن در یك اتاق پراز دودسیگار نشسته مشغول خواندن افسانه‌های علمی است ، یا داره میرقصد و یا دیر وقت‌است و او مشغول مشق و تمرین کیتار است، آنوقت این پدر که خیلی عصبانی شده، دست پسرش را گرفته و از این محیط برده است .

بقیه درصفحه ۹۹

انجمن بین‌المللی خیاطان مردانه پیشنهاد می‌کند :

مردها یکنواخت شده‌اند، طرح و رنگ لباسهای مردانه باید عوض شود

در اجتماع بین‌المللی کارشناسان و طراحان مد مردانه که سه هفته پیش در شهر کلن آلمان تشکیل شدتغییرات اساسی و چشمگیری برای لباس های مردانه پیشنهاد شد که موجب عوض‌شدن شکل و شمایل مرد درآستانه‌سال ۱۹۷۱ خواهد شد.

سخنگوی این اجتماع به خبرنگاران گفت:

ــ هدف ما از بین بردن رنگهای خاکستری و تیره و مرده در لباس و پوشاك مردانه است . فورم کنونی کت و شلوار چهارصد سال است که بهمین وضع و شکل اندام مرد را می‌پوشاند و این روزگار دراز سیمای مرد را همیشه یکنواخت و خسته کننده جلوه داده‌است. ما رنگهای جوان ، شاد و دلپذیر رابرای پوشاك مردانه پیشنهاد کرده‌ایم ، یخه‌کت و پالتوها باید پهن‌تر شود و جیب‌و پوست در پوشاك مرد خاصه یخه‌پالتوهای زمستانی بکار رود و طرح لباس‌ها از حالت یکنواخت و کسل کننده درآیدو خطوط لباس‌مردانه باید منقش و مصور و دلچسب وگیرا بشود.

انجمن طراحان و خیاطان بهمه مردان جهان پیشنهاد می‌کند.

ــ آقایان لطفا خودتان را ازیك‌نواختی خلاص کنید . برای لباس از طرحها و پارچه ها و رنگهای زنده و شاداب استفاده کنید . خطوط کت و شلوار کلاسیك و معمولی را بشکنید و اجازه دهید طرح یخه ــ دکمه‌ها وبرش کت و شلوار شما شکیل‌تر و دلپذیرتر انتخاب شود . کمی جرات و نو طلبی در خود بیافرینید و در تهیه پوشاك خود از شیوه های جدید و جذاب پیروی کنید . چرا از پوشیدن پیراهن های‌رنگین یا گلدار می‌ترسید . چرا کراوات های شاد و پهن نمی‌زنید . چرا طرح یخه‌کت خودرا عوض نمی‌کنید.

سخنگوی انجمن طراحان پیشنهاد کرد:

ــ رنگهای آبی ــ قهوه‌ای ــ فیروزه‌ای ــ بنفش پر رنگ ــ نارنجی و زرد پخته و تیره ــ بژ ــ سبزسیر و انواع رنگهای دلپذیر و شاد دیگرمی‌توانند در پوشاك مردانه انقلاب بزرگی پدید آورند و سیمای مرد ۱۹۷۱ رابکلی تغییر دهند.

بقیه درصفحه ۱۰۰

پارچه لباس دو نامزد ــ یا دو همسر می‌تواند هماهنگ و نظیر یکدیگر باشد. →

پالتوهای ماکسی با یخه پهن از پوست و چکمه تا زیر زانو شیك‌ترین لباس مردانه برای زمستان سال ۱۹۷۱ است. ↓

یخه وضورم‌کت مردانه می‌تواند متنوع و گوناگون باشد. مثلا این لباس را با یك پلوور یخه چسبان می‌توان درضمن کار روزانه پوشید . پارچه آن جناقی و برنگهای مختلف است.

دومدل موی بلند مردانه که اخیرا درآلمانغربی متداول شده‌است.

دو مدل موی مردانه بسبك‌مغولی‌و دم اسبی که کاملا استثنائی است و بوسیله جناح تند رو درلندن ابداع شده است.

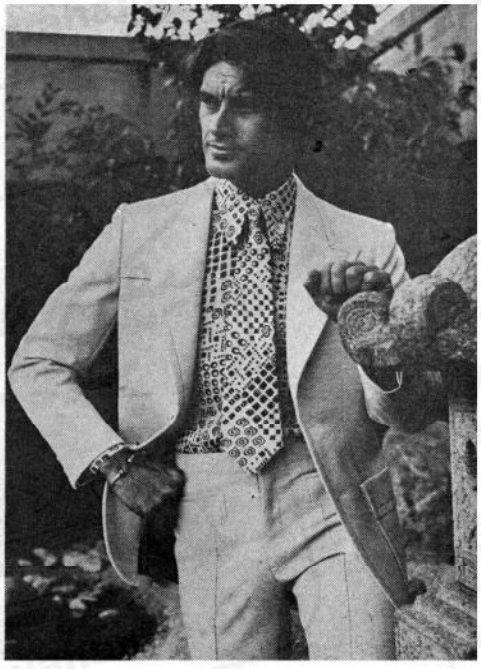

یك رای انقلابی و یك
پیروزی بزرگ برای زن!

دادگاه کلن رای داد :

خانه‌دار
در از

مجله اشترن : معتقد است

پیروزی خانم (د

بنابراین دوره کلفتی
بی‌مزد ومواجب گذشت،
و از این پس تمام زنان
خانه‌دار آلمان می‌توانند
از بابت خدمات‌خانه‌داری
خود از شوهرشان حقوق
عادلانه مطالبه کنند.

۸ ساعت نظافت

۶ ساعت رختشوئی

ی نوعی شغل است و باید
یش حقوق گرفت!

ئمار کلر) پیروزی تمام زنان دنیاست!

خانم (داگمارکلر) ده سال تمام‌برای حفظ حقوق خود مبارزه کرد و چون صخره‌ای پابرجابا قانون کلنجاررفت. این خانم ده سال ، ماهی سه چهاربار سنگهای کف عمارت دادگستری (کلن) آلمان را زیرپاسائید تا بالاخره پیروز شد.

پیروزی او را زنهای آلمان جشن گرفتند ، زیرا این پیروزی در حقیقت پیروزی تمام زنهاست ، زیرا براثر پافشاری های خانم کلر بود که بالاخره دادگستری کلن دل بدریا زد ، ودرباره پرونده چند هزار برگی اوکه از دادگاه بدوی گرفته تا استیناف و دیوانعالی‌دست بدست گشته و خاك خورده بود رائی‌انقلابی به مضمون زیر صادر کرد:

«خانه‌داری نیز درست مثل هر کار دیگر (نوعی شغل) استوباید درازایش مزد پرداخت شود»

مجله آلمانی (ویدال) نوشت : «با صدور این حکم زمین زیرپای شوهران آلمانی سست شد و قدمی تازه وبلند وانقلابی در راه‌تامین حقوق مالی واجتماعی زن بجلو برداشته شد . این حکم قضائی درتاریخ بی نظیر است وچه‌بسا که روبه

سه ساعت دوخت ودوز

و سرمشقی برای‌تمام جهان شود.»

روزنامه (گرونه پلات) نوشت : «این حکم عادلانه، تساوی حقوق واقعی را به میان چهار دیواری خانه ها برد.»

باید گفت این رای تعجب از جنبه قضائی بسیار تازگی داشت واز نظر حقوقی یك پیروزی بزرگ بشمار آمد ولی در مورد نفس قضیه دانشمندان رشته‌اقتصاد

پنج ساعت خرید

و جامعه شناسی از سالها قبل به‌نوعی شغل بودن خانه‌داری اعتراف کرده وحتی آنرا ارزش‌یابی کرده‌بودند و می‌گفتند‌که برای خدمات کدبانوها در خانه باید ارزش مالی و حقوقی قائل شد.

بموجب برآورد این‌دانشمندان ، زنان آلمانی ۵۰ر۰۰۰ر۰۰۰ ساعت در سال بابطور متوسط۶۸ ساعت در هفته در چهار دیواری خانه خود فعالیت و بیگاری و کلفتی بی مزد و مواجب می‌کنند واگرقرار بشود به‌این شغل مزدی تعلق گیرد، زن آلمانی باید برطبق قانون کار آلمان هرهفته ۵۸۰ تومان (قریب ۳۰۰ مارك) حقوق بگیرد ، ومجموع این حقوقهایك‌سوم

دوساعت پرستاری

۲۲ ساعت آشپزی

دوساعت سروکردن غذا

درآمد ملی کشور را شامل میشود. این برآورد از طرف دانشمندان بدقت صورت گرفته و جدول اشل ریز حقوق یك کدبانوی فعال و خانه‌دار پس از سال ها تحقیق و مطالعه تنظیم گشته است . جدول مزبورتماشائی است زیرا نشان می‌دهد چگونه نیمی از جمعیت دنیا به بیرحمانه‌ترین وضع توسط شوهران استثمار می‌گردند و به بیگاری گرفته میشوند و در پایان عمر و زندگی نیز کسی از کارفعالانه آنها نه تنها تقدیر و تحسین نمی‌کند بلکه آنرا یك وظیفه‌اجباری تلقی می‌کنند . بعبارت دیگر زن خانه‌دار دست کم چهل

دوساعت مرتب‌کردن تختخوابها

سال در خانه شوهر برای همسر و فرزندانش وقت و انرژی صرف می‌کند بدون آنکه کار او توام باترقی و تعالی و پاداش باشد و جامعه نیز تابحال خدمات خانه‌داری را جزو وظایف مجانی و بلاعوض تلقی کرده و قدر و اعتبار واقعی آنرا تشخیص نداده است . چه بسا صورتهای صاف و قشنگ مادران که در رامزحمات خانه‌داری پرچین و چروك شده ودستهای لطیف آنها در رختشوئی و ظرفشوئی و زمین شوئی زبر و خشن گشته و تاب وتوان جسمی آنها برای آسایش ورفاه همسر و فرزند نابود شده‌است،بدون‌آنکه‌جامعه‌ومردم به اهمیت شگرف این فداکاری ارج کافی بگذارد.

بقیه درصفحه ۹۸

تنظیم از : فرید جواهر کلام

عشق حرام

بن بست!

مرد سخن میگوید

«زنی ساده، بی‌آلایش و»
«معمولی بود که در این»
«جدائی تقصیری نداشت،»
«باآنکه او را دوست‌نداشتم»
«معهذا از بهم خوردن این»
«ازدواج‌فوق‌العاده ناراحت»
«شدم، دلیل آنرا اکنون»
«میخوانید.»

این مرد را برای اولین‌بار در اداره مجله ملاقات کردم، جوانی بود بلندبالا، خوش‌هیکل، بافیافه‌ای جذاب ومردانه، پوستی گندمگون و موهای پرپشت مشکی. لباس بسیار شیك و مرتبی پوشیده بود، رفتاری سنگین و درعین‌حال‌دوستانه داشت روبهمرفته مردی خوش‌قیافه و جذاب‌جلوه میکرد و سی‌ساله مینمود. وقتی فهمیدم برای نقل سرگذشت وعلت‌بن‌بست‌زندگیش آمده است، او را به‌نشستن دعوت کردم و گفتم:

ــ از هرجا دلتان میخواهد شروع کنید.

او نیز چنین گفت:

« اسم من ناصراست و ازاهالی‌شمال هستم، ۳۹ سال پیش در یکی ازشهرهای کناره بدنیا آمدم، تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را درآنجا تمام کردم، بعد به‌تهران آمدم و لیسانس خود را درادبیات از دانشگاه تهران گرفتم، بعد ازآن‌هم به‌خدمت وزارت آموزش و پرورش وارد شدم و درهمان شهر خودمان به شغل‌دبیری مشغول گشتم.

خانواده ما مرفه بود. من قطعه زمینی داشتم که در آن چایکاری‌میکردیم و ازحقوق دولتی ماهانه درحدود دوهزار تومان درآمد داشتم.

ازهمان کودکی برعکس برادرانم آدمی سربزیر، کم‌حرف و گوشه‌گیربودم وبهمین علت درمعاشرت با جنس مخالف عقب‌مانده محسوب میشدم، دوستانم‌میگفتند حیف ازاین هیکل و قیافه‌ای که توداری! تا ۲۷ سالگی واقعه مهمی در زندگی من رخ‌نداد و زندگی یکنواخت شهرستانی را میگذراندم، اما دراین سن، یکمرتبه احساس تنهائی عجیبی کردم و بفکرافتادم که ازدواج کنم، البته مادر و خواهر من نیز مشوق من بودند.

مادرم اصرار داشت زنی از همان نواحی شمال و ازمیان خانواده خودمان برایم پیدا کند و چون موافقت مرا دید دست‌بکار شد، دختر زیبائی ازمیان‌اقوام پیدا کردند، مراسم آشنائی صورت گرفت، یك هفته‌ای تحت‌نظر بزرگترها با او معاشرت کردم و او را پسندیدم، مادرم وارد مذاکره شد، تمام صحبتها و قرارها انجام شد و روز عقد تعیین‌گردید، اما صبح همانروز چنان اضطرابی مرادربر گرفت که عروس و عروسی و تشریفات و مادر و خواهر را فراموش کردم، سوار اتومبیل خود شدم وبه تهران آمدم. تا مدتی همه از من قهر بودند. اما کم‌کم آنها از آسیبها فروریخت و قضیه بظاهر فراموش شد.

مدتی گذشت و من باز احساس کردم میخواهم زن بگیرم، بازهم دختری را بمن معرفی کردند، بازمن پسندیدم و باز دبه درآوردم! مختصر اینکه این عروس بازی طی مدت یکسال ۶بارتکرار شد و هربار تا مرز ازدواج پیش‌میرفتم ولی همان نزدیکیها یکمرتبه یا از قیافه عروس‌بدم میآمد یا از حرف و قیافه‌اقوام آنها رنجیده خاطر میشدم و یا دوستان رای مرا میزدند، هرچه بود چشم از همه‌شان می‌پوشیدم. این حالت دمدمی بودن، خودم را هم ناراحت کرد وتصمیم گرفتم برای مدتی ازدواج را فراموش کنم.

مدتی گذشت، تااینکه در یك‌روز بهاری که مقدمات امتحان شاگردان را در مدرسه فراهم میکردم خانم مسنی ازاقوام دورمان بمنزل ما آمد و بعداز مدتی مقدمه‌چینی صحبت از ازدواج کردوپرسید چرا من بااین جوانی و این قیافه و این درآمدخوب‌هنوز همسری اختیار نکرده‌ام، با چرب‌زبانی تمام تشریح‌کرد که عمر میگذرد، از جوانی باید استفاده کرد، یکروز موی سفید درسرت پیدا میشود، آنوقت دیگر موقعیت حالا را نداری و دخترانی را که امروز بتو میدهند درآن روز نخواهندداد. من درجواب گفتم: راستش هنوز آن دختری را که باطنا میل دارم پیدا نکرده‌ام. درجواب گفت‌کاری ندارد، من یك دختر خوب‌تحصیلکرده سراغ دارم، او خواهرزاده منست و اکنون درتهران در دانشگاه تحصیل میکند، از هرحیث شایسته تست، لااقل بدنیست ملاقاتی باهم‌بکنید.

من فوری بیاد تردید و دودلی‌خود افتادم و گفتم:

ــ اگر اورا نپسندیدم‌چطور میشود.

خندید و گفت این حرفها چیست. البته زن و مرد باید یکدیگر را پسندند، شاید اصلا او ترا نپسندد! اگر تو هم او را نپسندیدی صریحا بمن میگوئی، من مثل مادرت هستم، ازاین حیث خیالت آسوده باشد. قرار شد هفته آینده من عروس‌خانم‌راکه برای یك مسافرت‌سه‌روزه به‌شمال میآمد درمنزل همان خانم ملاقات کنم.

یك هفته گذشت و من درساعت مقرر بسوی منزل خانم براه افتادم، در راه باخود شرط کردم که خوب دقت کنم، یا اصلا او را نپسندم و یا اگر اورانپسندیدم بهرترتیبی‌هست با او ازدواج کنم و مانند دفعات قبل کار را به‌افتضاح نکشانم.

میزبان و دخترخانم در اتاق نشسته و منتظر من بودند، پس‌از سلام و احوالپرسی بدقت دختر را وراندازکردم، دختری بود ۲۳، ۲۴ ساله باقدی‌متوسط، لاغراندام، صورتی سبزه، چشمانی‌درشت وخوش‌حالت، گیسوانی بلند و خلاصه قیافه‌ای زیبا، من با شگفتی میدیدم که شباهت فوق‌العاده‌ای با «وینجنی مالا» ستاره هندی دارد. درهمان لحظات اول قیافه‌اش را پسندیدم. مدتی ازاین‌طرف وآن‌طرف صحبت کردیم، متوجه شدم‌که او دختری است ساده و محجوب، آنقدر خجالتی بود که گوئی میخواهد همان روز عروس‌شود، خانم میزبان سعی میکرد مجلس را گرم کند، اما چون هم من و هم او کم‌حرف بودیم، گفته زیادی بین ما رد وبدل نشد، من برایش شمه‌ای از کار دبیری گفتم، او هم گفت که درسال سوم دانشگاه مشغول تحصیل روانشناسی است.

یکساعت‌نزد آنها بودم، بعدبرخاستم و بمنزل آمدم، سه‌روز بعد، یعنی پس از رفتن دخترك به‌تهران به منزل خانم میزبان رفتم، پرسید: نظرت چه بود؟ باهمان سادگی معمولی‌خود گفتم تااینجاکه پسندیدیم. خانم میزبان‌گفت اوهم‌ترا پسندید، دیگر بقیه‌اش بامن، حالا او شرایطی دارد که باید بشنوی، بعد برای مطمئن کردن من گفت اینها اصلا شمالی هستند، منتها دخترك بزرگشده تهران است، حالا بدنیست برای مذاکرات بعدی و شنیدن شرائط دخترخانم و آشنائی با پدر ومادرش یك ملاقات دیگر در منزل آنها درتهران صورت بگیرد.

برای اینکه فرصت فکرکردن بیشتری داشته باشم قرار ملاقات را برای یك‌ماه بعد، یعنی بعدازاتمام امتحانات‌گذاشتم.

وقتی امتحانات را به‌اتمام رساندم بادلی پرامید به تهران رفتم، قبلا با عموی خود که در تهران بود مشورت‌کرده بودم، در روز معهود باتفاق عمویم به‌خانه آنها که درشمال شهر واقع بود رفتیم، وقتی وارد خانه شدیم، پدر و مادر و برادرش استقبال گرمی از ما بعمل آوردند، مخصوصا باعمویم که اورا از گذشته میشناختند خیلی گرم‌گرفتند. اتاق پذیرائی را طوری مملو از میوه و شیرینی کرده بودند که گوئی همین امروز روز عقد است، خود دخترکم‌لباس‌نو پوشیده توالت غلیظ کرده و یك‌خال مصنوعی هم بزیر چشم خود گذاشته بود و بیشتر شبیه هندی‌ها شده بود.

درمذاکراتی که انجام دادیم برای‌من معلوم شد که پدرش سرهنگ بازنشسته است، دخترك یك خواهر و یك برادر هم دارد و این خانه مجلل دوطبقه نیز متعلق به خود آنهاست. مدتی ازاین طرف‌وآنطرف صحبت کردیم تا بالاخره به‌موضوع اصلی رسیدیم و پدر دختر شرائط خودشان را باین ترتیب بیان داشت:

ــ فرانك دخترم میخواهد بعداز ازدواج درتهران باشد و زمانی که همسر شماست در ولایات اقامت دائمی نداشته

لطفاً ورق بزنید

عجیب‌ترین و عبرت‌آموزترین طلاق در تهران

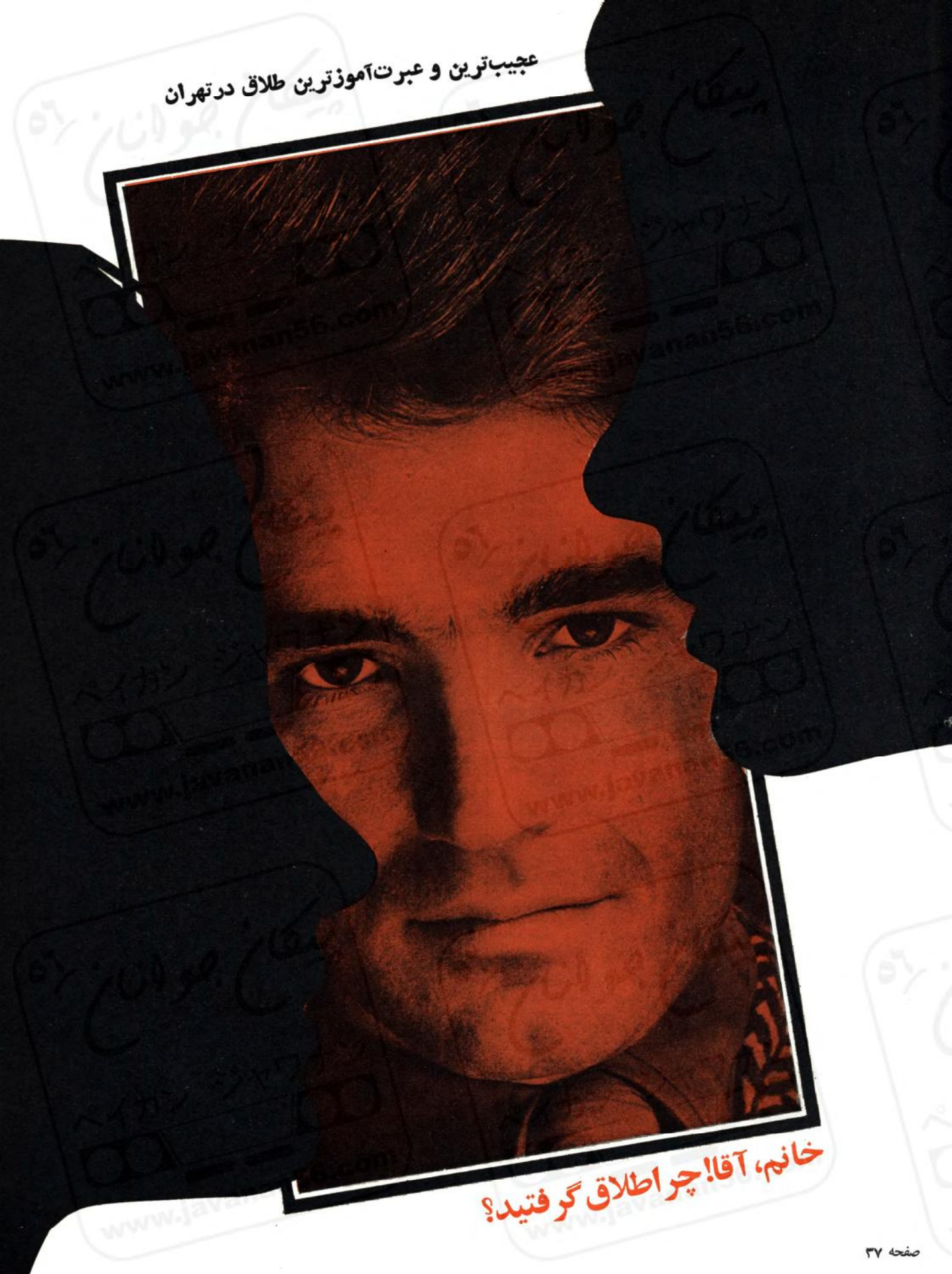

خانم، آقا! چرا طلاق گرفتید؟

باشد ، دوم آنکه میخواهد شما ازآموزش وپرورش استعفا کنید و کار بهتر و پردرآمدی بگیرید، و اگر نمیتوانیدلااقل به‌تهران منتقل شوید ، سوم آنکه فرانك بعدازاتمام تحصیلاتش مشغول بکار باشد، الآن هم او کار دارد و درعین تحصیل درکتابخانه دانشگاه بشغل کتابداری‌مشغول است ، چهارم آنکه قول بدهید در تهران بنام او یك خانه بخرید.

من سیگاری آتش زدم و بفکر فرو رفتم ، اول بقاب خود مراجعه کردم و اثری از اکراه ندیدم ، دوم گفته‌های عمویم را بخاطر آوردم که اینها خانواده نجیبی هستند و بعد زیبائی و سادگی‌خود دختر را درنظر آوردم ، سرانجام سر برداشتم و گفتم :

ــ موافقم .

هنوز این کلمه از دهان من خارج نشده بود که خانم میزبان ، یعنی خاله‌اش ازجابرخاست ، رقص‌کنان ظرف شیرینی را برداشت و یك عدد بدهان من‌گذاشت و بعد یکی یکی حاضرین را شیرین‌کام‌کرد ومرتب میگفت :

مبارك است ، مبارك است !

همه حاضران هم گفتند مبارك است، آنوقت پدر و مادر دخترك برخاسته مرا بوسیدند و مجلس کاملا صمیمی شد، بعد هم صحبت تاریخ روز عقد بمیان آمد و پس‌ازمذاکرات مشورت‌قرار گذاشتیم یك‌هفته بعد عقد صورت گیرد و من‌دراین یك‌هفته بیشتر بادخترك آشناشوم.

فردای آنروز من به‌شمال بازگشتم و پس‌از تهیه پول کافی مادر وخواهرم را برداشته به‌تهران آوردم . خرید انگشتر وجواهر و لباس مختصر درمعیت خود فرانك انجام شد و در روز موعود ،یعنی بعداز یك‌هفته جشنی خصوصی و کوچك درمنزل فرانك برپا شد و بعد صیغه عقد خوانده شد و او با پنجاه هزار تومان‌مهر زوجه شرعی من گردید .

چند روز بعد از عقد فرانك ابراز علاقه کرد که به ماه‌عسل‌برویم، جامه‌دانهای خود را بستیم، سوار اتومبیل خودمان‌شدیم ویکسر راه شمال را درپیش گرفتیم.

ماه عسل ما مدت بیست روز طول کشید و در این مدت من تمام دیدنیهای کناره را ازبندرپهلوی گرفته تا بابلسر نشانش دادم . آنچه بیشتر مورد توجه او قرار گرفت خانه من و مخصوصا مزرعه چایکاریم بود .

من‌نمیتوانم بگویم درظرف این مدت بمن خوش گذشت یا بدگذشت ، راستش‌را بخواهید برای من یك امر عادی بود و آنشور و هیجان دامادی را نداشتم و در اواخر این مدت باکمال تاسف دریافتم که فرانك ساده و کم‌حرف‌تر از خودم ، آن زنی‌که من‌میخواهم نیست ! او هیچ عیبی نداشت محاسنی هم داشت ، ولی درکنار من یك زن بود نه معشوقه و نه تازه‌عروسی که آنطور که انتظار داشتم مرا درآسمانها سیردهد ، بهرحال دیگر هیچ‌کاری‌نمیشد کرد ، ازدواج کرده بودم و میبایستی با زنم زندگی کنم . بعداز بیست روز به تهران بازگشتیم ، برای من و فرانك‌یك اتاق بزرگ در طبقه فوقانی منزل معین کردند تا روزی که جشن عروسی بگیریم و من درتهران خانه بخرم درآن سکونت کنیم . من که نمیخواستم زیربار منت کسی باشم اصرار کرده بودم برای اقامتم درآن خانه از من خرج قبول کنند و مبلغی برای خودم و زنم میپرداختم .

هنوز یکماه از ازدواج ما نگذشته بودکه‌یکروز فرانك گفت : فرداخواهرم فریبا از ده میآید ، او خیلی میل داشت درجشن عروسی ما باشد، متاسفانه نشد ، فردا تو او را می‌بینی . وقایع آشنائی و ازدواج ما آنقدر بسرعت گذشته بود که من فرصت نکرده بودم درباره خواهرش چیزی بپرسم یا حتی عکس او را ببینم، این‌بود که پرسیدم خواهرت چه‌کارمیکند، درجواب گفت : از من کوچکتر است و فردا خودت اورا خواهی‌دید .

آنروز گذشت ، فردا نزدیك ظهر بود که روی تخت دراز کشیده مشغول مطالعه بودم که صدای زنگ و بازشدن در منزل را شنیدم و متعاقب آن سروصدائی بلندشد، فریادهای خوشحالی وتبریك و غیره ، فهمیدم خواهر او آمده است . بمطالعه خود ادامه دادم ، بعد از پنج دقیقه یکمرتبه در اتاق بازشد و دختری وارد شد. دختری بود بلندقامت ، سفید، بسیار زیبا باچشمانی فوق‌العاده جذاب و لبانی قلوه‌ای و هوس‌انگیز ، بدون اینکه حرفی برند بانسبی‌شیرین خیره‌خیره مرا نگاه میکرد، بمحض تلاقی چشمانم بانگاه او ، لرزشی درخود احساس کردم، مثل اینکه چیزی سیاله مانند از چشمان او درمیآمد و از راه نگاه وارد وجودمیشد. چند لحظه بهم خیره ماندیم اما من فورا بخودم آمدم ، از جا بلندشدم وگفتم:

ــ فریبا خانم ؟

او جواب مثبت داد ، سپس با من شروع بخوش‌وبش کرد و با لحنی‌شیرین بمن تبریك گفت و بعد اظهار داشت من حالا دوبرادردارم، آنهم‌چه‌برادرخوشگلی! ماشاالله . به‌به ! درهمان یکی دودقیقه بقدری لفاظی و چرب‌زبانی کرد که من دربرابرش احساس انقیاد کردم و بعد که خوب خودش را در دل من جاکرد دستم را گرفته پائین و نزد پدر و مادرش برد، درآنجا روبه‌فرانك خواهرش کرده گفت:

ــ خوب خواهر ، این تیکه به‌این خوبی‌رو ازکجا به‌توزدی ؟

پدر ومادرش خندیدند و ابراز خوشحالی کردند . درهمان ساعت معلوم‌شد که او بیست و سه سال دارد ، یعنی‌یکسال از فرانك کوچکتر است و سال اول دانشکده ادبیات را تمام کرده وفعلاتعطیلی دارد . من دلم میخواست شما آنجابودید ومیدیدید او چطور بامن حرف میزد، در هریك‌کلمه یك ناز و کرشمه میآمد، با موهایش بازی میکرد ، روی صندلی میخوابید، میخندید ، لحن و آهنگ صدایش را تغییرمیداد ، انگارستاره‌ای دربرابر دوربین فیلمبرداری قرار گرفته است .

او با فرانك کاملا تفاوت داشت ، اصلا بنظر نمیآمد خواهر او باشد ، نه جسما شبیه او بود و نه روحا ، حتی بنظر میآمد سنش هم از او بیشتر باشد، دختری بودبانشاط و خوش‌صحبت ، زیبا وبانمك، گرم‌وباحرارت که دائما درحال رقص‌بود، اندامش خوش‌گوشت و متناسب و بلند، و من درهمان روز اول متوجه شدم که نفوذ عجیبی درتمام اهل خانه دارد .

آنشب من و فرانك و فریبا به‌سینما رفتیم ، فریبا با زرنگی خاص خود ترتیبی‌داد که من در وسط آنها بنشینم ، ناگهان دراواسط فیلم بود ، درتاریکی دست فریبا نزدیك آمد، دستم را گرفت و چندبار فشرد ! من باآنکه هیجان‌زده‌شدم، ولی دستم را کنار کشیدم و هیچ‌نوع عکس‌العملی نشان‌ندادم .

ازفردا وضع خانه تغییر کرد ، فریبا باخود نشاط و شور و حرارت‌به‌خانه ما آورده بودوحتی زندگی آرام ویکنواخت من و فرانك را هم تحت‌تاثیر قرار داده بود .

روزها فرانك همسر من به‌دانشگاه میرفت و درکتابخانه کار میکرد، آنوقت من و فریبا که بیکار بودیم باهم‌صحبت میکردیم ، من ابتدا به‌چشم یك خواهر زن از فریبا فوق‌العاده خوشم آمده بود ، یك هفته بعداز آشنائی با وی یك‌سنجاق طلا با نگین فیروزه خریده درحضور همه بوی دادم . فریبا بقدری ازاین هدیه کوچك ابراز خوشحالی کرد و مثل‌بچه‌ها جیغ کشید که براستی،مزد مرا داد ، اما باین اکتفا نکرد ، بلکه بعنوان تشکر در حضور همه دست درگردن من انداخت، مرا محکم درآغوش خود فشارداد و بوسه گرمی از گونه‌ام برداشت و من بخوبی احساس کردم که این بوسه جنبه تشکر نداشت و نمودار علاقه خاص او بمن بود.

مادرش گفت :

ــ فرانك ناراحت نشو ، شوهر تو برادر فریباست.

روزها چون من و فریبا هردوبیکار بودیم او از من خواهش کردکه بااتومبیل خودم باو تعلیم رانندگی بدهم و من هم قبول‌کردم، درخلال‌رانندگی درجاده‌های خلوت نیاوران و سلطنت‌آباد ، فریبا خود را عمدا به‌آغوش من میانداخت ودستهایم را فشار میداد ، اما من علیرغم میل باطنی بخود فشار آورده واکنشی نشان نمیدادم ، کم‌کم میدیدم که از فریبا سخت خوشم آمده است و در ته قلب افسوس میخوردم که چرا یك چنین زنی نگرفتم که بتواند خلاء روحی مرا با شور ونشاط‌خود پرکند، زنی برعکس همسر خودم سروزبان‌دار ، معاشرتی وخوش صحبت .

درجلسه نهم ــ دهم رانندگی بود که یکروز فریبا برای رفع خستگی اتومبیل رامتوقف کرد هماطور پشت فرمان‌دستهای مرا گرفت ، مدتی نگهداشت و ناگهان صورت خود را نزدیك آورد، من دیگر طاقتم تمام شد ، او را درآغوش گرفتم و لبهای ما چند ثانیه طولانی رویهم ماند . یکمرتبه بخود آمدم و گفتم :

ــ فریبا ، ما نباید باهم اینطور باشیم . درست نیست...

بعدهم به‌بهانه دیرشدن خودم پشت فرمان قرار گرفتم و با سرعت به شهر آمدیم .

از فردای آنروز من به‌بهانه خرابی ماشین و خستگی خودم برنامه تعلیم رانندگی را متوقف کردم ، اما فریبا که زرنگتر از من بود ، درحضور خواهرش بمن گفت : من باید رقصهای جدید را بتو یاد بدهم تا وقتی با فرانك این‌طرف و آنطرف میروید دهاتی معرفی نشوی ! فرانك هم قبول کرد و بمن‌گفت رقصهای تازه را از فریبا یادبگیر. هرروز عصر فریبا گرام را بکار میانداخت وبه بهانه رقص انواع و اقسام حرکات، ژستها وفیگورها را به هیکل خودش و من میداد .

کم‌کم علاقه من به فریبا جنبه عشق پیدا کرده بود ، من حالت عجیبی پیدا کرده بودم ، وقتی فریبا درمنزل نبود همه‌اش منتظر ورود او بودم و هنگامی‌که خودم درمنزل نبودم تمام فکرم آن بودکه زودتر بمنزل برووم و فریبا را ببینم ، خودم هم نمیدانستم عاقبت این عشق چه‌خواهد شد ، ولی بوضوح میدیدم که قدرت خودداری ندارم. دراین میان زن‌بیچاره‌ام فرانك که از اول هم احساسی درمن برنیانگیخته بود بکلی از چشمم افتاده‌بود، من سعی فراوان بکار میبردم که او ازاین ماجرا و مخصوصا سردی من چیزی‌احساس نکند ، و با تظاهرات ساختگی همیشه هوای اورا داشتم .

یك ماه از آشنائی من بافریبا و دوماه از ازدواجم میگذشت. ناگهان اتفاقی‌افتاد. خاله فرانك ، یعنی همان خانمی که واسطه ازدواج ما بود درتهران بیمارشد و احتیاج به‌پرستاری پیدا کرد، هرشب یکی از افراد فامیل بربالین اومیرفتند، فریبا نیز یکی دوشب این وظیفه را انجام داد و بعد جریان کار را طوری ترتیب‌داد که یك شب هم فرانك همسر من به‌بالین خاله برود . آن شب را من هرگزنمیتوانم فراموش کنم. وقتی فرانك رابمنزل خاله رساندم و خودم نیز احوالی ازاوپرسیدم، بیدرنگ بمنزل مراجعت کردم ، به‌اتاق خود رفتم ، مهتاب شاعرانه‌ای میتابید و من‌برای‌اینکه ازخنکی‌هوابیشتر استفاده‌کنم صندلی راحت را در تراس گذاشتم وروی آن لم‌دادم و بافکار دوروردرازی‌فرورفتم، یکساعت یا سه‌ربع درمورد وضع خود ، احساس خود به‌فریبا و عاقبت این ماجرا میاندیشیدم که یکمرتبه احساس کردم دو دست از پشت‌سر چشمانم را گرفت وصدائی گفت :

ــ اگه گفتی کیه ؟

درجواب گفتم اگر حرفی هم نمیزدی میدانستم تو هستی فریبا ، بله ، فریبابود، فریبائی که بآسانی دست‌بردار نبود ، سر مرا درآغوش گرفت ، چند لحظه این‌حال ادامه داشت ، یکمرتبه فریبا باتمام‌وجودش درمقابل من قرار گرفت ، درآن شب مهتابی و خیال‌انگیز او بمراتب زیباترشده بود ، موهای بلند و افشانش ، بازوان خوش‌تراش و سفیدش درنور ماه ، افسانه عشق‌پریان را با آدمیزادهها در نظر من میآورد ، فریبا زمزمه کرد :

ــ ناصر ، من ترا دوست دارم ، خیلی ...

فریبا حتی فرصت نداد جوابش را بدهم ، بایك بوسه داغ و محکم خاموشم کرد !

ازآن لحظه تا طلوع صبح ساعات ودقایقی را باهم گذراندیم که هرگز تصورش را نمیکردم . فریباخودرااختیار من گذاشت ، وبدین ترتیب یك‌شب‌استثنائی و گناه‌آلود زندگی خود را بپایان‌رساندیم.

هنوز آفتاب طلوع نکرده بودکه‌فریبا به‌اتاق خود رفت و مرا در یك حالت‌نشئه، خیال و لذت تنها گذاشت . اما یك‌انگیزه دیگر خیال هم برای من این بودکه فریبا باآنکه ظاهرا یك دختر محصل بود، ولی درواقع زنی بود آزاد (نه یك دختر) و تنها ناراحتی من ازاین‌حادثه، احساس خیانت نسبت به‌همسرم بود.

بااینحال نخستین عکس‌العمل من آن بود که فردای آنشب به بازار رفتم‌وتعدادی دستبند و گوشواره و سنجاق طلابانگینهای

بقیه درصفحه ۸۰

رؤیای مرگ مادر ـ نابینائی ـ فرار با معشوق چه تعبیری میتواند داشته باشد؟

مرگ مادر

من دانش آموز هستم ، یك هفته پیش خواب دیدم مادرم مرده است و او را در نزدیکی دبیرستان ما در یك قبر به خـاك سپردند ، موقع رفتن به دبیرستان وقتی چشمم به قبر مادر میافتد یا هایم بیحس میشود ساعتی بر قبرش مینشینم و گریه میکنم و باز براه خود ادامه میدهم آنوقت هنگام بازگشت باز برسر مزارش گریه‌میکنم. یکبار در منزل مشغول گریه بودم که پدر و مادر بزرگم وارد اتاق شدند و گفتند چرا سیاه به تن کرده‌ای ، گفتم برای اینکه مادرم مرده است ، آنها گفتند گریه کردن دیگر فایده ندارد، قسمت بودکه او بمیرد، اما من باز به گریه افتادم و از هوش رفتم، بقسمی که مرا به بیمارستان رساندند ، بعد از خواب بیدار شدم . من مادرم را خیلی دوست دارم و راضی نیستم حتی یك مو از سرش کم شود. با اینحال نمیدانم این چه خوابی است که دیده‌ام ، لطفا با تعبیر آن نگرانی مرا مرتفع کنید.

ژاله. م. از شمیران

تعبیر

باتمام علاقه و محبتی‌که به مادرخودابرازداشته‌اید از مادر خودگله‌هائی هم دارید وهمین گله‌هاست که‌باعث بروزاین رویا شده‌است . مامیتوانیم حدس بزنیم که شما درعین دوست داشتن افراطی مادر خود باطنااورا برای خویش رقیبی میپندارید و پاره‌ای اوقات‌بحث‌ها و کشمکشهای شدیدی بین شما ومادرتان درمیگیرد. شما در منزل آنقدرها آزادی ندارید و این‌محدودیت را مادرتان برای شما فراهم کرده‌است.

درسن شما پسران ودخترانی‌که محدودیت دارندو از والد یاوالدین خودناراضی هستند نظیراین خواب را فراوان مشاهده میکنند ، البته پسرها خواب مرگ پدررا می‌بینند.

شما آرزو کرده‌اید که مادرتان بمیرد تاازِ قیدو بند رهاشوید ، آنوقت برای جبران‌این آرزوی‌نامطلوب پس از مرگ وی بیش‌از حد ناله وشیون‌براه‌انداخته‌اید که بدیگران بقبولانید مسؤول مرگ او شمانیستید و آنقدر ناراحت شده‌اید که شمارا به‌بیمارستان میبرند (معمولا آدم مریض حتی اگر خطاکارهم باشد مورد ترحم اطرافیان واقع‌میشود)پدر ومادر بزرگتان شما را تسلی میدهند ومورد محبت قرارمیدهند تا این فاجعه را فراموش کنید ، بعد هنگام رفتن به مدرسه‌و بازگشتن از آن شمابرسر قبرمادرگریه میکنید تاگناه خودرا سبك کنید . حتی این جمله‌ایکه درآخرنامه خود نوشته‌اید : «... وراضی نیستم حتی یك مواز سرش کم شود» بخوبی نشان میدهد که آرزوی باطنی شما درروبا همانست ، زیرا خواسته‌اید ما را مطمئن کنید که به مادرتان فوق‌العاده علاقه دارید ودرنتیجه ما چنین خیالی را به ذهن خود راه ندهیم !

خلاصه این خواب بهیچوجه نگرانی ندارد وبروز آن درجوانان امری عادیست وبهتراست برای‌جلوگیری ازتکرار آن باامادرتان صمیمانه وارد بحث شده هرچه ناراحتی و گنه دردل دارید باوی درمیان نهید.

فرار با معشوق

بانوئی هستم که شوهر و بچه دارم، مدتیست که دل به عشق مردی بسته‌ام ، او هم متاهل است و مرا دوست دارد ، چندی پیش بعلت ماموریت این شهر را ترك کرد.

خواب دیدم صحرائی بود پر گل و سبزه و من در حالیکه با دختر عمویم میرفتـم دیدم ماری ما را تعقیب میکند و بنظرم آمد که این شوهرم است که به لباس مار در آمده است ، از طرف دیگر مردی را دیدم که ماری در تعقیبش بود، نزدیکتر رفـتم دیدم همان مردیست که دوستش دارم وآن مار نیز بصورت رئیسی جلوه‌گر شد که او را ماموریت داده است هر دو بسوی هـم دویدیم و درآغوش هم رفتیم . دختر عمویم در حال شادی و رقص بود ، این خـواب را تعبیر کنید.

مریم . و.

تعبیر

این خواب‌که از علاقه بیمورد و نابجای شما حکایت میکند تعبیرش بسیاروواضح است. مار در خواب نشانه دشمنی‌است و شمااز یك‌طرف شوهرخود را بصورت مخالف خود می‌بینید ، زیرا اورا مانع عشق خود میدانید از طرف دیگر رئیس اداره راکه به آن مرد ماموریت داده دشمن خودمی‌پندارید، زیرا مشاهده میکنید که اوبااین ماموریت محبوب شما را به شهر دیگری فرستاده وازشما دور کرده‌است. وجود دختر عمو دراین رویانشان میدهد که اورا بسیار دوست میدارید و محرم و صمیمی خودمیدانید ، شماتصورمیکنید دخترعموی شما دراین عشق بیمورد با شما موافق است واز موفقیت شما خوشحال‌میشود. باتمام این احوال آرزو دارید باوجود بودن این دو دشمن (شوهر ورئیس اداره) شما در راه رسیدن بآن مرد موفق شوید . زندگیتان راعوض کنید، بفکر صلاحیت های اخلاقی و حرمت های خانوادگی باشید تا این رویا تجدید نشود.

تعبیرهای کوتاه

دوشیزه م. ح. از اصفهان ـ دوشیزه پروین از تهران ـ آقای ج. ح. ـ دوشیزه س ل. دوشیزه قدرالزمان علامی ـ آقای رضا . الف ـ دوشیزه ص. حمیدی ـ دوشیزه الف. ف. ـ آقای ناشناسی از نهاوند ـ دوشیزه م . ر . ـ آقای محسن . خ ـ دوشیزه . آ. نظریان ـ آقای اسمعیل. ك.

رویای شما دوشیزگان و آقایان عزیز همگی حاوی حدیث عشق است ، قالب و مفهوم همه‌رویاها یکی است، بنابراین تعبیر مشترك دارد ، شما همگی از محبوب و دلدار خود دور هستید ودراین‌رویاآرزو کرده‌اید به او برسید ودوستی را ازنوآغاز کنید و رابطه شما صمیمی‌تر شود وبعدهم احیانا این‌دوستی به ازدواج منجر شود . پاره‌ای از شما پرسیده‌اید آیا من‌باومیرسم یانه . ، رویای شما فقط از افکار باطنی خودشما خبر میدهد ، ما فقط میتوانیم بگوئیم‌که شما آرزو کرده‌اید باو برسید والسلام.

دوشیزه ناهید. خ. و.

این رویانشان میدهد که شما بعلت دوستی بـا آن جوان در خود عمیقا احساس گناه میکنید، این احساس گناه باعث آن شده که شما درهمین‌رویاخود را تنبیه کنید وبدست‌آن سربازان بقتل برسانید. فقط باك‌نگرانی داشته‌اید وآن اینکه پدرتان شما رابیخشد، برای همین‌است‌که پدر در آغاز رویا بشما ورقه تبرئه میدهد و شما به پرواز درمیآئید ، یعنی تمام‌گناهانتان بخشوده شده‌است ، اما بعداز اطمینان ازاین‌امر، یعنی بخشش پدر بازسربازان به دور شامیآیند و سرانجام شما پس ازوصیت به‌دنیای‌دیگر میروید.

بانو م. ب. از مشهد

خواب شما نشان میدهد که آرزو دارید گشایشی درزندگی‌شماوشوهرتان‌حاصل‌شودوروزگاررابه‌خوشبختی بگذرانید ، آن کبوتری که تخم‌گذارده ، باصطلاح‌مرغ سعادت بوده وشما تخم اورابرداشته برسرخود نهاده‌اید، یعنی اینکه تاج سعادت برسرتان بنشیند و البته‌این آرزوی شماست . احساس آرامشی‌که در پایان کرده‌اید چیزی است‌که درجست وجوی آنید واین نشان میدهد که درحال حاضر وضع راحت‌ومطلوبی‌ندارید،درهرحال خوابی خوش دیده‌اید.

آقای احمد شاه‌علی

این خواب نشان میدهد که شماتصور میکنید در منزل خود چند دشمن دارید که چشم ندارند موفقیت شمارا ببینند ، ممکن است‌این تصورصحیح

بقیه درصفحه ۸۳

سلام کوچولو!

۲۶ سؤال مهم از مادران جوان و ۲۶ پاسخ علمی و ساده از متخصصان ما!

با تولد نخستین فرزندتان ، زندگی تازه‌ای‌برای شما آغاز گشته است !...تاحال دو نفر بودیدوحالا سه نفر شده‌اید ! از امروزببعد ، این کودك نیز، در زندگی روزمره شما ،جای‌مهمی خواهد داشت . اکنون دیگر از زایشگاه‌بیرون‌آمده‌اید وفرزندتان برای‌نخستین بار واردخانه‌شما میشود . میدانیم که نگرانید . میدانیم که ازخود میپرسید : «**بعداز این زندگی من چگونه خواهد گذشت؟ این بچه‌راچگونه باید بزرگ کنم ؟**»و میدانیم که توصیه‌ها و راهنمائی‌های مادر ودوستانتان نیز ، این‌نگرانی شما را چندان برطرف‌نمیسازد . بنابراین همه پرسش‌هائی را که دربرابر یك مادر جوان ، میتواند قرار بگیرد ، همراه باپاسخهائی ساده و علمی در اینجا جمع آورده‌ایم .

بعد از تولد بچه‌ام ، احساس میکنم‌که خیلی ضعیف‌وافسرده شده‌ام . آیا این حالت یك عکس‌العمل طبیعی است ؟

یك مادر جوان ، بعداز ترك‌بچه‌اش در اوج شادی و خوشبختی است . اوتنها به کودك خود میاندیشد ، وبیشتر اوقات فراموش میکند که نه ماه دوران دشوار بارداری را گذرانده است وحالا بایدکمی هم بخودش برسد . بهرحال از روزچهارم یا پنجم زایمان ببعد ، خستگی وافسردگی رخ مینماید . شما احساس میکنید که نیروی خود را از دست داده‌اید ، وگاهی حتی حضور عزیزترین افراد خود را نیز تحمل نمی‌کنید . روانشناسان این حالت‌را «**افسردگی بعد از زایمان**» مینامند. می‌ترسید که شاید نتوانید بقدر کافی‌از این تازه وارد کوچولو مواظبت کنید. این مسؤولیت جدید کمی شمارا میترساند. اما این حالت ، موقت و گذراست. کافی است‌که ترشح هورمون های بدنتان ، بصورت عادی درآید تا این حالت‌افسردگی وکسالت و ناتوانی هم ازبین برود.

چرا بچه‌ام، در نظرم یك بیگانه مینماید ؟

این سؤالی است‌که پزشکان وپرستاران زایشگاه‌ها ، صدها بار از زبان‌مادران جوان میشنوند . معمولا این احساس بیگانگی هم مثل همان حالت افسردگی، بعد از چند روز از بین میرود. این درست است‌که معمولا یك مادر جوان، بعداز تولد کودکش . کمی‌احساس‌بیگانگی و نومیدی می‌کند ، چونکه این بچه شیر خواره ، باآن بچه خوشگل تپل‌میل که او در خیال خود ساخته بود، فرق دارد . یك بچه نوزاد ، بندرت موجود زیبائی است . اما همینکه به خانه‌تان برگشتید و چند ماهی گذشت ، این احساس بیگانگی هم ازبین خواهد رفت ، و تا چشم بهم بزنید ، فرزندتان زیباتر وآشناتر خواهد شد.

بچه‌ام بعد ازتولد از وزن‌بدنش کم شده است . آیا این حالت عادی است ؟

بقیه درصفحه ۷۸

به‌خانهٔ ما خوش آمدی!

آنچه یك مادر جوان ، از
روزیکه با نوزاد
خود از زایشگاه بخانه
برمیگردد ، باید بداند!

مردی که از قلب رنج‌ها آمد

*** حمالی ، بنائی ، کارگری معدن ، یخ ـ فروشی و شوفری کامیون فقط چندتائی از مشاغل اولیه ((چارلز برونسون))است.**

در پنجاه سالگی عضلات پولادین یک جوان بیست ساله را دارد

*** محبوب‌ترین هنرپیشه امروز اروپا راهی دشوار را برای رسیدن به‌شهرت طی کرده است.**

فرزند یك خانواده فقیر شانزده نفری بود که نان‌خالی هم به زحمت گیرشان میامد .

هیکلش طوریست که گوئی از یك صخره سنگ خارا تراشیده شده باشد، حتی در عین سکون ، قدرت و صلابت را به رخ میکشد . دست زندگی با زمختی خاصی برچهره‌اش شیارهای عمیق کشیده‌است ، شیارهائی که به قول خود«چارلزبرونسون» برای بدست‌آوردن هرکدامشان کلی زحمت کشیده شده .

چشمهای ریزش دریك حالت تمسخر توام با بی‌اعتنائی از یك اتکاء خبر میدهد ، اتکائی ناشی‌ازقدرت ،ونه‌تنها قدرت جسمی، قدرت روح ، اطمینان به اینکه : « اگرمن امشب همه چیزم را از دست بدهم فردا باز از نو شروع می‌کنم و خیلی زود همه چیز را دوباره بدست میآورم . »

قدش بلند نیست ولی حضورش روی پرده سینما در میان بلندترین هنرپیشه‌ها به سرعت نگاه را بطرف او می‌کشاند . در وجود او آن مغناطیس کمیابی نهفته است که کیمیای‌هر هنرپیشه محسوب‌میشود: جاذبه شخصیت ، جاذبه‌ای که مربوط به زیبائی چهره و اندام نیست ، خاصیتی که از هر ده هزار نفر آدم فقط یکی دارد و این خاصیت او را در یك جمع ده هزار نفری فورا مشخص می‌کند.

حتی اگر این شخص کاملا ساکت و بی‌حرکت ایستاده باشد و هیچ تلاشی برای جلب نظر نکند.

تیپ او چنان است که گوئی یك تارزان، یك مرد جنگلی یا انسان وحشی ماقبل تاریخ را کت و شلوار پوشانده و در عصر ما رها کرده باشند . وجودش یادآور یك عصیان و توحش مخفی است . توحشی که بزحمت از تظاهر بازداشته می‌شود . تسلط مطلق او در هرموقعیتی ، ازآن بحرانی‌تر نباشد ، گواه آن است که این مرد جنگلی مرعوب مکانیزم تمدن و دستك ـدنیك‌های آن نشده و نخواهد شد .

«چارلزبرونسون» یك‌خصوصیت‌غریب و باور نکردنی دیگر دارد.باآنکه‌پنجاه‌سالش است، محال است‌کسی بپذیرد که صاحب یك چنین اندام ورزیده و بغایت کاملی پنجاه سال ، نیم قرن از سنش گذشته باشد .

« برونسون » اکنون در فرانسه با « آلن‌دلون » یکی از دو هنرپیشه بی‌نهایت محبوب روز است و این محبوبیت کم‌کم دارد به مملکت خود وی آمریکا نیز کشیده میشود . از فیلم « مردی که از باران آمد » خیلی تعریف و استقبال کرده‌اند .

با آنکه از ۲۰ سال قبل به سینما روی آورده بود ،شهرت‌واقعی‌اش از دهسال پیش با شرکت در فیلم « هفت دلاور » شروع شد . این شهرت را فیلم‌هائی مثل « فرار بزرگ » ، « دوازده مرد خبیث » ، «داستان بزرگ غرب» تثبیت کرد . اما فقط پس از شرکت در «آخرین سکه » بود که « برونسون » در شهرت و محبوبیت به قالب یك غول درآمد و فرانسه و سپس اروپا را زیر سایه شخصیت خود قرار داد. «مردی که از باران آمد» و « میهمان‌پرستان مشکوك » (باتونی‌کرتیس) ازپرفروش‌ترین فیلم‌های ایام اخیر در تمام دنیا

با «مارلن ژوبر» در «مردی که از باران‌آمد»

بوده است ، چون تمام دنیا صرفنظر از زبان و رنگ و نژاد ، در برابر خشونت مطبوع این مرد ، در برابر قدرت خاموش ومجذوب کننده اویکسان عکس‌العمل‌نشان میدهند . همه او را دوست میدارند .

« چارلزبرونسون » یا به قول دوستان نزدیکش « چارلی » دارد در فیلم « از طرف دوستان » بازی می‌کند .

این فیلم را «ترنس‌یانگ» کارگردان سه فیلم اولیه « جیمزباند » میسازد و در آن بجز «برونسون» همسر موطلائی انگلیسی او «جیل آیرلند » باتفاق « جیمزمیسون » (آکتور انگلیسی) و « لیواولمان» (ستاره سوئدی) بازی دارند .

... این گفت‌وگودر جریان تهیه همین فیلم با « چارلی » بعمل آمده است .

***

ــ اصلا کجائی هستید ؟

ــ اهل « لیتوانی » ... ولی در « پنسیلوانیا»ی آمریکا بدنیا آمده‌ام .

ــ از پدر و مادرتان بگوئید ؟

ــ خیلی خیلی‌فقیر بودند . ما چهارده‌تا خواهر و برادر بودیم . نان خالی هم بزور گیرمان میآمد. پدرم معدن‌چی بود ، من هم در پانزده سالگی درمعدن درکنار اوشروع‌به‌کارکردم.

ــ این کار را دوست داشتید؟

ــ دیوانه شده‌اید ؟

ــ چطور تحمل میکردید ؟

ــ با نقاشی سرخودم را گرم میکردم. اما بواشکی نقاشی می‌کردم چون اگر در شهر می‌فهمیدند یك پسر معدن‌چی‌نقاشی می‌کند با نظر یك آدم نازنازی بهش نگاه میکردند !

ــ دیگر چه کارهائی کرده‌اید ؟

ــ همه کار ، حمالی ، بنائی ، یخ ــ فروشی ، شوفری کامیون ، کارگری‌بندر، هرکاری که از دستم برمیآمد .

(اینطوری بود که آن عضلات پولادین صورت تکوین بخود گرفت و این چنین بود که روح وی در کوره سختی‌ها آبدیده شد، به نحوی که امروز از مقابله با هیچ مشکل مادی و معنوی هراس ندارد.)

ــ دروزرش هم دستی داشتید ؟

ــ بله ، فقط بخاطر پول ، مشت‌زنی می‌کردم .

ــ چطور شد توی خط بازیگری افتادید !

ــ مطلقا تصادفی . یکی از رفقایم یك

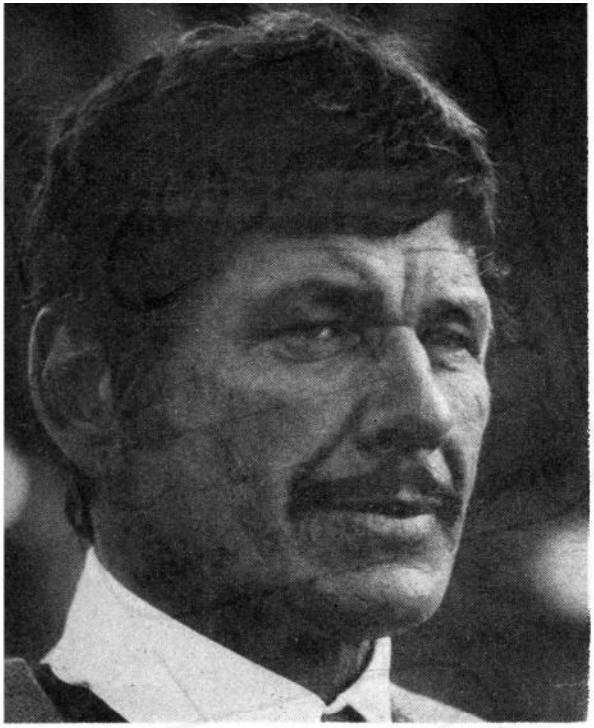

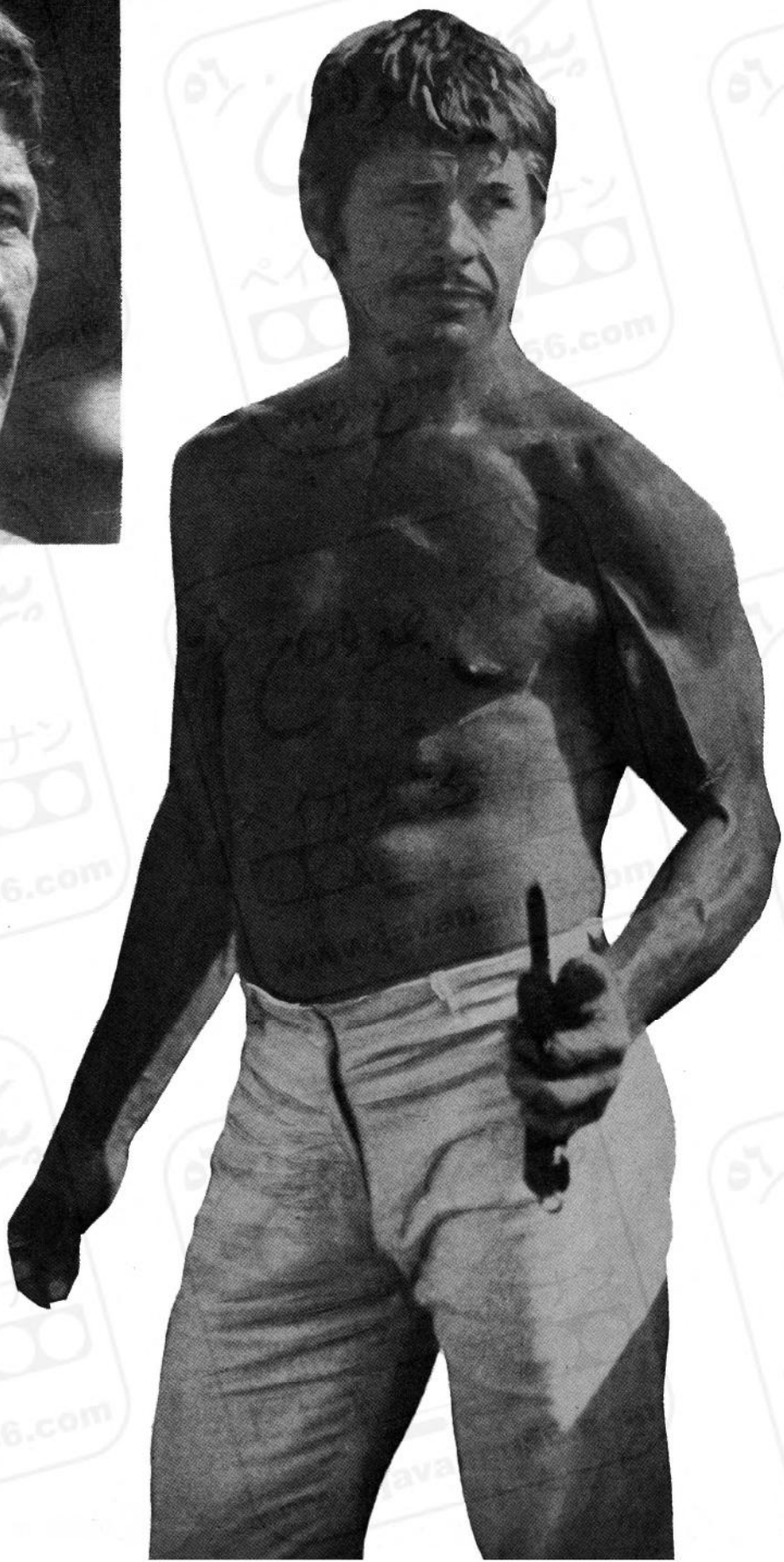

روز بمن گفت قد و قواره تو به هنرپیشگی میخورد، چرا هنرپیشه نمی‌شوی . من اول کلی خندیدم ولی بعد دیدم نه ، طرف جدی می‌گوید . پرسیدم چقدر پول میدهند . وقتی از دستمزد هنرپیشه‌ها خبر شدم مغزم سوت کشید . فوری رفتم در یك آژانس استخدام هنرپیشه اسم نوشتم. برای من از نظر شغلی یك کار ایده‌آل بود. کاری که بدون زحمت پول هنگفت به آدم میدادند .

ــ خوب ، بعد ؟

ــ بعد مقداری در تآتر و مدتی در تلویزیون کار کردم . بعدش به سینما کشیده شدم . اوایل رلهای منفی بازی میکردم . دزدها و قاتل‌ها و از این‌جور تیپ‌ها .

ــ چند سالتان بود ؟

ــ بیست و هفت سال .

(پیشرفت او به سوی قله شهرت ، به کندی صورت گرفته است، درظرف بیست و سه سال . ولی حالا در « قله » طوری جا محکم کرده است که دیگر تکانش نمی‌شود داد .)

ــ چی شد که فرانسه را برای اقامت و کار انتخاب کردید ؟

ــ برای اینکه محیط آرامی است . ماشین و سرعت آدم را دیوانه نمی‌کند . مردم از نشاط زندگی برخوردارند .بعلاوه نقش‌های بهتری به من پیشنهاد میشود .

ــ الان چندتا پیشنهاد در دست مطالعه دارید ؟

ــ یازده‌تا . انتخاب بهترین آنها خیلی مشکل است .

ــ از زمان جوانی ، از دوران کار در معدن تا به امروز از لحاظ شخصیت خیلی عوض شده‌اید ؟

ــ قطعا . در پنجاه سالگی آدم با زمان بیست سالگی‌اش تفاوت می‌کند . ولی در نحوه کلی برداشتم از زندگی فکر نمی‌کنم تغییری کلی حاصل شده باشد .

ــ این برداشت چیست ؟

ــ زندگی حکم اسب را دارد بمحض آنکه سوارش شدی می‌فهمد بلدی یانه . اگر بلد بودی مطیع تست و با تو هرجور که بخواهی راه میآید ولی اگر بلد نبودی

بقیه درصفحه ۷۸

فرستنده سرگذشت : زهرا فتاحی از تهران
نویسنده : شبدیز

آخرین مسابقه...

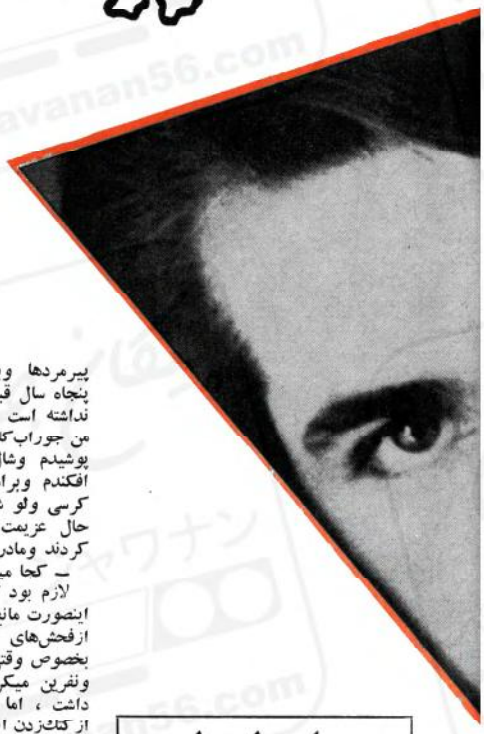

چهل طوطی

برف سنگینی باریده وبرزمین نشسته بود ، بطوریکه درخانه برحمت بازمیشد . ازپیش ازظهر همه‌بخانه پناه برده و تا گلو زیر کرسی فرو رفته بودند . بساط قصه‌گوئی وچای نوشیدن و غیبت کردن وازاین‌وآن حرف زدن رواج داشت . در دهات برخلاف شهرها زمستان همه کارها متوقف میگردد واهالی جز خوردن و خوابیدن کاری ندارند . نه مزرعه‌ای‌هست که آب بدهند و وجین‌کنند ونه سبزه و چمنی‌که گوسفندان را بچرا ببرند . هر خانواده‌ای مایحتاج زمستانی راگردآورده وانبارکرده است . همه‌میخورند واستراحت میکنند وتاوقتی که اولین جوانه و شکوفه روی شاخه‌درختان ظاهر نشود دست بهیچ‌کاری نمیزنند . معمولاخواستگاریها وعروسیها ومعاملات درهمین فصل انجام میگیرد ، زیرا همه روستائیان بیکارهستند وفرصت کافی دارند که باین اموربرسند .

صبح‌که از خواب بیدار شدم هوا خیلی بد نبود، اما آفتاب بیرون نیامد، زیرا بلافاصله ابرسیاهی آسمان را پوشاند و بعد ریزش برف‌آغاز گردید و بزودی چنان برفی بهزمین نشست که کسی تا آن‌تاریخ بخاطر نداشت وبیاد نمیآورد . حتی پیرمردها وبزرگترها میگفتند از چهل پنجاه سال قبل باینطرف چنین برفی سابقه نداشته است . ساعت سه بعدازظهر بودکه من جوراب‌کلفتی بپاکردم و کفش لاستیکی پوشیدم وشال‌گردنی بستم وچادررا بسر افکندم وبراه افتادم . مادر وپدرم زیر کرسی ولو شده بودند . همین‌که مرا در حال عزیمت دیدند بازنگاهی ردوبدل کردند ومادرم گفت :

— کجا میری دختر ؟

لازم بود توضیح بدهم، زیرا در غیر اینصورت مانع خروج من ازخانه میشدند . ازفحش‌های مادرم خیلی دلخور بودم ، بخصوص وقتی‌که بامشت بسینه‌اش‌میکوفت ونفرین میکرد . پدرم رفتار ملایمتری داشت ، اما اونیزوقتی دچار خشم میشد از کتک‌زدن ابائی نداشت وچنان مشت ومالم میدادکه سه‌چهار روز درخانه ماندنی و بستری میشدم . برگشتم لبخند زدم‌وگفتم :

— میرم زیربازارچه از (مشد عین‌اله) ابریشم بخرم وبیام . کلاف سبز و قرمزم تموم شده .

مادرم خیلی علاقه داشت که من‌گلدوزی بکنم . دراین هنرمهارت داشتم وقطعاتی راکه میدوختم به‌قیمت خوب‌میخریدند . اصرارمادرم هم جنبه‌مالی داشت و هم‌نوعی تشویق هنری محسوب میگردید . اگر بهانهٔ دیگری میآوردم نمی‌پذیرفتند . فقط درمورد ابریشم دهانشان بسته میشد . مادرم گفت :

— تو مگه چقدر دوختی‌که ابریشمت تموم شده . نکنه بازبری سراغ این پسره. بخداوندی خدا اگه بشنفم‌که رفتی پیش (حسین) بلاتی سرت بیارم که توی داستانها بنویسن . گیس وزلفتو قیچی میکنم و میندازم توی آتیش . خلاصه چشم وگوشت وازباشه .

— من به‌حسین چیکار دارم . میخوام ابریشم بخرم . میخوای باهام بیا ببین کجا میرم .

— همین‌کارم مونده‌که توی این برف وسرما دنبال تودختر چل وخل راه‌بیفتم. بروزودتر برگرد .

براه افتادم ورفتم . حقیقت این بود که پشت آب‌انبار با (حسین) وعده ملاقات داشتم . من وحسین ازبچگی یکدیگر را میشناختیم . معمولا بچه‌های یك آبادی باهم آشنا هستند و قریهٔ ما بااینکه خیلی بزرگ بود وقریب دوهزار وپانصد نفر ساکن داشت باز همه‌بچه‌ها یکدیگر رابنام ونشان میشناختند . (حسین) پدر نداشت . چهارسال ازمن بزرگتر بود ودرخانه دائی‌هایش زندگی میکرد . یکی ازدائیهای اوپیله‌ور بود ودیگری اجاره‌داری میکرد وباغ میوه سلف میخرید وپس از اینکه محصول باغ میرسید میفروخت . کاروبارشان بدنبود ، اما درسال‌های اخیرکه آفت آمد ضرر کردند وتقریبا هرچه‌داشتند ازدست دادند . درروستاها نیز اعتبار و قدرت اشخاص به پولی است که دارند. هرکس داراتر است قوی‌تر است و آنکه چیزی ندارد اگر شیرباشد توسری‌میخورد.

من و حسین همبازی دیگری داشتیم بنام (عباس)که پسرزن کدخدابود . قبل از اصلاحات ارضی اومباشرارباب را انجام میداد ،اما اربابکه رفت صاحب زمین شد وبه‌کدخدائی منصوب گردید. کدخدا مردی بود ظالم و ستمگر و اهل حقه وکلك . درواقع خلق وخوی زمان‌مباشرت را حفظ‌کرده بود وتاآنجاکه میتوانست مردم را میآزرد وحقشان را پایمال‌میکرد. (عباس) پسرزن کدخدا هم بچه‌ای شرور ، بدذات وحقه‌باز بود . ازهمان دوران‌بچگی زور میگفت وهنگام بازی میخواست‌رئیس باشدکه حق دیگران رابخورد . حسین و عباس غالبا دعوا داشتند ومن‌که یك دختر بودم بین آنها صلح وصفا وآشتی برقرار میکردم ، امااین دوستی زیاد بطول نمیانجامید ، و فردای‌آن‌مجددا سر بازی دعوایشان میشد ویکدیگر را میزدند و در خاك وگل میغلتیدند .

دوران کودکی گذشت‌وما بزرگ شدیم. (حسین) درنوزده‌سالگی به سربازی رفت وعباس بابول ونفوذ ناپدری‌اش معافی گرفت ودرده ماند . سه‌سال از حسین‌خبری نشد . حقیقت این‌بودکه من‌وحسین تعلق خاطری بهم داشتیم وبقول خودمان یکدیگر رامیخواستیم ، اما هنوز این راز افشا نشده بود . هنوز حرفی نزده بودیم و من نمیدانستم (حسین) چه تصمیمی در مورد من دارد .

من دختر پانزده شانزده ساله زیبائی شده بودم‌که کدخدا نزد پدرم آمد ومرا برای عباس خواستگاری کرد . من ازاین خبر بی‌اندازه ناراحت شدم ، خوشبختانه پدرم شخصا نسبت به‌عباس نظرخوبی نداشت و خیلی زیرکانه پیشنهاد کدخدا را ردکرد وبهانه آورد وگفت :

— مرضیه شش کلاس درس خونده . دوسه‌سال دیگه که مدرسه بره میتونه واسه خودش معلم بشه . قصدم اینه که اونو بفرستم بشهر خونه عمه‌اش‌که‌درسشو تموم کنه .

البته او دروغ میگفت وچنین قصدی نداشت ، اما برای ردکردن کدخدا وعباس بهانه بدی نبود . عباس بشنیدن این پاسخ درهم فرورفت وگفت :

— باشه . من حرفی ندارم ، اما اگه بخواین مرضیه‌رو به حسین بدین هرچی دیدین از چشم خودتون دیدین . ازحالا بهتون میگم‌که مراقب کار باشین .

پدرم شانه‌ها را بالا انداخت واظهار داشت :

— ای بابا . حسین کجاست ؟ اون‌رفته تهران موندنی شده . درس خونده وملا شده ودیگم به‌ده برنمیگرده .

پدرم مانند دیگر مردان و زنان سن و سال دار ، هرباسوادی را (ملا) مینامید و معتقد بود (حسین) نیز ملا شده و دیگر به‌ده برنمیگردد ، اما برخلاف تصور او (حسین) برگشت ودرهمان روز های اول بعد از بازگشت بمن اظهار علاقه کرد و گفت :

— مرضیه . این مدت من همه‌اش در فکر تو بودم . حتی یه‌روز فراموشت‌نکردم. من‌تورو میخوام . مادرمو میفرستم به خواستگاریت .

مدتها از تاریخ تهدید (عباس) گذشته بود، معهذا من هم خوشحال شدم و هم نگران وماجرا را برای او تعریف‌کردم وگفتم :

— من از عباس وحشت‌دارم . تهدید کرده . گفته هم تورو میکشه هم منو .

او خندید وگفت :

— ولش‌کن . هیچ غلطی نمیتونه بکنه . مملکت قانون داره . مگه ما مورچه‌ایم که مارو بکشه ؟

و من راستی باورم شده بود که‌مامورچه نیستیم وعباس نمیتواند کاری انجام‌دهد. موافقت‌کردم وقرارگذاشتیم‌که اومادرش را بخواستگاری من بفرستد .

نمیدانم حسین به‌کی‌گفته ویا عباس روی حدس وگمان دریافته بود ، چون بلافاصله نزد پدرم آمد ودرحالتی‌که از خشم میلرزید وکف به‌دهان آورده بود مجددا همان مطالب را تکرارکردوگفت :

— اگه مرضیه‌رو به حسین بدین هردوتاشونو میکشم وعروسی رو به عزا تبدیل میکنم .

اوآدمی بودکه این‌کاررا میکرد وچون ناپدریش پولدار ومتنفذ بود بسیاری از وی دفاع میکردند . عباس وکدخداطوری صحنه‌سازی میکردند واهالی را به‌شهادت دروغ وامیداشتندکه‌حقیقت لوث میگردید وحتی پرونده علیه شاکی تنظیم میشد ، این‌بودکه اهالی وقتی مورد تعدی وتجاوز کدخدا وعباس واقع میشدند هرگزشکایت نمیکردند .

پدرم‌که ازماجرا خبرنداشت بازهم باو اطمینان داد وموضوع راباخنده برگزار کرد ، اما حسن دست‌بردار نبود . اوعاشق

بقیه درصفحه ۷۲

از محبت درد ها صافی شود
از محبت درد ها شافی شود
(مولوی)

محبت معجزه میکند!

ادب‌ومحبت چیزی‌نیست‌که مردم فراموش کنند.
قدرت جادوئی کلمه «شما»را فراموش نکنید و «من» کمتر به زبان‌بیاورید
مردم را همانطوری که‌هستند باید قبول داشت.
وقتی خودتان را دوست‌داشته باشید ، مردم را هم دوست خواهید داشت

یك شاعر انگلیسی میگوید که : « انسان نمیتواند مثل یك جزیره دور ــ افتاده زندگی کند ، هیچکدام از ما ، حتی آنکه از همه تنها تراست ، تنهای تنها هم نیست.»

ما به انواع مختلف بادیگران در حشرونشریم. معاشرت با همنوعان‌همانطوری که میدانید قسمت بزرگی از تجارب زندگی روزانه مارا تشکیل میدهد .کسانی که باترشروئی بادیگران وباهانت بدانها راه خود رادر زندگی هموار میسازند ، آدمیزادگان خوشبختی به نظر نمی‌رسند . کسی که یاد نگرفته است با دیگران به صلح و آرامش زندگی کند ، چگونه ممکن است مدعی شود که به توفیق زیسته است ؟

دراینجانکاتی چند در آداب معاشرت بادیگران مینویسم تابامراعات کردن آن، روابط خود بادیگران را ازآنچه هست بهتر سازیم ، ولیکن قبل‌از اینکه به‌این نکات اشاره کنم ، بهتراست یکبار دیگربه شعری که از کتاب مثنوی معنوی دربالا آوردیم مراجعه کنید . نخستین نکته اینستکه باید بکوشیم مردم را **دوست بداریم . این‌موضوع خیلی مهم‌است ، چه** تامردم اعتقاد پیدا نکنند که ما **صمیمانه** دوستشان داریم ، ممکن نیست روابطشان با مابهتر بشود . مگر نشنیده‌اید که سردی، سردی می آورد و گرمی گرمی ،و **ازین گذشته یك ضرب‌المثل عربی میگوید قلب به قلب راه دارد .**

باید باکلماتی که به زبان می آوریم و رفتاری که‌از خود نشان میدهیم به‌مردم بفهمانیم که دوستشان داریم .

برای اینکه مردم را دوست بداریم‌باید از ته دل بخواهیم که آنها را دوست‌داشته باشیم وبهمین جهت بهتراست دائما به‌صفات پسندیده آنها توجه کنیم و پاس احترام آنها را نگاه داریم . بعضی از مردمان، «مطلق طلب » هستند و فکر میکنند کسی باید مورد محبت‌شان قرار گیرد که هیچ عیبی نداشته باشد . غافل ازینکه همه ما در واقع مظهری هستیم از زشتی هاوزیبائی‌ها، خوبی‌ها وبدیها ، پس بهترین راه اینست که مردم را همانطوری که هستند قبول داشته باشیم .

یکی از روانشناسان در کتاب خود زیر عنوان «چگونه باید مردمان را دوست داشت » چنین می‌نویسد : «تاموقعی که به کاری مشغول نیستید نمیتوانید مدعی شوید که خود یادیگران را دوست دارید زیرا وقتی به‌کاری **مشغول هستید خودتان** را دوست خواهید داشت ووقتیکه خودتان را دوست داشتید دیگران را نیز دوست خواهید داشت . اینست راه و رسم دوست داشتن دیگران.»

سرگرمی هائی نظیر ورزش و انواع واقسام هنرها یا خدمت به‌دیگران، ازجمله اموری هستند که موجب میشوند از خودمان خوشمان بیاید و در نتیجه از دنیا و آنچه در آنست خوشمان بیاید .

برای اینکه خیرخواه دیگران باشیم به تمرین احتیاج داریم . به‌این معنی که باید مواظب عواطف و احساسات دیگران باشیم و بیهوده اسباب رنجیدگی آنان را فراهم نیاوریم .

به قول یکی از نویسندگان ،خیرــ خواهی چیزی است که در جلب احترام دیگران از هرامر دیگری مهمتر ومؤثرتر است، نه ثروت راباآن یارای برابری‌است و نه مقام ونه هیچ چیز دیگر.

دومین نکته اینست که باید همیشه آماده کمك کردن به دیگران باشیم، چه در مورد کارشان وچه در گرفتاری های خانوادگی‌شان . چه این آمادگی سبب میشود که روابط مابادیگران حسنه شود. ادب و محبت از جمله چیزهائی نیست که مردم بتوانند باین آسانی آنرا از یادببرند، بسیاری از مردم حساسیت عجیبی نسبت بدان دارند ، به طوری که مولوی‌میگوید: «از محبت مرده زنده میکنند » . خلاصه منظورم اینست که هیچ نیکی و محبتی را

بقیه درصفحه ۷۱

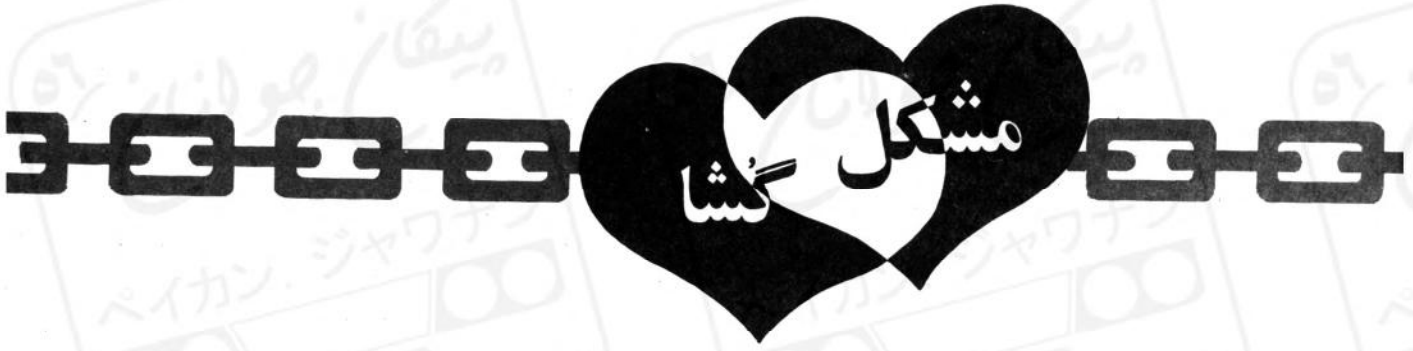

شوهرم بکوچکترین بهانه‌ای مرا کتك می‌زند

از بچگی چون تنها کودك مادرم بودم خوب تربیت شدم متاسفانه در ۱۵ سالگی مادرم را از دست دادم و ضربه بسیار سنگینی به روحیه من وارد آمد، در مدرسه فعالیت بسیار در هر مورد داشتم ، پدرم مثل اکثر پدران همسر گرفت و بایك خانم بیسواد و پرتوقع ازدواج کرد، من با او مدارا میکـردم متاسفانه نتوانستم رفتار سرد و چندش‌آور اورا بیش از یکسال تحمل کنم ، با اینکه هدفم ادامهٔ تحصیل تا مدارج عالی بودناچاربایکی‌از خواستگارهاکه دوست برادرم بود وصرفا بخاطر اینکه مثل خودم در زندگی رنج میبرد و آدم شکست خورده‌ای بود ازدواج‌کردم، برادرم با این ازدواج مخالف بود و میگفت ایـن شخص بعلت داشتن بیماری روانی نمیتواند شوهرخوبی برای تو باشد ، اما من مصمم شدم اورا از این بیماری نجات دهم چون سن و تجربه کافی نداشتم باتمام سعی و کوششی که کردم نتوانستم او را از ورطه بدبینی شدید نجات دهم و بعد از دو سال زندگی‌مهریه‌ام‌را بخشیدم و طلاق گرفتم .

خوشبختانه پدرم بعداز این موضوع رفتارش عوض شد ووقتی به خانه پدرم برگشتم دوباره بتحصیل مشغول شدم و دیپلم خودم را گرفتم‌وهمچنین دیپلم خیاطی و ماشین نویسی و هنرهای دیگر ، ودر اداره‌ای با شغل سکرتری استخدام شدم باحقوق‌ماهیانه ۸۰۰۰ ریال .

مشکل من از این ببعد شروع میشود، باین معنی که در همین محل کارم با اینکه تصمیم نداشتم‌ازدواج کنم با دکتری که سال آخر تحصیلش را میگذراند آشنا شدم و این شخص با اصرار و حتی گریه‌وزاری مرا راضی کرد با او ازدواج کنم ، درحالی‌که مادرش مخالف بود .

چون خودم را زن روشنفکری میدانستم بدون مهریه با او ازدواج کـردم و جز حلقه نامـردی نگذاشتم خرج دیگری برایم بکند . اما این شخص هم اکنون بسیار تند و عصبانی و خشن است وهرروز به بهانه‌ای مراکتك میزند و اصرار دارد که‌ازکارم دست بکشم . خانواده‌اش هم رفتار خوبی‌بامن ندارند. شوهرم میگوید باید بشهر قزوین نزد پدر ومادرم بیائی و چادر سیاه بسرکنی ، کلیه لباسهایم را جمع کرده و لوازم آرایشم را نابود کرده و کلکسیون عطری که داشتم و خیلی هم برایم گران تمام شده‌بود ازبین برد ، فقط یك دست لباس سیاه برایم خریده و میگوید باید با همین لباس از خانه خارج شوی. من در یکطرف خانه پدرم که دو طرف آن ساختمان است زندگی می‌کنم و شوهرم حتی نمیگذارد بآنطرف خانه نزد پدر و مادرم بروم ، ضمنا متذکر شوم که‌من هرگز زن جلفی نبوده‌ام ، هیچوقت هم آرایش غلیظ نمیکردم و بی جهت از خانه خارج نمیشدم و سعی میکردم اطاعت کامل ازشوهرم داشته باشم و چون‌خیلی مهربان هستم تصور میکردم بتوانم با مهربانی محبت خانواده اورا جلب کنم .

از اول مهرماه قرار است شوهرم به سپاه‌بهداشت برود ودر این مدت دوری حتما اخلاق او نیز بدتر خواهد شد ، میخواهد مرا به قزوین ببرد و مانع‌از انجام کارم نیز بشود . حالا از شما میخواهم اولابمن بگوئید آیا برطبق قانون حمایت خانواده این شخص میتواند مرا از کارم منع کند و ضمنا بدون اطلاع خودم طلاقم بدهد ، یا من میتوانم با گرفتن تعهدمانع کتك‌زدن او بشوم ؟

قبلا از لطفیکه در این مورد میفرمائیدصمیمانه سپاسگزارم .

م ۰

جواب :

خانم.م. خیلی صریح بشما می‌گویم کـه علت ازدواج اولتان این بود که میخواستید از پـدرتان انتقام بگیرید ، وگرنه برای نجات آن مرد ازبیماری روانی زن اونمیشدید.. واین همان خطری است که همیشه نویسندگان نامه‌ها را از آن باز می‌دارم. خطر اینست که نکند برای انتقام گرفتن از کسی خودرابه آب و آتش نزنند ، ولیکن شما خودتان را به آب و آتش زدید برای اینکه از پدرتان انتقام بگیریدکه چرا زن گرفته است و این زن نیز چرا «بیسواد و پرتوقع» است ، وبه‌قول‌خودتان با اینکه«خواستگاران فراوان» نیز داشتید بامردی ازدواج کردید کـه «شکست خورده و بیمار» بود . و نوشته‌اید چـون تجربه کافی نداشتید نتوانستید نجاتش دهید ، وحال اینکه چون ناخودآگاه ازدواج کرده بودید ، اصولا چنین هدفی نداشتید ، ولیکن در کار تحصیل‌وبدست اوردن شغل موفق شدید .

با اینکه خواستگاران فراوان داشتیدکه‌ازطبقات بسیار خوب هم بودند باز با مردی‌ازدواج کردیدکه بقول خودتان دارای صفات زیر است : «بسیار تندخو، حسود ، عصبانی است‌وروحیه ثابتی هم ندارد» ویك لباس سیاه هم برایتان خریده‌ومی‌گوید اینرا بپوش...

اما نکته جالب اینستکه بااینهمه بلاهایی‌که‌بقول خودتان بسرتان می‌آورد ، هیچ‌حاضر نیستید از او طلاق بگیرید ، حتی وحشت دارید که او کفش و کلاهش را بردارد‌وبرود‌وشما را طلاق بدهد، ولیکن بعدا به خودتان تسلی داده‌اید و می‌نویسیدکه میدانید به شما علاقه دارد وطلاقتان‌نمی‌دهد ، و بالاخره باز مردد شده از من‌می‌پرسیدکه آیا او می‌تواند به بهانـه های بی‌مورد طلاقتان بدهد و یا شما را وادارباستعفا از کارتان کند ؟ البته برای طلاق دادن شما بایـد به دادگاه مراجعه کند و دلائلش را ارائه دهد،ولیکن اگر مردی نخواهد بگذارد زنش کار کندوهمینطور برعکس . اگر زنی به دلایلی نخواهد شوهرش اقدام بعملی کند ، هردو به نحوی موفق میشوند . یعنی زندگی همدیگر را سیاه میکنند و این همان چیزی است که هردو نفر در چنین موارد ناخودآگاهانـه آرزومند آن هستند .

هیچکس نمیتواند به شما تعهد بدهدکه‌شوهرتان کتکتان نخواهد زد (زیرا کتك زدن و پرخاشگری وی به یقین یك محرك و انگیزه درونی‌وروانی‌دارد)

بنابراین باآنچه گذشت چه راهی برایتان باقی ماند ؟ راهش اینست که ازهم جدا شوید تا نـه از کارتان بیفتید و نه شوهرتان کتکتان بزندونه‌اینکه افراد خانواده شوهر به شما توهیـن و سردی روا دارند . در غیر اینصورت بـازید و در این سازش کاری کنید که بتدریج با شوهرتان کنار بیائید .

میخواهم مچ شوهرم را بگیرم

زنی هستم سی‌ویکساله ، چهار بچه خـوب و بـاتربیت دارم ، بخانه و زندگی و خودم خـوب می‌رسم ، هیچ نقطه‌ضعفی ندارم ، شوهرم طبیب است و مطب دارد . متاسفانه با تعدادی از زنها رابطه‌دارد، هرچه باکنایه و اشاره خواسته‌ام اورا متوجه رفتارش سازم خودش را بنفهمی می‌زند ، چند بار خواسته‌ام مچش را بگیرم و رسوایش کنم ، اما بخاطر آبروی خانوادگی‌مان این کار را نکرده‌ام ، باهم نسبت‌نزدیك داریم و بقول خود او زنی دلسوز و مادری فـداکار هستم ، او هیچوقت نمیرسد به گردش و سینما برود و منهم پایبای او در خانه می‌نشینم و خودم و بچه‌ها راآماده آمدن اومیکنم ، تمام جوانیم‌را وقف‌خانه‌وبچه و شوهر کرده‌ام ، بدون شوهرم به‌هیچ‌جا نمیروم، بظاهر طوری وانمود میکنم که از من زنی‌خوشبخت‌تر نیست ، اما کسی نمیداند چه رنجی می‌کشم ، بنظر شما آیا من مستوجب چنین وضعی هستم ؟ آیا صلاح میدانید بروم مچش را بگیرم و از او جدا شوم ؟در این‌صورت تکلیف بچه‌هایم با این پدر بی‌بندوباز چه خواهد بود . وضع خودش در خانه عادی است وبه بچه‌ها خیلی علاقه‌مند است و اگر من اجازه میدادم یك دوجین بچه دیگر هم داشتیم . خواهش میکنـم راهنمائیم کنید .

امضاء محفوظ

جواب :

خانم امضاء محفوظ . آفرین برشما که دیگر نمیگذارید بچه‌های بیشتری داشته باشید . نامه شمارا هرچه اینطرف و آنطرف کردم چیزی که دال‌برخیانت شوهرتان باشد ، پیدا نکردم . آیا ممکن نیست‌اشتباه کرده باشید ؟

همانطوریکه بارها نوشته‌ام ، حـد در نهاد همه‌ما خفته است و فقط مختصر انگیزه یا محرکی میخواهد که بیدار شود ، در مورد شما نیز این انگیزه کاملا وجود دارد . شوهر شما پزشك است و به مقتضای شغلش مجبور است با بیماران خلوت کند وحالا شما پیش خودتان هزار جور حساب و کتاب میکنید و میگوئید نکند شوهر من باخانمی رابطه داشته باشد، مخصوصا اینکه اینطور یا آنطور فلان روز به‌هم نگاه کردند و یا اینکه دو بار بیشتر بهم تلفن کردندوازاین قبیل ، حالا این تخیلات تاچه اندازه با واقعیات مطابق باشد ، کسی نمیداند .

اما درین خصوص که پزشکانی پیدا شوند که با بیماران خود روابطی ناروا داشته باشند ، متاسفانه این دیگر ربطی به‌حرفه شریف پزشکی ندارد ، درهر صنفی ممکن است عده‌ای پیدا شوند که ازلحاظ شرایط روانی قادر نباشند خودرا با قواعد حرفه‌شان وفـق بدهند البته قوانین پزشکی نیز در اغلب کشورها واز آن جمله در کشور ما هست که به اینکارها رسیدگی میکند .

بهرحال به شما توصیه میکنم که خودتان را اولا فدای خیالات خود نسازید ودرثانی آلت‌دست‌آن‌دسته از بیماران یا کسان دیگری که احیانا میخواهنـد تصفیه‌حساب خصوصی کنند و از صاحبـان چنیـن حرفه‌هائی انتقام بگیرند ، نشوید .

حالا از من می‌پرسید که تکلیف شما چیست؟ تکلیف شما اینست که به همه آنچه گفتم خوب فکر کنید و بعد اگر دیدید که واقعا حق باشماست دوراه

بقیه درصفحه ۷۰

قسمت دوم و پایان داستان :

دنیای وارونه

اثر برگزیده «آلفرد هیچکاك»
ترجمه سعید فرشید

تا اینجا خواندید که :

فردای آنروز آلبرایت را دیدم . باو گفتم که نورتون درباره لامپ چه اظهاری داشته و موضوع گردوخاکی را هم که روی لامپ‌نشسته بود باو تذکردادم.

ابروانش را درهم کشید و گفت : «بنظر مهم نمیاد ، ولی چرا باید درباره چنین چیز بی‌اهمیتی دروغ گفته باشه ؟ فکر میکنی ارزش اینو داره‌که دنبال‌چنین مسئله‌ئی‌رو بگیریم ؟».

ــ «آره».

ــ «یعنی دوباره با نورتون صحبت میکنی ؟»

ــ «بله ، ولی اول میل دارم وقتی که تو منزل نیست آپارتمانشو وارسی‌کنم».

آلبرایت خوشحال بنظر نمی‌آمد.

ــ «میتونی یك دسته کلید برام‌فراهم کنی ؟»

ــ «البته ، ولی تو نمیتونی ...».

ــ «سام. من کلید آپارتمان‌رو گم کردم ونمیخوام مزاحم سرایدار بشم».

آهی کشید و گفت : «بسیار خوب، ولی اگر دستگیر شدی ، شرکت نمیتونه بهت کمك کنه».

مرا ورانداز کرد و گفت : «این احساس بهم دست داده که تو نسبت باین قضیه علاقه‌مند شدی ؟»

ــ «همینطوره» .

آلبرایت برای پنج‌دقیقه اتاق را ترك گفت وبعد با یك دسته کلید برگشت. پانزده ساله‌که ازاینها استفاده نکرده‌ام . امیدوارم قفل‌ها ازآن‌موقع تا حالا زیاد فرقی نکرده باشن».

پیش ازاینکه دفتر آلبرایت را ترك کنم به نورتون تلفن زدم. جوابی نیامد . دوباره از یك دراگ‌استور نزدیك آپارتمان نورتون تلفن کردم ، بازهم جوابی نیامد. وقتی که به طبقه سوم رسیدم ، ده‌دقیقه زنگ در را فشار دادم و چون جوابی نیامد مسلم دانستم نورتون در آپارتمان نیست. دسته کلید را بکار انداختم و با چهارمین کلید در باز شد . اه ، نورتون درخانه‌بود. دریك صندلی راحتی روبروی درنشسته و چشمانش را بمن خیره کرده بود . ولی نگان نمی‌خورد وهرگز هم نخورد . کشته شده بود . دررا پشت‌سرم بستم و بطرف او نزدیك شدم. هرچه و هرکه باعث قتل او شده بود بهرحال اثری باقی نگذاشته بود. نه اثری اززخم گلوله بود و نه از چاقو. از کنار او گذشتم ودرآپارتمان به گردش پرداختم . آپارتمانی بود بزرگ و خوب مبلمان شده بود ، ولی از روی اثاثه اتاق نمیشد پی به شخصیت صاحب آن برد .

به اتاق خواب برگشتم که درآنرا بجه رنگ تازه هنوز پراکنده بود . خیلی‌شباهت به اتاقهای هتل داشت : تختخواب دونفره. چندتا میز و لامپ و دوقفسه . کشوها را بازکردم ، اما خالی بود . درکمد لباس هم چیزی نبود . اتاق نو بود . همه چیز درآن نو بود. به بررسی چوب درها و چهارچوب پنجره پرداختم. همه آنها از چوبی بود که برای اولین بار رنگ شده بود. همه‌چیز مرتب وبا نظم بود ــ یك اتاق متوسط میهمانخانه ــ همه‌چیزهمانطور که باید باشد بود . بجزاینکه .... صفحه کلیدی که لامپ سقف را روشن میکرد خیلی بالا قرار گرفته بود . معمولا کلید برق چهارتا چهارونیم پا از کف فاصله دارد ، اما این یکی درست در مقابل صورت بود. کلید را زدم و لامپ سقف روشن شد. چندبار کلید را بالا و پائین زدم . مثل اینکه اشتباهی شده بود .... یك‌چیزی احساس میکردم .. بله کاملا احساس‌میکردم. به صفحه کلید نگاه انداختم . معمولا اگر کلید را بالا بزنید چراغ روشن میشود وپائین بزنید برعکس. ولی این یکی‌وارونه بود. پائین میزدید روشن میشد. بالامیزدید خاموش . به اتاق نشیمن برگشتم. سبد کاغذ باطله توجهم را جلب کرد . درآن مقداری کاغذ بسته‌بندی ونخ پیدا کردم ودر زیر آنها خرده‌های فاب عکس و مقوا بود .

تکه‌هارا سرهم چیدم . یك تابلو بود ۱۲ در ۱۶ اینچ . چند حرف کوچك در پائین آن ، نام تابلورا روشن میکرد . (محاصره کرن والیس) درتابلو چند ستون مردکه در اونیفورمهای قرمزرنگ خود میدرخشیدند از فراز تپه‌ای رژه میرفتند.

کاغذبسته‌بندی را صاف کردم . بسته مال مغازه بارکلی آرت واقع در خیابان ولس بود. تمبری درروی‌آن‌بچشم‌نمیخورد. پرواضح بود که بسته را حمل کرده‌بودند. وباحتمال قوی بعداز آخرین‌باری که نورتون را زنده دیده بودم اینکار صورت گرفته بود ، وگرنه درآنروز متوجه کاغذ بسته‌بندی در سبد کاغذ باطله میشدم.

نورتون بسته را گرفته و باز کرده، وبعد قاب‌آنرا خرد و تصویر را پاره کرده است . به بررسی قطعاتی که سرهم کرده بودم پرداختم. «یورك تون اکتبر ۱۷۸۱ . سربازان برای محاصره کردن در پشت‌دسته موزیکی راه میرفتند که در حال نواختن آهنگی بود بنام ...» به نورتون خیره شدم. او مردی بود که پول داشت و فکر میکرد که عوض کردن شیرآب نمونه‌ای از ذکاوت اوست . شاید ... در کیف بغلی‌اش به جست‌وجو پرداختم . چیزی جز یك کارت ویزیت توجهم را جلب نکرد.

آرتور فرانکلین
مقاطعه‌کار عمومی
خیابان ویرجینیا ، شماره ۳۷۱۴
بوردمن ۸۱۳۶ــ۷

کت نورتون روی کاناپه افتاده بود. درجیب هایش به جست‌وجو پرداختم ودر یکی از آنها دستمالی را دیدم که دارای لکه پریده خون بود . خون ؟ آنرا در جیبم گذاشتم ودوباره درآپارتمان به جست‌وجو پرداختم و آثار انگشتانم را از تمام جاهائی که امکان داشت لمس کرده باشم پاك کردم . هنگام ترك آنجا ، در هال را کمی نیمه باز گذاشتم . میخواستم هرچه زودتر کسی با جسد نورتون روبرو شود ونیز میخواستم بدانم چگونه بقتل رسیده است.

دستمال را به آزمایشگاه‌لیتون‌وبرانت بردم و پس از لحظه‌ای یکی ازمتخصصان آزمایشگاه با گزارش نزدم آمد . او گفت : «این لکه رنگه ، قهوه‌ایه . شاید هم بلوطیه ، با قدرت اشباع ودرخشندگی کم. از رنگهای ارزون‌قیمته وبرای منظورهای مختلف بکار برده میشه» .

دفتر آرتور فرانکلین عمارت‌کوچکی بود دریك گوشه محوطه واقع در دره زیر پل‌خیابان بیست وهشتم. اومرددرشت‌اندامی بود وته سیگاری را زیر لب می‌جوید. «چه کاری میتوانم برایتان انجام دهم ؟» کارت خودرا باو نشان دادم . «شنیده‌ام بتازگی مقداری خرده‌کاری برای آقای نورتون انجام داده‌اید ؟»

تبسم ضعیفی کرد . «خرده‌کاری؟».

ــ «پس چه کار کردید ؟» .

لحظه‌ای فکر کرد و گفت : «شما دوستش هستید ؟»

ــ «نه، این مربوط به کارمن میشه».

بالاخره تصمیم گرفت جریان را بگوید : «این عجیب‌ترین سفارشی بود که تا بحال گرفته بودم . ولی خوب ، او پول میداد و میخواست این کار حتما انجام بشه و صدایش هم درنیاد. وقتی که با کارگرانم درآنجا کار میکردم بهرکدام از ما پول اضافی میداد تا ازاین جریان به کسی چیزی نگیم». آرتور فرانکلین به صندلی تکیه داد:

«ما دچار درسر زیادی شدیم. مجبور بودیم همه چیزرو عوض کنیم. همه چیزرو : قالی‌رو روی سقف پهن کنیم و میز و صندلی‌رو بآن میخکوب کنیم . چلچراغ‌رو هم کف اتاق کاشتیم».

بله، درست حدس زده بودم. او ادامه داد . ــ «یك اتاق وارونه ، بله آقا ، کار زیاد برای یك شوخی ، ولی حدس میزدم از عهده‌اش برمیاد. روکوب‌هارو روی دیوار نزدیك سقف گذاشتیم ودرهارو هم وارونه قراردادیم مجبور بودیم‌پنجره‌ها روبردایم و کاری کنیم که شکل دیواربنظر بیاد. نمیخواست که قربانی از پنجره به بیرون نگاه کنه و ببینه که دنیا وارونه نیست».

فرانکلین اوضاع را حس کرده بود. «نورتون بمن نگفت که اتاق‌رو برای چی میخواد ، ولی من میتونستم حدس بزنم یك چیزهائی راجع باین قبلا شنیده بودم. کسی رو به آپارتمان خودش می‌بره. و آنقدر باو مشروب میده که کاملا از پا بیفته و بعد اورو به اتاق‌برده‌تنهاش‌میگذاره و خودش بیرون بانتظار میمونه و ازسوراخ کلید نگاه میکنه. آن بیچاره به اتاق میاد ولی هنوز نلوتلو می‌خوره . باطراف نگاه میکنه وفکرمیکنه که روی سقفه. وحشت‌زده میشه، سعی میکنه از دیوارها بالا بره تا به چیزی که فکر میکنه کف اتاقه برسه، این خیالی شوخی بیمزه‌ایه.»

با خودم فکر میکردم درست است ، کرامر دراتاق بهوش می‌آید . میز وصندلی بالای سرش بچشم میخورند و خودرا روی سقف احساس میکنه . مسلما وحشت زده میشود ، با خود فکر میکند چه چیز وحشتناکی اتفاق افتاده است ؟! . در یك لحظه ممکن است سقوط کند پس بطور غریزی دست به نزدیکترین چیز می‌برد ــ چلچراغ. ضربان قلبش شدید میشود ودرآن لحظه دچار سکته قلبی میگردد و با انگشتانش لامپ‌را خرد میکند.

فرانکلین گفت : «ولی فکر میکنم،

بقیه درصفحه ۶۳

دوازده قرن شعر و ادب فارسی

از میکده هم بسوی حق راهی هست

«شیخ صنعان» و دختر ترسا

از غنی‌ترین منظومه‌های عاشقانه ـ عارفانهٔ زبان فارسی است

اندر وصف دختر ترسا

دختری ترسا و روحانی صفت
در ره روح‌الله‌اش صد معرفت
بر سپهر حسن در برج جمال
آفتابی بود اما بی زوال
آفتاب از رشك عکس روی او
زردتر از عاشقان در کوی او
هرکه دل در زلف آن دلدار بست
از خیال زلف او زنار بست
هرکه جان بر لعل آن دلبر نهاد
پای در ره نا نهاده سر نهاد
چون صبا از زلف او مشکین شدی
روم از آن مشکین صفت پرچین‌شدی
هر دو چشمش فتنه عشاق بود
هردو ابرویش بخوبی طاق بود
روی او در زیر زلف تابدار
بود آتش پاره‌ای بس آب دار
لعل سیرابش حیاتی تشنه داشت
نرگس مستش هزاران دشنه داشت
چاه سیمین در زنخدان داشت او
همچو عیسی در سخن جان داشت‌او
گوهری خورشید فش در موی‌داشت
برقعی شعر سیه برروی داشت
دختر ترسا چو برقع برگرفت
بند بند شیخ آتش درگرفت

«شیخ صنعان» داستانی است‌سرشار از شور عشق ، عشق به زیبائی ، عشقی تا حد جنون ، و شورشی به ضد اخلاقیات . عطار رند ، عطارغزالسرایی که از خراباتیان ستایشگرانه سخن می‌گوید ، واز میکده هم به‌سوی‌حق راهی می‌جوید ، غزلی بلند ، منظومه‌یی دلکش در ستایش عشق به زیبایی‌های انسانی و رسیدن به کمال زیبایی و عشقی حقیقی (از طریق عشق مجازی) می‌آفریند.

«عطار» همچنانکه در دیگر آثار منظوم و منثورخویش از «مجانین‌عرفا» پنهان و آشکارا ، یادهای ستایش آمیز کرده است ـ درداستان شیخ صنعان، به اصطلاح سنگ تمام می‌گذارد. این افسانه ، همچون انرنام‌آور «مدح دیوانگی» از حکیم آلمانی «اشپینگلر» منظومه‌ایست در ستایش عشق . عشقی که مرز عقل و اخلاق را درهم می‌شکند.

در«منطق‌الطیر» درمیان‌حکایت‌هایی که شیخ عطار ضمن داستان سفر مرغان به سوی کوه‌قاف به‌نظم در آورده‌است ، داستان «شیخ صنعان» مفصل‌ترین حکایت و بیش از چهارصد بیت است و در مجموعه آثار عطار کمتر قصه‌یی بدین تفصیل دیده‌میشود.

درباره منشأ این افسانه که براستی از شاهکارهای ادبیات غنائی فارسی است ، سخن بسیار گفته‌اند ، برخی از قدما را عقیده براین بوده که «شیخ صنعان» صوفی‌یی قلندروش‌بوده است به نام «عبدالرزاق صنعائی» از مردم شهر «صنعان» یا «صنعاء» وبرخی او را «عبدالرزاق یمنی» نیز یاد کرده‌اند.

اما داستان «شیخ صنعان» پیش‌از «عطار» نیز بازگو شده است. درکتابی با عنوان «تحفة‌الملوك» منسوب بهامام محمد غزالی قصه‌یی درباره «عبدالرزاق صنعانی» روایت شده‌است، که بی‌گمان، عطار درآفرینش داستان«شیخ صنعان» همان روایت را ، با مختصر تغییری دربیان حوادث ، به نظم درآورده است. میان روایت منسوب به غزالی (که سال‌ها پیش از عطار به نثرروایت شده) و منظومه «شیخ صنعان» ، صرفنظر از تصرفات شاعرانه و فسونکاریهای شیخ در وصف دختر ترسا، وصف شب هجران ، و مجلس باده‌گساری ، تنها یك‌اختلاف جزئی قابل ذکرهست ، وآنهم چگونگی‌ایمان دختر ترسابه شیخ صنعان. در «تحفة‌الملوك» دخترك ترسا با دیدن دگرگونگی احوال شیخ ، به اوایمان می‌آورد و در منظومه «عطار» دختر ترسا برائر دیدن خوابی به وی می‌گراید.

بهمین جهت ، خالی از لطف نیست که روایت منسوب به غزالی را بیاوریم تا ببینیم چگونه شاعری آفرینشگر از قصه‌یی که به سادگی تمام به نثر روایت شده ، منظومه‌یی در نوع خود بی مانند آفریده‌است:

«چنین آورده‌اند که حرم را پیری‌بود ـ نام او عبدالرزاق‌صنعانی‌ـ واو بزرگ و صاحب کرامات بوده و نزدیك به سیصد مرید داشت. شبی حفته بود ، به خواب دید که بتی بردارمن ای نشسته . از خواب درآمد، سخت دلتنگ شد ، به صفای وقت و روشنائی دل ، دانست که او راکاری در راه است و برقضا وقدر، گذرمیباید کرد.

در خاطرش چنان آمد که اورا به جانب بلاد روممیباید رفت. ودلش چنان خواست ، وروی دربلادروم نهاد، و جمله مریدان با او در راه ایستادند و می‌رفتند ، روزی به جایی رسیدند.

بقیه درصفحه ۱۱۰

ماه را می‌بینم ...

بکجا باید رفت
غم تنهائی خودرا بکه می‌باید گفت
سخت تنها ماندم
اسب من خسته و سست
من شبی سخت هراسان شده بودم از درد

باخودم می‌گفتم
میروم تا سرکوه
ماه را می‌بینم
شبی افسرده وسرد
که به من می‌ماند .
یا بیك جنگل دور
میروم تا بسر کلبه کوچك که دراو میسوزد

کاجهای جنگل
وبخارش پیداست
وسر پنجره‌اش
گربه‌ای سخت نشسته تنهـا
وزنی با طفلش،
چشم بر راه غروب دریاست

باخودم می‌گفتم
«میروم مست وسبکبال چو یك‌پروانه
روی هر بوته گلی
پیش آید
می‌نشینم سرمست
می‌مکم شیره شادیهارا .»
ناگهان دست یکی کودك شاد
میفشارد چسمم.
بخودم میآیم
رنگهائی که همه آبی بود
پس چرا سرخ شدند
خون من آبی و سرخ
ازسرانگشتم جاری، جاری است.

نوشی

منم اسیر محبت

شکایت از غـم ایـام تـا صبا کردم
چه شکوه ها که ازآن یازبیوفا کردم
ز بس قرین دل بیقرار من بـودی
ترا به راز دل خویش آشنـا کردم
چو اوفتادم و بر بسترم نکردی روی
شکایت از غـم جـور تو با خدا کردم
گذشتم از سر کوی تو با دلی غمگین
ز تیره بختی خود دوش ناله‌ها کردم
منم اسیر محبت که از نخستین روز
به سینه آتشی از مهر دوست جا کردم

مهین مجد

ستاره میریزد

غمت به جان من امشب شراره میریزد
ز دوری تو دو چشمم ستاره میریزد
فدای غمزه چشمان فتنه انگیزت
که می به ساغر دل با اشاره میریزد
بیاد روی تو در من جوانه‌های امید
ببار آید و از غم ، دوباره میریزد
درون سینه من نیست جز محبت دوست
برون ز سینه تو سنگ خـاره میریزد
بناز چون بدر آئی و مجلس آرائـی
نیاز و شوق ز چشـم هماره میریزد

محمد تاجبخش

ای همره دیرین

من آن مرغم که مینالم دراین کنج پریشانی
و مـی‌دانم که دور از من ، تو آن باغی که میخندی

الا ای همره دیرین
از آن روزی که راهت را جدا کردی
بهار زندگانی‌را بروی من‌خزان‌کردی

مسعود مولائی
(کرمانشاه)

بازار مشك ناب

اگر باغ امیدم قدم نهاد ، بهار
خزان زندگیم شادی شباب شکست
مکن به مردم چشمت اسیر مردم شهر
که پشت مردمی ازرنج بی‌حساب شکست
چه حاجت است خدایا که درتمامی‌شب،
درون دیده غمدیده ذوق خواب شکست
چگونه دل به گل تازه رودهم، اکنون
گلابدان محبت چو بی گلاب شکست
زحظر وبوی دلاویز کوی یار ایدوست
ببین چگونه‌که بازار مشك ناب شکست

رضا مقصدی
(لنگرود)

اقاقی‌های شهر شب....

اگر مهتاب در چشم نخندد گریه خواهم کرد
من از این ابرهای تیره لجباز بیزارم
تمام شعدانیهای من ـ دلگیر ـ تا دیشب
صبوری پیشه میکردند
و در لای صنوبرها ، کبوترها ،
سرود تلخ غربت بار میخواندند

تو ای مهتاب ، ای یادآور اندیشه‌های «کوچ در باران»
در این شبها که باید روشنی بخشی به پرچین های سبز شعر ،
در خوابی
من از هجرت گریبان پاره خواهم کرد
من از بی مهری این ابرهای بد گهر
دیوانه خواهم شد
حصار کشتزاران سپید دشت ، تاریك است
درختان بلند باغ بالا سخت دلگیرند
اقاقی های شهر شب غزا دارند.

چه بی مهری توای مهتاب ....!
اگر دروازه بانان فضا کانون نورترا، دروغ و تیره و بیهوده میدانند
من گمنام ، نورت را چوباد قـمری
کوچیده در باران شبها
دوست میدارم
چرا امشب نمیخندی توای مهتاب ...!؟

شریف

صحنه‌ای از نمایشنامه «ویس و رامین»

ویس و رامین

بازی‌نویس : مهین تجدد (جهانبگلو)
بازی‌ساز : آربی اوانسیان
بازیگران: شمسی فضل‌اللهی ـ مهستی افشار ـ پرویز پورحسینی ـ معیری و جمعی دیگر.
محل بازی : تخت جمشید ـ شیراز

بانمایش «ویس ورامین» نوشته «مهین تجدد» چهارمین دوره‌جشن هنر شیراز سرآغاز چندان خوشی نداشت ، چرا که این نمایش هم در «متن» و هم در «اجرا» ضعیف بود وملال‌آور و خالی از اندیشه.

خانم «مهین تجدد» براساس منظومه «ویس ورامین» شاهکار و اثر زیبا و ماندنی «فخرالدین اسعد گرگانی» شاعر قرن پنجم هجری ایران ،بگمان خود ، نمایشنامه‌ای با دیدی نو و فضائی تازه نوشته‌است و زبانی‌بکار گرفته‌است که «زبان شیرین پارسی» را احیا میکند .

خانم تجدد کوشیده است که یک بعد زمانی در نمایش بوجود آورد ، بدین‌معنی که حادثه از زمانی‌مشخص آغاز میشود وبه «بی زمانی» میرسد ودوباره به زمانی مشخص که میتواند «امشب» باشد بر میگردد . در طول این سه زمان است که بازیگران به بررسی «علت» و «معلول» میپردازند وبه اعتبار نویسنده هستی ماجرا را آشکارمیسازند .

ایجاد این بعد زمانی نویسنده را سرگردان و آشفته کرده‌است وتماشاگر براحتی می‌بیند که بازیگران دربررسی «علت» و «معلول» به «تکرار ماجرا» میرسند و چیز تازه‌ای بدست نمیدهند .

خانم «مهین» خواسته است فضای تازه‌ای بسازد ، اما موفق نشده‌است ، چرا که جای «وسوسه‌ن» را با «عشق» عوض کرده‌است و به کلیت‌و کیفیت منظومه لطمه زده است .

نویسنده نمایشنامه «ویس ورامین»، باوام گرفتن ابیاتهای راحت‌ودرخشان «گرگانی» کوشیده‌است زبان راحتی بوجود آورد ، اما توفیقی ندارد، چرا که سخت گرفتارفرم شده‌است و ندانسته زبانی فاقد «لمس دراماتیک» ساخته است .

شعرروان‌وسلیس «گرگانی» را بدل به نثر و نظمی سنگین ، قرار، بی آرام و غیر قابل هضم کرده‌است‌تا به خیال خود «بیانی دراماتیک» خلق کند و می‌بینیم که چگونه این عمل نادرست ، زیبائی منظومه اصلی راناابود کرده‌است .

بقیه درصفحه ۱۱۰

آرامش در حضور دیگران

کارگردان : ناصر تقوایی
سناریو از : تقوایی (براساس قصه‌ای نوشته دکتر ساعدی)

بازیگران : اکبر مشکین ـ محمدعلی سپانلو ـ منوچهر آشتی ـ پرتو نوری‌علاء ـ ثریا قاسمی
فیلمبردار : منصور یزدی
موزیک از: هرمز فرهت

فیلم «آرامش درحضور دیگران» که در جشن هنر ـ شیراز بنمایش درآمد ، چند سکانس خوب دارد که نشان میدهد فیلمساز «ناصر تقوایی» از «شعور سینمائی» در خور اهمیت برخوردار است .

ناصر تقوایی پیش از «آرامش در حضور دیگران» چهارده فیلم‌مستند و کوتاه ساخته است که از میان آنها بیشتر «قصه باد جن» قابل ملاحظهٔ است و نمایشگر ذوق و استعدادی‌که میتوان به آن امید داشت .

«آرامش در حضور دیگران» بظاهر مروریست در زندگی‌یک‌سرهنگ بازنشسته ، اما در عمق مدعی یک‌نگرش اجتماعی ، و براساس همین ادعاست‌که «تقوایی» به دام موعظه‌های‌روشنفکرانهٔ افتاده است و شعار داده است .

فیلم با صحنه معاشقه یکی از دو دختر سرهنگ با مهندس جوانی آغاز میشود و تماشاگر در جوار صحنه هائی که سکانس افتتاحیه فیلم «هیروشیما عشق من» حضرت «آلن‌رونه»فرانسوی را تداعی میکند ، ناگزیر است‌حرفهای روشنفکرانه‌ای از این دست را که «آدم باید تو عشق‌بازی ، هربار به‌چیز تازه‌رو کنه ، وگرنه این عشق بازی بدل میشود به چیزی مثل روابط زنها و شوهرها که فقط انجام وظیفه میکنند !» بشنود !

حضرات به عشقبازی، مشغولند که سرهنگ بازنشسته باتفاق زن جوانش از ده به‌شهر میآید ، آنهم با حالتی مملوك و ازهم پاشیده . دختر،مهندس را معلم انگلیسی خود معرفی می‌کند و البته سرهنگ هم نمیپرسد چرا دختر نازنینش با لباس خواب درس انگلیسی میگرفته است .

کمی بعد سروکلهٔ دختر دیگر سرهنگ هم پیدا میشود و تماشاگر میفهمد که هردو پرستار بیمارستان هستند ، اما زندگی بی‌بندوباری‌دارند که خانه سرهنگ را بدل کرده‌اندبه‌یك «نجیب‌خانه» که دوستان پسر دخترها، حتی تصفشب هم میتوانند به‌این خانه بیایند .

سرهنگ که قدرت گذشته‌اش را ندارد ، به الکل پناه برده است وعدام صدای مارش‌های نظامی را در گوش دارد و یاد روزهای گذشتهٔ وسربازخانه حسابی کلافه‌اش کرده است .

فیلمساز ، در لحظات نخست‌فیلم، خیلی خوب به سرهنگ و خیال‌های‌او توجه می‌کند . اشاره میکنم به سکانس عبور سرهنگ از جلو دانشکده افسری و بعد سکانس خیابان پهلوی که‌صدای مارش ، در حالیکه دوربین چهره غمزده سرهنگ را گرفته است ، خیلی خوب دنیای آشفتهٔ درون این مرد بازنشسته را بازگو میکند . اما خیلی زود به حوادث جانبی رو میکندوفیلم را از راه بدر میکند.

سرهنگ کم‌کم دیوانه میشود، وما در یك سکانس فوق‌العاده فیلم که سرهنگ شاهد سربریدن مرغ‌هاست، می‌بینیم که چطور «از دست دادن قدرت» سرهنگ را به مرز جنون می‌کشاند . «تقوایی» از این سکانس بخوبی استفاده نکرده است و این البته بطرز تلقی و سلیقه فیلمساز مربوط میشود .

روابط دختر‌های، سرهنگ با مهندس و یك دکتر جوان سطحی‌است، اما یکی از دخترها این رابطه‌هاراجدی گرفته است و وقتی دکتر (سپانلو)از

بقیه درصفحه ۱۱۰

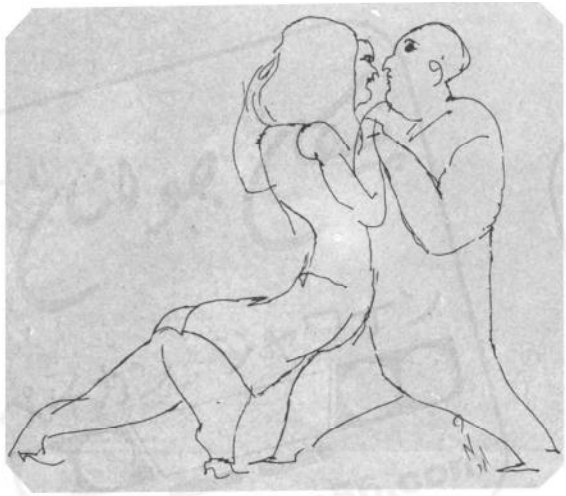

قسمت شانزدهم

از : نیکل ژون

ترجمه : منوچهر کی مرام

یک ماجرای پر کشش ، هیجان‌انگیز و بی‌سابقه

فنداز دواج

خلاصه شماره های گذشته

«ایزابل در قصر دکتر فیلیپ به سمت پرستار بچه استخدام میشود. بهاو گفته شده که دنیس همسر دکترفیلیپ همراه ژاك پولان خواننده جاز فرار کرده . ایزابل به فیلیپ‌علاقه‌مندمیشود. ژاك پولان از سفر برمیگردد. شایعه فرار دنیس را تکذیب میکند. ژاکلین دختر عمه دنیس که بعلت‌شکست‌عشقی از فیلیپ متنفر شده فیلیپ را متهم به‌قتل دنیس میکند . پلیس از قعر دریاچه مقابل قصر جعبه محتوی‌جواهرات‌دنیس را پیدا میکند . فیلیپ توضیح‌میدهد که بعلت نفرت از زنش جواهرات‌اورا به دریاچه انداخته. پلیس‌درجست‌وجوی جسد ایزابل میباشد . ژاك پولان عاشق ایزابل میشود لکن ایزابل عشق اورا نمی‌پذیرد . ژاکلین ، ایزابل را نیز متهم به شرکت در توطئه قتل دنیس میکند. فیلیپ ، تصمیم میگیرد ژوئل کودکش را به پانسیون بفرستد وبه ایزابل پیشنهاد میکند برای برکنار ماندن از بدنامی قصر را ترك کند. ایزابل باوجود تمام شایعات نامساعد تصمیم دارد در کنار فیلیپ‌بماند. ژاك پولان برای اجرای کنسرت به شهر دیگری میرود . در آن شهر کولی ها بازار مکاره‌ای بر قرار کرده‌اند . ژاك پولان‌درمیان‌مردم‌دنیس‌رامی‌بیندکه به فروشندگی ، اشیاء زینتی زنانه مشغول است . دنیس اورا نمیشناسد. ژاك پولان با شعبده‌باز دوره گردی میان کولی ها آشنا میشود که از دنیس حمایت میکند . این مرداعتراف میکند، از جاده جنگلی نزدیك قصر بااتومبیل میگذشته . درسیاهی شب «دنیس» که کولی‌ها نام ورابه‌اوداده‌اند جلو اتومبیلش میرود . دراثرتصادف حافظه‌اش را ازدست میدهد ، آن مرد که رانندگی غیرمجاز میکرده «دنیس» را که نمیدانسته کیست و از کدام خانواده‌است پیش خود نگهمیدارد. ژاك پولان هویت اصلی دنیس راآشکار نمیکند . ضمن یك داستان ساختگی درباره گذشته دنیس ، آن مرد را وادار میکند دنیس را همانطور نگهدارد. قصد ژاك پولان اینستکه فیلیپ ازاتهام قتل میرانشود تابتواند ایزابل رابه دست بیاورد . ژاك پولان ازسفر بر میگردد . باایزابل ملاقات‌میکند.»

ایزابل همراه ژاك پولان به کافه‌دنج و خلوتی رفت . دونفری پشت میز کوچکی نشستند . ایزابل بدون آنکه ثانیه‌ای وقت را تلف کند برای آنکه ژاك پولان زودتر حرفهایش را بزند گفت:

ــ خوب ، ممکن است مطلب مهمی را که میخواستی بمن بگوئی شروع‌کنی.

ژاك پولان بدون آنکه جواب‌ایزابل را بدهد پرسید:

ــ دکتر فیلیپ دختر کوچکش ژوئل را به یك پانسیون در شهردیگری‌فرستاده؟

ــ بله ، اما ...

ــ بنابراین تو بعنوان پرستار بچه دیگر در آن خانه سمتی نداری ، ایزابل اگر بعداز رفتن ژوئل بازهم به‌آن خانه لعنتی برگردی و زیر یك سقف باآن مرد زندگی کنی ، هیچ میدانی چه ضربه‌ای به خودت زده‌ای ؟ علاوه‌برخطراتی که زندگیت را تهدید خواهد کرد ، این عمل تو به تمام مردم ثابت خواهدکرد، این که آنچه درباره تو میگویند صحت‌دارد. همه قبول خواهند کرد که تو دکتر فیلیپ را فریفته خودت کرده‌ای ، وبرای آنکه آزادانه در کنار هم باشید توطئه قتل دنیس را ترتیب داده‌اید . ایزابل دکتر فیلیپ را فراموش کن . خودت‌را نابود نکن.

ایزابل با عصبانیت بلند شدوگفت:

ــ من هرکار دلم بخواهد میکنم و بهیچ‌کس مربوط نیست چه‌میکنم ژاك‌پولان با عجله دست ایزابل را گرفت ، اورا نگهداشت و گفت:

ــ صبرکن ایزابل ، موضوعی که میخواستم بتوبگویم این نبود.درباره فیلیپ مطلبی دارم که هنوز به پلیس نگفته‌ام میخواهم باتودرمیان بگذارم.

لحن ژاك پولان بقدری جدی و باورکردنی بود که ایزابل مجددا روی صندلی نشست و گفت:

ــ بسیار خوب . چی میخواهی بگوئی.

ــایزابل خواهش میکنم قبل از آنکه موضوع را تمام کنم حرفمرا قطع نکن. خوب گوش بده ببین چی میگویم. همه خوب میدانند که بین من و دنیس‌روابط نزدیکی وجود داشته . این مطلب را هرگز تکذیب نکرده‌ام، اما حقیقت اینستکه وجود آن ارتباط بمن مربوط نبود. من بهیچوجه علاقه نداشتم که دنیس را ازشوهر و خانواده‌اش جدا کنم و هرگز اصراری نداشتم که اورابطه عاشقانه بامن داشته باشد . بلکه این دنیس بود که حودش را به اصرار بمن میچسباند و این دنیس بود که مرتبا بسراغ‌من میآمد .

ایزابل با عصبانیت حرفژاك پولان‌را قطع کردوگفت:

ــ برای شناختن آدم هائی مثل تو لازم نیست زحمت زیادی کشیده شود. خوب معلوم است که ابتدا تو دنیس را فریفته خودت کرده‌ای ، بعداز آنکه از او کام دل گرفته‌ای برایت بی تفاوت‌شده. در حالی‌که دنیس‌به‌تووااقعا علاقه‌مند شده بوده.

ــ اینطور نیست ایزابل ، من از تو خواهش کردم حرف مرا از ابتدا تا آخر گوش بدهی و قطع نکنی ، اگر بخواهی بامن یکی به‌دو بکنی وقت‌خودت را تلف کرده‌ای ، من میخواهم حقایق را همانطور که بوده بتو بگویم قصدم‌این نیست که بار گناه خودم یا دنیس را سبکتر یا سنگین‌تر کنم . دنیس بخاطر خوشگذرانی به سراغ من میآمد. به من پناه آورد . میدانی که دنیس بجزژاکلین هیچکس را در دنیا نداشت . ژاکلین هم بعلت روابطی که میخواست بافیلیپ داشته باشد نمیتوانست مورد اعتماد دنیس قرار بگیرد . این‌بود که با من طرح دوستی ریخت . یك زن شوهردارکه مرد دیگری را به زندگیش راه میدهد قبل از هرچیز راز دلش را به زبان میآورد و علت بی‌وفائی به شوهرش را بازگومیکند. دنیس هم همین کار را میکرد . درساعاتی که باهم تنهابودیم ، از فیلیپ،ازخصوصیات اخلاقی او واز رفتاری که فیلیپ بااو داشت حرف میزد . من فیلیپ را از زبان زنش شناخته‌ام . آنچه مسلم است فیلیپ با زنش توافق اخلاقی نداشت. اگرچنین توافقی برقراربود، دنیس معشوقه من نمیشد. زندگیش را دودستی می‌چسبید ، فیلیپ به او اهمیت نمیداد. او را راضی نمیکرد . فیلیپ یك مرد غیر عادی ، خودخواه ، متکبر و خودرای است. روحیه‌ناپایدار و اخلاق تند غیر عادی دارد.

دنیس میگفت هیچوقت نمیتواند عکس‌العمل شوهرش را در مقابل پیش‌آمدها پیش‌بینی کند . معتقد شده بود فیلیپ دچار یك‌نوع‌عقده‌درونی‌وجنون‌آنی‌است. از اینکه دنیس را رنج بدهد لذت میبرده. با بهانه جوئی های گوناگون دنیس راکتك میزده.

چندبار دنیس سیاهی های بدنش را بمن نشان داد. کبودیهائی که دراثرکتك‌زدنهای وحشیانه فیلیپ دربدنش ایجاد شده بود. من اگر دوستی دنیس را پذیرفتم‌بعکس تصور تو برای کامیابی از او نبود . بلکه بیشتر بعلت دلسوزی بود که نسبت‌به اوپیدا کرده‌بودم . دنیس بمن پناهنده شده بود . از رفتار شوهرش دائم عذاب میکشید . همیشه وحشت داشت.

چندبار پیش من گریه کرد. می‌گفت : آخرش فیلیپ مراخواهد کشت، چون وقتی عصبانی میشود ، خویش نمی‌فهمد چه میکند . کتکم میزند وفریاد میکشد : «ترا خواهم کشت» . البته نمی‌خواهم بگویم دنیس زن قابل احترامی بود ، نمی‌خواهم بگویم او میتوانست زن دلخواه دکتر فیلیپ باشد . دنیس بهیچوجه زن‌ایده‌آل یك مرد نبود. اما درهرحال حق حیات داشت . درصورتیکه فیلیپ عمل چنین حقی برای او قائل نبود.

با خشونت و وحشی‌گری و تهدید و ارعاب با دنیس زندگی می‌کرد. قبل از ناپدیدشدن دنیس چندبار اورابه قصد کشتن کتك زده‌بود.

ایزابل یکباردیگر حرف ژاك‌پولان را قطع کرد و پرسید:

منظورت ازاین حرفها که میزنی چیه ؟

ــ منظورم اینستکه به خصوصیات روحی دکتر فیلیپ آشنا بشوی ، میخواهم بفهمی باچه تیپ آدمی طرف هستی . بعلاوه میل دارم متوجه باشی که فیلیپ آدمی است‌که اغلب کنترل عصبی خودش را از دست میدهد . شاید ذاتا یك قاتل نباشد ، اما هیچ بعید نیست که وقتی فهمیده دنیس قصد ترك کردن او را دارد ، بایك حالت عصبی شدید کنترل اعصابش را از دست داده و دنیس‌راکشته باشد .

ایزابل با قیافه سردی بلند شد و با تلخی‌گفت:

ــ پلیس ازتو بازجوئی کرده. بدون تردید دراین مورد هرچه داشته‌ای به پلیس گفته‌ای و اگر همانطور که تو معتقد هستی فیلیپ همسرش را کشته باشد کارشناسان پلیس زودتر خواهند فهمید.

ــ من درباره این مسائل حرفی به پلیس نزدم .

ــ چرا ؟ تو با نفرت و کینه‌ای‌که نسبت به دکترفیلیپ‌داری معمولانمیبایستی مسائلی را که به ضرر او تمام میشود از پلیس پنهان نگهداری.

ــ بخاطر تو حرفی بپلیس‌نزدم.

ایزابل با تعجب ابروانش را ، بالا کشیدوپرسید:

ــ بخاطرمن ؟ این حرفها چه‌ربطی به من دارد؟

ــ ایزابل تو خودت متوجه نیستی . من میدانستم که، اگر قبل‌از آنکه ترا از زندگی فیلیپ بیرون بکشم ، دلائل محکمی برای ثبوت جرم فیلیپ دراختیار پلیس بگذارم ، خواه ناخواه پای توهم به ماجرا کشیده خواهد شد . من میخواهم اقلا تو ازبدنامی و گرفتاری‌هائی که اتهام به قتل پیش خواهد آورد برکنار بمانی . تاامروزهم خیلی سعی کردم‌ترا از فیلیپ جداکنم.

ایزابل ، من اعتراف میکنم به تو علاقه‌مند شده‌ام ، اعتراف میکنم دوستت دارم و تمام تلاشی که بخاطر تو دارم‌برای تاثیری است که در روح و قلب من باقی گذاشته‌ای ، اگر آن روز کنار دریاچه به زور متوسل شدم و قصد داشتم‌باخشونت ترا مطیع خودم کنم علتش این بود که میدیدم با حرف نمیتوانم ترا قانع سازم که فیلیپ راترك‌کنی . میخواستم‌درمقابل عمل انجام شده قرار بگیری و عشق مرا بپذیری . قبول دارم که آن حرکت‌من اشتباه محض بود و ترا ازمن‌رنجیده‌خاطر ساخت ، شاید هم بمن بی‌اعتماد شده باشی، اما خواهش میکنم تا دیر نشده حرف مرا قبول کن . تو الآن هیچ دلیل منطقی نداری که در خانه فیلیپ بمانی . تو پرستار ژوئل بودی ، حالا که ژوئل به پانسیون فرستاده شده فقط میتوانی زیر سقف آن خانه شوم ، معشوقه فیلیپ باشی. اگر به قصر برگردی ، اگر پیش فیلیپ بمانی به تمام شایعاتی که دراطراف روابط

بقیه درصفحه ٦٤

۵ مدل لباس پائیزی
برای روز و مهمانی‌های شب

در این صفحه ۳ مدل لباس روز برای پائیز باندازه‌های میبی ومیدی و صورت تونیك شلوار ملاحظه میکنید که از پارچه‌های پشمی تهیه شده‌است. درصفحه مقابل دو مدل لباس مهمانی از میان تازه‌ترین ابتکارات مدسازان پاریس انتخاب شده است که باندازه ماکسی واز پارچه‌های نقش داراست.

از پاریس برای پائیز :

شیک و اسپرت

لباس های اسپرت بخصوص برای فصل سرما مورد استفاده عموم است . جوانترها را شادتر ومسن‌ترها را جوانتر نشان میدهد. بهمین جهت نیز انواع مدلهای اسپرت همواره در کلکسیونهای مدسازان جای شایسته خود را حفظ کرده است. پنج مدلی که در این صفحه ملاحظه میکنید از میان تازه‌ترین ابتکارات مدسازان پاریس برگزیده شده وشامل تونیک شلوار ، مانتو ودوپیس از پارچه‌های توئید وچهارخانه است . انواع توئید وپارچه‌های چهارخانه اسپرت در مد جدید پائیز و زمستان اهمیت سابق خود را بازیافته‌اند.

مدلهای لباس روز

* سمت راست : لباس ماکسی یخه بسته و آستین بلند از پارچه‌سفید ونقش‌های قرمز . کمر درجای طبیعی از خود پارچه لباس قراردارد .

* دربالا : دوپیس مینی از پارچه ساده سبز وروشن. بالاتنه‌بصورت جلیقه‌پی ـ آستین است و زیر آن از بلوز یخه مردانه آستین‌بلند با نقش رنگارنگ استفاده شده است . جلو دامن پیله دارد . این مدل با چکمه سفید بالای زانو قشنگ میشود .

* سمت راست : پیراهن میدی با دامن گشاد از پارچه پشمی چهارخانه قهوه‌ای وزرد . یك بولرو از جیر قهوه‌ای سوخته که دربائین ریشه‌داراست بر زیبائی مدل میافزاید

* سمت راست : مانتو و شلوار از پارچه پشمی چهارخانه . قد دامن مانتو باندازه میدی است وبتنهائی نیز میتوان آنرا مورد استفاده قرار داد.

* سمت چپ : دامن اسکاتلندی میدی از پارچه چهارخانه که دریکطرف روی هم میآید و با سنجاق قفلی نرسی متصل میشود حاشیه آن ریشه‌دار است . این دامن با بلوز تریکو مورداستفاده قرار گرفته است .

متخصص زیبائی زن روز
درخدمت‌خانمها ودخترخانمها

خوشگل شدن راه داره !

● دوشیزه زهرا ـ م ـ متأسفانه وسیله‌ای برای چاق کردن موضعی‌بدن نداریم یاباید چند کیلوئی به وزنتان اضافه کنید و یا اینکه ازچاق‌شدن‌ساق‌های پایتان صرفنظر کنید .

● دوشیزگان هـ ح و س ـ س ـ جوش صورت شما دراثر چربی زیاد پوستتان است هیچ احتیاجی نیست که‌کرم یا داروئی مصرف کنید . بهتراست قبل از هر چیز پوست صورت را تمیز نگاهدارید واز بکار بردن هرنوع کرم یاکرم‌پودری برای مدتی صرفنظر کنید وروزانه سه‌بار صورت رابوسیله پنبه وآب گرم تمیز کنید تا تمام‌چربی و گردو خاکی که روی پوستتان قرار میگیرد پاك شود .از خوردن شیرینی خودداری کنید وبیشتر آب میوه وشیر بنوشید .

● خانم سوسن . م ـ ۱ـ باین ترتیب که درنامه‌تان توضیح داده‌اید بهتراست‌هرچه زودتر به پزشك متخصص پوست مراجعه کنید واز او کمك بخواهید .

۲ـ با خوردن دارو امکان چاق شدن موضعی وجود ندارد . مطمئن باشید که استخوان بندی شماچنین‌است.

● دوشیزه ایران . ع ـ ۱ـ برای برطرف کردن سیاهی سر زانوان خود میتوانیداز لوسیون های مختلف که مخصوص این کاراست استفاده کنید مقداری ازاین لوسیون را بردارید و روی زانو بمالید و چند دقیقه آنرا ماساژ دهید تاتمام سیاهی زانو برطرف شود . هر هفته دوبار این کار را انجام دهید

۲ـ کلفت شدن پلکهای شما شاید هم‌دراثر مصرف کردن سایه یا خط چشم باشد . باین ترتیب بهتراست نوع لوازم آرایش خودرا تغییر دهید و اگر نتیجه نگرفتید بیك چشم پزشك مراجعه کنید

۳ـ برای بزرگی شکمتان بهترین راه‌ورزش است .باانجام حرکات‌ورزشی روزانه ، بعداز مدتی خواهید دید که شکمتان کوچك خواهد شد .

٤ـ هرچند بار یك دفعه ماسك‌های مختلفی برای آرایش مودر مجله داریم که شما میتوانید فرم دلخواه خود را انتخاب کرده و موهایتان را مطابق آن کوتاه کنید .

● دوشیزه فیروزه . الف ـ بنظر من بهتراست هرچه زودتر بیك پزشك مراجعه کنید متأسفانه دراین باره نمیتوانم شمارارا‌هنمائی کنم .

● دوشیزه مهناز ـ ش ـ ۱ـ لکه‌های ریز قهوه‌ای رنگی راکه در اثر جوش صورت‌و فشار دادن آن بوجود آمده‌است‌میتوانید بوسیله کرم‌مخصوص باین کار از بین ببرید .

۲ـ پوست بدن در کنار دریا عوض نمیشود ، بلکه فقط دراثر آفتاب وآب تغییر رنگ داده‌وبرنزه میشودو برای مدتی‌باقی خواهد ماندو به مرور روشن

بقیه درصفحه ٦٨

آرایش

نصایح‌طلائی آرایش صورت

شما چه بیست ساله باشید چه چهل ساله ، باید به رموز آرایش صحیح وارد باشید.

آرایش صحیح صورت یکی از سلاحهائی است که دخترها و زنان چه جوان و چه مسن برای زیبا شدن بآن احتیاج دارند . اما باید توجه داشت وسیله‌ای که یك دختر ۱۸ ساله برای آرایش صورت احتیاج دارد با وسایل آرایش یك خانم مسن‌تر مثلا مادرش کاملا متفاوت است . رعایت شرط سن در نحوه آرایش از هرچیز دیگر مهم‌تر است.

پوست یك دختر جوان بعلت شفافیت وشادابی احتیاج به مراقبت کمتری دارد ، درحالیکه پوست خشك شده یك خانم پنجاه‌ساله بیش از هر وقت دیگر به ماساژ ، کرم تقویت و حتی کرم مرطوب‌کننده احتیاج دارد. باتوجه بهمین نکته در مورد انتخاب وسائل آرایش از قبیل کرم ، پودر ، فوندیشن ، روژلب ، روژگونه وامثال آن نیز باید دقت بیشتری بکار برده شود.

آرایش برای یك دختر ۱۸ ساله

هر صبح صورت خودرا با یك تکه پنبه آغشته به تونیك پاك کنید وکمی صبر کنید تا تونیك روی پوست خشك شود . پس از آن کمی کرم مرطوب‌کننده روی پوست بمالید وپس از اینکه این کرم بخورد پوست رفت درصورتیکه از خانه خارج میشوید یك قشرنازك پودر بصورت بمالید . ابروها را با برس مخصوص مرتب کنید ودرصورتیکه فرمشان خوب نیست با کمك مداد ابرو فرم دلخواه را بآنها بدهید ، کمی ریمل مژه‌های شمارازیباتر وشفاف‌تر نشان میدهد . روژلب‌کمرنگ و دخترانه ، آرایش چهره شماراتکمیل میکند . درصورت تمایل میتوانیدشبها کمی سایه به اطراف چشم خود بزنید. برای اینکه روژ بهتر روی لبهایتان بماند قبل از مالیدن آن کمی پودر روی لبها بمالید . دراین صورت دوام روژ بیشتر خواهد شد .

برای شب میتوانید کمی فوندیشن روی صورت خود بمالید . توجه داشته باشید که زیر فوندیشن حتما کرم مرطوب کننده بمالید وبعدبااحتیاط و دقت فوندیشن را بتمام قسمتهای‌صورت بزنید.

شب هنگام حتما آرایش صورت را تمیز کنید و بعد دوباره کمی تنیك روی پوست خود بمالید .

اگر سی ساله هستید

اگر از همان روزهایی که آرایش‌را بتازگی شروع کرده‌اید خانم دقیق مرتبی بشمار آمده‌اید مسلما حالا هم پوست خوب وصورت متناسبی دارید . درهرحال فعلا شما با بمعرزی‌گذاشته‌اید که استفاده خیلی زیاد از وسایل‌آرایشی فانتزی برایتان مناسب نیست . بهتراست آرایش ساده ودر عین حال شیکی‌داشته باشید تا زیاد هم به پوست خود لطمه نزنید .

درحال حاضر شما احتیاج به‌کرم تقویت کننده روز وشب دارید . شبها بعداز پاك کردن صورت کرم تقویت‌کننده را بخوبی روی پوست بمالید و بیست دقیقه صبر کنید . پس از آن با یك دستمال‌کاغذی اضافی کرم را از روی پوست پاك کنید .

صبح هم بهمین‌ترتیب کرم بمالید. هرگاه اولین آثار چین و چروك در اطراف چشمانتان پیدا شده است توجه داشته باشید که کرم مخصوص زیرچشم خریداری کنید وازآن بطور صحیح استفاده کنید . هردوهفته یکبار برای ماساژ دادن و تمیزکردن صورت (در صورت امکان مالی) نزد متخصص خودتان با کمك بخار آب گرم پوستتان را تمیز کنید . در موقع استفاده از وسائل آرایش دقت داشته باشیدکه حرکت دستهایتان باید همیشه ازطرف چانه بطرف شقیقه‌ها باشد .

درموقعیت شما یك آرایش کامل برای مهمانی ها یا مجالس شبانه زیبا ومناسب است و شما میتوانید با کمی صرف وقت آرایش جالبی ارائه دهید.

نکته مهم و قابل تذکر اینست‌که نباید ابدا گردن خود را فراموش کنید . پوست گردن در این سن مستعد چین وچروك خوردن است و بهمین علت همانطور که از پوست صورتتان مراقبت میکنید باید متوجه پوست گردن خود نیز باشد .

اگر چهل ساله هستید

اولین چین‌وچروکها را باعصبانیت وناراحتی استقبال نکنید . اینرا قبول کنید که در سن وسال شما تقریبا نود درصد خانمها گرفتار چین‌و چروك میشوند و بنا براین ظلم زیادی بشما نشده است .

بقیه درصفحه ٦٨

تغذیه نوزاد از راه بطری و شیرخشک

خانم خیال نکنید تغذیه کودك شیر خوار بوسیله شیر خشك كارآسانی‌است، اندك غفلت و بی توجهی شما ممكنست تا سالیان‌سال كودك را رنجور سازد و در رشد او اثر بگذارد، با خواندن این مقاله به رموز این كار پی خواهید برد.

طبیعی‌است كه بهترین طرز شیردادن به نوزاد تغذیه وی از راه پستان مادر است ولی در مواردی اتفاق میافتد كه این طرز تغذیه میسر نیست ،مثلا هنگامی كه شیر مادر خشك میشود یا پستان وی زخم میگردد و یا آنكه امامادر جوانی از شیردادن‌نوزادش از پستان خویش ناراحت میشود دراین صورت آخری نیز البته نباید مادر نوزاد را ازپستان خویش شیر دهد، زیرا ناراحتی مادر در نوزاد هم اثر كرده او را ناراحت وبی آرام بار میآورد .

دراین موارد و در سایر مواردی كه پزشك تجویز میكند مادران باید نوزادان عویش را بوسیله شیر خشك پرورش دهند .

بسیاری از مادران تصور میكنندراین كاریست ساده ، یعنی شیر را باید با آب مخلوط كرد و بعد در بطری ریخت و سپس بدهن نوزاد گذاشت!

ولی راستش چنین نیست و مادران باید دقت فوق‌العاده‌ای در این راه مبذول دارند . نخستین دقتی كه باید دراین زمینه صورت گیرد مسأله انتخاب شیراست كه حتما باید بـا نظر پزشك باشد ، وقتی انتخاب شیر صورت گرفت آن وقت باید تهیه آن مورد دقت و توجه واقع شود ، بـد نیست بدانید كه همه ساله (حتی در كشور های غربی) تعـداد زیادی از نوزادان براثر بیماریهای روده‌زندگی رابدرود میگویند. و تعداد زیادتری‌نیز براثر این بیماریها علیل و رنجـور میشوند و تاسالیان سال‌اثراین‌رنجوری در آنها باقی خواهد بود ، حـال شاید شما تعجب كنید اگر بشنویدقسمت اعظم این بیماران كودكانی هستند كه بوسیلـه بطری و شیر خشك تغـذیه میشوند . وقتی بطری و سرپستانك لاستیكی آن خوب تمیز وباصطلاح استرلیزه نشوند منبعی برای پرورش ورشد انواع میكربهای عفونی تشكیل میدهند .

تمیز كردن و استرلیزه كردن‌بطری و سرپستانك كاری حساس ودشوار است ، مادر یا هركسی كه میخواهد شیر را تهیه كند و دربطری بریزد باید قبل‌از هرچیز دستهایش راخوب باصابون بشوید و بعداز شستن بایك حولـه تمیز خشك كند . میزی كـه بطری و شیرخشك روی آن قرار میگیرد ، یعنی میزی كه شیربرروی آن تهیه میشود باید هر روز باآب‌گرم ویك محلول ضد عفونی كننده شسته وتمیز شود . وسائلی كه باآن محلول شیر تهیه میشود (قاشق ، پیمانـه و غیره)باید باآب گرم و محلول ضد عفونی شسته شوند ، بعد نوبـت میرسد به ظرف یا كاسه‌ای كه محلول شیر رادر آن درست میكنند ، ایـن ظرف هم باید قبل‌از استعمال با آب گرم و محلول ضد عفونی تمیز شود، اگر برای بهم زدن محلول تاغچ فلزی بكار میرود بهتراست قبل از استعمال آن را بجوشانند ، اگر قاشق پلاستیكی بكار میرود میتوان آن را مدتی در محلول ضد عفونی خیس كرد . هنگام بازكردن قوطی شیر خشك در آنرا ابتدا باید باكهنه‌ای كه درون محلول ضد عفونی فرو رفته و خیس شده پاك كرد ، پس‌از برداشتن مقـدار لازم شیر خشك ، اگر قوطی بـرای روزهای دیگر هم مورد استفاده واقع میشود باید درش را محكم بست و درون یخچال جای داد .

لازم بتذكر نیست كه بطری شیر و سرپستانك آن باید قبل‌از استعمال‌تمیز شده در محلول ضد عفونی فرورود.

بمحض آنكه نوزاد شیر را نوشید بطری باید از باقیمانده شیر تخلیه شود ، سپس باید آنرا اندكی در آب سرد قرارداد و بعد بوسیله آب گرم ویك برس استوانه‌ای تمام شیرهائی‌را كه به دیواره بطری چسبیده است‌خارج ساخت . بعدازاین كار باید بطـری شیر را ضد عفونی كنید و میتوانید این كار را باجوشاندن آن انجام‌دهید، راه دیگرش آنستكـه پس‌از شستن دریك محلول ضد عفونی قوی فرو برید و بگذارید تا وعده دیگری كه میخواهید آنرا مورد استعمال قـرار دهید، در همان محلول باقی بماند،این كار این فایده را هم دارد كه دیگر لزومی ندارد قبل از استعمال باز هم آنرا شسته و ضد عفونی كنید ، بلكه فقط كافیست از محلول ضد عفونی‌در آورده با پارچه تمیزی آنرا خشك كنید و سپس محلول شیر را در آن بریزید .

طرزتمیز كردن سر پستانك‌لاستیكی نیز بدین قرار است كه بعداز‌استعمال آنرا از سربطری برمیدارید ، سپس در آب سرد فرو برده وبانمك قسمت

بقیه درصفحه ۶۸

دکوراسیون و گل‌آرائی

شاخه‌های گل‌خشک

برای شما که عاشق گل هستید

اولیـن مزیتی كه دسته هـای رنگارنگ و زیبای گل های خشك یا گل های مصنوعی بر گل هـای طبیعی دارند اینست‌كه پلاسیده نمی‌شوند و فقط برای چند روز نیست كه به اتاق شما جلوه میدهند. اگر این دسته گل ها را با دقت وسلیقه وباتوجه خاص درست كنید مطمئـن باشید كه در مواقعی از سال كه‌گل طبیعی كمتر یافت میشود یا گران‌قیمت است اتاقهای شما بدون گل وبیروح نخواهند بود . همین گل‌های مصنوعی یا طبیعی خشك شده ، بخوبی می‌توانند جایگزین یك دسته گل تازه طبیعی بشوند واین لطف را هم‌دارند كه خیلی دیرازبین میروند و فقط باید گاهگاهی گرد و خـاك آنهارا زدود.

این دسته های گل مصنوعی را میتوان باگل ها ، شاخ و برگـها، گیاهان وحشی و حتی چند شاخـه گل مصنوعی كاغذی یا پارچه‌ای درست كرد وگاهی اوقات هم خار هـای زیبای بیابان یا گوش ماهی هـای ساحل دریا در لابلای آنها گنجاند تا زیباتر و متنوع‌تر باشند . اما شرط اول اینكار رعایت هماهنگی گل هاو توجه به هماهنگی رنگهاست . شمـا میتوانید بپرسید كه به چه دلیـل بهتراست در بعضی موارد از دسته‌های گل خشك استفاده كرد ؟ در جواب باید بگوئیم كه قبل از هرچیز یك دلیل اقتصادی برای خانواده هائی كـه بودجه كمی برای این قبیل كار های فانتزی دارند و هرروز نمیتواننـد مقداری پول برای خریدن گل بدهند. دوم بدلیل اینكه گل های خشك شده میتوانند در بعضی از نقاط اتاق كه برای گل طبیعی مناسب نیست دوام بیاورند (مثلا روبروی كولر، مقابل بخاری یا شوفاژ، در كنار پنجره آفتاب‌گیر). از طرف دیگر اگر شما به نوع بخصوصی‌گل یاگیاه ویاخارهای زیبای بیابانی علاقمند باشید همیشه برایتان مقدور نیست‌كه برای چیدنشان به بیابان و خارج از شهر برویدو بهمین علت خشك كردن آنها بشمااجازه میدهد كه همیشه یك دسته گـل‌مورد علاقه خودرا در خانه داشته‌باشید.

حال ببینیم چه كسی میتواند این دسته‌گل را درست كند ؟ حتما تعجب نخواهید كرد اگر بگوئیم خود شما ! بله خودتان در صورتیكه علاقمند باشید ، حوصله داشته باشید و وقت لازم را داشته باشید . شماكه‌براحتی وبا كمال میل از گل های تازه و طبیعی دسته‌های زیبائی درست میكنید مسلما بهمان راحتی خواهید توانست آنها را خشك كنید و مدت زیادی نگاهدارید. البته در بعضی از موارد كه گـل‌یا گیاه بخصوصی در دسترستان نیست میتوانید آنرا از گل فروشی خریداری كنید.

دسته‌های گل خشك چه خصوصیاتی دارند

معمولا این گل ها را بایدبصورت دسته های فانتزی تقریبا پریشت‌ترتیب داد و رعایت تنوع رنگها را كـرد. برای انتخاب نوع گلدان توجـه‌داشته باشید كه گلدان های خیلی گرانقیمت یا كریستال‌های خیلی ظریف برای اینكار مناسب نیستند . در عوض یك گلدان ساده گلی با رنگهای طبیعی وساده و فرم متور و در صورت امكان دسته دار بسیار زیبا و مناسب خواهد بود.

بقیه درصفحه ۶۸

با لیگیا چرک ولکه را آسان ،آسان

وپاك ،پاك ،پاك

بشوئید

دنیای وارونه

بقیه از صفحه ۴۸

این یك شوخی موقتی بوده ، نورتون دو روزپیش مارو خبر کرد و گفت که همه چیزرو مثل سابق کنیم. کارچرندی بود. مجبور بودیم هرچیزی‌رو سرجای اولش بگذاریم . درست سرجاش».

باخود فکرمیکردم که یك‌چیزرو فراموش کرده است. فراموش کرده است‌که کلید برق را سرجای خودش بگذارد و به حالت اول درآورد.

کرامر دراتاق وارونه مرده بود و حالا نوبت نورتون بوده که دچار وحشت شود. کرامر را نمیتوانسته آنجا بحال خود گذارد . مسلما همه ازاین موضوع باخبر می‌شده و شاید هم اورا متهم به جنایت میکرده‌اند. مسلما نورتون ترجیح میداده بهرصورت جسد کرامر را از آپارتمان خارج کند. امااین تقریبا غیرممکن‌بوده، چه احتمال داشته اورا در حین حمل‌جسد گرفتارکنند. بنابراین او را کشان کشان به اتاق نشمین مبرد و وانمود میکنه که اونجا درگذشته است. و هیچکس هم‌دلیلی نمی‌دیده آپارتمان را بگردد و با اتاق وارونه روبرو شود .

احتمالا نورتون متوجه جراحت دست کرامر نشده ، تازه اگر هم متوجه شده بوده تصور میکرده اهمیتی نداشته‌است . کرامر از حمله قلبی درگذشته و مسئله مهم این بوده. چرا کسی درباره دست او سؤال کند؟ یا درباره اتاق وارونه ؟ او مراقب همه جزئیات بوده . حتی دستور داده بوده تابلو مخصوصی بدیوار نصب کنند ولی این تابلو بموقع برای کشتن کرامر بدست او نرسیده واحتمالا آنرا دیروز یا امروز صبح زود دریافت کرده ، بناچار آنرا پاره‌پاره کرده ودر سبد کاغذ باطله‌انداخته. تابلو سربازان انگلیسی را نشان میداده که برای محاصره کردن ، پشت دسته موزیکی که در حال نواختن آهنگی بنام «دنیا وارونه شده» بودند رژه میرفتند.

فرانکلین‌که ازاین فکرخنده‌اش‌گرفته بود گفت : «تعجب میکنم اگه حفه‌اش‌گرفته باشه» .

فرانکلین مسلما موضوع را نمیدانسته. او کرامر را نمی‌شناخته و تازه روزی صدها نفر از حمله قلبی می‌میرند ووقتی هم کرامر درگذشته درروزنامه ها چیز بیشتری جز اینکه «در آپارتمان دوستش» فوت کرده بچشم نمی‌خورده.

وقتیکه فرانکلین را ترك کردم ، از نردیك عمارت آپارتمان نورتون رد شدم. یك اتومبیل پلیس گشت و یك آمبولانس کنار جدول پارك کرده بودند. به شرکت رفتم و آلبرایت را درآنجا دیدم.

وقتیکه داستان را شنید سرش را تکان داد و گفت : «خیلی جالبه ، ولی هنوز بما کمکی نمیکنه . جز اینکه حس کنجکاویمان را ارضاء کنیم ، ما هنوز هم مجبوریم این‌پول‌رو بدیم ، نورتون می‌تونست تودردسرهای زیادی بیفته، ولی چون مرده ، بنظر نمیرسه نکته‌ای وجود داشته باشه که باعث روشن شدن قضیه بشه».

— «تمام اینها بستگی باین داره که نورتون چگونه مرده . اگر دچار مرض قلبی شده‌باشه ، قضیه تمومه».

آلبرایت سرش رانکان داد: «من با پزشك قانونی تماس میگیرم ومیگم که بهم تلفن بکنه . باید کالبد شکافی بکنند ، تصور نمیکنم موقع مرگش دکتری اونطرفیابوده».

★

عصر آنروز در آپارتمانم بودم که تلفن زنگ زد . آلبرایت بدون مقدمه گفت : «نورتون مسموم شده».

— «خودکشی کرده ؟»

— «بنظر نمیاد. یادداشتی ، چیزی پیدا نکرده‌اند . پلیس داره میگرده. من باستوان هریکس صحبت کردم. اوتمام آپارتمان روزیروروکرده بود اما هیچ‌سمی پیدا نکرده بود».

— «ممکنه نورتون تمامشو بلعیده باشه».

— « بعید نیست . اما باید بالاخره جائی نگهش میداشته . جعبه‌ای ، پاکتی. اما هنریکس چیزی پیدا نکرده وبنظرمیاد نورتون تازه بخانه برگشته بوده که سم اثرش رو بخشیده — کش هنوز روی کاناپه افتاده بود . خیلی احتمال میره که جای دیگه‌ای مسموم شده باشه».

— « ببینم، پلیس جای بخصوصی‌رو در نظر داره ؟»

— «هنریکس بمن نگفت. اما شك دارم. تازه چند ساعتیه که این اتفاق افتاده . فکر میکنم از تمام کسانی‌که نورتون را میشناختند سؤال بکنه».

— «چه موقعی درگذشته ؟».

— «پزشك قانونی‌میگفت‌حوالی ساعت یازده دیشب».

وقتیکه گوشی را گذاشتم ، مشروبی خوردم و یك سیگار آتش زدم. باین قضیه فکر میکردم و به هلن .

آیا او انتظار میکشید ؟ آیا منهم مانند دیگرانم ؟ آیا این برای من‌کافی خواهد بود که فقط تماشا کنم و انتظار بکشم ؟ ساعت ده و نیم بود که آخرین سیگار را در زیر سیگاری له کردم و بطرف خیابان برینارد شماره ۲۳۱راندم. وقتی از اتومبیل پیاده شدم به بالا نگاه کردم. ستونهای نوربه تاریکی شب فشار می‌آورند . وقتی در را گشودم ، بوی رنگ احساس‌کردم . در نور کمرنگ هال تشخیص رنگ دقیق مشکل بود اما تصور میکردم دیوارها سبز تیره و نرده های چوبی بلوطی رنگ‌شده بودند . در حدوددو متر از بالای پله ها علامت«رنگی‌نشوید» که در زیر سایه نرده ها تقریبا محو شده‌بود قرارداشت . زنگ در آپارتمان شماره یك را بصدا درآوردم . سرایدار بادم پائی بود و بوی آبجو از او بلند میشد.

— «کاری داشتین؟»

— «چه موقع هال را رنگ‌کردید؟» عصبانی شد . «مرد حسابی منواینجا کشوندی‌که اینوازم بپرسی ؟»

— «آره».

ازمشاهده حالت چهره‌ام فهمید که از او جواب میخواهم . با ناراحتی گفت : «امروز».

— «درست امروز ؟»

— «آره» وبعد جمله خودرا اصلاح کرد «خب ، دیروز شروع کردیم. طبقه بالارو. دومادم حدود ساعت چهاربعداز ظهر شروع کرد. اوکاردائمی گرفته‌واین‌اضافه‌کاری بود».

از پله هابالا رفتم و پشت سرم‌شنیدم که درراست و چفت آنرا انداخت.وقتی هلن در را گشود و مرا بداخل راه‌داد با چشمانش سراپایم را ورانداز کرد. به نرمی‌خندید. «انتظارت را می‌کشیدم» .

— «پیتر نورتون مرده ، مسموم شده».

بطرف گرامافون رفت و صدای آنرا کم کرد . «خب ؟»

—«نورتون اغلب اینجا می‌اومد ؟»

— «می‌اومد منو تماشا کنه و صحبت کنه . بعضی وقتها به حرفهاش گوش میدادم».

— «وقتی درباره اتاق وارونه صحبت میکرد حتما گوش میدادی ؟»

— «بله».

— «نورتون دیشب اینجا بود — مگر نه ؟»

— «میل‌داری مشروب بخوری ؟»

— «او دیشب اینجا بود و چون‌هال تاریك‌بود دستش رنگی شد . بعد بادستمال دستش را پاك میکنه ، اما اثرانگشتش هنوزهم باید روی یکی از نرده هاباشه. اینها ثابت می‌کنند که نورتون دیشب اینجابوده».

دومشروب خوری کریستال از قفسه بیرون آورد.

— «پلیس هاهنوز پیداشون نشده».

— «آنها اطلاعی ندارند . فقط من میدونم».

خندید «پس نباید نگران باشم».

— «هلن ، من مجبورم به آنهابگم».

بمن نگاه کرد. «ولی چرا ؟»

— «این یك‌جنایته».

— «ومنهم مظنون‌ترین آدم ؟ از من بازپرسی میکنند ؟ پلیس میفهمه من کی هستم ؟ کجا بودم ؟»

— «همینطوره».

— «دوست ندارم اینطوری بشه» .

گفتم : «هلن تونورتون‌رو کشتی ؟»

یکی از گیلاسها را برای لحظه‌ای مقابل خود گرفت و بعد گفت : «بله».

صفحه گرامافون به پایان‌رسیده بود و بعد از یك صدای تق صفحه دیگری شروع به گردش کرد . موزیك دوباره بازگشت اما اتاق هنوز حالت‌دوستانه‌ای نداشت.

— «مجبور نبودی اونوبکشی» .

— «تو سؤال کردی و من نمیتونستم بهت دروغ‌بگم. میدونی چرا،مگه‌نه؟ وتوهم به پلیس چیزی نمی‌گی».

من چیزی نگفتم . گیلاس‌هارابه زمین گذاشت و بسرعت بطرف تابلوی رفت که به صندلی تکیه داده‌بود.

— «بخاطرم نمیاد اینو کشیده باشم. بهچی فکر میکردم ؟»

— «هلن ، تو در مرگ کرامردخالت داشتی ؟»

— «نورتون بمن گفت در حال درست کردن اتاقه . من میدونستم که قلب کرامر خرابه، و اینوهم میدونستم که بیمه نامه کرامر بنام‌من بود . به نورتون پیشنهاد کردم او اولین قربانیش باشه ، اما نورتون نمیدونست چرا» .

چشمانش به جست وجوی من‌پرداخت. «تعجب‌کردی ؟ چرا ؟»

— «فرض کن کرامر نمرده بود».

— «آنوقت فکر دیگه‌ای میکردم».

— «یعنی مرگ وزندگی‌اینقدر در نظرت بی اهمیته ؟»

به تابلودیگری خیره شد. «من از رنگ آبی خوشم میاد . بیشتر ازهررنگ دیگه‌ای . تا حالا اینو به هیچکس‌نگفته‌ام».

— «چرا نورتون را کشتی؟»

— «میگفت اگه منو تصاحب نکنه، همه چیزرو به پلیس میگه. منم از او خوشم نمی‌اومد».

— «اما اوچی میتونست به پلیس‌بگه؟ چیزی نبود که کسی بتونه ثابت کنه، و تازه خودش تو دردسر میافتاد.»

— «او اصلا از کرامر حرفی به‌میون نمی‌آورد . خیلی ساده یك نامه با امضای ناشناس برای پلیس می‌فرستاد و درباره دیگران به اونا میگفت . البته ازتمام اونا با خبر نبود اما یکی‌روقبل از کرامر میدونست».

— «مگر چندتای دیگر بودند ؟»

ابروانش را درهم‌کشید. «پنج‌یاشش‌تا مهم نیست . اما همه‌نون مرده‌اند. وپلیس میتونه منو اذیت‌کنه. من همیشه هلن مورلاند نبودم . من نمیتونم به زندان برم. اول خودم را میکشم ، و قبل‌ازاینکه زندان برم کس دیگری‌رو هم میکشم».

— «شاید زندان نری».

چشمانش گشاد شد:

— «اگه دیگران فکر میکنن من دیوانه‌ام ، اهمیتی نمیدم اما آیا توهم‌این فکررو میکنی ؟»

— « من مجبورم به پلیس اطلاع‌بدم. نواینو میدونی».

— «اما ما بادیگران فرق داریم . آیا باید از قوانین اونا اطاعت کنیم ؟»

— «بله».

رنگش پریده بود گفت: «تابحال هیچکس‌رو دوست نداشته‌ام . آیا بایدتمام چیزهائی‌رو که حالا دارم ازدست بدم ؟» چیزی نگفتم . قادر نبودم باوجوابی بدهم.

— «کی پیش پلیس میری ؟»

— «نمیدونم».

— «فردا صبح ، تاآن موقع وقت زیادی خواهد بود . من فرار نمیکنم. جائی ندارم که برم وکسی نیست‌که انتظارمو بکشه.»

لبخند ضعیفی زد و گفت : «یك‌بوسه؟ آخرین بوسه ؟»

وبعد من به خانه رفتم ، مشروبی خوردم و بانتظارماندم. وقتی به آپارتمان هلن تلفن زدم ، سپیده دم سردی بود. جوابی نیامد وانتظاری هم جزاین نداشتم. او فرار نکرده بود . اما برای همیشه از دنیای ما رفته بود . وباردیگر دنیا تنها بود.

پایان

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

ضد ازدواج

بقیه از صفحه ۵۳

تو وفیلیپ وجود دارد ، مهر درستی خواهی زد . منهم ناچار خواهم بود تمام اطلاعاتم را دراختیار پلیس بگذارم . ناچار خواهم بود به پلیس بگویم که : «دنیس وحشت داشت که مبادا شوهرش اورا بکشد ».

ایزابل لحظه‌ای طولانی با نگاه ثابتی ژاك پولان را نگاه میکرد ، میخواست جوابی بدهد ، اما کلمه‌ای از دهانش خارج نشد .. ژاك پولان که سکوت ایزابل را دلیل تردید ودودلی او تصور کرده بود ادامه داد :

البته تو میتوانی فکر کنی مادام که جسد دنیس پیدا نشده دلائل کافی برای ثبوت جرم فیلیپ وجود نخواهد داشت، اما فراموش نکن که اگر من اطلاعاتم را دراختیار پلیس بگذارم ، مامورهای تحقیق از وسواس دست برمیدارند ، قطعا معتقد خواهند شد که فیلیپ قاتل دنیس میباشد آنوقت دایره تحقیقات را تنگتر خواهند کرد ، وبدون تردید خیلی زود دلائل کافی برای محکومیت جمع آوری خواهند کرد.

ایزابل بدون آنکه جواب ژاك پولان را بدهد ، نگاهش را چرخاند ، بطرف در خروجی رستوران برگشت که بیرون برود ، ژاك پولان بازوی اورا محکم گرفت. بلند شد ، مقابلش ایستاد وگفت :

ــ ایزابل جواب مرا بده . فقط یك کلمه جواب مرا بده . با فیلیپ خواهی ماند یا اورا بخاطر من ترك میکنی . فقط یك کلمه جواب مرا بده و تکلیف مرا روشن کن.

ایزابل در فکر فرو رفت . او به مردی فکرمیکرد که دوست داشت . به دکتر فیلیپ گالت . دلش راضی نمیشد حرفی بزند ، یا اقدامی بکند که به ضرر فیلیپ تمام شود . نمیخواست ژاك پولان را تحریك به دشمنی بیشتر بکند . ایزابل فکر میکرد ممکن است داستانی‌را که ژاك پولان اززبان دنیس تعریف کرده ساختگی باشد ، اما خوب میدانست که بازگو کردن همین داستان ساختگی برای پلیس چقدر ممکن است به ضرر فیلیپ تمام بشود. ناچار پس از مدتی سکوت با لحن آهسته‌ای گفت :

ــ ژاك باید درباره پیشنهاد تو فکر کنم . بمن فرصت بده . نمیخواهم با عجله تصمیم بگیرم.

ــ تا امشب به تو فرصت میدهم .

ایزابل ، این آخرین شانسی است که تو داری ، خواهش میکنم عاقلانه تصمیم بگیر . سعی کن بفهمی چی میگویم و چه میخواهم . باورکن قصد من تهدید تو برای تسلیم شدنت به تمایلات من نیست. میخواهم کمکت کنم . میخواهم متوجه خطری که نزدیکی با فیلیپ برای تودارد باشی . فیلیپ یك آدم نابود شده است . دفتر زندگیش را بادست خودش بسته . دلم راضی نمیشود تو هم با او نابود شوی، فیلیپ ارزش فداکاری ترا ندارد . فراموشش کن . من دوستت دارم . باور کن برای آینده تو نگران هستم.

ایزابل بدون آنکه جوابی بدهددستش را کشید و حرکت کرد . ژاك پولان با صدای بلندتری گفت :

ــ ایزابل ، امشب منتظرت هستم.

ایزابل از رستوران با سرعت خارج شد. درراه کمترین توجهی به شلوغی و ازدحام خیابانها نداشت.

از میان مردمی که درهم میلولیدند گذشت ، به ایستگاه تاکسی رسید ، یك تاکسی سوار شد که اورا مستقیما به قصر برساند . درراه تمام فکرش در اطراف حرفهای ژاك پولان دور میزد . تقریبا معتقد شده بود داستانهائی که ژاك از قول فیلیپ تعریف کرده جعلی و ساختگی است. مطمئن بود ژاك عمدا تصویر یك جانی را از فیلیپ ساخته تا او فیلیپ را ترك کند و خودش را در آغوش ژاك پولان بیندازد. اما میترسید و از عاقبت کار فیلیپ نگران بود ، یقین داشت که ژاك پولان به تهدیدی که کرده عمل میکند . ایزابل به خطری که زندگی فیلیپ را تهدید میکرد توجه داشت و راضی نمیشد کاری کند که برای فیلیپ مخاطره‌آمیز باشد . ایزابل بر سر دوراهی قرار گرفته بود . از یك طرف این قدرت را در خودش نمیدید که فیلیپ را ترك کند و دوستی ژاك پولان را بپذیرد ، از طرف دیگر تهدید ژاك اورا وحشت‌زده کرده بود . خوب میدانست اگر ژاك‌پولان پیش‌بازپرس برود وداستانهای ساختگی‌اش را که مدعی بود اززبان دنیس شنیده به زبان بیاورد، بازپرس آنچنان افکارش مسموم خواهدشد که با اوضاع واحوال موجود بلافاصله دستور بازداشت فیلیپ را صادر خواهدکرد. ایزابل کاملا توجه داشت که شایعات بین مردم ، افکار عمومی منحرف شده برضد فیلیپ دلائل و شواهد موجود ، وبخصوص خلاف‌گوئیهای فیلیپ‌دربازپرسیهای‌مقدماتی آنچنان شرائط را نامساعد کرده که فیلیپ حال بندبازی را پیدا کرده که روی طناب پوسیده راه میرود . اگر ژاك پولان با ادعاهای فریبنده‌اش تکان مختصری به طناب پوسیده زیر پای فیلیپ میداد سرنگون شدن ونابودی فیلیپ‌قطعی بنظر میرسید . ایزابل نمیدانست چه بکند ؟ حس میکرد مسؤولیت زندگی و آزادی فیلیپ به دست او سپرده شده . فکر میکرد بهر قیمتی شده ، باید فیلیپ را نجات بدهد . اما خوب میدانست که برای این کار باید روح و قلبش را فدا کند. باید مردی را که دوست دارد ترك کند تاسکوت دشمن زندگی دلداده‌اش‌را بخرد . پرداخت چنین حق‌السکوتی برای ایزابل خیلی مشکل بود . ایزابل با سردرگمی روحی که داشت به قصر رسید ، همینکه وارد قصر شد و در را بست فیلیپ از کتابخانه بیرون آمد به ایزابل نزدیك شد و پرسید :

ــ چطور گذشت ایزابل ؟

ایزابل بدون آنکه منظور فیلیپ‌را فهمیده باشد گفت :

ــ بله ، چی چطور گذشت ؟

ــ راستی ژوئل ، موقع رفتن زیاد گریه نکرد ؟

ــ نه ، گریه نکرد . محیط‌ایستگاه وتماشای قطار راه آهن اورا سرگرم‌کرده بود. تقریبا توجه نداشت که چه تغییری در زندگیش آغاز میشود .

با اینکه ایزابل سعی‌میکرد حالت قیافه و لحن بیانش طبیعی و آرام باشد، فیلیپ متوجه نگرانی درونی او شده با مهربانی پرسید :

ــ ایزابل، چی‌شده ؟ پریشان وناراحت بنظر میرسی .

ایزابل هیچ جوابی نداد . فیلیپ مجددا پرسید :

ــ بگو چی شده . بازهم شایعات ناراحت‌کننده‌ای اززبان مردم ولنکار شنیده‌ای ؟

ایزابل سرش را پائین انداخت و همچنان سکوت را حفظ کرد . فیلیپ دستش را روی شانه ایزابل گذاشت و با لحن ملایمی گفت :

ــ ایزابل ، عشق من ، خواهش میکنم جواب مرا بده ، حرف بزن ، باز چی شنیده‌ای که ترا ناراحت کرده . ایزابل مدتی طولانی در چشمهای فیلیپ نگاه کرد ، درحالیکه به‌سختی میتوانست جلو بغض خودش را بگیرد . آهسته گفت :

ــ دیگر حرفها و شایعات مردم کمترین تاثیری در روح من ندارد . چون امشب قصر را ترك میکنم .

فیلیپ بی اراده دستش را از روی شانه ایزابل کنار کشید و با تعجب پرسید :

ــ از اینجا میروی ؟ .. مرا ترك میکنی ؟

ایزابل از ترس اینکه نگاه‌حیرت‌زده، فیلیپ اراده‌اش را سست کند ، سرش را پائین انداخت . نگاهش را به زمین دوخت و با لحنی که سعی میکرد بی‌تزلزل باشد جواب داد :

ــ بله . من امشب از اینجا میروم .

این حرف ایزابل ، فیلیپ را غافلگیر کرده بود. رویش را از ایزابل برگرداند. به طرف دیگر سرسرا رفت . درحالیکه از پنجره سرسرا ، بیرون را تماشا میکرد ، مدتی ساکت ماند ایزابل همچنان در جای خودش ایستاده بود و حرف نمیزد . بالاخره فیلیپ سکوت را شکست . بدون‌آنکه بطرف ایزابل برگردد ، با لحنی پرگلایه وخشك گفت :

ــ من قبلا این پیشنهاد را بتو کرده بودم . بعلاوه هرگز آنقدر خودخواهی نداشته‌ام که بخواهم‌ترا برخلاف میل‌خودت اینجا نگهدارم . تو یك دختر کاملا آزاد هستی که هرکجا را برای زندگیت بهتر میدانی بروی . اما ... خیلی میل داشتم بدانم کجا میروی ؟

ایزابل که میل نداشت به فیلیپ‌دروغ بگوید ، در حالیکه کلمات به سختی از میان لبهایش بیرون‌میآمد ، با لکنت زبان جواب داد :

ــ یك کاری برای خودم در شهر پیدا کرده‌ام . ژاك پولان به من قول داد که مرا بعنوان منشی مخصوص خودش استخدام کند.

فیلیپ با شنیدن اسم ژاك‌پولان مثل آدمهای برق گرفته خشکش زد.

مدتی خیره خیره ایزابل را نگاه کرد . خون به صورتش دوید ، گونه‌هایش سرخ شدند ، مثل پلنگ زخم خورده‌خشمناك شد ، خونسردی و خویشتن‌داری را از دست داد . بی‌اراده بطرف ایزابل پیش رفت . با دو دست شانه های اورا محکم گرفت به شدت تکان داد وازلای‌دندانهای کلید شده‌اش فریاد زد :

ــ پس اینطور ؟ ژاك پولان پیروزشد. هاه ایزابل ؟ تو هم باور کردی که من گناهکارم . تو هم مرا محکوم کردی ؟

ناتمام

ماشین دست بافت برادر

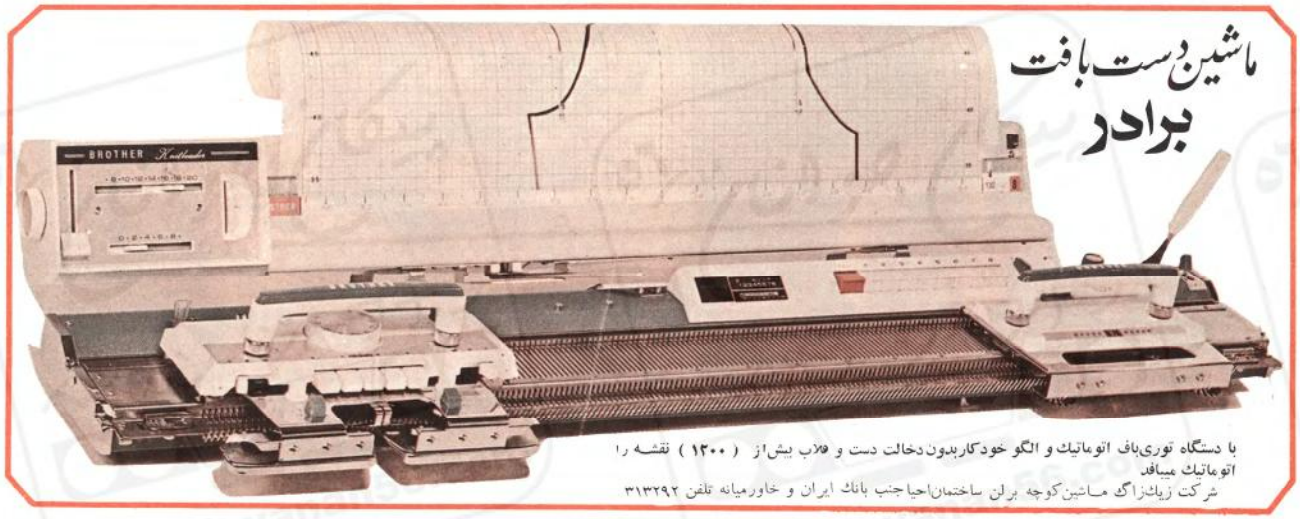

با دستگاه توری‌باف اتوماتیك و الگو خودکاربدون‌دخالت دست و قلاب بیش‌از (۱۴۰۰) نقشه را اتوماتیك میبافد

شرکت زیبازاگ ماشین‌کوچه برلن ساختمان‌احیاجنب بانك ایران و خاورمیانه تلفن ۳۱۳۲۹۲

انتقام از گذشته

قسمت سوم

خلاصه شماره‌های گذشته :
اولگا، همراه پسرش گوستاو به‌زادگاهش برمیگردد. کنت استفان شوهر مادرش به قتل رسیده . و در قصر اما مستخدمه پیر و قدیمی محیط هراس‌آوری ایجاد کرده است . داوید پسر کنت که از مرگ پدرش با خبر شده به‌قصر برمیگردد. اما سعی میکند داوید را بر ضد اولگا و مادرش تحریک کند. بارها در زیر زمین قصد کشتن گوستاو را دارد که سابرین سر میرسند اما موفق به کشتن گوستاو نمیشود.

زندگی در قصر همچنان بامردی وابهام ادامه دارد . تنها تفاوتی که ایجاد شده ، دوستی بین گوستاو کوچولو و داوید است. ذره‌ای از نفرت اما نسبت به‌گوستاو ومادرش گمانه نشده .

۶۹

اولگا ، همچنان غمزده واندوهگین است . ناشش از اینستکه چرا آدمها نمیتوانند ونمیخواهند باهم مهربان باشند .

(برای من هیچ امیدی باقی نمانده . کمترین کورسوئی در افق زندگیم دیده نمیشود.سرنوشتم این بوده‌که عاشق شوم ، فقط برای رنج بردن و اندوه‌کشیدن)

۷۰

داوید ؟ تو اینجا هستی ؟ میدانم نیروی قوی تر از اراده ما ، مرا رنج میبرد .

سرنوشت دورتر از اراده ما بود . کینه‌ها ونفرت‌ها آنقدر زیاد شده که‌کمترین امیدی باقی نمیگذارد .

۷۱

تو میتوانی زندگی خودت و آرامش لازم را داشته باشی . اما من؟. داوید من یك آدم نفرین شده هستم پسرم روز به‌روز بزرگتر میشود . آخرش یك روز ازمن توضیح خواهدخواست من چه جواب قانع‌کننده‌ای میتوانم باو بدهم ؟

۷۲

باو خواهی‌گفت پدرش مردی است‌که تو دوست داشتی و عاشقش شدی . مردی‌که ترا فریب داد و سرنوشت اورا از تو جداکرد. گوستاو یك روز عاشق میشود ، آنروز حرف ترا میفهمد و ترا خواهد بخشید .

تو چیکار میخواهی بکنی ؟

۷۳

نمیدانم . جادوئی روح مرا تسخیر کرده . کینه انتقام ، شوق عشق‌را دروجودم کشته . من سرگردانی شده‌ام‌که تنها انتقام گرفتن ازقاتل پیرحم پدرم روحم را آرامش میبخشد .

۷۴

یکنفر از دور ناظر گفت وگوهای داوید و اولگا میباشد .

(شما دونفر آرامش نخواهید داشت . شما دشمن هم هستید . نمیتوانید کینه‌های گذشته را فراموش کنید . من اجازه نخواهم داد.)

۷۵

دستهای داوید بی‌اراده بطرف اولگا دراز میشود . انگشتانش روی بازوان اولگا فشار میآورد . مثل غریقی‌که تکه‌گاهی برای نجات از مرگ میجوید . اولگا را میگیرد .

اولگا کمکم کن . کمك کن میخواهم صداقت و پاکی دوران کودکی را بدست بیاوریم ، ما به همدیگر احتیاج داریم .

حق باتست داوید

۷۶

آسمان را نگاه کن . همان ستارگان پریشانی بلندش میدرخشند. گلها همان رایحه روحنواز را دارند . نسیم همچنان نوازشگر است. چرا ما نباید بتوانیم مثل آنروزها باشیم ؟

۷۷

گوستاو را نگاه‌کن باخوشحالی بین بوته‌ها بازی میکند . اوهمان پاکی و صداقت عشق مارا در قلبش دارد .

گوستاو تنها عاملی است‌که مرا از عشق بیزار نمیکند . او ثمره‌شیرین عشق من است .

۷۸

۷۹
تو خیال میکنی هنوز هم امکان دارد ما مثل گذشته طعم شیرین عشق را حس کنیم ؟ نه اولگا ! خیلی چیزها تغییر کرده . حتی احساس قلب ما عوض شده .

حق باتست داوید . اما چرا نمیشود همه چیز به حال اولش برگردد؟

۸۰
نمیدانم ، شاید هم حق باتو باشد . ما همدیگر را دوست داشتیم . هنوز هم دوست داریم . تمام کینه‌ها ونفرتها نتوانسته باطنا برعشق ماغلبه کند . این حقیقت را همانشبی که بعد از سالها فرار از حقیقت بعقصر برگشتم وچشمم بتو افتاد فهمیدم . فهمیدم هنوز دوست دارم .

۸۱
گوستاو ، بی‌خیال و سرحال ، همچنان میان گلهای صحرائی بدنبال پروانه‌های زیباست .
صبر کن پروانه قشنگم . فرار نکن . اذیتت نمیکنم .

نزدیك غروب برای خوردن شعرانه به قصر برمیگردند «اما» میز شعرانه را روی تراس پارك گذاشته . گوستاو که بشدت گرسنه‌شده بطرف سبد نان میرود .

۸۲

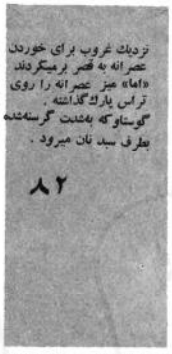

مافالدا برای آنکه قطعه نانی به‌گوستاو بدهد دستمال را از روی سبد نان کنار میزند ناگهان فریاد دردناکی میکشد .

۸۳

اوه ! نه ، نه .

مادر ، چرا فریاد میکشی ؟ چی شده ؟
جلو نیا اولگا ، تو جلو نیا .
۸۴

اولگا و داوید خودشان را کنار میز میرسانند . چشمشان به‌کارد بزرگی که تیغه‌اش خونین میباشد میافتد .
مادر ، این کارد خونی را چرا اینجاگذاشته‌اند ؟
۸۵

این همان کاردی است که پدرم باآن به قتل رسیده . خون تازه روی تیغه آن است . چه‌کسی کارد را اینجاگذاشته .

اما باهمان نگاه مرموز همیشگی نزدیك میشود .
بنظرم یکنفر قصد شوخی یا اعلام خطر داشته . کار یکی از ساکنان دهکده است . یکنفر مخفیانه وارد قصر شده و این کارد را به‌خون آغشته کرده اینجاگذاشته .
۸۶

آقای داوید ، شما اهالی دهکده را خوب میشناسید . آنها فراموشکار نیستند . این یك اعلام خطر انتقامجویانه است .
چه‌کسی برای شکنجه روح ما نقشه‌های شیطانی میکشد ؟
۸۷

گوستاو مثل آدمهای هیپنوتیزم شده کارد خونین را نگاه میکند.
نه‌کوچولوی من ، اینطور ناراحت نباش . این یك شوخی احمقانه است . تو نباید بترسی . داوید بهش نگو چیز مهمی نیست .
۸۸

نه ، اون منو ترسوند . کارد خونی‌راگذاشته بود روی نانهاکه منو بترسونه . منو اذیت میکنه .
۹۱

گوستاو ناگهان بغضش میترکد . دستش را ازدست اما بیرون‌میکشد و فریاد میزند .
نه ، من ، مادر بزرگ را دوست ندارم . اون بدجنس است . خیلی بدجنس است .
گوستاو ، این حرفها چیه میزنی . برو مادر بزرگت را ببوس و معذرت بخواه
۹۰

اما جلو رفته ، دست گوستاو را میگیرد .
بهتر است بروی بخوابی گوستاو . به مادرت شب بخیر بگو . موقع خواب است . اگر مادر بزرگت را دوست داری بیا برویم .
۸۹

اما ، ولش‌کن . اینجوری بیشتر هراسان میشود . بگذار ، هرکار میخواهد بکند .

۹۲
سکوت سنگینی بین آنها برقرار میشود . مافالدا ، بی‌اختیار گریه‌اش میگیرد .
مادر ، گوستاو چی میگوید ؟
نه ، باور نکنید . من نوه‌ام را دوست دارم . چرا باید اینطور درباره من قضاوت کند . چرا همه باید ازمن متنفر باشند . باورکنید من آدم بدی نیستم .

۹۳
این حادثه سبب میشود داوید فکرش متوجه مافالدا بشود . بازهم اندوه مرگ پدرش را بخاطر میآورد و نفرتی که از قاتل پدرش دارد وجودش را تسخیر میکند . شب ، خواب به چشمانش راه نمی‌یابد . دائما سیگار میکشد وفکر میکند .
یعنی این زن میتواند قاتل پدرم باشد ؟ کسی‌که نتواند به‌نوه خودش مهر بورزد ، پدرم را نمیتوانسته دوست داشته باشد .

۹۴
اما درحالیکه شعدانی به دست دارد وارد اتاق داوید میشود .
آقای داوید ، به چیزی احتیاج دارید ؟ صدای شمارا شنیدم .
اما ، تو چه چیزهائی را میدانی ؟ چی دیده‌ای ؟

۹۵
من فقط شایعاتی راکه دردهکده وجود دارد میشنوم . تمام این‌حرفها بعد از فرار ناگهانی اولگا سرزبانها افتاده ، همه میگویند وقتی اولگا برای عشتباری همراه مرد ناشناسی گریخته ، مادرش ازترس آنکه مبادا کنت ددرتان او را از خانه‌اش بیرون بیندازد و از ارث محرومکند نقشه قتل پدرتان راکشیده . حالا یك زن هرجائی همراه بچه حرامزاده‌ای برگشته‌که مالك همه چیز بشود .

۹۶
این حرفها را نزن اما ، اولگا هرجائی نیست . او عاشق شده ، دوست داشته ، فریب خورده ، اما فاسد نشده .
آقای داوید ، من میدانم چه قلب مهربانی دارید . اما توی قلب خودتان نباید جائی برای این دختر فاسد باز کنید . نباید فراموش کنید‌که قصاص خون پدرتان را نگرفته‌اید .

۹۷
حالا بهتر است بخوابید ، فردا روز دیگری است که آغاز میشودو شما باحساس دیگری باید بیدار بشوید . احساس انتقام‌گرفتن‌ندای روح پدرتان را بشنوید ، تاانتقام نگیرید روح او آرامش نخواهد یافت .

۹۸
داوید از حسرتی به حواب سنگینی فرو میرود . اما در قرارنختخواب داوید زانو میزند .
(مثل آنوقتها‌که‌کوچك بودی باهم بازی میکردیم ، میخندیدیم و دوست داشتی نوازشت کنم . بازهم مرا تنها پناهگاه مطمئن زندگی خودت خواهی دانست .)

۹۹
وسوسه‌های شیطانی اما داوید را نسبت به مافالدا بدگمان و ازاولگا گریزان میکند . داوید در قیافه نسبت به اولگا احساس محبت دارد، اما کینه و نفرت حاصله از یادآوری مرگ پدرش اجازه نمیدهد نسبت به اولگا مهربان باشد

۱۰۰
داوید سعی دارد بااولگا برخورد نداشته باشد ، اما اولگا سرراه او قرار میگیرد .
داوید !
لازم نیست سرراه من بایستی ، بهتر است باآن نگاههای معصوم مرا نگاه نکنی . من نمیتوانم در قلب خودم جائی برای تو داشته باشم.

۱۰۱
اماکه مطمئن شده داوید را نسبت به مافالدا بدگمان‌کرده ، یك روز بالحن جدی وسردی به مافالدا میگوید :
باز هم قصد دارید اینجا بمانید ؟ دیگر جائی برای شما دراین قصر باقی نمانده ، رنجی‌که برای ما ساخته‌اید کافیست ، دیگر نمیتوانید ازاین خانه چیزی بدست بیاورید

۱۰۲
تو اینجا چه‌کاره هستی ؟ چی میگوئی ؟
من خیلی چیزها میدانم و سکوت کردم . برای من آنچه‌گذشته مهم نیست . مهم اینستکه‌کاوید خوشبخت باشد و آرامش روحی‌داشته باشد . وجود شما در این خانه ، از ابتدا مانع آسایش داوید بوده و حالا بیشتر از همیشه مزاحم او هستید . بهتر است زودتر قصررا ترك‌کنید .

۱۰۳
من اینجا در خانه خودم هستم . آدم از خانه خودش فرار نمیکند.
شما دیوارهای خانه را خراب میکنید . سقف یك خانه بدون دیوار روی سرتان خراب خواهدشد . بهتر نیست قبل ازآنکه زیرآوار مدفون شوید اینجا را ترك‌کنید ؟

۱۰۴
حرفهای اما ، در روح متزلزل مافالدا اثر میگذارد ، مافالدا ، به اتاقش پناه میبرد و درتنهائی فکر میکند .
(تهدید اما ، جدی بود ، اعلام خطر بود . قبل ازآنکه فاجعه دیگری زندگی مارا نابودکند باید تصمیم‌گرفت .)
دنبالهٔ دارد

شاخه های گل خشك بقیه از صفحه ٦١

گلدان‌های پایه‌دار و خیلی بلند هم برای چنین دسته گل هائی نامتناسب هستند.

در صورتیکه نخواهید از گلدان استفاده کنید ، یك تنه درخت بریده، یك جعبه متناسب و ظریف و حتی‌یك ظرف قدیمی مسی میتواند گلدان‌های ابتکاری و جالبی برای‌این گل‌هاباشد، توجه داشته باشید که گل های خشك بعلت آنکه احتیاج به آب ندارند میتوانند در گلدان هائی که‌بعلت‌سوراخ بودن کمتر مورد استفاده شما قرار میگیرند گذارده شوند و آنها را اشغال کنند . برای اینکه دسته‌های گل شما بهترومحکمتر در گلدان قرار گیرند میتوانید درون گلدان را پراز شن های رنگی زیبا کنید یا ازیك قطعه «کنزا» برای قراردادن ته ساقه‌ها در آن استفاده کنید . در صورتیکه گلدان را پراز شن میکنید دقت‌داشته باشید که جنس گلدان شفاف نباشد تاش ها معلوم نباشند.

از چه نوع گلهائی میتوان استفاده کرد ؟

خشك کردن گل‌هائی از قبیل میخك و رز و گلایل چندان جالب نیست . بهتراست از گل های کمیاب و کمی وحشی که رنگهای خیلی تند نداشته باشند استفاده کنید. ساقه‌های گل گندم ، برگهای بلال و گل‌های بیابانی ، گل گارس ، ساقه های بیدمشك و امثال اینها باضافه شاخه و برگهای درختهای مختلف یاالاله‌های صحرائی همگی میتوانند بنوعی دسته گل شما را زیباتر کنند.

از طرف دیگر ، پر های رنگی پرندگان نیز میتوانند در لابلای این دسته گل ها قرار گیرند و آنها را متنوع‌تر جلوه دهند.

چگونه گلها را آماده کنیم

در موقع چیدن گل هائی که میخواهید خشك کنید باین نکات‌توجه داشته باشید:

گل هنوز کاملا باز نشده باشد، چون در آنصورت قبل از خشك شدن پلاسیده میشود . شاخه گل زیاد بلند نباشد که احتمالا با شکستن ازبین برود . در ضمن شاخه های راست و متناسب را انتخاب کنید ، چون گلو ساقه گل همان وضع و صورتی را که در موقع‌چیدن دارد حفظ‌میکند .

هرگاه میل دارید که رنگ دلخواهی به بعضی از گل ها بدهید میتوانید قبل از خشك کردن آنها مدت‌یکشب ساقه گل را در آب‌محتوی مرکورکرم یا جوهر سبز و آبی‌و مشکی ویا آبی تیلن قرار دهید. آوندهای ساقه گل ، رنگها را بخود جذب میکنند و باعث رنگی شدت گل می‌گردند . در اینصورت بعد ازرنگ‌کردن گل ها و انتخاب ساقه های محکم و زیبا و جدا کردن برگهای پلاسیده و نازیبا ، گل های شما برای خشك شدن آماده هستند.

چگونه گل‌ها را خشك کنیم ؟

در صورتیکه مایل باشید یك دسته گل را یکباره خشك کنید آنهارا در گلدانی که محتوی مخلوط آب و گلیسیرین (دوسوم گلیسیرین، یك‌سوم آب) است قرار دهید و صبر کنیدتا این محلول بوسیله گل ها وشاخه ها جذب شود . بهتر است دسته گل را در عرض این مدت در یك محل خشك و تاریك قراردهید تا رنگ طبیعی‌و اصلی‌آن حفظ شود.

یکی دیگر از راههای خشك‌کردن گل اینست که یك دسته کوچك از چند گل دلخواه خود را آماده کنید. ساقه آنها را درون یك روزنامه‌بپیچید و دور روزنامه را نخ ببندید(مواظب باشید که نخ محکم نباشد که ساقه‌ها فنرند) پس از آن دسته گل را وارونه به سقف انبار یایك محل خنك وخشك و تاریك آویزان کنید . هرچند مدت یکبار بآنها سربزنید ، مبادا خراب شوند . اگر گلی در میان دسته گل پلاسیده بود در آورید تا باعث‌فاسدشدن بقیه نشود.

نگاهداری گلهای خشك

تنها کاری که‌شما باید برای‌نگاهداری گل های خشك انجام دهید ، جلوگیری از گرد وخاك گرفتن آنهاست . برای اینکار با یك جاروبرقی یا سشوار دستی گرد وخاك آنهارا از فاصله سی سانتیمتری بگیرید یابطور خیلی ساده روزی یکبار روی آنها را فوت کنید تا گرد و خاك از روی گل کنار برود . مواظب باشید که بادست یا دستمال مخصوص گردگیری روی گلها را پاك نکنید که اثر گرد وخاك روی آنها باقی خواهد ماند. ■

نصایح طلائی آرایش بقیه از صفحه ٦٠

دراین هنگام است که کرمهای ویتامینه وهورمون دار باید در لیست وسایل آرایش شما وارد شود وعرشب قبل از خواب از آنها استفاده کنید . ماساژمرتب برای جلوگیری اززیادشدن چین‌وچروك و شل شدن پوست لازم است.

دراین موقعیت بدترین دشمن زیبائی ومتانت چهره شما آرایش غلیظ و زیاد صورت است. سعی کنید تا حد امکان از آرایشهای فانتزی خودداری کنید وبیشتر از آن متوجه سلامت پوست‌خود باشید.

پاك کردن روزانه صورت را با شیر پاك‌کن فراموش نکنید . صابون را از لیست وسائل بهداشتی صورتتان‌خارج کنید وبهیچوجه به پوست صورت خود صابون نزنید . برای شروع آرایش خود حتما از کرم مرطوب‌کننده‌استفاده کنید تا فوندیشن و پودر بخوبی روی پوستتان بخوابد . درضمن استفاده از ماسك های شفافیت پوست برای شما لازم است و به زیبا تر شدن پوستتان کمك میکند.

خوشگل شدن راه دارد بقیه از صفحه ٦٠

خواهد شد.

٣ــ ترکهای روی باسن ورانهای‌شما مطمئناً دراثر لاغر کردن بفاصله زمان کوتاهی بوجود آمده‌اند و متأسفانه بهیچ عنوان بوسیله کرم نمیشود آنهارا ازبین‌برد .

٤ــ دانه‌های سفید رنگ روی بینی شما چربی است و میتوانید با بکار بردن بخور هرچند مدت یك بار آنها راخارج کنید .

٥ــ بار ها در صفحات زیبائی نوشته‌ایم که‌استفاده از بابلیس ، موها را از بین خواهدبرد . برای‌صاف‌کردن مویتان میتوانیداز آرایشگر خود کمك بگیرید .

٦ــ برای برطرف کردن لکهای سفید روی گونه ،با پزشك متخصص تماس بگیرید .

● **دوشیزه مینا سرلك ــ** موخوره در اثر گردو خاك یااستفاده از شانه و برس دیگران و یا بکار بردن بابلیس و سشوار و خلاصه تمیز نگاه نداشتن موی سر و پیچیدن مکرو وپوش دادن زیاد بوجود میآید .برای از بین‌بردن آن ساده‌ترین راه کوتاه کردن موهاست.

● **خانم زهرا ــم ــ ١ــ** برای‌اینکه رشد موهایتان بیشتر شود میتوانید٦ هفته پی‌درپی آنرا ویتامینه کنید . کرم ویتامینه مخصوص موی‌سروبرای تقویت آنست که میتوانیدبروشوردراخل آنرا بخوانید و بدستورات نوشته‌شده داخل جعبه عمل کنید .

٢ــ زیری کف پای شما بیشتردراثر پابرهنه راه رفتن در خانه‌و پوشیدن جورابهای پلاستیکی است . برای‌اینکار میتوانید ده شب متوالی هنگام خواب کف پایتان را چرب کنید و بعد روی آن‌پارچه بپیچید . صبح با آب گرم و سنگ پا کف پاهایتان را تمیز کنید و از پوشیدن جورابهای پلاستیکی خودداری کنید ومدتی‌فقط ازجورابهای نخی استفاده کنید .

● **دوشیزه طــ الف ــ** مطمئن‌باشید که گردن بلند و کشیده مداست‌وهیچ احتیاجی نیست که بخواهید آنرا چاق‌تر نشان دهید .

● **اصفهان ــ دوشیزه س. ح ــ** با عمل جراحی پلاستیك نمیتوانید پوست خودتان را سفید کنید . کرمی را که نام برده‌اید برای پوست جوان‌شما مناسب نیست. فرصت‌کافی دارید که در آینده بااستفاده از لوازم آرایش سفیدتر شوید اما فعلا خیلی زوداست.

● **مسجد سلیمان ــ دوشیزه خــد ــ** متأسفم ازاینکه نمیتوانم دراین مورد شمارا راهنمائی کنم ، زیرا چاق شدن آنهم فقط در قسمت زانو ها امکان ندارد . در حال حاضر که مد میدی و ماکسی آمده احتیاج نیست که بی جهت خودتان را رنج بدهید .

● **دوشیزه ی ــ س ــ** از مدلهای صفحات تین برای آرایش مویتان استفاده کنید .

● **دوشیزه هایده . ن ــ** بجای‌برداشتن موهای زائد ساق پا با تیغ میتوانیداز کرمهای مختلف یا مومك استفاده‌کنید، شاید نتیجه بهتری داشته باشد.

● **خانم لقا شفیعی ــ** خواهش‌میکنم کمی بیشترتوضیح دهید و بعدانتظار جواب خصوصی داشته‌باشید . لك‌صورت شمامربوط به چیست ناراحتی کبد یا زایمان و یا آفتاب‌سوختگی ؟ و بنویسید چد مدتی است که این لك بوجودآمده تابتوانم شمارا راهنمائی کنم .

● **خانم فریده شکیب ــ** نوع رنگ مو را تغییر دهید و از مارکهای‌دیگر استفاده کنید معمولا برای اینکه رنگ مو به قرمزی نزند از کرم های مخصوص سبز استفاده کنید که میباید آنرا با رنگ مو مخلوط کرد و سپس به موها مالید .

تغذیه نوزاد... بقیه از صفحه ٦١

داخلی و خارجی آنرا محکم میمالید، نمك برای برطرف کردن لایه های شیر که به سرپستانك چسبیده است موثرترین ماده‌است ، بعداز پاك کردن بانمك یکبار دیگر آنرا در آب سرد میشوئید و سپس در کنار بطری‌در یك محلول ضد عفونی قوی قرار میدهید ، باید دقت کنید که سرپستانك لاستیکی حتما در محلول ضد عفونی غرق شود نه اینکه یك قسمت آن از آب بیرون‌باشد .

نکته دیگر آنستکه هرگز نباید بگذارید طفل بطری خالی از شیررا بمکد ، بمحض آنکه شیر بطری تمام شد باید آنرا از دستش بگیرید .

نکته بسیار مهم دیگر آنکه هرگز نباید بچه‌را بابطری شیر تنهابگذارید، هنگامی که نوزاد از بطری شیرمیمکد حتما باید در آغوش شما باشد .

شما باید بدانید مکیدن برای نوزاد تنها وارد ساختن مقداری شیر در دهانش نیست ، بلکه او باعمل مکیدن بسیاری از احساسات کودکانه خود را ارضا میکند ، ارضای این احساسات هنگامی کامل میشود که نوزاد چسبیده به بدن مادرباشد و گرمی بدن او را احساس کند .

نوزادانی که از پستان مادر شیر میخورند ازاین نظر نقص و کمبودی ندارند ، زیرا مکیدن پستان مادر لازمه‌اش آنستکه او به بدن مادر چسبیده باشد ، حال شماهم که میخواهید نوزاد خود را بابطری شیر دهید، همین کار را بکنید و طوری او را در آغوش بگیرید که گوئی از پستان خودتان شیر میخورد ، سعی کنید هنگام شیر دادن به نوزاد،یعنی زمانیکه او را در آغوش فشرده‌اید، حالتی آرام و متعادل و خوش داشته باشید ، در صورت داشتن نگرانی ، اضطراب یا اندوه مطمئن‌باشید که این حالات نیز در بچه اثر میکند وبزبان دیگر بوی انتقال خواهد یافت. حال اگر تمام نکاتی را که در بالا اشاره کردیم رعایت کردید آن وقت میتوان گفت نوزاد خود را به طرز صحیح بابطری تغذیه کرده‌اید‌وخطری او را ازین جهت تهدید نمیکند ■

وقتی بچه تون گریه می کنه ، ممکنه جاش تر باشه
اما وقتی بچه تون می خنده

بویتکس پاشه

بویتکس ـ شورت دور و کاملا جدید مجهز به کش مخصوص که در آمریکا تهیه شده و برای اولین بار در ایران عرضه میگردد شورت بویتکس در دونوع کشدار و دکمه دار مخصوص کودک شما

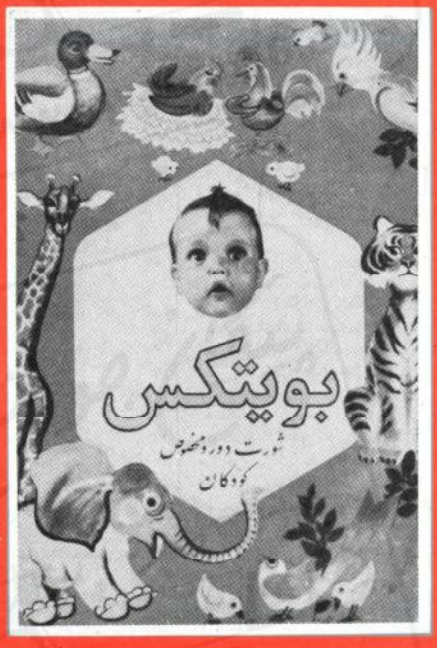

قنداق بچه بویتکس

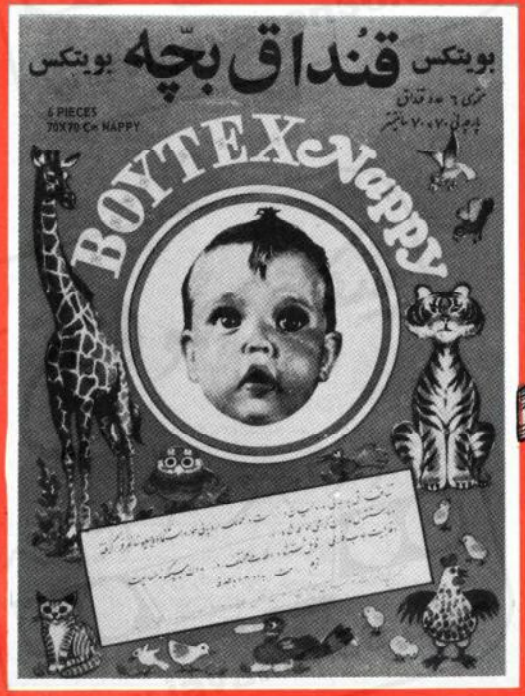

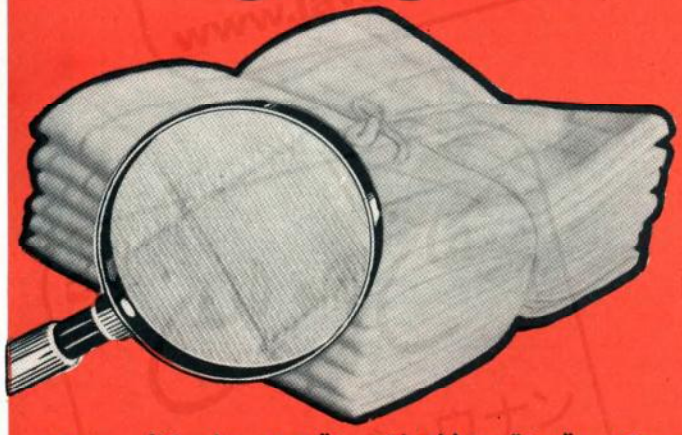

بویتکس قنداق دولایه نخی باقدرت جذب کافی بدون حساسیت ـ قابل شستشو در دفعات زیاد نرم راحت ـ بادوام و باصرفه

محصولات بویتکس در کلیه داروخانه ها و فروشگاهها دراختیار شماست .

تلفن نمایندگی : ۶۱۳۷۴۳

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

مشکل گشا...

بقیه از صفحه ۴۷

پیش پایتان خواهد بود ، یا اینکه شوهرتان را می‌بخشید و به‌او گوشزد می‌کنید که دیگر به چنین رفتاری اقدام نکند و یا اینکه اگر قصد طلاق داشته باشید خیلی ساده یکروز می‌روید به دادگاه حمایت خانواده و از شوهرتان شکایت کرده تقاضای طلاق میکنید ، بدون اینکه کسی ازین اقدامات بوئی‌ببرد، زیرا آنوقت دیگر رسوایی پیش خواهد آمدکه نه‌به‌نفع شما خواهد بود و نه به نفع شوهرتان و نه به نفع بچه‌هایتان .

ولیکن باتوجه به توصیفی که از خلق‌وخو و شخصیت‌تان برایم کردید (زنی‌دلسوز و مادری‌فداکار، جوانی را فدای خانه و شوهر و بچه‌ها کرده‌اید و صورتتان را با سیلی سرخ نگاه می‌دارید و غیره) فکر نمی‌کنم ، اهل طلاق باشید ، لذا فکر می‌کنم برفرض که حق باشما باشد و شوهرتان را خواهید بخشید و از او قول خواهید گرفت که دیگر ازاینکارها نکند .

راز دلم را با چه کسی در میان بگذارم ؟

دختری هستم ۱۶ ساله ، محصل ، مادری دارم که بعضی از مواقع بسیار خوب است و هرچه‌بخواهم فراهم میکند ، اما عیب اواینستکه هرموقع‌کوچکترین اختلافی بین ما بیفتد مثل اینکه بابك غریبه دعوا بگومگو میکند ، هرچه حرف قبلا باو گفته‌ام پیش همه افراد خانواده بازگو میکند . از این موضوع خیلی ناراحت هستم ، پس من به‌چه‌کسی‌میتوانم‌اطمینان کنم و راز دلم را بگویم .دوست صمیمی هم ندارم و مادرم را از همه‌صمیمی‌تر میدانم ، از شما تقاضامیکنم باین مادرها تذکر بدهید که راز فرزندشان را فاش نسازند و کاری نکنند حرفهایشان را بدیگران‌نگویند. ضمنا مرا هم راهنمائی کنید و بگوئید حرفم را بکی بگویم .

ش . ق

جواب :

خانم ش.ق. حق باشماست ، درین سن‌وسال که‌شما دارید احتیاج به راز دل گفتن دارید . دراین سنین انسان دربدر به‌دنبال دوست می‌گردد وگاه نیز دشمن را دوست پنداشته اسرار خودرا با اودرمیان‌می‌گذارد، بعد پشیمان میشود و به دنبال دیگری میرود،وچه‌بسا که آنهم اتفاقا خوب از آب درنیاید و زندگی‌آدمی در بحبوحه جوانی بدینمنوال تلخ می‌گردد و این‌تلخی در مراحل بعدی شخصیت آدمی اثر میگذارد .

البته همانطوری که میدانید ، بهترین دوست رازدار برای یك دختر مادر اوست ، ولیکن متاسفانه بعضی مادران به این وظیفه یا نقش تربیتی خودواقف نیستند و همانطوری که برای شما اتفاق افتاده است بارفتار خود موجب میشوند که‌دختران اعتماد خودرا نسبت به آنها از دست بدهند . پس چه باید کرد؟

نوشته‌اید محصلید ، فکر می‌کنم یکی ازمعلمان عاقل را اگر انتخاب کنید که بتواند جای مادرتان را ، البته ازلحاظ رازداری برایتان بگیرد ،بدکاری نکرده باشید . منتها سعی کنید معلمه‌ای انتخاب‌کنید که از هر حیث هم در مدرسه خوشنام و باسواد باشد و هم قدرت رهبری و محبوب شدن‌را داشته باشد ،و این تنها شما نباشید که از او خوشتان‌می‌آید،بلکه عده دیگری نیز از او خوششان بیاید .

می‌پرسید مختصات معلمه خوب کدامست؟جوابش اینست که از لحاظ : ظاهرلباس جلف نپوشید ،وظایف تعلیم و تربیتی خود را خوب انجام بدهد، زیادغیبت نکند ، سواد و معلومات داشته باشد و تقریحاتش معقول و در شأن یك معلمه باشد ، در رفتار با بچه‌ها جانب انصاف واعتدال را نگاه دارد و حب و بغض افراطی نداشته باشد و ازین قبیل .

زنم از من هدیه میخواهد ، با دست خالی !

مردی هستم ۴۳ ساله که بنا به مقتضیات شغلی سه ماه در مسافرت و یك ماه در شهر هستم . تمام حقوق و مزایایم را دراختیار زنم میگذارم و هرچه بدستم برسد برایش میفرستم و پارچه و لباس هم برایش میفرستم ، اما بازهم او ازمن توقع هدیه دارد ، درحالیکه برای من چیزی باقی نمیماند تا بتوانم هدیه هم بخرم . پنج دختر و پسر بزرگ دارم که همه در راحتی بسر می‌برند . بعداز مدتی که از مسافرت با هزار امید برمیگردم زنم از من تمکین نمیکند و با هزار بهانه از من فرار می‌کند ،می‌گوید دیگر برای ما زشت است باهم صمیمی باشیم . آخر مگر یك انسان در هر سنی احتیاج به همسر و زندگی راحت ندارد ؟ چند بار خواسته‌ام زن دیگری بگیرم. متاسفانه قانون این اجازه را نمیدهد . آخر گناه من چیست . دیگر ازین زندگی عاجز شده‌ام . خصوصا یادآور شوم که زنم تقریبا همسن خودم و شاید کمی بزرگتر است .

امضاء محفوظ

جواب :

آقای امضاء محفوظ . مرد و زن تاعمرونوانائی دارند میتوانند باهم آمیزش داشته باشندواین‌موضوع هیچ عیب نیست ، منتها در هرسنی مقتضیاتی دارد که باید رعایت شود . خانم شما به‌یقین باید از شما تمکین کنند و اگر نکردند شما میتوانید به دادگاه خانواده مراجعه کنید تا دادگاه اگر مصلحت دید برای شما زن بگیرد . ولیکن فکر نمی‌کنم ماجرا باین ترتیب هم باشد ، زیرا زنی که مرتبا از شوهرش هدیه میخواهد لابد علاقه‌ای هم به‌او دارد ، منتها در روابط زناشوئی نکاتی را مراعات میکند که شاید شما خود را ملزم به مراعات آن نکات نمی‌بینید.

در کتاب کیمیای سعادت امام محمد غزالی از قول پیامبربزرگ اسلام آمده است که مرد باید در روابط خود با همسرش بکوشد تا اول همسرش ازین روابط متمتع شود . آیا در مورد شما این موضوع صادق نیست که شما در روابط زناشوئی خود فقط‌و فقط به خود می‌اندیشید و به حوائج‌های او توجهی ندارید ؟ آیا یقین دارید که او درگذشته ازین‌روابط رضایت خاطری داشته است ؟ آیا همیشه همینطور سردمزاج بوده است ؟ این سردمزاجی از کی آغاز شده است ؟ فکر نمی‌کنید مسافرت‌های طولانی‌تان‌در این ماجری مؤثر بوده باشد ؟

البته بهتر است به این سؤالات بدقت جواب بدهید و بعد نیز نظرم اینست که اگر این دفعه‌ازشما هدیه‌ای خواست ، ولو هدیه‌ای کوچك ، آنرا حتما برایش بخرید و مضایقه نکنید . هدیه را زنان‌علامت عشق و محبت میدانند ، و یکی از علل وجودی‌مهریه که در اغلب فرهنگ‌ها نیز مثل فرهنگ ما مرسوم است ، همین موضوع است . نکته جالب اینکه‌درنوعی از پرندگان آبی نیز رسم است که نر برای تصاحب ماده باید قبلا یك ماهی به او هدیه کند. امیدوارم همین مختصر همه‌چیز را با شما درمیان گذاشته‌باشد.

شوهرم مرتبا بمن سرکوفت می‌زند

زنی هستم ۲۴ ساله . پانزده ساله بودم و در کلاس دوم درس میخواندم که پدرم به عنوان بحثدار بیکی از شهرستانها منتقل شد و هنوز یکماه نگذشته بود که یك جوان دیپلمه به‌خواستگاریم‌آمد و ازدواج کردیم ، از همان روز اول خیلی سخت‌گیری میکرد و نمیگذاشت پیراهن بی‌آستین بپوشم و بایستی چادر سیاه بسر می‌کردم ، اگر کمی ریمل می‌کشیدم‌میگفت خودت را خطمالی نکن . حالا که دارای سه بچه هستم ، در کوچکترین بحثی که پیش آید میگوید تو اصل و بی‌سوادی ، شبها دیر به خانه می‌آید واگر بگویم چرا مرا در این‌باغ بزرگ تنها میگذاری جواب میدهد که اگر دلت نمیخواهد بمانی به خانه پدرت برگرد . نمیگذارد درس بخوانم و مرتبامیگوید تو بی‌هنری ، چند بار گفته‌ام که بچه‌ها و خودم را آتش می‌زنم و نمیگذارم بچه‌ها بعد از خودم اسیر شوند ، هروقت دعوا میکنیم او قهر می‌کند و باید من بطرف او بروم ، درحالیکه او مقصر است،نمیدانم چکنم . آیا زخم زبان اورا تحمل کنم و بسازم ؟ضمنا باید بگویم که او حتی از پدرم بد میگوید و خواهر و برادرش در اروپا تحصیل می‌کنند و هیچکدام‌تعصب او را ندارند . منتظر راهنمائی شما هستم .

ص . ر

جواب :

خانم الف . ص. ر. شوهر شما خرده‌مالك است و در ده خودش زندگی میکند و زندگی در ده‌هم‌لابد بهتر از من میدانید که آداب و رسومی دارد واوهم به این آداب ورسوم معتقد و پای‌بند است ، شماهیچ گناهی ندارید که پیش از چند سالی به مدرسه‌نرفته‌اید و اگر شوهر شما دختر تحصیلکرده میخواست‌به‌سراغ شما که یك دختر خانم ۱۵ ساله بودید نمی‌آمد ، پس شما را دوست داشت و به سراغتان آمد و حالا هم اگر گاهگاهی سرکوفت می‌زند فکر می‌کنم از تعادل نباشد ، لابد شما چیزی میگوئید و از اوهم چیزی میشنوید و در دعوا هم که حلوا پخش نمی‌کنند.ولیکن نکته بسیار مهمی در نامه‌تان بود که مرا سخت به‌فکر واداشت و آن نکته اینست که نوشته‌اید بچه‌هایتان‌را آتش می‌زنید و نمی‌گذارید اسیر شوند ، اسیر چه کسی ؟ اولا این حرف زشت و ناروا نبایدحتی اززبان شما شنیده شود ،وثانیا شما هنوز ۲۴ سال بیشتر ندارید و یقین داشته باشید شوهرتان بحوبی می‌داند که اگر شما را رها سازد ، شوهر برای شماقطعا نیست و اگر هم حسادت می‌کند برای اینست که نمی‌خواهد شما را که دوره مجردیتش هستید در معرض دیدوتماشای دیگران ببیند . گرچه تمدن امروزی دیگر به ناچار همه را در معرض دید همه قرار داده است ، ولیکن باز آنجا ده است وده هم همان طوری که نوشتم‌آداب و رسومی دارد که رعایت آن گاه بسیار لازم میشود.

راهنمائی من اینست که زیاد عصبانی نشوید .جلو خودتان را نگاه دارید ، علت اینکه به او میگوئید شب زود به خانه بیاید ، چیزی جز حسادت نیست، پس شما هم به او حسادت می‌ورزید و لابد به علت علاقه به‌اوست . پس شما که همدیگر را دوست دارید چرا اینهمه اسباب زحمت یکدیگر میشوید . فکر می‌کنم تاکنون نمی‌دانستید که چقدر به‌هم علاقه‌دارید و حالا که من این موضوع را برایتان کشف‌کردم‌بهتر است بدان توجه کنید و هرگز شوهرتان را با اسرار از چیزی منع نکنید ، زیرا بیم آن میرود که به آن چیز علاقه‌مندتر شود . فکر میکنم در همین یك‌جمله همه حرفها را با شما زده باشم . ضمنا شماکه اینهمه به بچه‌هایتان علاقه‌مندید،سعی کنید بیش ازین صاحب فرزند نشوید تا بهتر بتوانید همین نونهالان رابه‌ثمر برسانید . و بالاخره خوشا به‌حال شما که از افراد خانواده شوهرتان بدتان نمی‌آید و از آنان درین‌نامه تعریف کرده‌اید .

آموزشگاه پگاه

هنر آرایش و زیبائی را در مدت سه‌ماه با حداقل قیمت بشما میاموزد هنرجویان پس از اتمام دوره باخذ دیپلم‌آرایش که مورد تائید وزارت آموزش و پرورش و وزارت کار و امور اجتماعی است نائل میگردند.
آدرس : تهران نو ایستگاه منصورآباد ـ ۲۷ متری حاتم ۸متری اول پلاك ۱۳۶

خشکبار آسیا
چهارراه شاه تلفن ۶۸۸۹۴
تهیه‌کننده بهترین آجیل وآب لیمو منحصر بفرد

تلفن مستقیم آگهی های
زن روز ۳۰۱۵۶۸

محبت معجزه میکند...

بقیه از صفحه ٤٦

نمیتوان از دست رفته تلقی کرد و بقول سعدی اگر نیکی کنیم و دردجله بیندازیم از عواقب حسنه آن در بیابان برخوردار خواهیم شد. اساسا پایه های حسن روابط بامردم را همین چیزها تشکیل میدهد.

خوبست گاهگاهی از خود بپرسیم: اخیرا شده است که به‌کسی کمکی کرده باشیم، تازگی ها هیچ شده‌است که به کسی محبتی کنیم؟ اگر روابطتان با کسی خوب نیست بکوشید وسیله‌ای پیدا کنید تابه‌او کمکی و خدمتی بکنید و یقین داشته‌باشید که‌این بهترین راه آشتی کردن است.

اگر فراموش نکرده باشید از روزی که پیشاهنگی در دنیا مطرح شده، هدف بزرگ‌هرپیشاهنگ این‌بوده‌وهست‌که بایددر روزیك‌کارنیك انجام‌بدهدونباید بگذاردکه شعله عشق و محبت دردل او به‌خاموشی گراید. واگر این شعار پیشاهنگان را اقتباس کنیم، تردید نیست که روابط ما باسیاری از مردم بسیار خوب خواهد شد.

سومین نکته اینست که اگرمی‌خواهیم بامردم دوست و رفیق باشیم باید به سرگرمی ها و علائق واعتقادات آنها احترام بگذاریم، احتمال دارد که آنها متقابلا به فکر کشف علائق‌شمابیفتند، وهمین موجب میشود که رابطه برادرانه‌ای میان شما ومردم برقرارشود. روش‌دشواری نیست، علائق دیگران را بمخاطر بسپارید و بعد در باره آنها از آنها سؤال بکنید.

مثل سؤالات زیر:

حال‌پسر شما چطور است؟ آیا اخیرا هیچ فوتبال کرده‌اید؟ یا هیچ تابلو کشیده‌اید؟ آن گرفتاری که داشتید برطرف شد؟ سؤالاتی ازین قبیل موجب میشود که روابط شما باهمنوعانتان حسنه گردند. «چارل روت» در کتاب خود باعنوان «دائرةالمعارف‌اسرار توفیق» چنین می‌نویسد:

«یك کلمه هست که دارای نیروی افسونگرانه عجیبی است واین نیرو و قدرتش نیز آنست که بیدرنگ میان شما و دیگران گرمی و صلح وصفابه وجود می‌آورد. لابد حدس زده‌اید که منظورم کدام کلمه است. این کلمه همان کلمه «شما»ست. علت قدرت جادویی این کلمه همانا خودخواهی جبلی و فطری ابناء بشر است و بهشما قول میدهم که اگر این کلمه راسه‌برابربیشتراز کلمه «من» به‌کار ببرید، توفیق‌تان در حشرو نشر مردم مسلم‌است.»

فراموش نکنید که ازین کلمه میتوان دراوضاع واحوال دشوار یادر موقعی که با آدمی تندخو روبرو هستید، بخوبی‌استفاده کرد. بگذارید دیگران برای شماازخودشان حرف بزنند. به افکار آنها توجه وعلاقه نشان دهید. ونظر یاتوصیه آنهارابخواهید وبعد صمیمانه ازآنها تشکر کنید. اگر چنین بشود تصور نمی‌کنم نتیجه‌ای‌نگیرید. اما ازیادنبرید که رفتارتان نباید ساختگی باشد، بلکه آنچه میگوئید ویا میکنید صمیمانه وراست باشد. لبخند بایداز دل ریشه گیرد وگرنه نه تنها کسی را جلب نمی‌کند، بلکه مردم راازشخص فرارمیدهد، واینراهم بگویم که فکر نکنید که‌دیگران متوجه ساختگی بودن رفتار مانمی شوند، خیر، بخوبی می فهمند، چون همانطوری که گفتم «دل بدل راه دارد».

چهارمین نکته اینست که هیچوقت سعی نکنید آبروی کسی را ببرید یا خطایی را که‌کرده‌است باخشونت به رویش بیاورید. منظورم اینست که کسی را خوار یابی مقدار و کوچك نسازید، زیرا نه‌شما ونه من ونه هیچکس دیگر دوست نداریم تحقیر و خوارشویم و فراموش نباید کرد که همه مثل خودما به شرف وخودخواهی خودشان علاقه‌مند هستند.

گاهی حتی اگر حق بامابا‌شد باز باید طوری بادیگران رفتار کنیم که‌مغرور گرنگاهی برای، خودشان‌داشته‌باشند، واگر اینقدر قوه تخیل داشته باشیم‌که بتوانیم خودمان‌را بجای دیگران بگذاریم، آن وقت متوجه میشویم که چگونه میتوان از خوار کردن دیگران پرهیز کرد. آدمیان قادرند به موقع هیجانات تند وتیزی که‌به انفجار بیشتر شبیه است ازخود نشان‌بدهند و فکر نکنید که وقت زیادی برای این انفجار عاطفی واحساسی لازم‌است. ازینرو باید بازیرکی و مراقبت باآنها رفتار کرد.

اگر میخواهید روابط انسانی‌تان با دیگران خوب باشد، بایداز کلام یاعملی که بنحوی از انحاء به شخصیت آنهالطمه وارد آورد، خودداری کنید.

پنجمین نکته اینست که بیهوده و بیجهت از خودتان بادیگران حرف نزنید. اگر کسی در مورد خودتان ازشما سؤال کرد البته جوابش را بدهید، ولیکن اگر دائما بخواهید از خودتان بادیگران‌حرف بزنید موجب ملال خاطر آنان خواهیدشد. نمیدانم متوجه شده‌اید که مردم آدم‌های خودخواه و متکبر را زود کشف میکنند و از آنها دوری میجویند. البته همه ما دوست داریم پیوسته از خویشتن حرف بزنیم، ولیکن ضبط نفس لازمست، یعنی خودداری. اگر مرتبا از خودمان بادیگران سخن بگوئیم، نشانه آنست که ما به دنیای کوچك شخص خود خو کرده‌ایم و دیگر قادر نیستیم به آنچه خارج ازین دنیای محدود میگذرد، توجه کنیم. درست است که همه مردمان خودخواهند، ولیکن دلشان‌میخواهد که دیگران کمترازآنها خودخواه باشند و خیلی زود حوصله‌شان ازکسی که مثل خود آنها خودخواه باشد سرمیرود.

ششمین نکته هم اینست که هرقدر بخواهیم زیرك و نکته‌دان باشیم بازگاه میشود که به‌راه غلط بیفتیم واشتباه‌کنیم. وقتی که چنین اتفاق می‌افتد بهترین‌راه اینست که بیدرنگ وبه وضوح معذرت بخواهیم.

سعی کنید به خطای خود، نزدکسانی که این خطا به آنها مربوط می‌شود، اعتراف کنید. همچنان‌که‌در مورد دیگران سختید در مورد خود نیز سخت‌گیرباشید. **یك چنین اعتراف صریح به خطاها آنقدر در روزگار مانایاب است که خیلی زود مورد تحسین قرار میگیرد و مجور میشوند که واقعا گناه مارا ببخشایندواز خطای ما سخن بمیان نیاورند. حتی یك گره موجب میشود که رشته محبت دوشخص پس از آشتی‌بهم نزدیك‌تر شود. منتها نباید این رشته را به امیدکوتاه‌ترشدن، عمدا زود زود پاره کرد. به آنچه گفتیم عمل کنید. عذرخواهی روابطی راکه در حال منهدم شدن است بهبود میبخشد و چه بساکه موجب تقویت آن میگردد. اگر بدانچه درین مقاله گفته آمد عمل کنید خواهید دید که روابطتان بامردمان‌خیلی بهتر از گذشته خواهد شد.**

واین گفته یك حکیم شاعر که «محبت معجزه میتواند بکند» براستی که اغراق‌آمیز نیست... ■

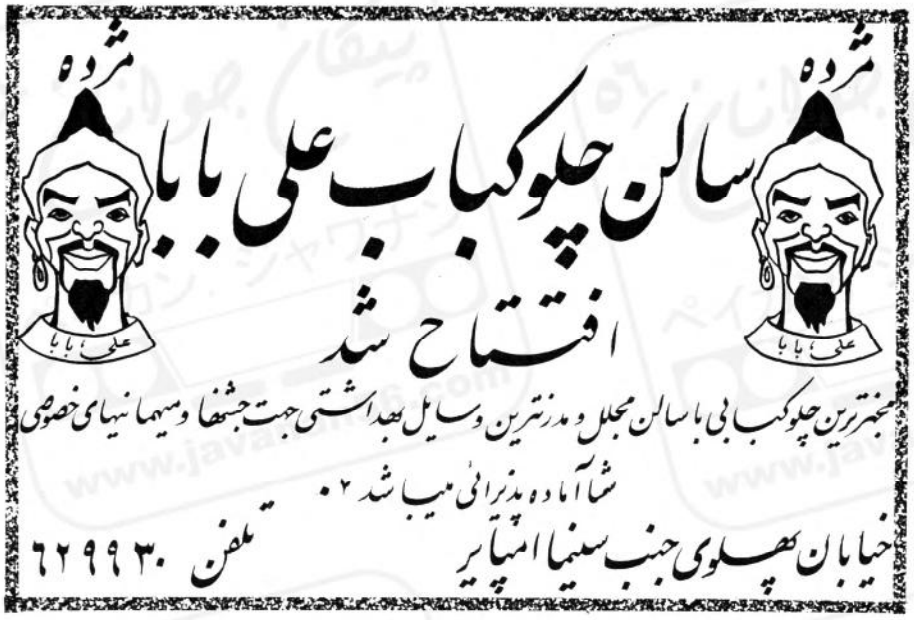

فارینا

فارینا توسط پزشکان برای تغذیه ورشد نوزادان واطفال توصیه میشود **فارینا** بسیدکمپانی کواکر اوتس، سازنده مواد غذائی مخصوص اطفال وخانواده هاکه شهرت جهانی دارد تهیه میشود.

از **فارینا** میتوان به صورت یك غذای اشتها آور در سهل الهضم برای سالخوردگان استفاده کرد که هم لذت بخش وهم مفید است. **فارینا** درکلیه داروخانه‌ها وسوپرمارکت ها موجود میباشد.

یك کلاغ چهل کلاغ میشود و مردم بیکار خبررا بزرگ وبزرگتر میکنند وبگوش طرف میرسانند .

(عباس) ازحمد درحال جنون بود . سرازیا نمیشناخت . بمن گفتند عباس‌وقتی این‌خبررا شنید بقدری عصبانی شدکه با مشت به‌تنه درخت کوفت، بطوری که پوست درخت فرو رفت وگودافتاد ودست خودش مجروح وخونین شد . من که نمیتوانستم اورا بانقصاص حسین کث بزنم میخواستم کاری بکنم‌که خودش خودش رابیازارد واز درون رنج ببرد . کمی دلم خنك‌شد و قلبم آرام‌گرفت . روز بعد هم دیدم که عباس دستش را پانسمان کرده و تانزدیك مچ بسته است . پوزخندزدم وخوشحال‌شدم، اوپوزخند مرا دید وفهمید اما بروی خودش نیاورد .

چند روزگذشت . پنهانی یك تابلومنظره ابریشم دوزی‌کردم‌وبرای (حسین)فرستادم وتعمدا طوری این هدیه رادادم‌که باز هم زنان فضول وخبرچین همسایه به عباس بگویند . من بیك‌چیزوقوف‌کامل واطمینان داشتم ، بهمین علت بابی‌پروائی این قبیل اعمال را انجام میدادم . من میدانستم که باوجود حسین وعباس جوان‌دیگری ازاهالی ده خودمان ودهات همسایه براغ من‌نخواهد آمد وخواستگاری پیدا نخواهد شد . شایعه به‌همه‌دهات دور ونزدیك‌رسیده بود وتقریبا ده پانزده هزار روستائی زن ومرد وبچه میدانستند که برسرمن بین حسین وعباس نزاع واختلاف هست ، در اینصورت‌کی جرئت داشت ازمن‌خواستگاری کند وداوطلب ازدواج شود ؟ هیچکس . خوب . حالاکه کار باینجا کشیده چرا من ازمحبوب خودم دفاع نکنم و دراین‌جدال اورا تنها بگذارم ؟ نه. این ازجوانمردی بدور وخلاف مذهب وعشق است .

(حسین) تابلواپریشم‌دوزی را قاب کرد ودراتاق خوبش آویخت . اما یك هفته بعد تابلو مفقود شد وهمه فهمیدند که سرقت تابلوکار عباس است . باز من بروی خودم نیاوردم وسرگرم دوختن یك تابلو دیگر شدم. بدبختانه این‌بار پدر ومادرم که خبر تابلو اولی را شنیده بودندفهمیدند ودوتائی جنان‌کتکی بمن زدند که نزدیك بود دستم بشکند وبرای همیشه از دوختن وکار ظریف انجام دادن محروم شوم .

حسین بهبود یافت وازخانه بیرون آمد، اما رابطه من واو قطع نشد . تا وقتی بستری بود هرروز به عیادتش میرفتم و بعد نیزدرگوشه وکنار ونقاط خلوت یکدیگررا ملاقات‌میکردیم . عباس‌میدانست که من واو ملاقاتهای پنهانی داریم و بسیار میکوشید که یکروز ، یکبار، جانی مچ مارا بگیرد وافتضاحی درست کند ، اما موفق نمیشد ، زیرا من وحسین هرروز هم محل دیدار را تغییر میدادیم و هم ساعت آنرا . نتیجه این میشد که عباس ازبچه‌های کوچك آبادی فقط می‌شنید‌که حسین ومرضیه درفلان نقطه باهم دیده شده‌اند . با شتاب خودش را به‌آنجا میرسانید وفرداهم درهمان نقطه منتظر میایستاد ، امادرهمان لحظات باو خبر میدادندکه حسین ومرضیه آنطرف ده در فلان باغ باهم هستند . شتابان به آنجا میآمد ، اماوقتی میرسیدکه ما رفته بودیم.

باین ترتیب اوبیچاره ودرمانده شده بود وکاری ازدستش برنمیآمد . یکروز که من ازخانه مادر بزرگم بازمیگشتم دریکی ازکوچه‌های ده(عباس)را دیدم. اوسواربر اسب‌بودومثل‌جوانان‌شهری‌پیراهن‌رنگارنگی بتن داشت . تامرا دید از اسب پیاده شد وحیوان‌را رهاکرد ونزدیك آمد وگفت :

ــ مرضیه . میخوام باهات حرف‌بزنم .

من گفتم :

ــ من باتو کاری ندارم .

ــ گوش کن مرضیه . این حسین‌واسه تو شوهر نمیشه . تاکی میخوای توی‌خونه بموني . الان نوزده سالته . تامن زنده‌ام نمیذارم شماها بهم‌برسین . بهتره باین دعوا خاتمه بدی وبامن عروسی کنی . بخداقسم میخورم که بهترین‌زندگی‌روبرات فراهم کنم . میبرمت شهر ــ هرچی‌دوست داشته باشی برات میخرم . میذارم درس بخونی ومعلم بشی . منهم درس میخونم و میرم توی یکی ازاداره‌جات دولتی‌مستخدم میشم . اصلا توی ده نمیمونیم . میدونم دلت میخواد شوهرت اداره‌جاتی باشه ...

حرفش را بریدم وگفتم :

ــ اداره‌جاتی. خاك برسرت. حرف‌زدنتو بلدنیستی . من ازتو بیزارم . چشم‌دیدنتو ندارم . دلم میخواد بمیری و من راحت بشم .

ــ آخه چرا . من که تورو دوست دارم.

و با گفتن این جمله نزدیکتر آمد و خواست بازویم را بگیرد . من خودرا کنار کشیدم و سیلی محکمی‌بگوشش زدم . اینهم دلم راخنك نمیکرد .بخاطر کتکی که بیگناه به‌حسین زده‌ومدتی اورا بیمار و بستری کرده‌بود چنان‌ازاوکینه داشتم که دلم میخواست بادست خودخفه‌اش کنم، لذا تاسیلی‌را زدم شروع کردم به جیغ کشیدن و کمك خواستن.

ــ ای خدا. مردم. کمك کنین. این لندهورازجون من‌چی میخواد . چرا دست از سرم ورنمیداری . کمکم کنین. بدادم برسین.

صدای جیغ من حتی اسبرا بوحشت انداخت . عباس نمیدانست چه کند . گیج شده‌بود. دستپاچه شده‌بود ومرتب میگفت:

ــ مرضیه . مرضیه .تورو‌خدا جیغ نزن . من‌که کاری نکردم . مرضیه . مرضیه .

امامن باز هم جیغ میکشیدم وازمردم کمك میخواستم . درخانه‌هاباز شد و زن ومرد و بچه بیرون‌ریختند و این موقعی بود که عباس با دستپاچگی روی اسب‌پرید و بسرعت ازآنجا دور شد. اهالی گرد مراگرفتند . من که رل خودرا خوب میدانستم بدروغ غش کرده وخودرا در آغوش زنها انداختم . همه منوحش و ناراحت‌شده‌بودندو به کدخدا و ناپسری‌اش (عباس) فحش میدادند و نفرین‌میکردند. یکی دوید آب آورد . دیگری شربت‌فراهم کرد. سومی با این اعتقاد که ترسیده‌ام انگشتش را به نمك میزدودر دهنم فرو میکرد . چهارمی مشت‌ومالم میداد.خلاصه هر کس برای بهبود حالم خدمتی انجام میداد ، در حالتی که من کاملا سر حال و ازاینکه موفق شده‌بودم احساسات‌عمومی‌را بنفع خودم و حسین و به ضد عباس تحریك کنم خوشحال بودم.

بالاخره چشمانم را گشودم و گریه‌کنان به‌خانه رفتم . پدرومادرم وقتی ماجرارا شنیدند بی‌اندازه خشمگین شدند و پدرم باتفاق دونفر دیگر از معمرین نزد کدخدا به‌شکایت رفت. عباس هم آنجا بود. من نمیدانم آنها چه گفتند وچه شنیدند ،اما این‌نکته در خاطرم ماند که عباس تهدید کردوو گفته بود :

ــ من که‌کاری نکردم‌و دست به مرضیه نزدم .اون دروغی جیغ کشید . میخواست منو پیش مردم‌رسوا کنه ،اما واسه همینکارش یه بلائی سر حسین‌میآورم که‌تازنده‌است یادش‌بمونه و دلش بسوزه .

آخرین مسابقه...

بقیه از صفحه ٤٥

بود ومنهم اورادوست داشتم و هرچه در راه ما موانع بیشتر ومشکلات عظیم‌تری قرار میگرفت آتش اشتیاقمان شعله‌ورتر میکردید . حسین باوجود همه تهدیدها ومخالفت‌ها چندتن از زنان خانواده‌اش‌را بخواستگاری من فرستاد وطبعا پاسخ رد شنید ، اما همین هم آتش‌خشم عباس را مشتعل‌کرد وکار را بجای خطرناك‌رسانید.

یکروز زیر بازارچه ده که فقط هفت دهانه دکان‌داشت عباس و حسین باهم روبرو شدند : حسین داشت‌گندم میکشید که عباس رسید . همه ماجرای دشمنی‌آنها را میدانستند وهمین‌که آنهارا در کنار هم دیدند حدس زدند که اتفاقی خواهدافتاد.

عباس شروع کرد به متلك‌گفتن . میخواست حسین‌را عصبانی‌کند که حمله از جانب او شروع شود . حسین آنطورکه بعد ها برای من گفت چون منظور اورا میدانست سکوت اختیارکرد وحرفی نزد . او گفت وبازهم‌گفت و ازحسین هیچ پاسخی‌نشنید. عاقبت اظهار داشت :

ــ مردم نون ندارن بخورن هوس زن گرفتن میکنن . یکی بهشون بگه خاك برسرتون ، برین یه جفت کفش بخرین پاتون بکنین .

مش عین‌اله میکوشید اورا بسکوت و آرامش دعوت کند ، اما موفق نمیشد . سرانجام حسین سکوت را شکست وگفت :

ــ اگه بمن میگی من سه جفت کفش دارم ، گرسنه هم نیستم چون درآمدم از تو خیلی بیشتره . تونون‌خور شوهرننه‌ات هستی و سرسفره اون می‌شینی ، اما من سه نفر دیگرم اداره میکنم وقدرت دارم چندنفر دیگرونون بدم. توبرو فکری‌بحال خودت بکن‌که اگه بری شهر ویااگه‌تو‌هر نه‌ات بمیره باید عملگی بکنی یاناوه کش بشی وزنبه گل روی دوشت بذاری و ببری بالا .

این حرف کافی بودکه جنگ را آغاز کند . درواقع عباس انتظار چنین پاسخی رامیکشید . همین‌که جمله حسین تمام شد حمله‌را شروع کرد وبطرف حسین پرید. زدوخورد درگرفت وچون عباس قوی‌تربود توانست حسین را مغلوب کند. شب خبر رسیدکه حسین با سرودست مجروح و دندان شکسته درخانه‌بستری شده‌است. پدر و مادرم بی‌تفاوت بودند ، اما من حال دیوانگان راداشتم . چند ساعتی پنهان و آشکار گریستم وروز بعد بدون اینکه‌بیمی بدل راه بدهم وحساب‌عکس‌العمل عباس را بکنم به خانه (حسین) رفتم وازاوعیادت کردم .

میدانستم به‌عباس خبر میدهند و او دیوانه میشود. منهم همین را میخواستم . تصمیم‌گرفته بودم‌دل‌اورابسوزانم ، اگرچه اینکار به‌زیان بیشترم‌دونفرمان تمام شود. همسایگان گوش بگوش خبر را پخش کردند تابچه‌ها شنیدند و بچه‌ها که همیشه برای اشخاصی‌چون عباس خبرچینی‌میکنند باوگفتند که (مرضیه) به‌عیادت حسین‌رفته وساعتی‌کنار اونشسته است . خدا میداند چه چیزهای دیگری هم‌گفته بودند .معمولا

مرضیه هرکاری بامن بکنه من تلافیشو سر حسین درمیآرم ،چون میدونم بجای حسین اورنج میکشه‌و غصه میخوره .

پدرم دراین مورد بامن حرفی نزد. فردای آنروز یکی‌ازدونفر همراهان پدرم ماجرارابرای من تعریف کرد، بعدهم‌سفارش کرد که‌به‌حسین توصیه کنم مراقب‌خودش باشد. منهم به‌حسین گفتم .او که در هر حال‌جوان مغروری‌بود شانه‌هارابالاانداخت وگفت :

ــ ولش کن. اوندفعه هم من ازش نخوردم . منم زدمش ، اما از بد شانسی افتادم روی زمین مجروح شدم. چوب‌قپون هم‌افتادروی دستم رگ‌برگ شد.

بازهم من‌ازاو خواهش کردم که چندی مراقب خودش باشدوتنها بنقاط خلوت نرود .اوخندیدو بخاطر دل من قول‌داد ،اماعملی نکرد . سه روز بعد عباس کینه‌توز بد قلب سنگدل باتفاق دونفر دیگر ازدوستانش حسین‌را غافلگیرکردندو دست‌بسته باباغ‌بردندو بعدازاینکه بقصدکشت باشلاق و چوب کتکش زدنداوراواروناه‌به داربست درخت موآویختندو پی کارخود رفتند. هدفشان واقعا این‌بود که او بمیرد. بیچاره حسین دوساعت آویخته بود. تا دهان و دست‌بسته نه میتوانست فریادبزند ونه خودرانجات دهد. ازبینی‌اش خون جاری شده‌وتقریبا مرگش نزدیک شده‌بود که یکی‌از بچه‌های ده‌برای دزدیدن انگور واردباغ میشود واو رادر آن حال می‌بیند. ابتدا میترسد و میخواهد فرار کند ،اما بعد حسین‌را میشناسدو بلافاصله میفهمد که این کار چه کسی است . قبل ازهراقدام دهان‌ودست حسین راباز میکندو سپس به خارج باغ میدود واهالی‌راخبر میکند. بالاخره مردم به باغ ریختند وحسین‌را از مرگ نجات دادند، اماحال‌او بقدری‌وخیم بود که ناگزیراورابه درمانگاه چند کیلومتری آبادی انتقال دادندو بستری کردند.

حسین دو روز دردرمانگاه بستری‌بود تا بهبود یافت و به ده‌بازگشت. همه باو توصیه‌میکردند که بفرزاندارمری مراجعه وشکایت کند. منهم گریه کنان ازاوخواستم که عباس را به‌اتهام قصد قتل واقدام به جنایت تحت تعقیب قراردهد، اماو بازهم روی غرور و یکدندگی گفت:

ــ نه، من‌ازش شکایت نمیکنم. اولا فایده نداره ، ثانیا شکایت و چغلی کار زنهاست . مرد هیچوقت‌شکایت نمیکنه . من باید قدرت داشته باشم خودم باهاش مبارزه‌کنم . خودم باید پوزه‌شو به خاک بمالم‌وشکستش بدم ، از شکایت چیزی گیرمن نمیاد ، چون عباس صدتا شاهد میاره که‌اون‌موقع توی ده نبوده .

و بالاخره هم شکایت نکرد. بهار و تابستان و پائیز آنسال هم گذشت‌و زمستان رسید. زمستانی سخت و طاقت‌فرسا. مبارزه بین‌عباس و حسین همچنان‌ادامه‌داشت‌و چند بار دیگر عباس روی کینه و حسد حسین را کتک زد، اما من هردفعه با حیله‌های زنانه و ابراز محبت بیشتر دلش را میسوزاندم و رنجش میدادم ، بطوریکه شنیدم یکی‌ازرفقایش گفته بود من دراین مبارزه شکست خورده‌ام وناچارم این‌دفعه مرضیه‌را بکشم و قسم خورده بود که مرا زیردست‌و پای‌اسب بگذارد . عباس اسب گرانقیمتی‌داشت که قبلا متعلق به ارباب بود. ارباب پس از اصلاحات ارضی همه چیزش رافروخت واسب رانیز به‌بهائی ارزان به کدخدا واگذار کرد و بعدعباس آنرا تصاحب کرد.

آنروز سردو برفی زمستان باز من به دیدن حسین رفتم. روز پیش قرار گذاشته بودیم که پشت آب انبار یکدیگر راملاقات کنیم . ده ما آب‌انبار بسیار بزرگی داشت که‌ارباب آنرادارتفاع ساخته بودوبرای آبیاری و ذخیره آب‌از آن استفاده میکرد. بعد از رفتن ارباب آب انبار در اختیار شورای ده قرارگرفت‌که‌همه اهالی بتساوی از آن استفاده کنند.

به‌بهانه خریدابریشم‌از خانه خارج شدم‌و بدیدارحسین شتافتم . روز بسیار سردی‌بودومن چون کفش لاستیکی پا داشتم سر میخوردم وچندین بار نزدیك بود نقش زمین شوم . بالاخره بآنجا رسیدم و حسین را منتظر خود دیدم . روی هره دیوار نشستیم وبه صحبت پرداختیم .هنوز چند دقیقه نگذشته‌بود که ناگاه سایه‌ای پیداشدو تاماآمدیم‌بخود بجنبیم با عباس روبرو شدیم . بدبختانه چون زمین‌پوشیده ازبرف‌بود ، صدای سم‌اسب را نشنیدیم . عباس‌مارا که دید از روی زین پائین‌جست. من‌خواستم بگریزم ،اماحسین دستم‌را گرفت وآهسته گفت :

ــ کجامیری ؟ وایسا ببینم چی میگه؟

عباس گویا این جمله‌را شنید ودرحالی که از خشم و حسد و ناراحتی میلرزید گفت :

ــ من کاری‌باهاتون ندارم . خیلی وقته که میخوام دوتائیتونو یه‌جائی گیر بیارم باهاتون حرف‌بزنم .نترسین. هیچ کاری نمیکنم .صدامم درنمیاد.

ــ چی میخوای بگی ؟ حرف حساب تو چیه. ازجون من چی میخوای ؟

این سؤال را من کردم و آنقدر عصبانی بودم که‌اگر کلمه‌ای تندو برخلاف منطق‌بر زبان میآورد باو حمله‌ور میشدم‌و چشمش رابا ناخن از حدقه‌بیرون میآوردم. او درحالی که با دهانه اسبش بازی میکرد گفت :

ــ بالاخره بایدباین کار خاتمه بدهم. تا کی ما سه نفر میتونیم سرگردون‌باشیم . باید تکلیف مایه‌سره‌شه . مرضیه یاباید زن من بشه یاباتو عروسی‌بکنه .

ــ من زن‌تو نمیشم .

ــ دست خودت نیست . من اینجوری ازمیدون درنمیرم ، چون پیش مردم رسوا میشم . حاضری یه‌کاری‌بکنیم .

حسین که تاآن لحظه ساکت بود پرسید :

ــ چکاری ؟

ــ الان که‌هوا سرده وزمین برفیه ، چندروز بعدازنوروز من و تو یه مسابقه میدیم . مسابقه‌اسب سواری .

ــ من‌اسب ندارم .

ــ برو اسب هرکسی‌رو میخوای بگیر. اختیار داری از حالا تا بیست روز بعد ازنوروز بهر جائی که دلت میخواد بری و اسب هرکسی‌رو که‌میدونی خوب میدوه قرض بگیری. اونروز من وتو مسابقه‌میدیم. اگه من برنده شدم مرضیه مال من ، اگه تو بردی من‌میرم کناروازه‌میدم که‌بامرضیه عروسی کنی.

من پوزخندی زدم‌وگفتم :

لطفاً ورق بزنید

SONY

مدل TC-330

ضبط‌صوت استریوفونیک دوقلو (حلقه‌ای وکاست)
برای دوبدکردن نوار حلقه‌ای برروی کاست وبالعکس

مدل STR-6040

تیونر امپلیفایر با امواج متوسط و اف ـ ام استریو با قدرت ۴۵ وات

مدل TA-1144

آمپلیفایر استریوفونیک با قدرت ۱۵۰ وات
۸ اهم وقیمت فوق‌العاده مناسب .

مدل HP-222

رادیوگرام استریوفونیک با امواج متوسط
واف ـ ام استریو بقدرت ۴۰ وات

باجدیدترین محصولات سونی آشنا شویم
محصولات سونی باموفقیت جهانی

نمایشگاه وفروشگاه سونی ـ خیابان نادری شماره ۴۲۰ تلفن ۳۱۲۹۸۵ ۳۱۳۹۰۷

مراکز فروش :
استریوملت ـ خیابان ایرانشهر جنوبی .استریو آلبی .خیابان شاه ، فروشگاه یادگار ، خیابان پهلوی جنب سینما امپایر نوای موسیقی خیابان پهلوی . پارلاساعی . فروشگاه‌ارك .خیابان فردوسی . فروشگاه فردوسی .
کلیه‌شرکت‌های تعاونی وفروشگاه های معتبر .

جواب کاشفی جواب

حرفی‌بزند اسب‌را بحرکت درآوردو رفت. فردا همه مطلع بودند. من متحیرم که او چگونه و با چه‌وسیله‌ای خبر مسابقه را پخش کرد که بدون مبالغه فرد فرد اهالی از آن آگاهی یافتند. شاید افراد دهات مجاور نیز دانستند که سرانجام بیست روز بعد ازنوروز ماجرای بزرگ عشقی پایان می‌یابد وتکلیف من روشن میشود. عده‌ای خوشحال وجمعی اندوهگین بودند. زنها عموما اظهار همدردی و دلسوزی میکردند ووقتی مرا تنها می‌یافتند برسبیل دوستی میگفتند این قرار را برهم بزنیم وزیربار قبول مسابقه نرویم. عجیب بودکه دراین قرار هیچکس به احساسات، به‌قلب من اعتنائی نداشت. هیچکس ازمن نپرسید که آیا من حاضرم در صورت‌شکست حسین باعباس ازدواج کنم یانه. این موضوع را با حسین درمیان گذاشتم، اما او خواهش‌کردکه بخاطر رعایت قولی که داده‌ایم بپذیرم واگر تصادفا عباس برنده شد با او ازدواج کنم، زیرا درغیر اینصورت سوء نیت ما ثابت میشد واثر نیکوئی‌که کار ما در روح وقلب مردم گذاشته بود ازبین میرفت.

این شجاعت بسیار بزرگی بود. شجاعت که نه. نه، این یك حماقت بود. این دیوانگی بود. حسین چگونه و با کدام اسب میخواست با عباس مسابقه بدهد و برنده شود. اوحتی یك یابو نداشت. در طویله آنها علاوه بر چند گوسفند و یك گاو شیرده، دوالاغ سفید نیز وجود داشت. همین، واین مسخره بود که با الاغ واردمسابقه شود.

من ازهمان روز درصدد یافتن اسب برآمدم. اینجا وآنجا بدنبال یك اسب راهوار میگشتم. پدرومادرم مرا رنج میدادند وبا ایجاد محدودیتهای کشنده، و خفقان آور مانع فعالیت میشدند، اما من کارخودم رامیکردم وبوسیله دوستانم در همه دهات دورونزدیك جست وجو بعمل میآوردم. جست وجو برای یافتن یك اسب‌که بتواند با اسب تندرو و گرانقیمت عباس مسابقه بدهد وبرنده شود. حسین خودش خونسرد بود. بی‌توجه بود. مثل اینکه مدانست شکست میخورد، لذاتلاش بیهوده نمیکرد. هرنوع فعالیتی رابیهوده میدانست وپیش خود فکر میکرد که چرا زحمت بکشم وپیش‌این وآن‌روبیندازم و دست‌درازکنم. من‌که شکست میخورم‌بهتر است در تمام این مدت خونسرد و بدون فعالیت بمانم.

اما من، من چگونه میتوانستم خونسرد باشم. نه. هرروزی که میگذشت التهاب و ناراحتی من بیشتر میشد وغم درون سینه‌ام سنگینی دردناکتری می‌یافت. چیزی به نوروز نمانده بودکه یکی از دوستانم خبر دادکه پسر حاجی غلامعلی آسیابان(چیدر) اسبی داردکه نسبتا ازاسبهای دیگرجوانتر وتندروتراست. اسبهائی که تا آن روز دیده وسراغ گرفته بودیم. یك روز جمعه من وحسین ودو دختر وسه مرد دیگر بایك گاری چهارچرخه دواسبه بطرف (چیدر) که تقریبا هشت‌کیلومتر باده ما فاصله داشت حرکت کردیم. نزدیك ظهر به آنجارسیدیم (یك‌راست بسراغ اسمعیل خان) پسر جوان حاجی غلامعلی آسیابان رفتیم. او بادیدن یکدندگی بادی در غبغب انداخت و گفت:

ــ باشه. قبول دارم. اگه شده من پای پیاده بااسب‌تو میدوم وبرنده میشم. خدا تورو شکست میده. ماکسی‌رو نداریم جز خدا. خداجای عدل نشسته. مطمئن باش که من اگه با یابو هم باهات مسابقه بدم ازت میبرم و شکستت میدم.

عباس بقهقهه تمسخر آمیزی خندید وبرای محکم کردن‌میثاق دستش‌رابه‌طرف حسین دراز کرد وگفت:

ــ باشه. ببینیم خدابرای توکه اینهمه بهش اعتماد داری چیکار میکنه. قرارما بیست‌روز بعداز نوروز. چه‌ابری باشه چه آفتابی، مسابقه من و تو انجام میشه.

حسین از دست دادن بااواکراه داشت اما بخاطر رعایت نزاکت دست‌عباس را فشرد و اظهارداشت:

قبول دارم. اون روز خیلی دور نیست، تاچشم بهم بزنی میرسه. این‌برات درس خوبی میشه که همه عمر یادت میمونه.

باتگاه میخواست مرابخورد. چشم از صورتم برنمیداشت. چیزی‌برای‌گفتن داشت، اما جرئت نمیکرد برزبان آورد. بالاخره روی زین نشست‌و بی آنکه دیگر

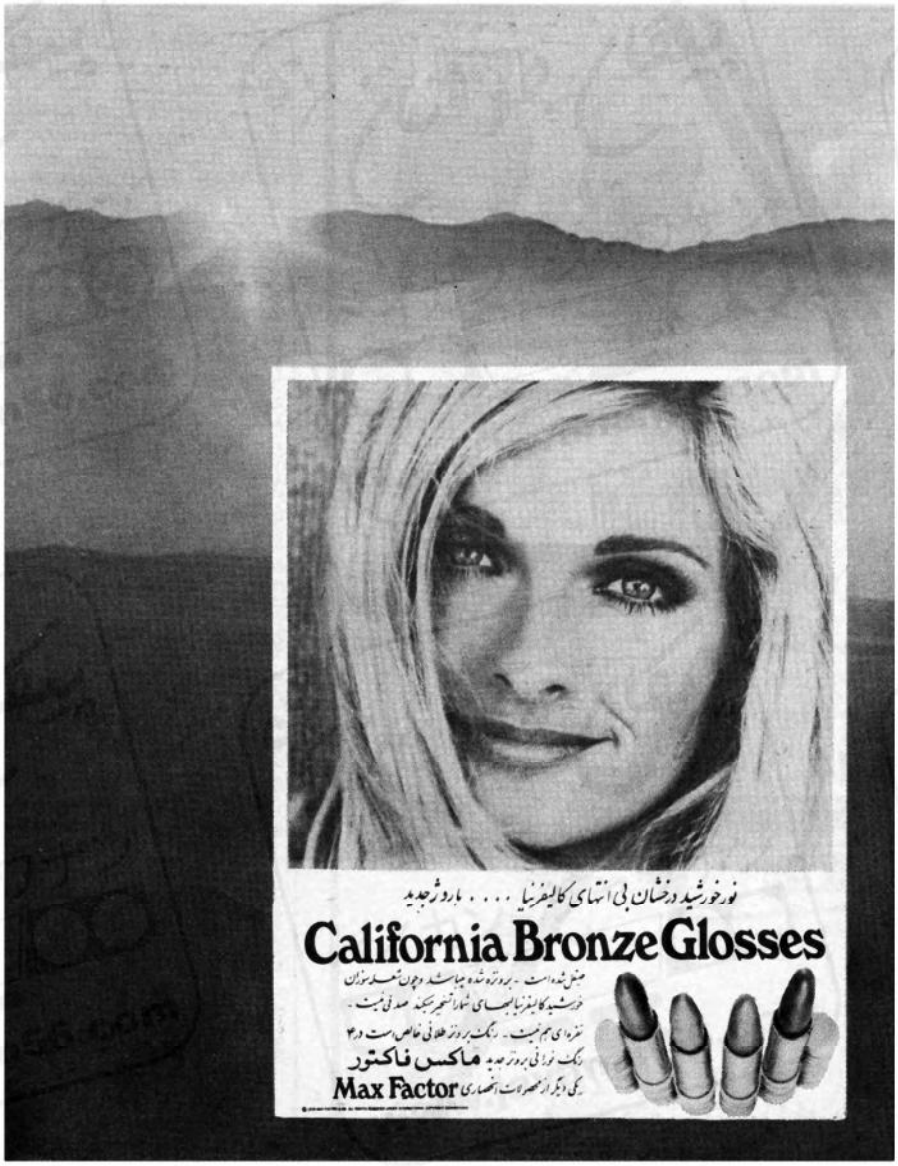

مراکز فروش در شهرستانها :

رشت. فروشگاه هالیوود ــ ساری . فروشگاه کادو ــ بابل.فروشگاه منصور ــ گرگان . فروشگاه نسترن ــ لاهیجان . فروشگاه ستاره‌آبی

آخرین مسابقه...

ــ خوب معلومه توبرنده میشی .اسب تو عالیه ، نظیر نداره .

ــ نه . چندان تعریفی هم نیست . دیگه‌داره پیر میشه . بعلاوه من میگم‌حسین ازهرکسی که میخواد اسبشو عاریه بگیره . بره بگرده‌انتخاب بکنه .اسب که قحط نیست.

تامن خواستم حرفی بزنم‌و پیشنهادورا رد کنم حسین یکبار دیگر روی غرور و

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

کرم سفید کننده و ضد لک X800 لک های سیاه و زشت روی پوست صورت را از بین میبرد و پوست های تیره و کدر را روشن میکند .

کرم X800 مخصوصاً برای معالجه لکهائی که در دوران بارداری و بعد از زایمان و ناراحتی های کبدی که روی پوست صورت بوجود میآید مصرف میشود . محصولات X800 استثنائی و منحصر بفرد .

X-23

از تحقیق دریافته بودند که باکی و بکجا رفته‌ام و کتك را خوردم و خوابیدم ، ولی خوشحال بودم که اسب مسابقه را تهیه کرده‌ام . این نتیجه کوشش و فعالیت من بود . حسین شخصا هیچ‌کاری انجام نمیداد وکوششی نمیکرد .

روزها پی‌درپی میگذشتند . برف آب میشد ودرختان میرفتند که شکوفه آورند. نوروز فرا میرسید و حسین سرگرم آماده کردن اسب بود. همه‌جا از مسابقه حرف میزدند و هرکس من یا حسین را می‌دید وتنها گیرمیآورد نه تنها امید نمیداد و تقویت روحی نمیکرد ، بلکه با سخنان سرد ونا امیدکننده موجبات تضعیف مارا فراهم میآورد . معهذا من به حسین‌امید می‌بخشیدم و با سخنان خویش گفته‌های یاس‌آور دیگران را خنثی میکردم .

نوروز گذشت وروزمسابقه فرا رسید. ای‌خدای بزرگ . آنروز چه روزی بود. پدر ومادر سنگدل من حتی نمیخواستند اجازه بدهند که من درمراسم شرکت‌کنم. صبح مرا کتك زدند و پدرم قیچی آورد که مویم را ببرد و بقول خودش درآتش بیفکند ، اما همسایگان مانع شدند وبزحمت اجازه گرفتند که همراه چند زن دیگر به میدان ده بروم و شاهد مسابقه حسین وعباس باشم . مسابقه‌ای که جایزه آن قلب و وجود من بود . نه عشق. عشق من به حسین تعلق داشت‌واگر هم عباس برنده میشد من بدون عشق بهمسری او درمیآمدم وبدون عشق با او زندگی میکردم و بدون عشق بچه میآوردم و مادر میشدم . وخدا میداند که زندگی بدون عشق چه دشوار وتلخ است .

درمیدان ده غوغائی بود . سه نفر سپاهیان دانش داور مسابقه شده بودند . سپاهیان دهات اطراف نیز آمده وروی یکی از تخت‌ها که با قالیچه پوشانیده بودند نشسته و روی مسابقه نظارت میکردند . قریب چهارهزار نفر جمعیت ازدحام کرده بودند . نزدیك به دوهزار نفر از دهات اطراف آمده و خبر آورده بودند که عده‌ای نیز در راه هستند ، اما آنها منتظر بقیه نشدند و مسابقه را شروع کردند.

شرط‌بندی‌ها آغاز گردیده بود ، اما نودوهشت‌درصد روی اسب عباس شرط می‌بستند و آن دو درصد نیز دوستان ما بودند و با ترس فراوان واعتماد قطعی به شکست وارد شرط‌بندی میشدند.

عده ای در میدان و عده کثیری‌نیز سواره و پیاده در طول راه قرار گرفته بودند. مسیرمسابقه راه خاکی ده ما بود تا ده مجاور ، که از یك کوه مرتفع میگذشت . عباس عمدا این راه را برای مسابقه پیشنهاد کرد که میدانست اسبش در سربالائی نفس خوبی دارد و اسب حسین را عقب میگذارد . متاسفانه احتیاجی به‌این احتیاط ها و نیرنگها نبود ، چون همه میدانستند که اسب حسین حتی قادر به طی طول راه مسابقه نیست . دواسب دیگر هم قرار گرفتند اختلاف‌قدرت آنها کاملا مشهود بود . عده‌ای به حسین میخندید و برخی متاثر بودند و لب‌بدندان میگزیدند و زیر لب دشنام میدادند.

ـ احمق ، چرا قبول کرد مسابقه بده. آخه با کدوم اسب میخواد مسابقه‌رو ببره با این اسب مافنگی و مردنی ؟ راستی حسین خیلی بی‌شعوره . مفت و مسلم زنشو از دست میده و فردا عباس به ریشش میخنده. عباس خیلی زرنگه . خوب سرش

آخرین مسابقه...

ما بی‌اندازه خوشحال‌شد و با محبت‌استقبال گرمی بعمل آورد وگفت :

ـ من قصه شماهارا شنیده بودم . خیلی دلم میخواست شمارو ببینم .

خوش‌آمد گفت وبره‌ای کشت و ناهار مفصلی برای ما ترتیب داد . بعد از ناهار ماجرارا تعریف‌کردیم وازاو خواستیم که یکماه اسبش را بما عاریه بدهد . اسب را یکماهه خواستیم که تا روز مقرر حیوان را برای مسابقه آماده کنیم . اسب بدون آمادگی قبلی نمیتواند در مسابقه شرکت کند وحسین بااینکه خودش تخصصی در تربیت اسب نداشت میخواست بکمك یکی ازدوستانش این‌کاررا انجام دهد . من‌امید زیادی نداشتم که اسمعیل اسب را دراختیار ما بگذارد ، زیراکه اسب گرانقیمتی بود ودر محیط کوچك کم‌درآمد ما نمیشد روی آن ریسك کرد ، ولی همین‌که اسمعیل خان سخنان مارا شنید باخوشروئی تمام گفت :

ـ قابلی‌نداره. همین الان‌همراه‌خودتون ببرین . یکماه مهم نیست دوماه نیگردارین، خداکنه اسب من برنده بشه وشماها به آرزوتون برسین . من این مردیکه رو ندیدم، اما ازاونچه‌که شنیدم بی‌علت ازش بدم میاد . خداکنه اسب من برنده بشه و منم دراین پیروزی سهمی داشته باشم .

گوئی خداوند دنیارا بمن بخشیده بود. به طویله رفتیم واسب را دیدیم اما بدیدن اسب دلم فرو ریخت، زیرا درنگاه اول دریافتم که این حیوان قادر نیست از اسب عباس پیشی بگیرد و برنده شود. نه. این محال بود . خود حسین و دیگران نیز این را تایید کردند ، ولی هیچ‌چاره‌ای نبود . اگر آن را نیز با خود نمی‌بردیم چه میکردیم . لااقل آن اسب آبروی مارا حفظ میکرد ، اگرچه برنده نمیشد .

اسب را گرفتیم وعصر راهی ده خود شدیم. من به خانه که رسیدم کتك‌مفصلی خوردم . به پدر و مادرم گفته بودم که به خانه مادر بزرگ میروم . تصادفا پدرم به مادر بزرگ سرزده و مرا آنجا نیافته بود. فهمیده‌بودند که دروغ گفته‌ام و بعد

کلاه گذاشت . آخرم کاری‌رو که‌میخواست کرد و دختره‌رو برد .

این بود مجموع آنچه در گوشه وکنار گفته میشد وبگوش ما میرسید ، اما حسین بطور عجیبی خونسرد وآرام‌بودولبخندی برلب‌داشت. لبخندی‌که ازبزرگی‌روح او حکایت میکرد وهمه را به حیرت وتحسین وامیداشت .

هفت‌نفر سپاهیان دانش که غیراز داوران بودند دودسته شدند. یکدسته در مسیر راه همراه مسابقه دهندگان حرکت کردند ودسته دیگری درانتهای مسیرقرار گرفتند . این پیشنهاد را یکی ازدوستان حسین داد ، زیرا احتمال میرفت عباس در طول راه آسیبی به حسین یا اسب وارد آورد که موجب شکست او شود.

مسابقه آغاز گردید و دوسوار بسرعت شروع به تاخت کردند. گردوخاك برخاست ومردم با هلهله بدنبال آنها دویدند . من آرام آرام میگریستم و منتظر پایان کار و تعیین سرنوشت خویش بودم . اشکم بی اختیار سرازیر شده بود و هرچه میکوشیدم از گریستن خودداری کنم‌موفق نمیشدم و به تسلا و دلداری دختران و اطرافیانم بی اعتنا بودم . گوئی صدای هیچکس را نمیشنیدم .

قریب چهل‌دقیقه‌گذشت. چهل‌دقیقه‌ای که هردقیقه‌اش برمن قرنی سپری شد. هیچکس‌غم‌بزرگ مرادرك‌نمیکردوهیچکس نمیتوانست بفهمد که در درونم چه‌میگذرد. کسانی که درده باقی مانده بودند در دسته های چند نفری گرد آمده و حرف میزدند . دوسه نفر در فضای آزاد بساط چای برپا کرده واستکان استکان چای میفروختند . چندنفر دیگر تخمه وآدامس عرضه میکردند . همه سرگرم بودند که ناگاه دوسه نفرفریادکنان آمدند. چه شده؟ اینها چرا فریاد میکنند ؟ میدویدند و فریاد میکشیدند و چیزهائی میگفتند که قابل تشخیص نبود . من از جای جستم . یقین داشتم خبر پیروزی‌عباس‌را آورده‌اند. زانوانم میلرزید و به شانه یکی از دوستانم تکیه کرده بودم که به زمین نیفتم . کدخدا و چند نفر دیگر باستقبال آنها دویدند و در نقطه‌ای دور از محلی که من ودوستانم بودیم گردشان را گرفتند . ناگاه شیون برخاست آن عده‌متفرق شدند وباز درنقاط دیگراهالی‌گردهم‌آمدند. آخر بگوئید چه شده ؟ چه‌حادثه‌ای اتفاق افتاده؟ فریاد ، شیون ، گریه . اندوه ، غم ، چهره اندوهگین . ابروان گره خورده . این بود آنچه‌من ازدور میدیدم و می‌شنیدم وتشخیص میدادم . سرانجام شیون‌کنان دویدم و باولین دسته که رسیدم فریاد کشیدم و گفتم :

ــ آخه بگین چی شده ؟

جوابی ندادند و دویدند . یك دسته صدوپنجاه‌نفری بطرف جاده میرفتند . هرکس با هروسیله‌ای می‌یافت میرفت و جوانها که نیروی بیشتری‌داشتندمیدویدند. من مجددا دویدم واز پشت گریبان یکنفر از اهالی را گرفتم و گریه‌کنان گفتم :

ــ نامسلمون . لااقل تو بمن بگو چی شده ؟

او نگاهی بمن کرد . مرا شناخت و گفت :

ــ تقصیر تو بود . تو این مصیبت‌رو درست‌کردی . خدا ذلیلت کنه.

ــ باشه. اما بگو کدوم مصیبت.

ــ جوون مردم کشته شد . با اسب افتاد توی دره.

ــ کدوم جوون ؟ کی ؟

ــ عباس.

وبا گفتن این نام بازهم دویدم و مرا تنها گذاشت ورفت . بله عباس با اسب به دره سقوط کرده و آنا کشته شده بود. وقتی جسدش را بالا آوردند مغزش را متلاشی یافتند بطوریکه صورتش دیده و شناخته نمیشد .

حسین متاثر واندوهگین به آبادی برگشت، اما کسی ازاو استقبال نکرد . همه ملاحظه کدخدارا میکردند، زیرا بهر حال او عزادار و مورداحترام بود . تنها من به استقبال او شتافتم و رکاب اسبش را گرفتم و گفتم :

ــ تو برنده شدی حسین .

ــ نه. من برنده نشدم . این مسابقه نبود شتاب بطرف سرنوشت بود . من واون بسوی سرنوشتمون میرفتیم ودراین راه خدا داور ما بود . خدا عامل اصلی بود. خدا. از خدا غافل نباش . عباس بمن گفت ببینم خدائی که اینهمه بهش اعتماد داری چیکار میکنه. دیدی خدا چه‌کرد ؟

وبرای عباس گریست . با چه صفائی برای دشمنش اشك میریخت . آفرین براو وبرقلب پاك او . بله ، عباس باین نحوکشته شد و من و حسین سه ماه بعد به تهران آمدیم وازدواج کردیم و از آن پس نیز هرگز به ده نرفتیم . امروز یك دختر دو ساله داریم وخوشبخت هستیم . ■

غذارا با ماذولا تهیه کنید

Mazola

وبا افتخار پذیرائی نمائید !

ماذولا ـ روغن خالص ذرت است

ماذولا ـ شفاف وطلائی است

در موقع پخت وپز دود نمیکند

ماذولا ـ همیشه تازه میماند وبوی غذارا بخود نمیگیرد ـ بنابراین میتواند بارها مورد استفاده قرارگیرد .

نماینده انحصاری درایران : ایران سوپر خیابان تخت جمشید نبش ویلا

۱۰۸

تلفن مستقیم آگهی های زن روز ۳۰۱۵۶۸

محیط گرم وخانوادگی

جوجه کباب حاتم

برای پذیرائی از شما ودوستان شما آماده است

جاده پهلوی تلفن ـ ۸۹۲۲۸۱

۸۹۲۲۸۳ـ۸۹۲۲۸۲

مردی که از قلب ...

بقیه از صفحه ۴۳

دوقدم آنطرفترمحکم به زمینت می‌کوبد !

ــ خود را چه جور مردی میدانید ؟

ــ از دیگران بپرسید .

ــ از شما میپرسم !

ــ به نظر دوستانم دوست قابل اتکائی هستم . به نظر کارگردان‌ها هنرپیشه‌ای جدی و زحمتکش هستم که به حرفه‌اش احترام میگذارد . زن و فرزندانم مرا شوهر و پدری خوب میدانند .

ــ از وضع زندگی زناشوئی‌تان برایمان بگوئید .

ــ تاپحال دوبار ازدواج کرده‌ام . دو سال است با «جیل‌آپرلند» زندگی می‌کنم. او از ازدواج اولش سه‌تا بچه دارد ومن از ازدواج اولم دوتا دارم .

ــ چندسال با همسرتان اختلاف سن دارید ؟

ــ بیست سال.

ــ خانه اصلی‌تان کجاست ؟

ــ محله «بل ار» درلوس‌آنجلس (نزدیك هالیوود) .

ــ خانه‌تان بزرگ است ؟

ــ بله یك قصر است . ۳۵تا اتاق دارد !

ــ بنابراین شما تجمل‌رادوست‌دارید.

ــ نه ، راحتی را دوست دارم.

ــ چندتا ماشین دارید ؟

ــ چهارتا.

ــ غیراز محیط زندگی و کار در فرانسه از چه چیز این مملکت خوشتان میآید ؟

ــ از غذاهایش.

ــ ایام جنگ چه می‌کردید ؟

ــ مسلسل‌چی هواپیمای‌بمب‌افکن‌بودم.

ــ از لحاظ شخصیت خودتان را چه جور آدمی میدانید .

ــ دیرجوش.

ــ اگر پول هنگفتی داشتید باز هم به‌هنرپیشگی ادامه میدادید ؟

ــ به هیچ‌وجه . من ذاتا آدم تنبلی هستم !

***

«چارلی» بعدازاتمام فیلم فعلی در فیلمی بنام «نودوهشت» که خودش داستان آنرا نوشته و خودش کارگردانی می‌کند بازی خواهد کرد . بعد قراراست درفیلمی کنار «لی‌ماروین» ظاهر شود ... وبالاخره فیلم «آخرین گلوله» است که باز درآن همسرش رل مقابل اورا به عهده خواهد داشت . ■

سلام کوچولو ...

بقیه از صفحه ۴۰

بلی ، کاملا عادی است. یك بچه نوزاد ، در طی چهار روز بعداز تولدش، بطور متوسط ۳۰۰ گرم از وزنش کم میشود ، واگر در هنگام تولد بچه چاق و جلدای باشد ، کاهش وزنش حتی از ۳۰۰ گرم هم بیشتراست . اما ده روزبعد ازبدنیا آمدن ، وزن‌عادی خودرا باز مییابد. و تامه ماه هرروز ۲۵تا ۲۸ گرم بروزنش اضافه میشود.

بچه‌ام بعد از شیر خوردن هم باز گریه میکند ؟ آیا این گریه نشانه آنست‌که هنوزهم‌گرسنه است ؟

نه ، این گریه حتما دلیل آن‌نیست که بچه شما سیر نشده و هنوزگرسنه است ، اما دقت کنید و ببینید که‌دل‌درد نداشته باشد.

بچه‌ام وقتی میخواهم پستانم را در دهان‌او بگذارم، مقاومت میکند . چه کار باید بکنم ؟

اولین کار اینست که سر او را نباید با دست خود نگهدارید، چونکه نوزاد ازاین تماس دست شما با گله خودش خوشش نمیآید . وبعد باید با نوك پستان یا با یك انگشت‌تان ، روی یکی از گونه‌هایش فشار کمی واردکنید. نوزاد بی اختیار دهانش را بسوئی خواهد گردانید که فشار از آنجا وارد آمده‌است.

چشمان بچه‌ام ، کمی ناراحت و تحریك شده است. آیا این حالت خطرناکست ؟

نه . شاید این حالت عکس‌العمل باشد درمقابل «تیترات دارژان»که هنگام‌تولد او بکار برده‌اند . ولی ممکنست این حالت، در نتیجه «انفکسیون» (عفونت چرکی) باشد، و دراینصورت باید از طرف پزشك ، دقیقا معاینه و معالجه بشود.

روی صورت بچه‌ام موهای ریز و سفیدی هست آیا این امر، عادی است ؟

این موها ، بعداز چند هفته ، خود بخود میریزند . اگر بچه‌تان قبل‌از موعد بدنیا آمده باشد ، ممکنست این موهای سفید و ریز ، حتی تمام بدنش راپوشانده باشند ، ولی جای نگرانی نیست.

چرا بچه‌ام وقتی شیرمیخورد، بلافاصله بخواب میرود ؟

برای اینکه گرسنگی‌اش موقتا از بین رفته‌است . بچه از این سیر شدن، احساس خوشحالی و راحت می کند ، سنگین‌تر میشود ، وبخواب میرود. وانگهی همان عمل مکیدن پستان ، برای او کار خسته کننده‌ای است و باید بخوابدو استراحت کند . در هرحال هرگز بچه را وادار نکنید که وقتی خودش میل‌ندارد، شیر بخورد . اگر خوابش میآید ، بگذارید بخوابد . خود او میداند که به چقدر شیر نیاز دارد.

آیا بچه چهار روزه‌ام ، میتواند مرا بشناسد ؟

البته که نمیتواند ، ولی اینرااحساس میکند که شما در کنار او هستید یا از او دور میشوید.

چشمان بچه‌ام گاهی چپ می‌شوند . آیااین‌حالت‌نگران‌کننده است ؟

این حرکات خود بخودی چشم از آنجهت است که بچه هنوز نمیتواند آنها را کنترل کند. بعدازچند هفته بچه‌تان خواهد توانست نگاه کردن را یاد بگیرد و خیره در چهره شما بنگرد ، ودرست درهمین‌هنگام است که کم‌کم شمارا هم خواهد شناخت.

چه وقت میتوانم بچه‌ام‌را برای اولین‌بار حمام کنم ؟

خوب دقت‌کنید ! بچه‌تان‌را خیلی‌زود نمیتوانید حمام دهید . باید منتظر باشیدکه بند ناقش کاملاخشك شود ، یعنی بعداز دویاسه هفته . اگر قبل از این‌مدت اورا حمام دهید، ممکنست دچار عفونت شود. بهتراست که دراین دوسه هفته‌باقی نقاط بدن اورا باآب ، روغن ویك اسفنج بشوئید ، اما روی نافش را باید با یك تکه پارچه مخصوص زخم‌بندی (وضد عفونی شده) که به آلکل آغشته‌کرده‌اید، پاك‌کنید وبعد روی ناف رابایك‌تکه‌گاز بپوشانید.

وقتی بچه‌ام گریه میکند ، آیا باید او را در آغوش بگیرم ؟

یك بچه بندرت بی دلیل گریه‌میکند. اگر او گریه می‌کند، لابد یا گرسنه‌است، یا جای خودرا خیس کرده ویا ناراحت است . او احتیاج دارد کـه درباره‌اش محبت بکنند تا آرامش خودرا بازیابد. البته اگر فهمید که میتواند از نقطـه ضعف شما سوء استفاده بکند ، ومدام در آغوشتان قرار بگیرد . نباید تسلیم بشوید . ولی معمولا افراط درمحبت‌بهتراز بی اعتنائی‌است.

بچه‌ام را خودم شیر میدهم ، چکار کنم که شیرم زیاد بشود؟

معمولا وقتی مادر و نوزاد به خانه برمیگردند . همین احساس خوشحالی و خوشبختی ، سبب افزایش شیرمادر میشود. اگر اینطور نبود ، با پستانك باو شیر بدهید . پزشك شما خواهد گفت کـه مقدار این شیر ــ علاوه برشیر خودتان ــ چقدر باید باشد.

آیا بعد از هر بار که به بچه‌ام شیر دادم ، بایـد پستانم را خشك کنم ؟

دراینمورد نظریات مختلفی‌وجوددارد. بعضی از مادر ها وقتی به بچه‌شان شیر دادند ، پیش از آنکه سینه بند خود را ببندند ، پستانشان را در معرض هوا خشك می‌کنند . بعضی هاهم ، پماد یا آب نمك‌آلوده به پستانشان میزنند . این راه‌خوبی برای تمیز نگهداشتن پستان است، ولی پماد وآب شور ، میکربها را نمی‌کشد . معمولا هربار قبل‌از اینکه دست‌تان را به‌پستانتان بزنید و به‌بچه‌تان شیردهید، بهتر است‌که دست هایتان را باآب وصابون بشوئید.

گاهی شیر من ، از پستانهایم بیرون میـزند . آیا باید از دستگاه مخصوص مکنده شیر استفاده کنم ؟

نه ، چون دراینصورت شیرتان‌بیشتر بیرون خواهد زد . وقتی به بچه‌تان‌شیر میدهید تا میتوانید آرام با او حرف بزنید . وانگهی میتوانید از داروخانه‌ها کمپرس مخصوصی بخرید و آنرا درته کلاهك سینه‌بند خودتان قراردهید.

اگر خونریزی داشتم ، میتوانم از «تامپون» استفاده کنم ؟

بخاطر وجود خطر عفونت ، بهتر است‌که از باندا‌ستریل (ضد عفونی شده) استفاده کنید . اما خوداین خونریـزی، غیرعادی است و باید فورا بـه‌پزشك خودتان خبر بدهید.

آیا میتوانم قرصهای خواب‌آور بخورم ؟

اگر خودتان به بچه‌تان شیر میدهید، بهتراست از خوردن قرصهای خواب‌آور خودداری کنید .

کافئین ــ آلکل ــ نیکوتین ــ وبسیاری از داروها وارد شیر مادرمیشوند. اگراز بی‌خوابی ناراحتید، پزشك خودرا خبرکنید تا او قرص خواب‌آوری بشما بدهد که برای خود و بچه‌تان ضرر نداشته باشد.

آیا میتوانم بطور عادی غذا و نوشابه بخورم ؟

بلی ، بشرطـی که از خـوردن غذاهای سنگین و مشروبات تحریك‌کننده خودداری کنید ، مخصوصا اگر خودتان به بچه‌تان شیر میدهید . بسیاری ازمادران جوان ، تاوقتی‌که دستگاه های گوارشی‌شان بعداز زایمان ، حالت عادی بخـودبگیرد، غذا را خوب هضم نمی‌کنند، وبهمین‌جهت توصیه میشود که غذای سبك وسالمی بخورید.

آیا مدت کمی بعد از زایمـان میتوانم حمام یا دوش بگیرم ؟

بلی . دوش میتوانید بگیرید ، اما حمام نباید بکنید . و در هرحال قبل‌از آزمایش مخصوص بعد از زایمان ــ که معمولا شش هفته بعد از زایمان از طرف پزشك انجام میگیرد ، نباید حمام کامل بکنید .

آیا مدت کمی بعد از زایمـان میتوانم دوباره به کارهای خانه بپردازم ؟

در اولین روزها ، همه کارهای خانه بنظرتان دشوار خواهد آمد . بجای اینکه فورا به کارهای خانه بپردازید ، چند روزی مواظب بچه‌تان و خودتان باشید. چیزهای سنگین را بلند نکنید ، مدت زیادی سرپا نایستید ، و از هرنوع‌عصبانیت خودداری‌کنید .

چه‌هنگام عادت ماهانه‌ام دوباره ظاهر خواهد شد ؟

در حالت عادی ، معمولا شش تاهشت هفته بعد از زایمان ، این فاصله مثلا در مادرانی که به بچه‌شان شیر میدهند ، ممکن است تغییر کند . معمولا عادت ماهانه وقتی دوباره ظاهر میشود که مقدار شیر مادر کم شده باشد . اما فراموش نکنید که حتی قبل از بازگشت عادت ماهانه ، ممکن است تخمدان شما تولید تخمك زنانه (اوول) کند و رحم‌تان آماده یك آبستنی دیگر باشد .

کی میتوانم موهـای سرم را بشویم ؟

اگر بخواهید از همان روز اول ، اما اینرا هم بدانید که زایمان و تغییرات‌کلی بدنتان ، در موهایتان نیز تاثیر کـرده، بنابراین شامپو خود را با دقت انتخاب کنید !

آیا میتوانم ورزش بکنم ؟

نه‌تنها میتوانید، بلکه اگر میخواهید که در مدت کمی بدنتان بحال عادی برگردد ، ورزش سبك توصیه میشود . ورزش های مخصوص بعد از زایمان، به بدن شما نرمش و انعطاف عادی‌اش را بازمیگرداند . فقط به ورزش‌های سبك بپردازید . مخصوصا شنا خیلی توصیه میشود ، البته بعد از آنکه شش هفته از زایمان شماگذشت .

کی میتوانم دوباره به مسافرت بروم ؟

اگر مسافرت شما بسیار ضروری‌نیست، مخصوصا سعی کنید که تا شش هفته بعد از زایمان ، به سفر نپردازید .

کی میتوانم دوباره به خوردن قرص ضد آبستنی بپردازم ؟

بعقیده برخی از پزشکان ، اگـر بخواهید کاملا مطمئن شوید که آبستن

لطفاً ورق بزنید

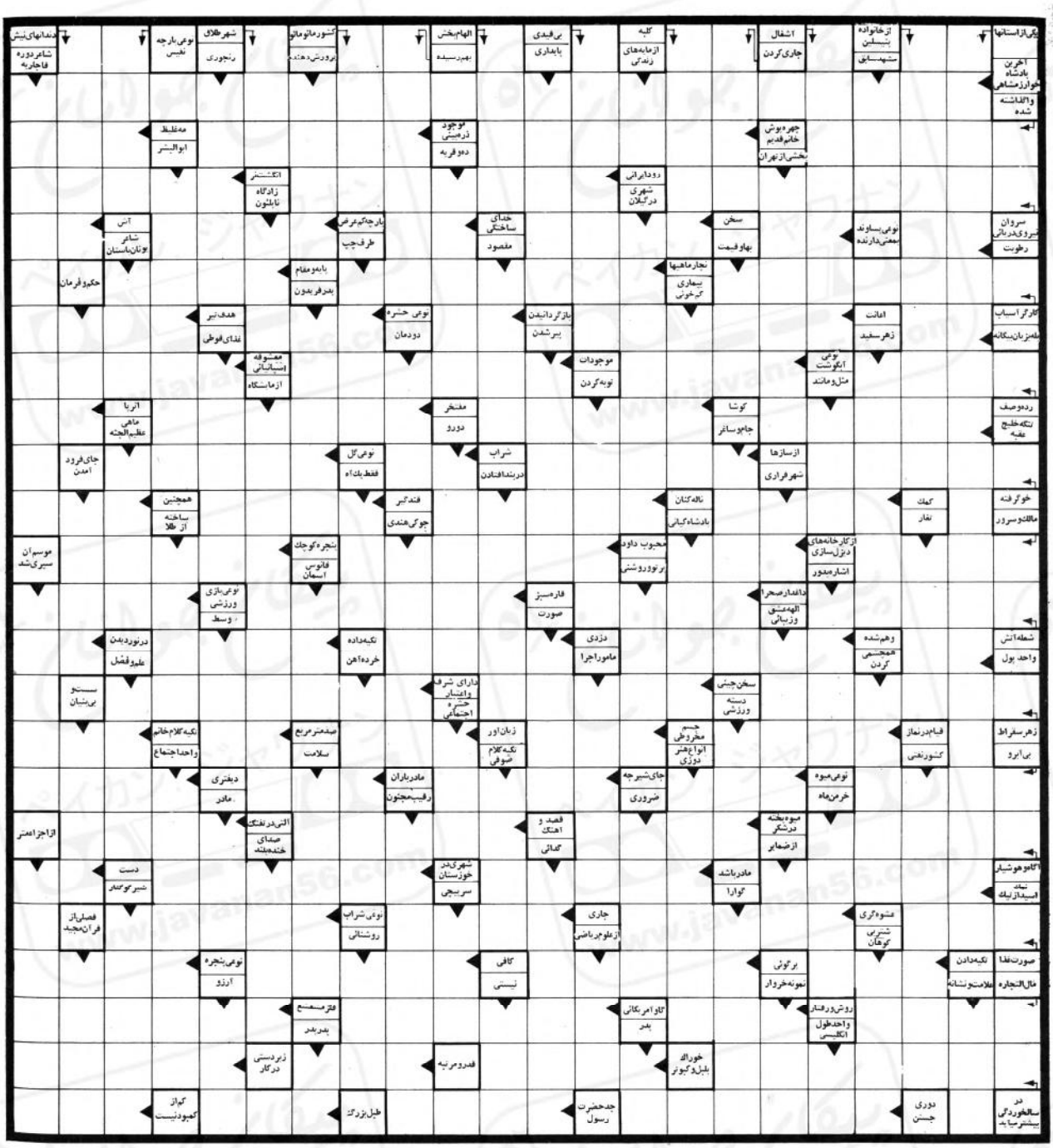

تهیه‌وتنظیم از: میر فخرالدین مدایتی

حل جدول شماره قبل

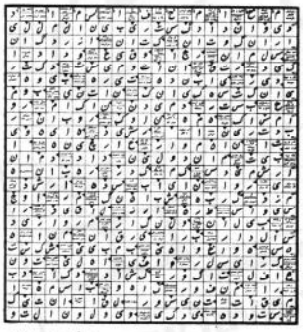

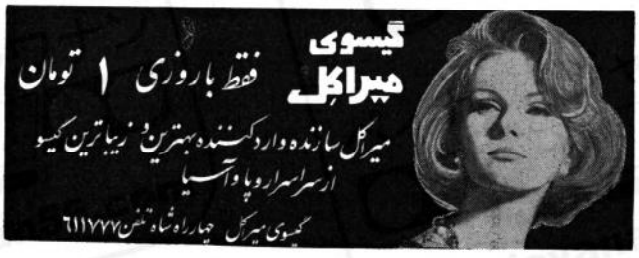

«زن روز»
از گروه انتشارات کیهان
صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهباز
مدیر: فروغ مصباح‌زاده
سردبیر: مجیددوامی
شماره تلفنهای زن‌روز
۳۱۰۲۶۰ تا ۳۱۰۲۵۱
تلفن مستقیم آگهی‌ها ۳۰۱۵۶۱
چاپخانه کیهان
گراورهای مشکی از
گراورسازی کیهان
تلفن آبونمان خارج از کشور ۳۱۰۲۰۸
خیابان فردوسی کوچه اتابک روزنامه
کیهان مجله زن‌روز

سِویلات بایر

یعنی ویتامین C خالص

قرص سِویلات
مقاومت بدن شما را در برابر:
- سرماخوردگی
- تب
- عفونت
- خونریزی لثه

افزایش میدهد.

قرص سِویلات در جعبه‌های پرتقالی و لیمویی ۲۰ عددی بقیمت ۲۵ ریال برای مصرف روزانه همه جا در دسترس شماست

سِویلات حافظ سلامتی شماست

BAYER

سلام کوچولو ...

نخواهید شد ، سه هفته بعد از زایمان میتوانید به خوردن قرص های‌ضدآبستنی بپردازید . عده‌ای دیگر از پزشکان توصیه می‌کنند که بهتر است تا بازگشت مجدد عادت ماهانه از خوردن قرص بپرهیزید .

کی میتوانم دوباره با شوهرم ارتباط پیدا کنم ؟

بگذارید تقریبا شش هفته اززایمان بگذرد تا دراین مدت اعضای بدن حالت و کار عادی خود را بازیابند ، و مقاومت کافی در برابر عفونت‌های احتمالی پیدا کنند . ■

عشق حرام ...

بقیه از صفحه ۳۸

قیمتی برای فریبا خریداری کردم ، اما چون میدیدم ممکنست باعث سوءظن همسرم شود معادل همانها را هم برای زنم خریدم. فریبا از این هدایا ظاهرا تشکر کرد و پدر ومادرش هم خیلی خوشحال شدند، اما چندروز بعد در یك فرصت مناسب مراتنها دراتاقم یافت وبی‌مقدمه گفت:

ــ ناصر ، من از تو این انتظار را نداشتم .

پرسیدم انتظار چه چیز را داشتی ؟

او گفت :

ــ فقط محبت .

اورا بوسیدم و گفتم :

ــ من ترا در دنیا بیش از هرکس دیگر دوست میدارم ، افسوس میخورم‌که چرا باخواهرت ازدواج کرده‌ام و چرا روزاول ترا ندیده بودم که با توازدواج کنم و ...

بمیان صحبتم دویده گفت :

ــ حالا هم دیر نشده !

با تعجب گفتم :

ــ منظورت چیست ؟

بالحن ملایم و قاطعی‌پاسخ‌داد :

ــ منظورم آنستکه اگرراست‌میگوئی حالا هم میتوانی اقدام‌کنی .

ــ مثلا چکار کنم ؟

ــ فرانك را طلاق بده ومرابگیر.

اگر بدنم را به‌سیمهای برق وصل کرده بودند اینقدر شوکه نمیشدم ، با حیرت‌زائدالوصفی گفتم :

ــ چطور میتوانم بعداز دوماه خواهرت را طلاق بدهم و ترا بگیرم ؟

ــ لازم نیست همین الآن این‌کار را بکنی ، نقشه‌ات این باشد ، مقدمات‌کار را فراهم میکنیم ، بعد ازدواج میکنیم.

فریبا تکلیف عجیبی برای من‌تعیین میکرد ، راست بود که من او را دوست میداشتم و آرزو میکردم زنم بود ، ولی حالا خواهرش همسر من بشمار میآمد و بعدازاین مدت کوتاه من نمیتوانستم او را طلاق بدهم ، وانگهی بعدازطلاق خواهرش من چه روئی پیش پدر ومادر اوداشتم که از خواهرش خواستگاری‌کنم؟ وچگونه میتوانستم پیش اقوام و خویشان سربلند کنم ؟ البته این کار جزء محالات نبود ، ولی راستش از من برنمیآمد ، ازاینجهت به‌فریبا گفتم باید روی این موضوع فکر کنم .

مدتی گذشت. فریبا چیزی نمیگفت، اما هیچوقت تنها نزد من نمیآمد، و از شماچه‌پنهان که من احساس کمبودمیکردم. یکروز زنم فرانك بمن گفت :

ــ الآن دوماه از ازدواج‌ماميگذرد و تو به هیچ‌یك از قولهایت وفانکرده‌ای، نه‌خانه خریده‌ایم نه جشن عروسی‌برگزار کرده‌ایم و نه شغلت را عوض کرده‌ای و نه به‌تهران منتقل شده‌ای ، تابستان دارد تمام میشود و تو معلوم نیست چکاره‌ای و کجائی هستی .

کاملا حق با او بود . من برای‌آنکه اورا ساکت کرده باشم تصمیم گرفتم آسانترین آنها یعنی مسئله انتقال به‌تهران را عملی کنم ، برای این‌کار لازم بودمن به شمال بروم . شاید تعجب کنید ، اما به‌عذر و علت آنکه فرانك مشغول کاربود، من فریبا را باخود به‌شمال بردم.

چه بگویم که چگونه مسافرتی‌بود ، ظرف آن چند روز ، چه روزهائی را با فریبا گذراندم . تنها مسئله‌ای که گاه عیش ما را می‌شکست این بود که بازهم فریبا مسئله جدائی با خواهر و ازدواج با خودش را مطرح کرد ، اما من ترجیح میدادم این وضع بهمین منوال باقی‌بماند، خواهرش را طلاق ندهم و فریبا را هم داشته باشم !

انتقال من به‌تهران بازحمت وسفارش این و آن بانجام رسید وهنگامی که به تهران بازگشتم ظاهرا نزد همسرم‌روسفید بودم، آنوقت اوموضوع خرید خانه وجشن عروسی را مطرح‌کرد و آنقدر پیله‌کرد تا من‌خسته شدم و ناچار به‌فریبا گفتم‌بانفوذی که درخواهر دارد او را متقاعد کند دراین کارها عجله نداشته باشد ، اما فریبا برخلاف انتظار من درجواب باتندی‌گفت:

ــ هرگز چنین کاری نمیکنم، بلکه اورا تشویق میکنم بیشتر بتو فشاربیاورد، چون تو قدر عشق مرا نمیدانی ، چون من تسلیم تو شده‌ام نسبت به من سرد شده‌ای ، تو نمیدانی من الآن چقدر خواستگار دارم ، بااینحال بامید تو نشسته‌ام ، پس همان بهتر که روابط تو باخواهرم مستحکم شود و زندگی‌تان سروسامان بگیرد .

درجواب همه این حرفهاباو گفتم:

ــ اگرخیال میکنی بااین حرفها من ازتو سرد میشوم اشتباه میکنی ، من‌همیشه ترا دوست‌خواهم داشت.

خنده بلندی کرده گفت :

ــ برو پی‌کارت ، همه مردها همین حرف را میزنند ، تو میخواهی‌هم‌خواهرم را داشته باشی و هم مرا ، اگر واقعا مرا دوست‌داری بامن ازدواج کن .

ــ آخر حالا نمیتوانم .

ــ پس دیگر از من انتظار عشق نداشته‌باش .

فریبا این را گفت و بحالت قهر از من دور شد ، چند روز بعد باصرار زنم قرار شد برای خرید لباس سفید عروسی به‌بازار برویم. دراین خرید فریبا هم با ما همراه بود ، پارچه‌ای که فرانك‌پسندید بهایش پانصد تومان میشد ، آنوقت دونفری مرا به خیاطخانه‌ای بردند که سه‌هزار تومان مزد دوخت‌لباس‌میگرفت !

من مخالفت کرده و گفتم :

ــ عزیزم ، چرا برای یکساعت یا یك شب سه هزارتومان پول دوخت لباس بدهیم ، بیابرویم جای دیگر و من این سه‌هزار تومان را میدهم بخودت.

فریبا وسط حرف من دوید وگفت:

ــ ما آبرو داریم ، اگر میخواهی جشن عروسی بگیری باید لباس‌را بدهیم به‌همین خیاطخانه ، فرانك را ببین که زن چه‌کسی شده‌است !

من درکمال خونسردی مخالفت‌کردم، آنوقت زن و خواهرزن هردو از من قهر

کردند و ما باهمان حال به‌خانه بازگشتیم. من به‌اتاق خود رفتم و آنها پائین نزد پدر ومادرشان ، چنددقیقه گذشت و من ازبالا صدای گریه فرانك و فریاد پدرش را شنیدم که میگفت :

ــ من این‌دوتا را میکشم !

من سراسیمه پائین رفتم و مشاهده کردم پدرش مثل همیشه که عصبانی‌میشود پارابلوم کشیده (بافشنگ یا بی‌فشنگ‌خدا میداند !) و انگشت برروی ماشه آن نهاده بطرف دودخترش حمله میآورد و مادرآنها سرراه پدر قرار گرفته‌نمیگذارد. هنوز من خود را به‌پدر زنم نرسانده‌بودم که فریبا مثل یك ماده شیر جلو آمد ، بایك‌حرکت هفت‌تیر را ازدست‌پدردرآورد و باخونسردی گفت :

ــ خجالت داره پاپاجان ، ازهفت‌تیر کشیدن شما دیگه گذشته ، پس‌کنین !

وقتی من خودم را بآنها رساندم ، پدرشان دربرابر من فوق‌العاده خجل شد و بعد من فهمیدم که فرانك به تلقین فریبا اصرار میکرده که من میخواهم ازاین‌مرد طلاق بگیرم و چون فریبا هم حرف اورا تایید میکرده پدرشان میخواسته هر دو را تنبیه کند. من چون وضع را بدانگونه‌دیدم همانجا به‌فرانك قول دادم همان پارچه را بخرم و بهمان خیاطخانه ببرم و سه‌هزار تومان بابت دوخت آن بپردازم.

از فردای آنشب روابط من و زنم تقریبا حسنه شد ، تا مدتی او آرام بود و حرفی نمیزد ولی نگرانی من برای فریبا بود که از من قهر کرده بود ، براستی من حالا میدیدم زندگی بدون فریبا برایم پوچ و بیمعنی است وهرگز من‌نخواهم توانست بدون فریبا وجود زنم فرانك را تحمل کنم . حاضر بودم هرکار که او میخواهد برایش انجام دهم بجز طلاق خواهرش که واقعا برایم میسر نبود .

هرگاه فریبا را تنها میدیدم دنبالش میرفتم ، خواهش و استغاثه میکردم ، اما او بامهارت تمام بدون اینکه مرا برنجاند جای برگشت باقی میگذاشت ومیگفت:

ــ برو ، تو هنوز تصمیم نگرفته‌ای عشق خودت را ثابت کنی ...

مدت چندهفته قهر فریبا ادامه‌داشت، اما من بدبین روی او هم دلخوش‌بودم. یکبار باو گفتم :

ــ فریبا اقلا بگذار یکسال‌ازازدواج ما بگذرد ، آنوقت .

ــ آنوقت چی ، آنوقت تو دیگر کاملا ازمن سیرشده‌ای .

•★•

دیگر مدرسه‌ها بازشده بودند فریبا و فرانك به‌دانشگاه میرفتند و من هم دریکی از مدارس محل خانه‌مان تدریس میکردم، اما حتی تدریس ، این مشکلترین کار زندگی هم نمیتوانست لحظه‌ای خیال‌فریبا را ازمن دورکند.

یکروز که از دبیرستان به خانه‌آمدم فریبابه‌اتاقم آمد و مانند معشوقه رنجیده‌ای سرگله را بازکرد که چرا من به او و افکارش اهمیت نمیدهم و چرا اقدامی نمیکنم ، من باتمام قدرت خود او را دلداری داده امیدوار کردم که لااقل بگذارد چند ماه دیگر بگذرد ، بعد ازدواج خواهیم کرد ، فریبا ظاهرا قبول کرد ، آنوقت لبخند شیطنت‌آمیزی زد و پرسید :

ــ فردا بعدازظهر بیکاری ؟

ــ چطور مگر.

ــ هیچ ، میخواستم فردا بعدازظهر منزل‌باشی ، من بیکارم ، فرانك‌به‌دانشکده میرود ، میخواهم بیایم به‌اتاقت !

ــ بااینکه کار دارم منزل میمانم ، اما پدر ومادرت چی ؟

ــ هیچ، پیرمرد وپیرزن‌بعدازظهرها میخوابند .

آنشب و فردا را از خوشحالی سر ازپا نمیشناختم ، ساعات درس مدرسه بکندی گذشتند ، بالاخره ظهر شد، ناهار را با زنم صرف کردم و برای اطمینان، خودم بااتومبیل اورا به‌دانشگاه رساندم و بعد برگشتم و دراتاقم منتظر ماندم . انتظارم زیاد بطول نینجامید که فریبا تقریبا نیمه عریان وارد شد.

آنقدر دراشتیاق او بودم که از جا پریدم و بیدرنگ درآغوشش گرفتم ، اما فریبا گفت صبرکن ، اول لباسهایت را درآور ، من تعجب کردم ، ناچارلباسهایم را درآوردم ، آتش اشتیاق بحدی‌سوزان بود که من بهیچوجه علت این کار را نپرسیدیم . فریبا خیلی آرام وساکت به‌بستر من آمد .

هنوز نیمساعت نگذشته بود که من صدای پائی را که از پله‌ها بالا میآمد بوضوح‌شنیدم . اول خیال کردم‌اشتباه میکنم اما متوجه شدم که صدا نزدیك و نزدیك‌تر میشود ، بی‌اراده از جابرخاستم، ولی فریبا محکم مرا گرفته دومرتبه‌دربستر خواباند و درهمین لحظه فرانك همسرم وارد اتاق شد !

پریشانی و وحشت مرا خودتان حس‌بزنید ، هیچ نمیدانستم چه‌باید بکنم ، نگاهی به فریبا انداختم، او آرام وبی خیال خود را درآغوش من جای داده بود . فرانك چند لحظه با چشمان وحشت‌زده و دهان باز بما نگاه کرد، بعد با سرعت از پله‌ها پائین رفت ، من چند لحظه هاج و واج ماندم ، سعی‌کردم‌ازجا برخیزم ، اما باز فریبا مرا خواباند . باحیرت گفتم :

ــ فریبا این چه‌کاریست؟ خواهرت‌ما را باهم دید ، چرا نمیگذاری‌من‌بلندشوم، چرا خودت بلند نمیشوی ؟

با خونسردی گفت :

ــ بخواب چیزی نیست ، دیگرکار ازکار گذشت ، مهم نیست بخواب.

من بهرترتیبی بود از بستر برخاستم که لااقل لباسی برتن کنم ، فریبا هم بلند شد و من باکمال تعجب‌دیدم مانع‌لباس پوشیدن من میشود ، سرانجام باعصبانیت تکه هائی از لباسم را برداشتم. اما هنوز آنرا نپوشیده بودم که این‌بار فرانك‌باتفاق پدرش وارد اتاق‌شد !

پدرزنم لحظه‌ای مادونفر را مبهوت نگاه کرد و بعد تفی برزمین انداخت و باسرعت بازگشت ودرحالیکه ازپله‌ها پائین میرفت فریاد میزد :

ــ اون اسلحه منو بده ، اون اسلحه منو بده !

من که وضع را ناجور دیدم، بسرعت برق کت‌وشلوار خود را پوشیده وهمانطور پابرهنه و بدون پیراهن وارد تراس شدم و پس‌از طی طول تراس برروی پشت‌بام همسایه که یکی دومتر پائین‌تر بود پریدم، بعداز دیوار همسایه آویزان شدم وازفاصله سه‌متری خود را توی‌کوچه پرت‌کردم. تمام این‌جریانات شاید کمتر از یك دقیقه‌طول کشید و من بدون آنکه توجه داشته باشم که درخانه چه‌میگذرد بسرعت از کوچه درآمدم و دربرابر خانه سوار اتومبیل‌خود شده یکراست بمنزل عمو رفتم ، درحالیکه تمام اثاثه و لوازم شخصی من درخانه‌فرانك بود .

درمنزل عمو جریان را سربسته برایش تعریف کردم ، او تا چند روز چیزی بمن نگفت ، وقتی هیجانم فرونشست پرسید:

ــ حالا میخواهی چه‌بکنی ؟

در یك کلمه جواب‌دادم :

ــ طلاق!

میدانستم زندگی من بهیچوجه دیگر بافرانك ادامه‌پذیر نخواهد بود، اولا این افتضاح پیش آمده بود و درثانی عشقی هم باو نداشتم و ازهمه بدتر بااین ترتیب دیگر فریبا را از دست داده بودم. فریبا ظاهرا برای گرفتن انتقام آن صحنه را ترتیب‌داده‌بودکه فرانك‌بیاید وما دونفررا درآنحال ببیند.

بعداز دو هفته عمویم بمنزل آنهارفت تا ببیند نظرشان چیست ، وقتی عمو بازگشت اظهار داشت :

ــ آنها هم خواهان طلاق هستند ، منتها من چیزی نگفتم تا شاید مسئله مهر را منتفی کنیم .

یکماه ازاین افتضاح‌گذشت و من همچنان در منزل عمو بودم ، پدر فرانك پیغام‌داد که چرا معطل هستید و اقدامی برای طلاق نمیکنید. عمویم پاسخ‌داد که بعلت این‌مهر سنگین ناصر حاضر بطلاق نیست ، بعد آنها پیغام‌دادند حاضرم‌نصف آنرا دریافت‌کنیم بشرطی که فورا اقدام کنید ، من دیگر درنگ را جایز ندیدم وباتفاق عمو به‌دادگاه مراجعه کردیم. من وفرانك هردو تقاضای طلاق کردیم و سرانجام ازهم جدا شدیم .

•★•

ناصر دراینجاسیگاری‌آتش‌زد و بفکر فرو رفت ، من پرسیدم :

ــ دیگر چیزی ندارید که بگوئید؟

گفت :

لطفاً ورق بزنید

خانمها میدونین چه‌خبره؟

آغازفروش ۷۰

بمناسبت هفتادمین سال تاسیس کارخانه‌های

گیسوی کوماچی

بادوجایزه فوق‌العاده مسافرت به‌اروپا

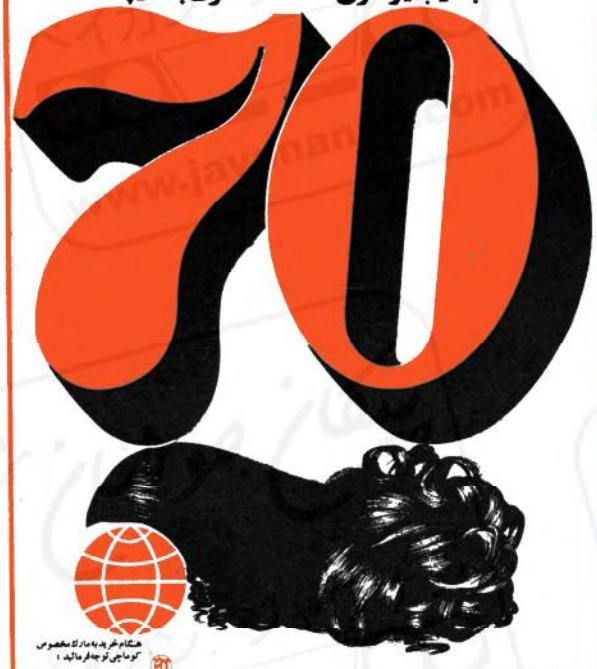

هنگام خرید به‌مارك مخصوص کوماچی توجه فرمائید !

کارخانه های گیسوی کوماچی برودی هفتاد ساله میشود به این مناسبت کارخانه ها و نمایندگان کوماچی در سراسر جهان جشن های با شکوهی برپا مینمایند.

ما نیز یك فروش فوق العاده با دو جایزه مسافرت مجانی یکی از شهرهای اروپا و ده روز پذیرائی هیجان انگیز و رؤیائی ترتیب داده‌ایم و علاوه بر آن به کلیه خریداران گیسوی کاملا طبیعی و صد در صد بهداشتی کوماچی یك هدیه فوری و ارزنده تقدیم خواهیم داشت .

جوائز خوری و بدیعهمان مسافرت از هم اکنون آماده است .

با گیسوی کوماچی مانند ستارگان هولیوود و ژاپن طراز اول جهان آرایش کنید

قرعه‌کشی ۱۵ آذر ماه ۴۹

لطفاً گیسوی کوماچی را فقط از مراکز زیر تهیه فرمائید

نمایشگاه کوماچی : ساختمان آلومینیوم طبقه دوم تلفن ۶۱۱۹۴۷ ــ ۶۵۲۴۲

فروشگاه فردوسی : خیابان فردوسی **دراك استور تخت جمشید :** خیابان تخت جمشید

فروشگاه تعاونی فرهنگیان : میدان موزه (فروش با شرایط سهل مخصوص فرهنگیان)

توضیح در بارهٔ موم سرد

شرحی که درشماره ۲۸۳-۷ر۶ر۴۹ درباره موم سرد و طریقه استعمال آن نوشته شده بود مبنی بر اشتباه بوده ،زیرا موم سرد در موقع مصرف ابدا احتیاج بگرم کردن ندارد و طریقه‌مصرف آن در بروشورهای داخل قوطی های موم سرد مشروحا بیان شده است.

پروین معیری

موسسه آموزش آرایش فتن

وابسته بفدراسیون بین‌المللی مدارس آرایش وزیبائی

موسسه‌ایکه مدیر و موسس آن دارای دیپلم در رشته استیك و ماکیاژ – ماکیاژ اسپیال و گریم سینما و تلویزیون وآرایش گیسو از کشور های فرانسه ، انگلستان ، بلژیك است این موسسه دارای مطالعات طولانی در شیوه تعلیم آرایش و زیبائی است در اینجا شما طی دروس مختلفه برای گذرانیدن امتحانات آمادگی پیدا میکنید و با جدیدترین مدل های بین‌المللی آرایش و زیبائی آشنا میشوید و با تکنیك و متد دروس ما که بوسیله فیلم ، اسلاید بطریقه سمعی و بصری تدریس میشود میتوانید جوابگوی مشتریان‌خود باشید . در پایان از دو پیلم رسمی اداره کل آموزشی حرفه‌ای و دیپلم بین‌المللی برخوردار میشوید . درصورتی که مایل باشید از کاروان اعزامی ما برای مطالعه در رشته آرایش و زیبائی به اروپا میتوانید استفاده نمائید.

خیابان پهلوی نرسیده به چهارراه تخت جمشید شماره ۱۰۴
تلفن ۶۱۱۳۲۸

عشق حرام ...

– چرا ، چند هفته بعداز طلاق ، فریبا توسط یکی از دوستان بمن پیغام داد حالاکه طلاق صورت‌گرفته، اگر راست میگوئی و مرا دوست داری برای‌ازدواج حاضرم . اما راستش من جوابی باین پیغام ندادم .

دراینجا من به‌ناصر گفتم :

– روشن است که تمام این جریانات را فریبا برای‌آن ترتیب داده که کارشما و خواهرش منجر به طلاق شود ولابدتمام این‌کارها بعلت‌عشق او بشما بوده، بادرنظر گرفتن این مراتب آیا حاضر نیستید بااو ازدواج کنید ؟ که اینقدر دوستش داشتید

ناصر برای اولین‌بار لبخندی زده گفت :

– تا ببینیم !

«مردی بی اراده – پیمان–»
«شکن – که دانسته‌یاندانسته»
«بزرگترین ضربه روحی‌را»
«بمن زد – نه ! او لایق»
«زندگی با من نبود .»

زن سخن میگوید :

آدرس فرانك را ازناصر گرفته بودم، او در دانشگاه کار میکرد ، بوسیله تلفن با وی تماس گرفتم ، وقتی از منظورم آگاه شد ابتدا نمیخواست مرا بپذیرد ، معلوم بود خاطره این جدائی برایش بینهایت تلخ است . اما بالاخره اورا راضی کردم و به حرف آوردم .

مرا در همان کتابخانه محل کارش پذیرفت ، زنی بود لاغراندام ، سبزه با موهای بلند و چشمان درشت و زیبا ، وهمانطور که ناصر گفته بود از تیپ‌هندی. جوانتر از ۳۴ سال مینمود ، حرکات ورفتارش بسیار آرام و ملایم بود ، حتی

رؤیای مرگ‌مادر... بقیه از صفحه ۳۹

باشدوامکان هم دارد نادرست‌باشد . درهرحال شما گمان میکنید خواهر بزرگتان تنهاکسی است‌که‌میتواند دربرابر این دشمنان‌قدعلم‌کند وفعالیت‌آنهاراخنثی‌کند.

دوشیزه نیما. م.

رویای مکررشما دلیل بلند پروازی شماست ، در زندگی آدمی بلند پرواز و پرتوقع هستید ، درعین حال از محیط فعلی خودبسیار ناراحت ونگران‌میباشید، آدمی هستید حساس ، زود رنج ، خیالبافی‌که دلتان میخواهد ازاین محیط موجود فرارکرده بمحیطی بمراتب بهتر،رویائی وایده‌آلی بروید ، آنوقت اختلاط وترکیب این افکار در رویاهایتان بصورت پرواز منعکس میشوند.

آقای ع. ص.

علاقه فوق‌العاده شمابه برادرتان باعث شده که چنین خوابی ببینید . شما میترسید حالاکه‌برادرتان را به شهردیگری منتقل کرده‌اند درآن تنهائی‌وغربت، برای وی حادثه ناگواری اتفاق بیفتد. لازم بتذکر نیست که هیچ خطری برادرتان راتهدید نمیکند.

دوشیزه مهتاب عبدی پور

هرگز اتفاق‌نیفتاده‌است که خواب کوری بآن صورتی‌که شما دیده‌اید عاقبتش نابینائی یا عارضه‌ای برای چشم باشد. چشم وقوه‌بینائی درخواب براستی، بمعنای بینائی و چشم نیست ، بلکه غالبا سمبل‌و مظهر نیروی جنسی است، اگر واقعا هم چشم چپ شما عارضه‌ای دارد این مربوط به‌این خواب‌نیست.

علت بروزاین خواب آنستکه بااز پدرومادر خود دلخوری ورنجش شدید دارید وبااینکه تصور میکنید از نظر روانی یا امور جنسی دارای نقص و عیبی هستید، بهرحال خوداین خواب بهیچوجه نگرانی ندارد.

دوشیزه ز. جباری

همانطور که خود حدس زده‌اید این خواب با شغل ودرس شمارابطه دارد ، ولی بهیچوجه ناراحتی برای دوستتان بوجود نخواهد آمد ، ازاین حیث کاملا مطمئن باشید.

این محلی که درخواب اشاره کرده‌اید و به‌آن وارد شدید همین محل کاروتحصیل فعلی شماست‌که شما آنقدر ها با صاحبان آن موافق نبوده و درکارشان شرکت نکرده‌اید واین نشان میدهد که‌ازپاره‌ای جهات ازکار و تحصیل ورشته فعلی خود شکایت دارید و دلتان میخواهد برخلاف همکارانتان درپاره‌ای موارد در کارهای محوله شرکت نکنید.

آقای حسین سعیدی‌فر

مطلبی که شما درتشریح خواب ورویا نوشته‌اید کم و بیش صحت دارد وبنابراین شما شرط رابرده‌اید! ما نمیدانیم دوست شما رویا را چگونه تشریح‌کرده است ولی نوشته شما بقرار زیر کم و بیش رویا را تشریح میکند:

«خواب تصویری است از عشقها ، آرزوها، ترسها ، و نگرانیهای ما و هیچ خوابی‌بدون تجسم قبلی بوقوع نمی‌پیوندد ، بدین معنی که ما خوابهائی را که می‌بینیم عناصرش تشکیل شده‌اند از چیزهائی که قبلا آنها را دیده یا شنیده ویاخوانده ویاتصورکرده‌ایم، هیچ خوابی چیزی ندارد که خارج ازذهن و شخصیت ما مثلا ازدنیای دیگر بما الهام دهد.» باتوضیح مابه طریق بالا ، تشریح شما کامل میشود و بازهم توضیح آخر نامه‌شما صحیح است یعنی :

«خوابهائی راکه می‌بینیم امکان دارد مربوط به چیزهائی باشد که چندین سال قبل فکر مارا (ولو برای مدت کمی بطور ارادی ویاغیرارادی) به خودمشغول داشته‌است.»

باتمام‌این تفاصیل باید در نظر داشت که مطلب شرح کامل رویا نبود، بلکه توضیحی بود پیرامون آن ، منتها توضیحی درست، تشریح کامل رویا درخلال صفحات محدود ما میسرنیست.

آقای حسن. ب. غ.

شما شوهر خاله‌تان را آدم بسیار خوبی میدانید و دراین رویا آرزو کرده‌اید کاش شوهر خاله‌تان یك دختر داشت و شما بااین‌دختر خاله‌ازدواج‌میکردید. از سوی دیگر شماتصور میکنید بین شوهرخاله وشما افرادی وجود دارند که نمیگذارند بطورکامل ازمحبت وی بهره‌مند شوید ، شمااین آدم‌ها رادشمن خود میدانید اما دشمنی ضعیف که فکر میکنید میتوانید از عهده آن برآئید.

آقای منوچهر مهران

شما دراین رویا آرزوی مرگ آن همکارتان را کرده‌اید و این ظاهرا بآن علت است‌که او با همسرتان دوستی دارد ، شما درعین حال برای‌این‌همکاراهمیتی قائل هستید ودراین رویا پس از آرزوی مرگش ابراز پشیمانی کرده‌اید تا گناهتان ، یعنی آرزوی مرگ جبران شود.

آقای م. ر. ط.

خواب مفصل شمابسیار جالب بود ، این‌رویانشان میدهد که در حال حاضر شما از نظر معاشرت باجنس مخالف در محدودیت سختی قراردارید ، نکته دوم‌آنکه به خواهر ناتنی خود انس و علاقه شدیدی دارید که اندکی از مرز خواهر و برادری گذشته‌است، از زن‌پدر خود بسیار متنفرید و تصورمیکنید اوبا شما دشمنی دارد ، نکته دیگر آنکه احساسات مذهبی در شمانیرومند است ، ودراین خواب آرزو کرده‌اید قیدوبندازدست و پای شماباز شود وشما بتوانید باهرکس که میخواهید بمیل خود معاشرت کنید.

آقای الف. الف. م.

شما باطنا احساس گناه میکنید واین احساس گناه به یکی از خاطرات گذشته شما مربوط میشود، ظاهرا درگذشته کاری انجام داده‌اید که بسیاخت پشیمان شده‌واحساس گناه کرده‌اید واین‌احساس مثل روز اول درشماباقی مانده و گاه و بیگاه‌دررویا وافکار روزانه‌تان ظاهر میشود.

ممکنست کاری که انجام داده‌اید (درحال حاضر محققا فراموش کرده‌اید) مستوجب این ناراحتی نبوده واصلا گناه بحساب نمیامده‌است امکان هم دارد که گناه بحساب میآمده ، درهرحال هرچه بوده شما بخاطر آن نباید درحال حاضر خودرا اینقدرناراحت بکنید . در این خواب شماآرزو کرده‌اید که‌ازراه مذهب بتوانید براین حس فائق شده و باصطلاح خودرا ببخشید اگراحساسات مذهبی در شما نیرومند باشدراه صحیح‌انتخاب‌کرده ومحققاموفق خواهیدشد.

دوشیزه ریحانه احمدی

تعبیراین خواب همانست‌که خود دیده‌اید ، شما مینویسید بعداز دیدن این خواب فردا بمنزل دوستتان رفتید وخوابتان عینا تعبیر شد ، یعنی واقعیت پیدا کرد ، چنانکه قبلا هم نوشته‌ایم اینگونه خوابها بسیار کم اتفاق میافتد واشخاصی‌که آنهارا می‌بینند بسیار نادرند ، شاید شما هم یکی از آن افراد باشید، بهرحال خواب شما هیچگونه ناراحتی ونگرانی ندارد، بلکه بنظرما شما باید خوشحال هم‌باشید که‌دارای یك‌چنین خاصیت ممتاز و برجسته هستید.

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ۶۲۳۹۰۰

وقتی صحبت میکرد صدای نازکش خوب بگوش نمیرسید ، مرا به نشستن دعوت کرد و خود نیز روبرویم نشست و پس از چند لحظه سکوت اینطور شروع به صحبت کرد :

در ۲۴ سال پیش در خانواده مرفهی در شمال بدنیا آمدم ، پس از تولد من پدر ومادرم به تهران کوچ کردند و من بزرگ شده تهرانم. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را درتهران بانجام رساندم واز دوران کودکی فقط یك چیز بیاد مانده است ، یك حالت اندوه و حسرت وناراحتی که تا سن بلوغ و حتی بعداز آن همیشه با من بود ، پدر ومادرم در عین رفاه و خوشبختی مرا هم دوست میداشتند وظاهرا من نمیبایستی دراندوه وناراحتی باشم ، ولی این غم من یك موجب داشت ، موجبی بزرگ که شاید در آن دوران فقط خود من از آن با اطلاع بودم و آن این بود که بین من و خواهرم فریبا به آشکارفرق میگذاشتند و تبعیض قائل میشدند . من تقریبا یکساله بودم که خواهرم فریبا به دنیا آمد ، از دوران یکسالگی چیزی در خاطرم نیست ، ولی وقتی چهارساله‌شده بودم بخوبی احساس میکردم که پدرومادرم فریبا را بیش از من دوست دارند.

نخستین دلیلش آن بود که او سفید بود، شبیه مادرم ، و من سبزه تند مثل پدرم، و بخاطر همین سفیدی پوست یا زیبائی یا کوچکی و یا هر دلیل دیگر، اورا بر من ترجیح میدادند. بتدریج که بزرگتر میشدم این غم واندوه هم با من بزرگتر میشد .

وقتی سن ما دو خواهر بیشتر میشد و ما به مدرسه رفتیم من متوجه موضوع تازه‌ای شدم و آن این بود که میدیدم غیر از پدر ومادرم دیگران هم فریبا را بمن ترجیح میدهند ، این آتش حسد و غبطه وناراحتی در دل کوچك من زبانه میکشید ، اما پیوسته آنرا فرو میخوردم. گذشته اززیبائی ، فریبا از من باهوشتر بود ، شیرین زبان بود وباصطلاح خودش را دردل این وآن جا میکرد ، من برعکس، گوشه‌گیر و ساده و خجالتی بودم . فریبا مرتب دردروس و تحصیل موفق میشد . آنوقت من که میدیدم اورا تشویق میکنند وبمن توجهی ندارند دلسرد و مایوس شده شکست میخوردم و همین عقب‌ماندگی‌بیشتر باعث میشدکه توجه باو از طرف همه زیادتر شود و من فراموش شوم.

دوران کودکی را با این اندوه و دلخوری در کنار این رقیب خانگی بپایان رساندم ، اما عجیب بود که با تمام‌توجهی که به فریبا میشد ، من هرگز باو احساس کینه ودشمنی نداشتم ، حس حسادت‌سراسر وجودم را گرفته بود ، ولی از کینه و نفرت دردل بیگناه من اثری دیده نمیشد. هنگامیکه من در کلاس دوازده و فریبا درکلاس یازده بود نخستین خواستگار برای او منزل مارا دق‌الباب کرد ، پدرم بدون آنکه از مشخصات خواستگار سؤال کند بآنها پاسخ داد :

ـ اولا دختر من حالا بچه است و مشغول تحصیل ، اما تحصیلش هم که تمام شود تا خواهر بزرگش شوهر نکند اورا شوهر نخواهم داد . پدرم مطابق رسم قدیمیها و مردم شمال تصمیم داشت اول مرا شوهر بدهد و بعد خواهرکوچکتر را ، ومن که ازاین موضوع آگاه شدم اندکی احساس آرامش و خوشی کردم که لااقل در یك موضوع مرا ترجیح میدهند.

یکسال گذشت‌وبازهم‌سروکله‌خواستگار

بقیه درصفحه ۹۷

باخیال راحت

سیگار بکشید..!

ولی... وقتیکه تارگارد دراختیاردارید

سیگاررا فقط باتارگارد بکشید

تارگارد شمارادرمقابل هرخطری که در

سیگاروجود داشته باشد محفوظ نگهمیدارد

در موقع خرید فقط بعلامت تارگارد ساخت آمریکا توجه داشته باشید.

بعلت وجود تارگاردهای تقلبی در بازار فقط تارگارد

رااز داروخانه‌ها وفروشگاههای زیرخریداری فرمائید.

TAR GARD

نماینده انحصاری در ایران:

تهران - دراگ استور تخت جمشید تلفن: ۶۷۸۲۳ - ۶۸۱۰۱

گیا

داروخانه امیرآباد ، امیرآباد شمالی ـ دراگ استور بنژامین ، خیابان تهران نو ، ایستگاه پل ـ داروخانه پارس ـ شمال پارك ساعی ـ دراگ‌استور تخت‌جمشید ، تخت جمشید ـ شعبه دراگ‌استورتخت جمشید ، ناصر خسرو ـ دراگ‌استور تخت طاووس ، تخت طاووس ـ داروخانه‌تهران ، عباس آباد ، روبروی پمپ‌بنزین ـ دراگ استور جام جم ، تخت طاووس ، خیابان بهزاد افشار ـ داروخانه‌حمید ، دروازه دولت ـ داروخانه دکتردانائی ، جاده قدیم شمیران ، اول خواجه نصیر ـ داروخانه‌امین، میدان فردوسی‌ـداروخانه راسل، فرح جنوبی ـ داروخانه‌سعید ، فرح شمالی ـ دراگ‌استور سلطنت آباد ، سلطنت آباد ـ داروخانه شاه‌زند ،کریمخان زند ـ داروخانه شهره ، امیرآبادشمالی ، اول هیراد ـ داروخانه دکتر صلواتی ، سعدی ، مخبرالدوله ـداروخانه‌خرمی خیابان قدیم شمیران مقابل ستادبزرگ ارتش داران ـ داروخانه‌مدنکال، پهلوی ، مقابل سینما امپایر ـ دراگ‌استورنلسون ، بلوارالیزابت.

نیازمندیها

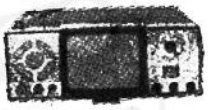

تلویزیون سرویس مارکاریان
نماینده تعمیر تلویزیون پای
و تعمیر تلویزیونهای
ترانزیستوری
زیرنظر مارکاریان
نادری پلاك ٤٤٢ تلفن٣١٢٥٩٨

■

شوفاژ و تهویه
سرویس و تعمیرات در اسرع
وقت ــ تلفن ٦٤٤٨٥ سرویس
مؤسسه مسعود

■

شرکت تلویزیون سرویس
R.C.A.
با سابقه ترین و مجهز ترین
تعمیرگاه در ایران تعمیر انواع
تلویزیونهای اروپائی وامریکائی
با ضمانت ، تلفن ٣١٣٢٧٨
و ٣١٣٢٦٢

■

مؤسسه فنی

تلویکار

تعمیرگاه مجاز شماره ٣ ارج
زیرنظر متخصصین کارآزموده
تعمیر، یخچال،کولر، آبگرمکن
اجاق گاز ، لباسشوئی ، تلفن
و نصب و رنگ آمیزی ــ تلفن
٤٠٦٦٤

■

موسسه آیفون سانترال
پخش انواع
در باز کن های برقی
فقط با یك تلفن در باز کن
برقی با شاسی سری دربازکن
بدون پیش قسط در ٦ قسط
و پنج سال تضمین در منزل
شما نصب میشود.
آیزنهاور مقابل خیابان کاوه
جنب نمایشگاه اتومبیل دلیجان
پلاك ١٥٩ موسسه ام هاش
سانترال تلفن٦٧٦١٧-٦٧٤٦٩
از شهرستانها نماینده فعال
پذیرفته میشود

سرویس نوین

خشکشوئی مبلمان و فرش موکت
تحت نظر متخصص کارآزموده
با دستگاههای اتوماتیك ومواد
خارجی فورا تمیز میگردد .
تلفنهای ٢٧٢٩٠ ــ ٦٢٤٩٠٠

■

قالی شوئی اطلس

مجهز وباسابقه درخشان برای
شستشوی فرش و رفوگری و
رنگ برداری در تمام اوقات
با سرویس مجانی آماده است
تلفن ٩٦٠٢٩٨

■

تعمیرگاه تلویزیونهای
R.C.A. R.T.I.
و(کلیه مارکهای مختلف)
توسط صفائی رئیس سابق
تعمیرگاه تلویزیون ایران
تلفن ٧٣٤٣٣
شعبه رشت تلفن ٤٠١١

■

شرکت تلویزیون هاش

تعمیر تلویزیونهای R.T.I و
R.C.A و کلیه تلویزیون های
اروپائی ، امریکائی با سرویس
سیار در تمام ساعات هفته
تلفن ٤٣٠٤١

■

آموزشگاه تعلیم رانندگی بابك

با مربیان کار آزموده رانندگی
صحیح را در کوتاهترین مدت
به هنرجویان میآموزد . بدانش
جویان تخفیف داده میشود .
خیابان شاه چهار راه کاخ ــ
تلفن ٦١٢٩٢٦

■

دوره کامل خیاطی ــ گلسازی ــ
گل‌دوزی ــ کارهای دستی ــ
خیابان شهباز ایستگاه خرابات
تلفن ٣٥٥٥٩٠

فروشگاه کالای مرکزی

مرکز خرید و فروش قالی
قالیچه تلویزیون یخچال کولر
اجاق گاز و لوازم لوکس و
اشیاء قدیمی تلفن ٦٥٠٥٧

■

فروشگاه فرش شایان

باتلفن ٦١٣٣٨١ بهترین خریدار
هرنوع قالی و قالیچه کهنه ونو
یخچال وتلویزیون، لباسشوئی
و سایر لوازم میباشد.

■

فروشگاه صمد ٤٩٩٨٥
منصفترین خریدار فرش‌های
کهنه و نو و اشیاء قدیمی و
یخچال ، تلویزیون و کولر و
لوازم منزل .

شستشوی مبل وفرش
کلین سرویس مهر
مبکر و پیشرو نظافت مبل وفرش درجای
خود با مواد آزمایش شده ودستگاه منحصربفرد
تلفن ٩٥٢٥٤٦

در آموزشگاه فائز

مرکز آموزش ماشین های آی. بی. ام.
(مغز الکترونیك) و تعلیم ماشین ــ
نویسی با متد جدید.
خیابان شاه آباد روبروی دبیرستان
شاهدخت تلفن ٣١٠٦٥٧

نمایندگی دور کلین سرویس امریکا در ایران
مبلمان ـ فرش ـ موکت و اتومبیل شما را با آخرین
تکنیك متداول در امریکا در محل تمیز مینماید
تلفنی : ٧٥٨٣٩٥-٧٥٨٣٩٦-٧٣٦٨٣

مرکز اتومبیل ایران
اتومبیلهای سواری آخرین مدل
با راننده و بدون راننده
شبانه‌روزی تلفنهای ٧٦٥٥٤٢
و ٧٥٩٣٥٦

روکش صندلی اتومبیل
کالی
خیلی فوری نصب میشود
نمایشگاه رحمتیان ـ خیابان
فردوسی جنب کوچه برلن
تلفنهای ٣٠٤٢٥٠-٥٠٥٨٠

نشانی خدا پرست

که دربرنامه شو میخك‌نقره‌ای
شرکت کرده بود بشرح زیر
است . تهران صندوق پستی
١١٩٨

■

آموزشگاه خیاطی رامین

تدریس دوره کامل خیاطی ــ ضخیم
دوزی ــ نازك دوزی ــ در کمترین
مدت با تخفیف هرچه میبینید.
گلسازی مجانی
خیابان آذربایجان بین خوش و
قصرالدشت مقابل کفش ملی تلفن
٩٦٣٦٧٨

■

مؤسسه تزئینات آسیا

انواع کاغذ های دیواری قابل
شستشو ایرانی یا خارجی
متر مربع از ٢٠ ریال به بالا
پرده کرکره آمریکائی متر مربع
٤٥٠ ریال تلفن ٤٣١٩٦
چهارراه شاه پاساژ شانزه‌لیزه
طبقه سوم.

فروشگاه پرده نادری
با آخرین مدلهای مد روز زیر
نظر بهترین متخصص مجرب
در اسرع‌وقت تلفن ٣٠٥٢٢٥

آموزشگاه رانندگی جهان

خیابان شاه چهار راه باستان
تلفن ٤٧١٨١

■

حافظ بار

بارکش‌شهر وشهرستان

تلفن ٢٢٢٢٠
٥٧٥٥٣

■

لوله بازکنی فاضل آب
پادستگاه تراکم هوا
مقدم ٦٢٦٣٥

خانـــــواده

تلفن ۸۷-۲۱۰۲۵۱ ۲۰۱۵۶۱

سازمان روکا
فروش نقد و اقساط

کلیه لوازم‌منزل از قبیل
تلویزیون با ۹۵۰ ریال
قسط ماهیانه (با آنتن مجانی)
کولر با نصب بطور اقساط بهترین نوع دریچه‌کولر، با تخفیف استثنائی، یخچال، آنتن، رادیوگرام، آب‌گرم‌کن لباشوئی، اجاق‌گاز، درب‌بازکن کلیه تزئینات منزل
کاغذ دیواری ـ پرده کرکره
کف‌پوش آگوستیك

آدرس: میدان ۲۴ اسفند ـ بازار ایران ـ طبقه سوم ـ **تلفن ۴۵۷۷۱**

خانم عزیز
بهترین نوع کاغذ دیواری قابل شستشو و موکت در رنگهای مختلف و پرده کرکره، نقد و اقساط در اختیار شما گذارده میشود. تلفن ۷۶۲۶۰۷
دکوراسیون OKEY

بورس تلفن
مرکز هر نوع شماره تلفن
تلفن ۶۰۸۳۵

کانون هنر
کلیه رقصها را درکمترین مدت زیر نظر مادموازل روزیتا فرا گیرید و همچنین کلیه سازها بوسیله استادان ایرانی و خارجی تعلیم داده میشود. نادری مقابل کوچه شاهرخ تلفن ۶۵۷۴۷

دوخت و نصب پرده ـ روتختی، کرکره و انواع تزئینات ساختمان با متخصص کار آزموده ـ عباس آباد فرجمالی چهارراه‌تکش تلفن ۷۶۱۳۵۳

کارخانه قالی‌شوئی ادیب
مجهز بکلیه وسایل با نظام خشک‌شوئی سل و موکت و تشک اتوبیل درجای خود
تلفنهای:
۹۵۶۵۶۵-۹۵۲۴۵۴-۹۵۸۹۵۰

فقط با ۳۰ تومان
شهریه یا کنتراتی
ماشین نویسی فارسی، انگلیسی، آلمانی، تلفن ۴۹۴۹۴

پانسیون کوچولوها
مخصوص نوزادان و کودکان
تلفن ۶۲۰۵۷۸

پانسیون مریم
ویژه بانوان و دختران دانشجو
جاده پهلوی جنب بانك ملی محمودیه تلفن ۸۹۱۴۲۳

هنرستان رقص النا
کلیه رقصهارا با کمترین قیمت و کوتاه ترین مدت بشما می‌آموزد. سعدی شمالی بالاتر از سینما ادئون شماره ۳۶۲

لوله‌بازکنی فاضل‌آب
با دستگاه تراکم هوا
بدون خرابی
آزاد. تلفن ۷۵۵۹۳۵

دربازکن برقی جنرال تل

با گوشی رنگی
ترانس فیوزدار
و قفل جدید
۲۲۰ تومان

مرکز پخش و نمایندگی جنرال تلفن
پاک ۱۱۲ تلفن ۳۱۴۸۶۰-۳۱۴۷۹۱
درشهرستانها نماینده‌فعال میپذیریم

هدیه عروس
بهر عروس دامادی که از جواهری منظفر، چهارراه لالهزار خرید نماید، یك جلد کلام‌الله و یك آلبوم نفیس و ۴۰ سکه مبارك باد مطلا برای عروس تقدیم میشود.

فال ورق و قهوه
روزهای فرد شمیران خیابان‌نیاوران بعداز چهارراه مجد خیابان آثاری‌زاده دست چپ درچهارم.

خرید و فروش تلفن
۳۰۳۲۳۶

کلاسهای انگلیسی سمعی و بصری پارت زیرنظر دکتر گودرزی
دوره اختصاصی: شامل ۱۲ ترم ـ یکدوره کامل گرامر ـ ترجمه ـ مکالمه ـ انشاء نامه نگاری ـ تست دانشگاهی و دریافت دیپلم پروفشنسی (بارزش فوق‌دیپلم) از ۳ تا ۱۲ ماه
آمادگی برای آزمایش ـ دیپلم دبیرستان ـ کنکور دانشکده‌ها اعزام دانشجو.
خیابان‌شاه چهارراه اردیبهشت، تلفن ۴۲۶۱۹

آجیل فرد سانترال
بهترین نوع آجیل و پسته کادوئی را تهیه و با ده در صد تخفیف در اختیار شما قرار میدهد. میدان ۲۴ اسفند جنب سینما سانترال تلفن ۶۱۳۲۱۶

تالار پذیرائی بهشت فرزین
بامجهزترین سرویس وزیباترین محیط جهت برگزاری جشنهای عروسی و میهمانیهای بزرگ و مجلل خانوادگی درشرف تهران نارمك سه راه سمنگان
تلفن: ۷۹۶۲۳۳

SONY
نوار ضبط شده بطریقه استریوفونیك بر روی نوار معمولی. کارتریج و کاست. موزیك (ایرانی، فرنگی، کلاسیك)
نمایندگی سونی ـ نادری ـ ۴۲۰ تلفن ۳۱۳۹۰۷

آموزشگاه آرایش فیروزه
دوره کامل آرایش ـ مدرسه پرستاری ـ مامائی
خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، کوچه هالوچک ۲۸ تلفن ۷۳۰۸۳

شرکت آذر استریو
انواع امپلی، فایر، تیونر، دك، گرام، ضبط صوت پخش صوت مخصوص اتومبیل، استریو و بلند گوهای، فای
Sansui, Akai, Dual, Teac, Sony
نقد و اقساط ضبط نوار کاست کارتریج استریو
تلفن ۶۲۲۳۱۶

قابل توجه خانمها
فال قهوه توسط مادام صدا
تلفن ۶۲۲۱۳۱ و ۶۲۹۵۱۷

ایران لئوم
کف پوش یکپارچه پلاستیکی ـ تایل ـ کاغذ دیواری در رنگهای متنوع با قیمت مناسب
تلفن ۳۱۰۵۴۳

فقط تا آخر مهرماه فرصت دارید
متر مربع فقط ۳۰ تومان
قلی‌نیا عرضه کننده عالیترین کف‌پوش و فرش ماشینی در انواع رنگهای ثابت، ضد بید و رطوبت.
نمایشگاه مرکزی: انتهای جمشید آباد شمالی نرسیده بپادگان جمشیدیه تلفن ۶۴۸۸۷

خاور تاکسی
اتومبیل های سواری کرایه با راننده و بدون راننده شبانه روزی تلفن ۷۳۳۲۵

لوله بازکنی فاضل آب
با دستگاه مجهز تراکم هوا
جنرال ـ سرویس
آبگرمکن ـ بخاری ـ کولر
تلفن ۷۹۳۰۵۷

گلی
دربند خارها

آزاد
چون فرشتگان

شما که از یک دوره کوتاه ماهانه ناراحتید و خود را در بند حس میکنید

با استفاده از شورت طبی

شورتکس

میتوانید این چند روز را مانند سایر ایام ماه با نشاط و چون گل با طراوت بمانید.

شورتکس شورت طبی مخصوص بهداشت ماهانه بانوان و دوشیزگان.

با شورتکس همچون گل با طراوت زندگی کنید

لطفاً در موقع خرید به طرح جعبه فوق توجه فرمائید.

سرطان پستان

بقیه از صفحه ۳۰

ملاحظه میکنید که نوك آن برجستگی طبیعی خود را از دست داده وبداخل کشیده شده است و این‌یکی ازدلائل ابتلا به سرطان است که غده سرطانی نوك پستان را بداخل کشیده است و این علامتی است که هر خانمی می‌تواند آن را پیداکند .

در همین صفحه عکس دیگری را ملاحظه می‌کنید که درسمت چپ یك غده سرطانی در مرحله اول و قبل از چسبندگی و درسمت راست همین‌غده پس از چسبندگی وانتشارقرار دارد.

بهرحال آنچه مسلم است، اینست‌که برخلاف آنچه بسیاری از خانمهاتصور میکنند ، سرطان پستان قابل‌علاج بوده و میتوان بخوبی نسبت بدرمان آن اقدام کرد ، بشرط آنکه بیماری در مراحل اول تشخیص داده شود و برای رسیدن به چنین تشخیصی باید هرچه زودتر غده را در داخل پستان بیابید . بدین ترتیب صلاح است در هرزمان بمحض آنکه در داخل‌پستان خود یك جسم سفت و غیر عادی حس کردید بلافاصله به پزشك مراجعه‌کنید ودستورات او رابکار بندید .

چرا بعضی از خانم ها

بقیه از صفحه ۳۰

ابستن شدن وجود دارد که دراین مختصر نمیتوان به تمام آنها اشاره کرد .

آنچه مسلم است اینست که شاید بتوان هشتاد تانود درصد اوقات آبستن نشدن خانمی را با روش های علمی و درمانی گوناگون معالجه کردوبااین ترتیب نباید در چنین‌مواردی زود ناامید شد و دست‌ازادامه تلاش‌وکوشش برای حامله شدن برداشت .

چنین خانمهائی باید پشتکارو انرژی ووقت صرف کنند وتنها با استفاده از عوامل‌مزبور است که میتوانندبه‌آرزوی خود که بچه‌دار شدن‌است برسند .

خاصیت دستمال کاغذی

بقیه از صفحه ۳۰

قابل اشتعال سریع بودن این‌دستمال‌ها اطلاعی نداشت یك دستمال را از جای مخصوص آن بیرون آورد و در ضمن بازی دانسته یا ندانسته به شمع‌بزرگی که روی میز میسوخت نزدیك شد و درهمین لحظات بود که یکمرتبه‌مهمان‌ها جیغی کشیده و بسمت آن بچه دویدند زیرا دستمالی که دردست او بود براثر نزدیك شدن به شمع گر گرفته بود . مقصودم اینست که این دستمال‌ها مثل کاغذهای معمولی بتدریج نمیسوزد و یکمرتبه و یکجا آتش میگیرد و بعضی از انواع این دستمال‌ها بنظر من دست کمی از باروت ندارد و لازم است پدران ومادران خطر مزبوررا به فرزندان خود گوشزد کرده و بدانند بهنگامی‌که بچه‌ها دستمال کاغذی در دست دارند از نزدیك شدن به هرنوع شعله‌ای خودداری کنند ، زیرا مسلما درچنین مواردی اگر دستمال‌کاغذی آتش بگیرد و کسی نزدیك طفل نباشد سوختن او و محلی که درآن اقامت‌دارد حتم خواهد بود .

در معاشرت با پسرها

بقیه از صفحه ۱۹

رسید.

● سؤالات

۱ ــ اصولا درمورد یك‌دوست پسر چه تصوری دارید ؟

الف ــ یك‌دوست خوب وهمدم تنهائی شما ؟

ب ــ یك تکیه‌گاه وحامی ؟

ج ــ کسی که باید درگردشها حساب شما را بپردازد ؟

۲ ــ اگر بشما تلفن‌کند واطلاع دهدکه بعلت ضعف‌بنیه‌مالی نمیتواند شمارا به تماشای فیلم یا کنسرتی ببرد:

الف ــ دادوبیداد راه‌می‌اندازید وگوشی را محکم به‌تلفن می‌کوبید؟

ب ــ او را به منزل خوددعوت می‌کنید که درکنار هم تلویزیون‌تماشا کنید یا به صفحه گوش دهید ؟

ج ــ پیشنهاد میکنید باهم بهمان فیلم یاکنسرت بروید مشروط‌براینکه شما حساب او راهم بپردازید ؟

۳ ــ اگر متوجه شوید که‌مرتب بفکر فرومیرود وچیزی برای گفتن دارد ولی قادر به بیان آن نیست:

الف ــ عصبانی میشوید واو را دمدمی می‌خوانید ؟

ب ــ سعی می‌کنید درپی‌کشف علل آن باشید ؟

ج ــ ابدا توجهی به این‌موضوع نمی‌کنید وباپسران دیگرگرم‌گفت‌وگو وصحبت می‌شوید ؟

٤ ــ اگرسعی داشته باشدراجع به موضوعی باشما صحبت کند:

الف ــ به‌حرفهایش گوش میکنید وسعی دارید حتی‌الامکان بااو همدردی کنید ؟

ب ــ باابراز خستگی عملا سعی میکنید موضوع را عوض کنید؟

ج ــ فقط به‌حرفهایش گوش میکنید وبهیچوجه اظهار عقیده نمیکنید ؟

۵ ــ دوست دارید بیشتر راجع به‌چه موضوعی بحث کنید ؟

الف ــ او ؟

ب ــ شما ؟

ج ــ دوستان مشترکتان ؟

٦ ــ انتظار چه‌نوع هدیه‌ای را ازجانب او دارید ؟

الف ــ گل ؟

ب ــ جواهرات ؟

ج ــ از نیازمندیهای روزمره مانند یك‌کتاب آشپزی یاخیاطی‌یا...؟

۷ ــ اگر دیر برسروعده حاضر شد:

الف ــ بمحض آمدنش دادو بیداد وجنجال راه می‌اندازید ؟

ب ــ علت اینکار را سؤال میکنید ؟

ج ــ ابدا بروی‌خود نمی‌آورید؟

۸ ــ اگر او هرهفته عصرهای جمعه بخواهد به تماشای مسابقات فوتبال بپردازد :

الف ــ باحالت خشم وقهر در منزل می‌نشینید ؟

ب ــ همراه اومی‌روید حتی‌اگر از تماشای مسابقه لذت نمی‌برید؟

ج ــ یك‌برنامه‌تفریحی بادوستان دختر خود ترتیب میدهید ؟

۹ ــ اگر سخت مریض وبستری شد:

الف ــ ازمادرش میخواهید پرستاری از اورا به شما واگذار کند ؟

ب ــ سعی میکنید گاهگاهی به‌عیادتش بروید بطوریکه مزاحم افراد خانواده‌اش نشوید ؟

ج ــ بااشخاص دیگری به گردش وتفریح می‌پردازید تا او کاملا بهبود یابد ؟

۱۰ ــ ترجیح میدهید شب‌جمعه را بااو چگونه بگذرانید ؟

الف ــ ماندن درمنزل وگوش دادن به موسیقی ؟

ب ــ صرف یك‌شام رمانتیك و دونفری در محل دنج ؟

ج ــ شرکت دریك پارتی گرم ودوستانه ؟

۱۱ ــ مادر او را چگونه‌میدانید؟

الف ــ فردی متعلق به‌نسل گذشته که امکان دوستی شما با او بعید بنظر میرسد ؟

ب ــ یك دوست مهربان ؟

ج ــ کسی که برای راضی نگهداشتنش نباید از هیچ کوششی فروگذار کنید ؟

۱۲ ــ بنظر شما سن ازدواج برای یك‌دختر چه‌وقت است ؟

الف ــ ۱۷ سالگی ؟

ب ــ ۲۱ سالگی ؟

ج ــ ۲۸ سالگی ؟

۱۳ ــ روزانه چقدر دراه‌ور منزل بامادر خود همکاری می‌کنید ؟

الف ــ اصلا ؟

ب ــ وقتی که بیکارید ؟

ج ــ مقدار معینی درروز ؟

۱٤ ــ اگر بایکی از دوستان دختر خود قرار ملاقات دارید ودر همین وقت او تلفن بزند و بخواهد باشما برنامه‌ای ترتیب دهد:

الف ــ به او میگوئید که با کس دیگری وعده ملاقات دارید ودر عوض فردا بااو خواهید آمد ؟

ب ــ بلافاصله به دوست دختر خود تلفن میکنید وبرنامه خود را بااو بهم میزنید ؟

ج ــ بدون ذکر دلیل به‌دوست پسرتان جواب رد می‌دهید ؟

۱۵ ــ اگر والدینتان محل ملاقاتتان را با او سؤال کنند:

الف ــ به‌آنها گوشزد میکنید که بهتر است درکار شما دخالت نکنند ؟

ب ــ صادقانه جواب میدهید ؟

ج ــ من‌کنان جوابی زیرلب میدهید وباحالت خشم وقهر ازمنزل خارج میشوید ؟

● امتیاز جوابها

اکنون طبق جدول زیر باتوجه به پاسخ‌هایتان امتیازات خود را حساب کنید وجمع بزنید وسپس به نتیجه تست توجه کنید :

* سؤال اول : الف ۳ــب۲ــ ج ۱
* سؤال ۲ : الف ۱ ــ ب ۳ ــ ج ۲
* سؤال ۳ : الف ۲ ــ ب ۳ــ ج ۱
* سؤال ٤ : الف ۳ ــ ب ۱ ــ ج ۲
* سؤال ٥ : الف ۲ ــ ب ۱ ــ ج ۳
* سؤال ٦ : الف ۳ ــ ب ۱ ــ ج ۲
* سؤال ۷ : الف ۲ ــ ب ۳ ــ ج ۱
* سؤال ۸ : الف ۱ ــ ب ۲ ــ ج ۳
* سؤال ۹ : الف ۲ ــ ب ۳ ــ ج ۱
* سؤال ۱۰ : الف ۲ ــ ب ۳ ــ ج ۱
* سؤال ۱۱ : الف ۱ــ ب ۳ــ ج ۲
* سؤال ۱۲ : الف ۲ ــ ب ۳ ــ ج ۱
* سؤال ۱۳ : الف ۱ ــ ب ۲ ــ ج ۳
* سؤال ۱٤ : الف ۳ ــ ب ۱ ــ ج ۲
* سؤال ۱۵ : الف ۱ ــ ب ۳ ــ ج ۲

نتیجه تست

* **اگرجمع امتیازاتتان بین ۳۰ تا ٤۵ است** : شما واقعا دردوستی فرد موفقی هستید. مصاحبت باشما برای هرپسری لذتبخش است. بنابراین کاملا آمادگی یك دوستی ساده وبی آلایش را دارید (خوشا بحال‌آنها !)
* **اگر جمع امتیازاتتان بین ۳۰ تا ۳۰ است** : شما واقعا آرزوی چنین دوستی را دارید ،بهمین‌دلیل زیاده روی میکنید وباصطلاح روش‌صحیحی برای جلب محبت او اتخاذ نکرده‌اید . سعی کنید بیشتر قدر خود رابدانید وارزش خود راپائین نیاورید.
* **واگر جمع امتیازاتتان از ۲۰ پائین‌تر است** : صادقانه باید بشما بگوئیم که فرد خودخواهی هستید. بخاطر داشته‌باشید که یك‌پسرهم‌احساس دارد. باید کمی بیشتر بفکر اوباشید. درغیراینصورت هیچ پسری رغبتی به‌دوستی باشما نشان نخواهد داد. ■

ترجمه‌وتنظیم : فرشته جمشیدی

اطلاعیه

بزرگترین موسسه آموزش آرایش وزیبائی «الهام»

زیر نظر مدیران آموزشگاهها و متخصصین آرایش و زیبائی آمریکا و اروپا افتتاح شد

در این موسه شما طی مدت کوتاهی باجدیدترین مدل‌های‌بین‌المللی‌آرایش‌وزیبائی آشنا شده و با تکنیك ما که بوسیله فیلم واسلاید و بطریقه سمعی و بصری تدریس میشود آشنا میشوید و میتوانید دوره خودآرائی را در این‌موسه‌با بهترین اسلوب صحیح بیاموزید و در پایان از دیپلم‌بین‌المللی و اداره کل آموزش حرفه‌ای برخوردار میشوید و بهترین هنرجو ازطرف این موسه به اروپا اعزام خواهد شد وسائل کار بطور رایگان دراختیار هنرجو قرار خواهد گرفت

بین چهار راه پهلوی و امیر اکرم‌جنب کوچه بهرامی تلفن ٦٦٨٣٣

زیباترین ظروف

کریستال

با طرحهای جالب رسید

اسپارك اول لاله‌زارنو

تلفن ۳۳۱٦۹۲

دختر خانم عزیز

آیا دوست داری غذاهای خوشمزه بخوری ؟ آیا میتوانی یك غذائی که قابل خوردن باشد بپزی ؟ آیا هرگز بمادر خود در موقع پخت و پز کمك کرده‌ای ؟

تنها وظیفه مادرهاست که برای فرزندان خود ازکودکی تا وقتی که در خانه پدرشان هستند خوراکهای لذیذ و شیرینی های خوشمزه بپزند و وسائل راحت آنها را فراهم کنند و آنها هم مرتبا ایراد بگیرند.

ولی زندگی همیشه یکجور نیست بالاخره روزی برای ادامه تحصیل ویا ازدواج مجبور خواهی شدخانه و خانواده را ترك کنی. آنروز پی خواهی برد با کار نکردن در خانه مرتکب چه اشتباه بزرگی شده‌ای، دلت میخواهد غذائی را که همیشه برایت می‌پختند بخوری ولی آیا میتوانی انرا بپزی ؟

برای اینکه در آینده باین مشکل برنخوری بهتراست‌ازهمین‌امروز شروع به پخت و پزکنی.

اگر میترسی دستهای قشنگت کثیف و زشت شود با دستکش لاستیکی سبزی پاك‌کن و ظرف‌بشوی ! اگر فکرمیکنی آشپزی کردن کار مشکل است ، دستور تهیه غذا را بدقت بخوان وطبق‌آن عمل کن مطمئن باش آنچه میپزی خراب نمیشود.

نکته مهمی که باید بیاد داشته باشی رنگ آمیزی خوراك های‌روی سفره‌است . غذا های متنوع ورنگارنگ سفره را زیبا و اشتهارا تحریك می‌کند.

درموقع غذا پختن دیگی انتخاب کن که باندازه باشد نه‌خیلی بزرگ که برنج ته‌آن تمدیگ شود و نه خیلی کوچك که دانه‌های برنج بهم‌بچسبد و خمیر شود.

قبل از غذا کشیدن از آن کمی بچش چنانچه نمك وفلفل و آبلیمو و وآبغوره لازم دارد بآن بقدر کافی اضافه کن تا خوشمزه‌تر شود.

برنج بقدری دردیس بریزکه‌از دورآن نریزد . ظرف خورشت را آنقدر پرکن که‌سفره‌را کثیف نکند .

در موقع چیدن سفره کاردراسمت راست بشقاب بطوری که لبه‌تیزآن روبه بشقاب باشد و قاشق را طرف راست کارد و چنگال را سمت چپ بشقاب بگذار . لیوان آبخوری جایش بالای کارداست.

برای برداشتن چلو و خورش و خوراك و سالاد و ماست و ترشی‌و مربا کفگیر و قاشق و چنگال و کارد اضافی روی سفره بگذار.

نمکدان و فلفلدان در هر طرف سفره باید باشد.

باغذاهائی که شرح داده‌میشود روی سفره ، ماست و مربا و ترشی و نان و پنیر و سبزی خوردنی بگذار.

برای اینکه سفره‌ای که چیده‌ای زیباتر جلوه کند یك ظرف گل‌بطوری که بتوان یکدیگر را دید وسطسفره بگذار.

بدین‌ترتیب سفره زیبا ورنگارنگی برای پذیرائی از شش نفر آماده کرده‌ای !

سالاد فصل خیار و گوجه فرنگی

۳تا خیار متوسط
۳تا گوجه فرنگی متوسط
یك دانه پیاز سفید متوسط
یکقاشق مرباخوری نمك
یك‌قاشق چایخوری فلفل
۳تا قاشق سوپخوری روغن زیتون یا روغن سالاد یکقاشق سوپخوری سرکه یا آبلیمو

۱ ــ سبزیها را پاك کنید و بورقه های نازك‌ببرید و در کاسه‌سالاد بریزید.

۲ــ روغن زیتون و سرکه ونمك و فلفل را در شیشه کوچك دورپیچی بریزید و درآنرا ببندید و شیشه را تکان دهید تا مواد داخل آن خوب مخلوط شوند . سپس آنرا روی سالاد بریزید و بهم بزنید وسرسفره ببرید.

سس سالاد را همیشه در آخرین دقیقه‌ای که میخواهید غذا بخورید روی سالاد بریزید وگرنه سبزیهاپلاسیده وبدرنگ میشوند.

(به سالاد خیار وگوجه‌فرنگی میتوانید فلفل سبز و تربچه وکاهوهم اضافه کنید.)

سوپ مرغ

یك دانه مرغ
۱۲ فنجان آب سرد
نصف فنجان کرفس ریز خردکرده
یك‌برگ‌بو
یك دانه پیاز متوسط ریز خردکرده
نصف فنجان هویج ریز خرد کرده
یکقاشق سوپخوری جعفری ریز خرد کرده
یکقاشق مرباخوری نمك

۱ــ مرغ را پر بکنید و پاك‌کنید وبشوئید و در دیگ بگذارید وآب رویش بریزید درآنرا ببندید و بپزید. مرغ‌را از سوپ درآورید.

۲ــ سپس کرفس و برگ بو وپیاز و هویج و جعفری و نمك‌بسوپ اضافه کنید و نیمساعت دیگر بپزید. سوپ را بچشید هرگاه نمك لازم‌داشت بآن کمی نمك بیاشید.

باین سوپ‌اگر پیش‌ازکشیدن‌نصف فنجان خامه اضافه کنید خوشمزه‌تر خواهدشد. یك شیشه کوچك آبلیمو برای آنهائی‌که ازسوپ‌ترشمزه خوششان میآید بااین سوپ‌سر سفره‌بگذارید .

چلو

چلو پختن کارآسانیست‌برای‌اینکه چلویز خوبی شوید چند مرتبه تمرین لازم دارید.

یکشب قبل از مهمانی برنج را پاك‌کنید و بشوئید و در آبگرم خیس کنید وروبش یك تکه نمك سنگ بگذارید.

روز دیگر یکساعت مانده بوقت ناهار آب در دیگ بریزید وروی‌آتش تند قراردهید همینکه آب جوشید یك فنجان از آبیکه برنج را درآن خیس کرده‌اید در آبجوش بریزید و کف آنرا با کفگیر بگیرید.

نمك را ازروی برنج بردارید. وبرنج را آبکش کنید و در آبجوش بریزید.

وقتی دانه های برنج پخته شد (خیلی نرم نباید بشود) برنج را آبکش کنید . بچشید اگر شوراست یك کاسه آبگرم رویش بریزید .

روغن‌را دردیگ‌بریزیدهمینکه‌آب شد آبجوش بآن اضافه کنید وآنرابهم بزنید و با ملاقه نصف آب وروغن را بردارید و در کاسه‌ای بریزید.

سپس برنج را بشکل کوه‌دردیگ بیاشید ودرآنرا ببندید وروی آتش قراردهید . پس از ده دقیقه با کارد یا دسته ملاقه بوسط برنج بزنیدوقتی بخار ازآن خارج شد بقیه آب و روغن را روی برنج بریزید . (بهتراست کفگیر را روی برنج‌بگیریدوآبروغن را روی کفگیر بریزید.) سپس‌دم‌کنی‌را روی‌دیگ‌بگذاریدوحرارت‌آتش راکم‌و برنج را دم‌کنید.

همینکه برنج پخته شد و دم کشید . دیگ را از روی آتش‌بردارید و پس از چند دقیقه برنج را با کفگیر در دیس بکشید و ته دیگ را درآورید و در بشقاب بگذارید و سر سفره ببرید.

مواد لازم :

۴۵۰ گرم یا ۳ویکچهارم فنجان برنج
نصف فنجان یا صد گرم روغن یاکره
نصف فنجان آبجوش
یك تکه (۱۵۰ گرم) نمك سنگ
آب برای جوشاندن برنج

قورمه سبزی خودش خوشرنگ ، خوشبو و خوش طعم

۴۵۰ گرم‌گوشت مغز ران با یك

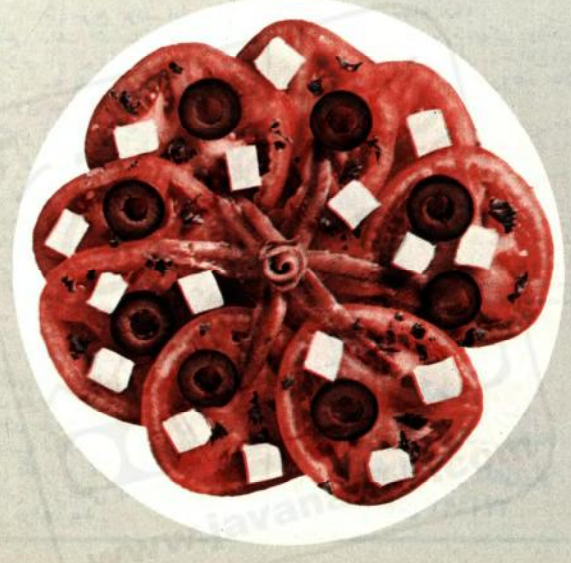

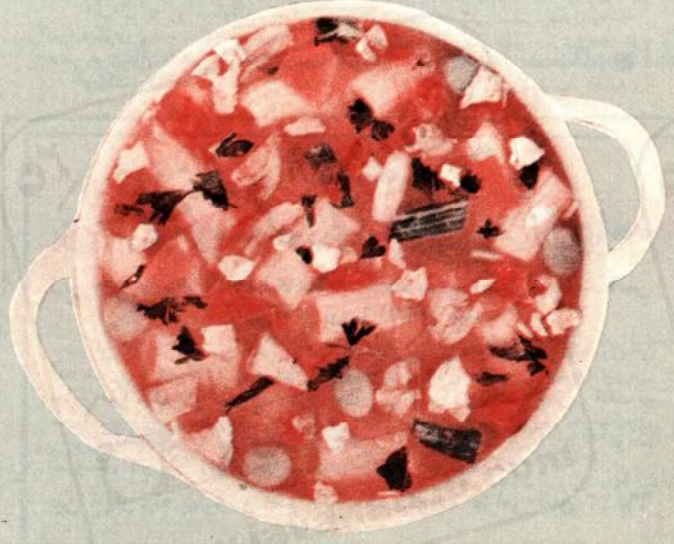

آیا آشپزی بلدی؟

آشپزی

از : مهین ظفری

استخوان قلم
یکدانه پیاز درشت ریز خرد کرده
یکقاشق سوپخوری پیاز ریز خرد کرده
نصف فنجان شنبلیله ریز خردکرده
یك فنجان جعفری ریز خرد کرده
نصف فنجان تره ریز خرد کرده
یکقاشق مرباخوری نمك
۱٫۵ قاشق مرباخوری دارچین
۱٫۵ قاشق مرباخوری زردچوبه
۱٫۵ قاشق مرباخوری فلفل
نصف فنجان لوبیا چشم بلبلی یا لوبیاچیتی
٤تا لیمو عمانی
۸ قاشق سوپخوری روغن یاکره

۱ــ لوبیا را بشوئید و درآبسرد خیس کنید.

۲ــ دوقاشق سوپخوری روغن را داغ کنید و یك دانه پیاز خرد کرده را بآن اضافه کنید و بهم بزنید و سرخ کنید تا طلائی رنگ شود.

۳ ــ گوشت را بشوئید و به‌تکه‌های درشت خرد کنید و درپیاز بریزید وسرخ کنید.

۳ــ سه فنجان آبجوش روی‌آن بریزید.

٤ــ لوبیارا آبکش کنید و در دیگ بریزید و در آنرا ببندید و یکساعت بپزید.

٥ــ شش قاشق سوپخوری روغن را داغ کنید و یکقاشق سوپخوری پیاز خرد کرده را با سبزیهاباآن‌اضافه کنید و بهم بزنید وبگذارید سرخ‌شود، همینکه رنگ سبزی تغییر کرد و عطر آن بمشام رسید ، نمك و فلفل و زردچوبه ودارچین بآن اضافه‌کنید و بهم‌بزنید و آنرا در گوشت‌بریزید.

٦ــ لیمو عمانی ها را بشوئید و با چنگال سوراخ کنید و درخورش بریزید ودر دیگ را ببندید و بپزید تا بروغن بیفتد . آب‌خورش‌قورمه‌سبزی خوب سبز رنگ است و خورش‌میبایستی آبکی نباشد.

شماکه غذای‌سرخ‌کردنی‌برایتان‌خوب نیست . میتوانید با گوشت و سبزی‌سرخ نکرده خورش بپزید.

فریتر بتر ، برای (خوراك و دسر)

یك فنجان‌ونیم یا صدوپنجاه گرم آرد سفید الك کرده یك دانه تخم‌مرغ.

یکچهارم قاشق مرباخوری نمك و یکچهارم قاشق مرباخوری فلفل

یك‌ویکچهارم فنجان شیر (یك‌بطری کوچك شیر) .

یکقاشق مرباخوری بیکین‌پادر.

۱ ــ تخم‌مرغ‌را درکاسه‌ای‌بشکنید وبا قاشق چوبی بهم بزنید تا سفیده و زرده مخلوط شود .

۲ ــ آرد ونمك و فلفل و بیکین‌پادر را در آن الك کنید و بهم بزنید تا باز شود .

۳ ــ شیر را کم‌کم در آن‌بریزید وبهم بزنید تا مخلوط صاف شود .

یك دانه مرغ پخته را به ده تکه قسمت‌کنید.

سپس تکه‌های مرغ را در آن بغلتانید ودرآورید و در روغن داغ بیندازید و سرخ کنید (مقدار روغن اگر زیاد باشد بهتر است روغن‌باقیمانده را میتوانید در ظرفی بریزید وبرای دفعات دیگر نگهدارید).

تکه های مرغ را در دیس بچینید ودور آنرا با حلقه‌های لیموترش و جعفری زینت دهید و داغ سر سفره ببرید.

اگر بخواهید با خمیر شلی که شرح داده شد دسر درست کنید بجای نمك و فلفل درآن یکقاشق‌مرباخوری شکر دانه ریز بریزید و سیب یاگلابی یا موز یا میوه دیگر را پوست بگیرید وچهارقاچ کنید .

هر تکه میوه را در آن بغلتانید ودرروغن داغ سرخ کنید .

میوه‌های سرخ کرده را دردیس بچینید ورویش یکقاشق شکر بپاشید.

این دسر با خامه خوشمزه‌تر میشود.

مزون ب. ب.

کلکسیون مد البسه جیر و چرم و ورنی چروک

در مزون ب. ب. پهلوی جنب سینما مهتاب

زیبائی ـ پوست ـ تناسب‌اندام باکاملترین وسایل

استخر سرپوشیده آب گرم

خیابان کاخ پائین‌تر از میدان‌کاخ شماره ۱۵۱

تلفن ۷۷۴۸۹۷

پرچم شناسی

بقیه از صفحه ۲۰

خودتان باید کشف کنید.

* از قاره اروپا فقط یك پرچم‌انتخاب شده است ، پرچم کشوری که نام دریای بالتیك ارتباط نزدیکی با آن دارد.

* از قاره آسیا پرچم دوکشور را می‌بینید ، هردو پر جمعیت امایکی با مساحت زیاد و دیگری کم . این یکی مرز مشترك با هیچ کشور دیگر ندارد !

* میرسیم به قاره افریقا که بازهم پرچم دو کشور آن ارائه شده است. یکی از آنها یك‌کشور اسلامی است و دیگری با مردمانی از نژاد سیاهپوست وجنگل‌ها و شکارگاههای معروف.

* سه پرچم باقی‌مانده‌از قاره‌امریکاست. یکی‌ازاین‌سه‌کشوربوجودفوق‌العاده‌بسیار معروفی‌افتخارمیکند ودوکشوردیگر که یکی ازآنهابسیار بزرگ و دیگری کوچك است چند سال پیش اختلافات شدیدی باهم پیدا کردند که کم‌مانده بود آتش جنگ جهانگیر تازه‌ای را شعله‌ور کند.

وحالا نوبت شماست که با دقت و پرس وجوی کافی نام کشور صاحب هرپرچم را برای ما بنویسید تا در مسابقه این هفته شرکت داده‌شوید. زیر هرپرچم از یك تا ۸ شماره گذاری شده و کافی‌است با ذکر هر شماره نام کشور را بنویسید و به نشانی زن روز (خیابان فردوسی‌کوچه اتابك) بفرستید . نام و نام خانوادگی وسن و شغل و تحصیلات و نشانی کامل خود را در همان ورقه جواب مسابقه (ونه روی پاکت !) قیدکنید. روی پاکت پس‌از ذکر نشانی زن روز بنویسید «مربوط بمسابقه پرچم شناسی». مهلت پذیرش پاسخ ها دوهفته ازاین تاریخ است وازمیان پاسخ‌های درست بحکم قرعه به پنج نفر هر کدام یك جفت کفش آخرین مد روزاز میان تازه‌ترین و جالب‌ترین مدلهای ابتکاری کفش سعدی جایزه داده‌خواهد شد. مدل های جدید پالیزی کفش سعدی علاوه بر فروشگاه اصلی آن واقع در خیابان شاه غربی مقابل مسجد سجاد ، درفروشگاه کفش «گلاله» واقع‌در خیابان پهلوی سه راهی‌یوسف‌آباد نیزدرمعرض‌فروش‌برای‌علاقه‌مندان است.

دوچرخه‌سواری

بقیه از صفحه ۱۹

دوچرخه سواری ورزشی است‌مفرح و نشاط‌انگیز که هم برای کاستن‌از وزن و هم برای‌افزودن برآن میتواند مفید واقع شود . اگر شما رژیم غذائی چاقی انتخاب کنید ، تمرین منظم دوچرخه‌سواری اثر رژیم راتشدید و سریع میکند و چربی‌ها و گوشت های اضافی انباشته در بدن رابا‌سرعت‌بیشتری ازبین میبرد . اگرهم از لاغری رنج میبرید و در حسرت یك پرده گوشت اضافی هستید باز تمرین منظم‌دوچرخه سواری بموازات رژیم مناسب غذائی عضلات بدن رابه‌تحرك‌بیشتری‌وامیدارد و براشتها میافزاید و در نتیجه می‌توانید در مدت کوتاهتری بوزن‌و تناسب ایده‌آل برسید.

حتما خواهید گفت : همه‌اینها درست ، اما مگر شلوغی وازدحام خیابان‌ها و مزاحمت پسرهای‌چشم‌چران و متلك‌پران اجازه میدهد که یك دختر جوان در شهر دوچرخه سواری کند ؟!

این سؤال کاملا بجاست و واقعا چنین مشکلی وجود دارد . اما اگر منظور از دوچرخه سواری فقط‌بدست آوردن تناسب اندام باشد و جنبه تفریحی آن در نظر گرفته نشود، از جای بسیار کوچك و محدود ، مثلا یك حیاط یا اتاق هم میتوان استفاده کرد ، بدین ترتیب که اگر دارای دوچرخه هستید ، درموقع سوار شدن به آن زنجیرش رابازکنید تا وقتی که پامیزنید حرکت نکند . از نظر ورزشی این‌نوع دوچرخه سواری ساکن بانوع متحرك آن فرقی ندارد وهمان‌اثر لازم را درتناسب اندام شما خواهد بخشید.

راه حل دیگر استفاده از وسیله خاصی‌است که ثابت است‌اما همان پازدن با دوچرخه را میتوان با آن انجام داد. اگر تهیه این وسیله هم برای شما مقدور نیست ، باز میتوانید روی یك چهارپایه ساده بنشینید و بازدن دوچرخه را عینا تقلید کنید . بنابراین منظور تحرك باهاست‌شبه‌پازدن‌دوچرخه وبهرترتیب که‌این تحرك انجام گیرد در زیبائی‌پاها و تناسب بدن مفیدوموثر خواهدبود.

پس از هرتمرین که مدت آن میتواند بین ۱۵ تا ۳۰ دقیقه باشد، در هوای آزاد یا دربرابر پنجره گشوده بایستید ، بدن را بحال‌کشیده نگهدارید ، دستها را بموازات هم‌بالا ببرید و سینه را ازهوا پر کنید و بیرون بدهید . این تنفس عمیق‌هم خستگی شما را مرتفع میکند و هم‌تمرین ورزشی را کامل میسازد. ■

گل بوسه

سیمین با خود حرف میزد و سر را روی دست گرفته و بغض در گلو آورده بود.

ــ نه. نه نمیخوام . اون میخواد منو بخره . از من میخواد لذت ببره . برای پریوش اینکار عیب نیست . اولا پریوش معشوقه محبوبه . ثانیا اون پیش هرکس ودر اتاق هرمردی لخت میشه . چه اتاق شیشه‌ای باشه چه اتاق معمولی . برای پریوش ننگ محسوب نمیشه اما برای من ؟ نه. نه. من اینقدرهاسهل‌الوصول نیستم . من از دلم واز روح و قلبم‌تعبت میکنم اما زن هرزه وبدکاره‌ای نیستم که وسیله کامجوئی آدمی مثل محبوب قرار بگیرم . نه. من اینکارو نمیکنم اگرچه اعدام بشه. اگرچه اونو باین اتهام‌دروغین بکشن . نمیخوام فردا پریوش بمن بخنده ومسخره‌ام بکنه. محبوب عمدا میره به پریوش میگه . واسه اینکه منو خردبکنه وشخصیت منو پائین بیاره بلافاصله به پریوش اطلاع میده .. اما نه. نه. من چی دارم میگم. اصلا عقل خودمو ازدست دادم. مغزم داغون و پریشون شده . الآن محبوب حال عشقبازی نداره . خودش در حال مرگه. چطور میتونه از من توی اتاق شیشه‌ای پذیرائی بکنه. پس من باید همین حالا از موقعیت استفاده کنم. بایدانگشت روی نقطه ضعفش بذارم . روی وجدانش چیزی که در همه زندگی نداشته و یا اگه داشته خیلی ضعیف بوده . باید وجدان خواب آلودشو بیدار کنم . باید بهش بفهمونم که اینکار غیرانسانیه . بله. باید همت کنم.

واز جای برخاست ونگاهی به ساعت کرد. نه. نه. خیلی دیر شده بود . یکساعت ازظهر میگذشت . دراین ساعت از روز اجازه نمیدهند کسی از بیمار عیادت کند تازه بیمارستان را نمیشناخت و نمیدانست او کجا بستری شده است . مجددا خودرا روی صندلی انداخت و سر را روی دست گرفت . دراین هنگام مشدعباس وارد شد وبی‌آنکه به سیمین حرفی بزند به بستن پنجره ها و قفل کردن قفسه وکلاسورها و جمع‌آوری اتاق پرداخت . کاری که هر روز قبل از تعطیل اداره میکرد.

یافتن بیمارستان کار سختی نبود . با چند تلفن به چندبیمارستان بزرگ و معروف میتوانست بفهمد محبوب کجابستری شده است اما در مورد عیادت چه کند ؟ در هرحال به همت و پشتکار احتیاج‌داشت.

سیمین خیلی دیرتر از اداره بیرون رفت . حتی حوصله رانندگی نداشت. گیج ومنگ بود ورهگذران را نمیدید. باین علت خیلی آهسته اتومبیل را میراند که تصادف نکند . بخانه که رسید روی تخت افتاد و گریست . اما از گریستن چه سودی عاید او میشد . مجددا نشست . اشتها نداشت . احساس خویش را گم کرده بود. نه خطر را حس میکرد و نه گرسنگی را.

بانوان و دوشیزگان محترم

سالن زیبائی شکوفا

طبق اصول علمی

زیر نظر متخصص دیپلمه زیبائی از بزرگترین آکادمیهای لندن برای‌پوست و اندام شما . ساعات پذیرائی ۸/۵ صبح الی ۷ بعدازظهر

آدرس : بالای میدان ۲۵ شهریور سه راه دیبا ــ جنب بانك‌پارس طبقه دوم

بقیه از صفحه ۲۴

فقط آرزو داشت آرش را ببیند . خودش را نفرین میکرد و بخودش لعنت‌میفرستاد. اگر اوموجبات آشنائی آرش و پریوش را فراهم نمیکرد کار باینجا نمیکشید . طفلك آرش . اکنون او در زندان چه میکند ؟ با چه کسانی مونس وهم‌اتاق است ؟ از مجاورت ومؤانست بادزدان و جانیان چه رنجی میکشد ؟ حیف نیست که او در زندان و محبوب وامثال او آزاد باشد.

تلفن را پیش کشید و شروع کرد به نمره گرفتن . شماره یك یك بیمارستانها را گرفت تا بالاخره جائی را که محبوب بستری بود یافت. ازتلفن‌چی که دختر جوان و خوش‌صدائی بود پرسید :

ــ خانم . ببخشید . میخوام سؤالی بکنم. میتونین بمن بگین حال آقای‌محبوب چطوره ؟ اون چه وضعی داره ؟

او مکثی کرد و متقابلا سؤال کرد :

ــ شما خانمشون هستین ؟

ــ نه. من دوستش هستم.

ــ همون خانمی که منزل شما بهشون سوء قصد شده ؟

ــ نه خانم. من سابقا توی دفترشون کار میکردم.

ــ هان. خیال‌کردم شماهم‌معشوقه‌شون بودین. حال آقای محبوب خوب نیست. الان توی بیهوشی واغماء است اما اگه میخواین اطلاعات دقیق‌تری‌بگیرین‌میتونین به رئیس بخش جراحی تلفن کنین ویا از پرستاری بخش بپرسین. من تلفن‌چی‌هستم. ایمم که میدونم روی کنجکاوی پرسیدم.

ــ کنجکاوی ؟ چرا ؟

ــ واسه اینکه خیلی حرفها در باره آقای محبوب میزنن . میگن جوانی که آقای محبوب‌رو میخواسته بکشه خیلی خوشگله . خوش تیپ و سالیه . شما اونو میشناسین خانم ؟

ــ کی‌رو میگین . آهان. نه. بله. تقریبا. چطور مگه ؟

ــ خاك بسر بعضی زنها بکنن. چطور زنی که دوست باون خوشگلی داره طبعش قبول میکنه که شب بغل آدمی مثل‌محبوب بخوابه. نفرت‌انگیزه.

واینجا شروع کرد بخندیدن . سیمین که مشوش و ناراحت‌بود پرسید:

ــ چرا میخندین ؟

ــ واسه این خنده‌ام میگیره که‌یکی از پرستارهای بخش جراحی میگفت این آقای محبوب با اونهمه ثروتش خیلی عوضیه. میگفت کله طاسش عرق کرده بود. حال آدم بهم میخورد . تعریف میکرد که شکمش مثل طبل میمونه . حیف اون جوون. چرا بعضی از جوونها نمیتونن خودشونو کنترل کنن. من اون خانمو امروزصبح که داشت از بیمارستان بیرون میرفت دیدم . بخدا اگه‌من جای اون جوون بودم حاضر نمیشدم بخاطر زنی‌که من دیدم حتی یك گربه‌رو بکشم چه برسد بآدم‌متنفذ و گردن کلفتی مثل‌آقای‌محبوب.

سیمین بشنیدن این جملات کنترل خودرا از دست داد و با صدائی که میلرزید گفت :

ــ آرش اونو نزده . آرش آدمکش نیست. من اطمینان دارم.

ــ آرش کیه ؟ خانم شما که‌میگفتین اونو نمیشناسین . راستی شماکی هستین ؟

ــ سیمین هراسان شد و بادستپاچگی گفت :

ــ هیشکی . من .. من دوست محبوب هستم.

وبا عجله گوشی را گذاشت. چند

دقیقه بعد مجددا شماره تلفن بیمارستان را گرفت وبا صدای مبدل خواهش کرد که بخش جراحی را وصل کند . تلفنچی اورا نشناخت وبخش جراحی را داد . سیمین ضمن اینکه حال محبوب را پرسید از پرستاری که گوشی را گرفته بودسؤال کرد :

ــ خانم . لطفا بگین من میتونم از آقای محبوب عیادت کنم ؟

ــ عیادت خانم ؟ نه. نه. گفتم که حالشون خوب نیست توی بیهوشی هستن. اگرم بهوش بیان بازم اجازه ملاقات داده نمیشه. شما کی هسین ؟

این بار (سیمین) اظهار داشت :

ــ من منشی سابق آقای محبوب هستم.

ــ نه خانم. امکان نداره. میخواین اگه بهوش اومدن بهشون اطلاع بدم‌که منشی سابقشون تلفن کرده و حالشونو پرسیده.

ــ نه. نه. اینکارو نکنین . مجددا خودم تلفن میکنم.

وبدون خداحافظی گوشی راگذاشت که مورد سؤال قرار نگیرد . نمیدانست چه باید بکند . سرگشته و پریشان شده بود. قدرت نداشت این بی‌تکلیفی را تحمل کند. دلش برای آرش هم میسوخت وهم شور میزد . تصمیم گرفت به‌شهربانی‌مراجعه کند و بهر نحو امکان دارد با آرش ملاقاتی بعمل آورد . روی این فکر ازخانه خارج شد و به بازداشتگاه موقت شهربانی مراجعه کرد اما هرچه دلیل وبرهان آورد، هرچه التماس کرد اجازه ندادند آرش را ببیند ، زیرا بازپرس قرار بازداشت بدون ملاقات صادر کرده بود و این شدیدترین نوع بازداشت وقرار است.

وقتی بخانه بازگشت ازضعف وناتوانی در حال بیهوشی بود . بازهم میلی به غذا نداشت ولی میدانست که ضعفش نتیجه گرسنگی است . یك شیشه شیر ازیخچال بیرون آورد و سر کشید و روی تخت افتاد.

آنشب را به‌سختی و با بیدارخوابی سپری کرد . تا صبح یا بیدار بود و یا از شدت خستگی بخواب میرفت اما کابوس میدید وموحشانه بیدار میشد وروی تخت می‌نشست . برای‌سرگرمی رادیو را باز میکرد . موسیقی‌خارجی‌رادیو باعصابش شلاق میزد و موسیقی ایرانی او را بگریه وامیداشت . مجددا رادیو را می‌بست و میکوشید بخوابد وبازنمیتوانست. ساعت سه بعداز نیمه شب بود که از تنهائی وبدخوابی بجان آمد و ناگزیر سریخچال رفت و سه گیلاس پشت سرهم ویسکی‌نوشید وباز دربستر افتاد . ایندفعه الکل کارخود را کرد. چشمانش گرم شد و بخواب‌رفت. صبح وقتی بیدار شد ساعت هشت‌ونیم بود وای چه خسته‌ام . این اولین جمله‌ای بود که بر زبانش جاری شد . برخاست و نشست . نه. علاوه بر خستگی استخوانهایش درد میکرد . سرش سنگین و زبانش خشك وتلخ ودهانش بدمزه بود . مثل اینکه تب داشت . نبض خودرا گرفت . به پیشانی وپهلوی خویش دست کشید . چیزی‌نفهمید. درجه را از کمد کنار تختخوابش بیرون آورد و دردهان گذاشت . بله . متاسفانه فهمید که چند عشر تب دارد . صبح که تب چند عشر باشد نشانه یك بیماری است. مسلما تب ظهر و بعدازظهر وبالاخره شب هنگام بالا میرود . تصمیم گرفت درخانه بماند . درآن ساعت مهندس نیامده بود . تلفنی ماجرا را به مشد عباس اطلاع داد که به مهندس بگوید و بعد استراحت . استراحت ...

این استراحت سه روز طول کشید . تب و بیماری . نرگس خواهرش همسر مهندس غازی هرروز باو سر میزد و یکی از خدمتکارانش را بآنجا آورده بود که از سیمین پذیرائی و مراقبت کند ولی پزشك نتوانست بفهمد او دچار چه نوع کسالتی شده . خستگی ؟ سرخوردگی ؟ شکست ؟ اندوه ؟ هیچیك از این عوامل نمیتوانند موجب تب باشند . عامل ایجاد تب ویروس ومیکرب است و هیچ شکستی میکرب ندارد . هیچ غمی ناقل ویروس نیست.

روز چهارم حال او بهتر بود . همه چیز را بخاطر میآورد . آرش . محبوب. پریوش. حادثه چاقوکشی . زندانی شدن آرش و بیهوشی محبوب . اما حال تلفن‌کردن و پرسیدن وضع محبوب را نداشت. دستش میلرزید و صدایش تشنج داشت . دو روز دیگر طول کشید تا توانست راه برود واز خانه خارج شود .

آنروز خودش را در آینه دید . لاغر شده بود . چهره‌اش آن نشاط و جلای همیشگی را نداشت . دیدگانش خسته‌بنظر میرسید و غبار نقاهت آنرا می‌پوشانید . نقاهت یك بیماری ناشناخته و تقریبا بی‌علت.

قبل از عزیمت به کارخانه به بیمارستان تلفن کرد و حال محبوب را جویا شد. همان خانم تلفن‌چی اورا شناخت وگفت :

ــ اوه خانم. شمائین . دیگه ازتون خبری نشد. من فکر میکردم هر روز تلفن می‌کنین.

ــ تهران نبودم. رفته بودم ده سرکشی.

ــ سراملاك خودتون . بسلامتی. آقای محبوب ماشاءالله حالش خوب شده. از خطر جسته . بازم به بخش تلفن کنین. شاید اجازه عیادت بدن.

ــ لطفا وصل کنین.

تلفن‌چی سیم را متصل کرد . و پرستار جوانی گوشی را برداشت و پس‌از استماع سخنان سیمین گفت :

ــ ببخشین خانم . من بایدازخودشون اجازه بگیرم . اگه زحمت نیست اسمتونو بگین ..

سیمین کمی تردید نشان داد وبالاخره گفت :

ــ بگین سیمین . اگه اسم من بخاطرشون نیومد ، توضیح بدین خانمی که یکروز اومده بود دفترتون راجع به پریوش صحبت میکرد.

ــ چشم خانم، گوشی‌دستتون باشه.

گوشی در دست سیمین ماند دختر پرستار رفت . در فاصله چند دقیقه رفتن وبازگشتن پرستار چه اندیشه ها از خاطر سیمین گذشت . چه حالی داشت . خوف و رجا ، یاس وامید ، ترس و شجاعت . هزار حال متضاد اورا رنج‌میداد. همین چند دقیقه بنظر او قرنی طول کشید تا اینکه پرستار بازگشت و گفت :

ــ خانم. معذرت میخواهم‌معطل‌شدین من بهشون گفتم. دیگه توضیح و نشونی لازم نبود. شمارو شناختن، خندیدن وگفتن روز چهارشنبه ساعت ده صبح تشریف بیارین.

ــ چهارسبه . یعنی سه روز دیگه.

ــ بله خانم . وقتشون گرفته است.

ــ باشه . متشکرم.

گوشی را گذاشت ودر دفتر یغلی خود تاریخ وساعت ملاقات با محبوب را بادداشت کرد اما چطور میتوانست تا سه روز دیگر تحمل کند ؟ این مدت طولانی و رنج دهنده بود .

ناتمام

اسپری بهداشتی X800® (ایکس ۸۰۰)

قیمت دقیقه ۱۲۵ ریال

X-12

اسپری بهداشتی ایکس ۸۰۰ X800 برطرف‌کننده بوی بدبدن مخصوصاً بهنگام عادت ماهانه و دوران حاملگی.اسپری بهداشتی ایکس۸۰۰ در خدمت بهداشت و زیبائی‌خانمها ودخترخانمها : اسپری ایکس ۸۰۰برای‌خانمهاودخترخانمهائیکه میخواهند همیشه بهتر ازدیگران جلوه‌کنند

محصولات X800 استثنائی ومنحصر بفرد

روزنامه خودتان

لطیفه‌های هفته

دماغی که بدجوری سوخت !

لب باغچه نشسته بودم وداشتم فکرمیکردم : آخه خدایا چرا برای‌من یك شوهر نمی‌فرستی ، مگه نمیدونی که چقدر دلم هوای شوهر میکنه ! آخه مگه من چه چیزی از اونای دیگه کمتر دارم‌که براشون‌گروگرخواستگار میاد ؟!

خداجون اگر شوهرم شبیه عمر شریف نبود عیب نداره ، اگر اندازه اوناسیس پول نداشت قبول دارم ، اگر سرشم از سر یول‌براینر طاس‌تر بود بازم حرفی ندارم . من فقط شوهر میخوام ! درهمین موقع صدای زنگ در بلند شد وباز افکار به مغز علیام هجوم‌آوردندکه خواستگاره ؟ خوشگله؟ خوش‌تیپه ؟ پول‌داره ؟ گفتم کیه ؟ صدای مردونه‌ای از پشت‌در چیزی گفت که نفهمیدم ، اما آنقدر صداش جذاب بود که همانجا نذر کردم که اگر شوهرم بشه یك تومن به گدای سرکوچه بدم ! وقتی دررا بازکردم دیدم یك زن میانه‌سال و یك‌پسر جوان ایستاده بودند . اما چه پسری ؟! چه قد وقامتی ؟! چه چشم وابروئی ؟! خوش تیپ وجذاب ! قابم داشت جاز میزد! یعنی ممکن بود به این زودی به آرزوم رسیده باشم ؟ با پدرم کار داشتن ، راهنمائیشان کردم به اتاق پذیرائی و خودم رفتم تو اتاقم تا یه تومنی که نذر کرده بودم بردارم و برم بدم به اون گدا کوره که سر کوچه‌مون وای‌میساد ، بعدش برای اطمینان بیشتر رفتم پشت در اتاق پذیرائی وگوشمو چسبوندم به سوراخ کلید و شنیدم که اون جوونه با همان صدای رویائیش داشت میگفت آقا من بیشتر از این دیگه نمیتونم صبر کنم ، شمابابد حتما اونو همین روزا بمن بدین ، وصدای پدرم دراتاق پیچید که میگفت. چشم ، مطمئن‌باشین. باکمال میل ... بخودم میگفتم دیگه تموم شد ، من هم بالاخره صاحب شوهری شدم که در مقابلش عمرشریف وآلن‌دلون واونای دیگه باید دسته‌جمعی میرفتند آب‌حوض کشی !

ناگهان فکری بسرم رسید : «نعل کفش وارونه !» چرا من مثل دخترای دیگه ناز نکنم ؟ وبدنبال این فکرقیافه مادر مرده هارو گرفتم ودرحالیکه‌اشك مثل بارون از چشمم جاری بود رفتم پیش مادرم که توی آشپزخونه مشغول دم کردن چای بود و خودمو انداختم تو بغلش و با گریه گفتم : نه مامان جون ! من زن این آقاهه‌که اومده خواستگاری نمیشم ! مادرم که کمی آرام شده بود گفت غصه نخور ، دخترم غصه نخور تورو باو نمیدیم ! اون اومده طلبشو از بابات وصول کنه !

پری ــ ح

علت جنگ

روزی مهرداد از پدرش پرسید:
ــ باباجون ، علت جنگ چیست؟
پدرش گفت :
ــ مثلا فرض کنیم امریکا و انگلیس مرز مشترك داشته باشند ....
دراین هنگام مادر مهرداد که بحرفهای آن دو گوش میداد ، وسط حرف آن‌ها دوید وزو به پدر مهرداد کرد و گفت :
ــ امریکا وانگلستان که مرز مشترك ندارند .
پدر گفت :
ــ من مثال زدم .
مادر گفت :
ــ تو حق نداری اینطور مثالی برای بچه بزنی . این مثالها بچه را گمراه می‌کند .
پدرش گفت :
ــ اما این به تو مربوط نیست !
وکار جدال آنها بالا گرفت .
مادر مهرداد مرتب فریاد می‌زد که تو حق نداری جلو بچه اینطور با من رفتار کنی . واختلاف آنها لحظه به لحظه بالا می‌گرفت . دراین هنگام مهرداد کوچولو که هاج وواج‌مانده بود درحالیکه فریاد می‌زد گفت :
ــ باباجان بسه ، بسه دیگه علت جنگو فهمیدم !

علینقی حسینیان مقدم

شاگرد حسابگر !

دبیر داشت از شاگردی امتحان میکرد و باو گفت :
بنویس ۱۲
شاگرد نوشت ۲۱ !
دبیر گفت بخوان ببین چه‌نوشتی.
شاگرد خواند ۳۲ !
ودبیر باو صفر داد .
شاگرد اعتراض کرد و گفت آقا ما که دو غلط بیشتر نداشتیم نمره ما ۱۸ است چرا صفر دادید !

مشتاق ــ ن

از میان نامه‌ها

نامزدم مرا بخاطر مادرش می‌خواهد

دختری هستم هفده ساله ومحصل، چندی پیش مرا نامزد کرده‌اند ، اینطور که شنیده‌ام نامزدم مرا برای خودش نمی‌خواهد بلکه برای این میخواهد که کارهای مادرش را انجام بدهم ، واما او نمی‌داند که یکی دیگر باید کارهای مرا انجام بدهد ، درست است که او پسر خوبی است ، ولی من هم دلم میخواهد با کسی زندگی کنم که مرا دوست داشته‌باشد نه برای کارهای خانه مادرش مرا بزندگی مشترك دعوت کند ؟ خواهش می‌کنم راهنمائیم کنید که آیا درست است که من با او ازدواج کنم یا نه ؟

ه . م

دوشیزه ه . م اولا وقتی دختری شوهر میکند بالطبع باید خودش را برای اداره کردن زندگی مستقل و شوهرداری آماده کند . اگر این شخص شما را دوست نداشت وواقعا میخواست برای کارهای خانه مادرش شمارا بگیرد اجباری نداشت زن بگیرد ، بلکه یك خدمتکار به خانه میآورد تا کارهارا انجام بدهد . پس حتما بشما علاقه‌مند است که میخواهد شمارا بعقد خودد‌رآورد. چیزی‌که‌لازم است بشما تذکربدهیم اینست‌که شما هنوز به خانه شوهر نرفته وجود مادرشوهر را زائد میدانید و همین وضع درآینده باعث از هم پاشیدگی زندگی‌تان خواهد شد. قبلا باید قبول کنید که شوهرتان مادر دارد ومادرش را هم نمیتواند دور بیندازد و لازم است شما با او کنار بیائید . بخصوص اینکه شما جوان هستید وایشان من ، ووظیفه هرآدم جوانی است که رعایت حال اشخاص من را بکند. مادرشوهر هم مثل مادر خود آدم است وانتظار احترام ومحبت دارد که اگر این انتظار او برآورده شود در خانه وجودش خیلی با ارزش است و نباید اورا زائد دانست واگر مردی براحتی حاضر باشد از مادرش دست بردارد ، بازهم براحتی حاضر خواهد بود اززن و بچه‌هایش دست بشوید ، زیرا چنین آدمی عاطفه ندارد.

اقوام‌همسرم مانع‌اززندگی ما هستند

سه سال پیش بادختری کورکورانه ازدواج کردم و با تشریفات هرچه تمامتر اورا به خانه‌ام آوردم ، هنوز مدت کوتاهی از زندگی ما نگذشته بود که پدر ومادرش در صددبرآمدند مرا از مادرم و خانواده‌ام جدا کنند وعدم موافقت من باعث شد که بیست ماه زندگی برایم غیرمقدور و غیر قابل تحمل باشد ، حتی مبلغ شصت هزارریال‌مهریه‌اش را که مطالبه‌میکرد نقدا پرداخت کردم . آنها تمام لباسها و زروزیور اورا که خودم برایش خریده بودم از خلوت بودن‌خانه‌استفاده کرده و برده‌اند . مبلغ چهل‌هزارریال برای عروسی خرج کرده‌ام و فعلاهم زنم به تحریك پدر ومادرش از آمدن به خانه‌ام بدون مانع مشروع امتناع میورزد و میگوید که باید تو مادر واقوامت را ترك کنی . اکنون در دوراهی قرار گرفته‌ام که آیا درمقابل این‌همه خرج و خسارت طلاقش بدهم ویا از مادر واقوامم دست بکشم و با بیشتر ازین رنجهای گوناگون را تحمل کنم.

کمال . ش

آقای کمال . ش . نه شماخانم‌تان را طلاق بدهید و نه از خانواده خودتان دست بکشید ، چون هرکدام آنها بجای خودشان محبوب هستند . همینطور که شما به پدر ومادرتان علاقه دارید و نمیخواهید دست ازآنها بردارید خانم شما هم به پدر و مادرش علاقه دارد و نمیخواهد دست از آنها بردارد . اما شما هردو باید بدانید وقتی مرد زن گرفت ودختر شوهرکرد باید به زندگی‌خودش‌بپردازدووظیفه‌ای که در قبال ازدواج به گردن اوست بخوبی انجام دهد . این انجام وظیفه هم مستلزم این نیست که انسان ازهمه کس دست بشوید ، بلکه درخانه خودش زندگی می‌کند بدون اینکه کاری‌بکار کسی داشته باشد و معاشرت را هم در حد معقول انجام میدهد . یعنی هم با پدر ومادر خود وهم با پدر طرف بطور مساوی رفتار می‌کند. دراین صورت هم می‌توانید درخانه‌جداگانه‌ای زندگی کنید و کمکی که ازدست‌تان برمیآید بآنها بکنید . اگر باز هم خانمتان حاضر نشد به خانه خودش برگردد میتوانید به دادگاه شکایت کنید تا از طریق قانون ، مانع دخالت بیجای پدر ومادرش‌بشوید .

لباس مدرسه پسران را یکسان کنید !

آقای خودمانی ! پیشنهاد میکنم که فرم لباس پسران دانش آموزدر سراسر کشور یکسان شود و ازاین‌کار که هر پسردانش‌آموزی هر طور خواست لباس بپوشد جلوگیری بعمل آید.

این پیشنهادی است‌که ازمدتها قبل بآن فکر میکنم و باین‌نتیجه رسیده‌ام که اگر لباس دانش‌آموزان مدارس پسرانه در همه نقاط کشور یکسان شود مانع میشود پسر ها لباس های رنگارنگ با مد های‌عجیب و غریب بپوشند و دیگر شلوار های پاچه گشاد و جلیقه های ملیله دوزی شده و کت های کوتاه و بلند بچشم نخواهد خورد . اصلا چرا بایددختر‌های مدرسه لباس اونیفورم بپوشند ، اما پسر ها در انتخاب لباس آزاد باشند ؟ فکر نمی‌کنید این نوعی‌دهن کجی به دخترهاست ؟!

همدان ــ کورش ــ ح

این روزنامه ارگان رسمی آدمهائی است که حرف حساب و زبان خوش ونقل وروایات بامزه دارند.

ما «تونیك شلوار» را انتخاب میکنیم !

سال تحصیلی آغاز شده و تکلیف لباس دختران مدارس معلوم . بااینهمه هنوز از گوشه و کنار نامه‌هائی بدست ما میرسد که برطبق آن دختران‌مدارس « تونیك‌شلوار » را بعنوان لباس برگزیده خود برای مدارس اعلام کرده‌اند .

عده‌ای از دختران یزدی نوشته‌اند: ما پیشنهاد دختران مشهدی را در مورد انتخاب « تونیك شلوار » بجای روپوش مدارس تایید میکنیم و برای کسب موفقیت در تصویب این پیشنهاد ازهیچگونه کوششی فروگذار نمیکنیم.

شمی . مـ ـحصت ـ غ ، شایسته ـ م شهناز ـ ص ، مهری ـ ج ، شهلا ـ ن، فاطمه ـ الف ، بهناز ـ د ، ناهید ـ ن، ثریا ـ ز ، و دوستان ...

لباس شیك و مناسب

در اینکه تونیك شلوار بهترین‌لباس دنیااست ، شکی نیست و چه بهتر که دختران مدارس ایران این لباس شیك و مناسب را به عنوان اونیفورم مدرسه بتن کنند تا هم از شر چشم‌چرانی‌ها درامان باشند و هم به شیکی‌وبرازندگی خود کمکی بکنند ـ ماهم مثل همه دختران متجدد و امروزی با انتخاب تونیك شلوار بعنوان لباس رسمی دختران مدارس موافقیم و صمیمانه کوشش میکنیم که پیشنهاد خواهران عزیز مشهدی به تصویب مقامات وزارت آموزش و پرورش برسد .

جمعی از دختران خرمشهری

تساوی حقوق

دختر و پسر در خانواده

آقای خودمانی ! بدون‌شك‌همه‌ما، یعنی همه پدر ومادرها ومربیان ، خواهان سعادت و کامیابی فرزندان خود هستیم و با تمام نیروی جسمانی وقوای عقلانی خویش میکوشیم تا آتیه درخشانی را برای آنها پی‌ریزی‌کنیم وافراد لایق وشایسته‌ای باجتماع تحویل دهیم . درنیل بدین هدف مقدس آشنائی با اصول صحیح تعلیم‌وتربیت رهنمونی است که مارا سهل‌تر به مقصود میرساند و از اشتباهاتی که ممکن است اساس و پایه نیك‌بختی فرزندان مارا دگرگون سازدجلوگیری بعمل می‌آورد .

آنچه اکنون در اغلب خانواده‌ها بیشتر از هرچیز بچشم میخوردتمایزی است که پدران ومادران بین‌فرزندان خود قائل میشوند ، وشاید نمی‌دانند که این نوع رفتار با فرزندان چه اثرات نامطلوبی در روحیه آنها بجای میگذارد و بعدها بچه ناسازگاریهای فردی واجتماعی منجر میگردد .

بکرات دیده میشود که پدران ومادران از طریق تقسیم محبت بین فرزندان اطلاع کافی ندارند و گاهی یکی را بیشتر از دیگران مورد توجه قرار میدهند . بسیاری از کارهای او را می‌ستایند وبراعمال زشت وناشایست او خرده نمی‌گیرند . وبدین‌ترتیب فردی ببار می‌آورند که فقط قادر است به اتکاء دیگران زندگی کند وهمیشه سربار دیگران باشد .

عده‌ای دیگر از پدران ومادران ناخودآگاه پس ازتولد نوزادی جدید محبت و توجهی را که قبلا به سایر فرزندان مبذول میداشتند بکلی‌فراموش میکنند . درصورتیکه نمیدانند که این امر تاچه حدی در شالده شخصیت کودکان دیگرشان تاثیر دارد .

برای ما دبستان یا دبیرستان بهترین محیطی است که میتوان عکس‌العمل رفتار پدران ومادران با فرزندان و نتیجه مطلوب و یا نامطلوب آن را در آنجا بررسی کرد .

اغلب شاگردانی که در خانه بیشتر مورد توجه بوده‌اند لوس وبهانه‌گیر هستند ودرمقابل این‌گونه بچه‌ها ، یعنی کسانیکه برای پدر ومادر خویش جنبه بی‌تفاوتی داشته‌اند خجول وگوشه‌گیر وآرامند و چنین بنظر میرسد که همیشه به چیز نامعلومی فکر میکنند.

رفتار پدران ومادران با فرزندان بزرگ‌تر، گاهی تمسخرآمیز است و من نمیدانم چرا آنها تساوی حقوق‌را درمورد پسران و دختران خویش‌رعایت نمی‌کنند.

اغلب ، پسران را آزاد می‌گذارند تا هر کجا میخواهند بروند و هر عملی میخواهند انجام دهند . و بنظرشان گوش دادن به رادیو وکمك درکارهای منزل برای تفریح‌دختران کفایت میکند . آیا این دورازانصاف نیست که رفتن پسرها به پارتی ها و گردش های دسته‌جمعی آزاد است و دختران باید در خانه بمانند و از دستورات محض برادران بزرگتراطاعت کنند ؟

البته منظور من آن نیست که به دختران آزادی تام داده شود ، بلکه بعقیده من بهتر است از آزادی بیش از حد پسران بکاهند و دررفتار با فرزندان دختر و پسر روش متعادلی را در پیش بگیرند واز تفاوت گذاشتن‌ها درخانواده خودداری کنند تازندگی مطلوبی را برای پسران‌ودختران‌خویش پی‌ریزی کرده باشند .

عباس ـ فهیمی
دبیر دبیرستانهای تهران

در جست‌وجوی دوست

● دوشیزه‌ای هشتم مقیم دبی که مایلم با خواهران و برادران ایرانی مکاتبه کنم و برمعلومات‌اجتماعی خود بیفزایم.

فلکناز سالمی

آدرس : دبی ، صندوق پستی ۵۴۳

● جوانی هشتم ۲۱ ساله بادرآمدماهانه ۱۷۰۰۰ ریال خواهان ازدواج با دختری هشتم که حداقل ۱۶ و حداکثر ۱۹ سال داشته باشد.

منوچهر پاکروان

آدرس : ابوظبی ـ عین ـ صندوق پستی ۱۳۴۰

● مایلم با خواهران و برادران‌ایرانی درباره اطلاعات عمومی مکاتبه کنم.

مبارك‌بن سیف

ابوظبی ـ عین صندوق پستی ۱۳۴۰

● علاقه‌مند به مکاتبه با خواهران و برادران ایرانی درباره مسائل مربوط به جوانان هشتم .

عین ـ ابوظبی ـ صندوق‌پستی ۱۰۸۷

پاسخ شما

● **میاندوآب ـ دوشیزه رؤیا ـ** بهتر بود نامه را مستقیما به رادیو رضائیه میفرستادید و گله خودرا نزدمسؤولان آن مطرح میکردید . حالا هم همین کاررا بکنید ، چون موضوع پخش ترانه عوضی آنقدر مهم نیست کستونی از مجله را به چاپ انتقاد از این‌برنامه اختصاص دهیم.

● **فریدونکنار ـ دوشیزه ض ـ ظ ـ** تحمل وجود زن‌پدر برای همه کسانیکه با نامادری زندگی میکنند مشکل‌است و تعجب میکنم که مادرتان‌چطوربااینکار رضایت داده و زندگی خود وفرزندانش را تباه کرده است . هرکس درزندگی مرتکب اشتباهی میشود باید غرامت اشتباه خودرا بدهد . بهرحجت تنها راه چاره برای شما اینست که فعلا وضع موجود را تحمل کنید ووقتی به سن قانونی (۱۸ سالگی) رسیدید در باره سرنوشت خود تصمیم بگیرید . موفق باشید.

● **کرمانشاه ـ دوشیزه منیژه کرمانشاهی ـ** چاره‌ای نداشتیم جز اینکه نامه شما را عینا به اداره کل فرهنگ استان کرمانشاهان بفرستیم. این اطمینان وجود دارد که اگر تقاضای شمارا قابل اجرا بدانند روی آن عمل کنند .

● **تهران ـ دوشیزه ترانه . ك ـ** بهیجوجه صلاح نمیدانیم کەسالهابانتظار «او» بنشینید . شما یك دختر امروزی و تحصیلکرده هستید وانسان وقتی خط ونشرتان را می‌بینند احساس میکنند که باید بیش از ستتان اطلاعاتی داشته باشید ، متاسفانه برداشتی که ازمسائل دارید ابتدائی است . بهرحال آینده شما به تصمیم عاقلانه‌ای که امروز اتخاذ کنید بستگی دارد و سعی کنید که این اتخاذ تصمیم و تعیین خط مشی آینده زندگی بر اساس تعقل و دوراندیشی صورت گیرد که بعدها بر عمر تلف شده وزندگی تباه شده خود اشك ندامت نریزند . برایتان آرزوی موفقیت داریم .

● **دماوند ـ آقای امیر روح‌افزائی ـ** در کار قصه‌نویسی استعدادتان خوب و قابل توجه است . بیشتر مطالعه‌وتحقیق کنید و درنوشتن با دید وسیعتری به دنیا و آنچه در آن میگذرد بنگرید و اگرچنین کنید بدون شك درآینده شاهد موفقیت های روزافزون شما خواهیم بود .

● **کرمان ـ خانم پروین ـ ی ـ تبریز ـ خانم اکرم.ش ـ** نامه‌های‌شما را جهت اخذ تصمیم عینابه‌وزارت‌آموزش وپرورش فرستادیم .

● **تکزاس آمریکا ـ خانم میترا منتصری ـ** از محبت های شما صمیمانه سپاسگزاریم. مطلبی را که ترجمه‌کرده وفرستاده‌بودید دریافت داشتیم . متاسفانه چند هفته قبل عین آنرا از همان منبعی که شما ترجمه کرده‌بودید بفارسی برگردانیدیم و در مجله چاپ کردیم . امیدواریم درآینده فرصتی پیش آید که مطالب تازه‌ای البته زودتر و بموقع ، از شما دریافت‌داریم. موفق باشید .

● **تبریز ـ آقای حسن‌زاده ـ** نامه محبت‌آمیز شمارا بدقت خواندیم. همیشه برای نوشته هائی که رعایت ادب ونزاکت در آن شده باشد ارزش قائلیم و نوشته شما هم خوشبختانه ازاین قبیل بود . بچشم ، کوشش میکنیم‌که درآینده رعایت خواست و انتظار خوانندگانی نظیر شمارا بکنیم.

● **تهران ـ دوشیزه فاطمه‌چوبین‌نیا ـ** ماهم که مسلمانیم چون شما به‌معجزات قرآن معتقدیم .

● **سنندج ـ آقای احمد رحیمی ـ** عین نامه شمارا برای رسیدگی واعلام نتیجه به اداره کل آموزش وپرورش کردستان فرستادیم.

● **نفت‌شاه ـ آقای محمد خورشیدی ـ** ازلطف شما سپاسگزاریم.

● **باجگیران ـ آقای‌حبیب‌اله‌عزیزی ـ** نامه شمارا بضمیمه نامه‌ای به وزارت آموزش و پرورش فرستادیم که اگر امکان داشته باشد نسبت به ایجاد سیکل دوم دبیرستان دخترانه در باجگیران اقدام کنند .

● **زاهدان ـ خانم ـ ز ـ ت ـ ر ـ** درهمه طبقات آدمهای خوب وبدهست ونمیتوان بخاطر بداندیشی وبدرفتاری یك فرد ، همه افراد یك طبقه یا صنف را بدنام کرد .

● **آقای احمد ـ ط ـ** در کافه غذا خوردن‌بدنیست ، اما هرکاری‌اندازه‌ای دارد ، بخصوص که وقتی انسان‌خانواده مرفهی دارد حتما غذاهای سالمتر و بهتری در خانواده برایش فراهم است.

دختری ازاردن

را تااین حد آرزو نمیکند.

* از میان دانشها و هنر های‌امروز، به رشته های علمی علاقه مفرط دارم و پس از پایان دوره متوسطه تحصیلاتم را در یك رشته کاملا علمی دنبال خواهم کرد . البته به ادبیات نیز علاقه دارم ولی این بیشتر جنبه خصوصی دارد ، نه بعنوان حرفه آینده‌ام. تصور میکنم هرکس در حاشیه شغل اصلی خود میتواندرشته‌ای را که جنبه تفنن داشته باشد دنبال کند. این رشته برای من شعر و ادبیات است،بخصوص‌ادبیات شرق‌که‌سرچشمه‌ای غنی‌از تمدن و فرهنگ عمیق وباستانی است.

* از رقص خیلی خوشم میآید ، بخصوص رقصهای جدید و پرهیجان غربی . این رقصها پرتحرك و شادی‌بخش هستند و سبب میشوند که‌انسان برای ساعتی غم ها و ناراحتی های خود را فراموش کند.

* بنظر من معاشرت دختر و پسردر دنیای امروزاجتناب‌ناپذیراست،بخصوص در محیط مدرسه و دانشگاه که‌آنها روی یك نیمکت در کنار هم می‌نشینند و درس میخوانند و طبعا باید با افکار و عقاید همدیگر آشنا شوند. اما با آزادی بیش‌از حد که بمرحله بی‌بندوباری برسد کاملا مخالفم.

* با برابری زن و مرد، اگربخواهیم در زمینه کار و فعالیت آنرا ملاك عمل قرار دهیم چندان موافق نیستم درست است‌که زن باید کار کند، اما بنظر من فقط تا موقعی که ازدواج نکرده‌است . وقتی ازدواج کردباید بخانه‌اش برسد و فرزند یا فرزندانش

بقیه از صفحه ۲۱

را تربیت‌کند . آدم نمیتواند با یك دست دو هندوانه بردارد ــ حوا هم همینطور ! ــ حالا عده‌ای ادعامیکنند که میتوانند ... بسیار خوب ، موفق باشند ، اما من شخصا نه میخواهم ونه میتوانم !

* هیپی ها و طرز زندگی و عقاید آنهارا مطالعه کرده‌ام و بعضی‌شعارهایشان بگوشم خوش آهنگ است مثل «جنگ نکنید ، عشق بورزید ...» اما شعار تنها کافی نیست . آنها می‌گویند : «انسان باید قلبش پاك باشد، ظاهرش مهم نیست». من فکر میکنم اگر علاوه بر قلب پاك ظاهر پاکیزه هم داشته باشد بهتراست . با تئوری عشق آزاد آنها هم صددر صدمخالفم.

* درباره مد طرفدار سبك و روش کاملا معتدل هستم ، نه ماکسی ومیدی رامی‌پسندم و نه از مینی خوشم‌میآید. از میان همه مدل‌هائی که در سالهای اخیر رواج پیدا کرده ، لباس هائی را که بلندی دامن آنها تاسرزانیوست ترجیح میدهم و فکر میکنم در چنین لباس شخصیت واقعی زن جلوه‌میکند، نه لباسش . باوجوداین پیروی از هرگونه مدی را تقبیح نمیکنم . باید آزادی دیگران را محترم شمرد.

* خاورمیانه را دوست دارم‌وزندگی در این منطقه را برهرجای دیگر جهان ترجیح میدهم . حس میکنم که دراین محیط زنده‌ترم چون مردم گرم‌هستند و وابستگی های خانوادگی بیشتراست. اما در مورد غرب ، پیشرفت علم و صنعت را دراین منطقه تحسین میکنم‌و آزادی بیش از حد و بی‌بندوباری گروهی از مردمانش را نمی‌پسندم . ■

برای‌حل مشکلات زیبائی

بقیه از صفحه ۲۲

بگذارید تا۳۰دقیقه بهمان حال بماند. پس‌از ۳۰دقیقه میتوانید موهای خود را بایك شامپوی ملایم مخصوص‌موهای خشك بشوئید وآبکشی کنید.

● تقویت پوست ــ خیار می‌تواند داروی موثری برای تقویت ودرنتیجه شفافیت پوست صورت شما باشد. برای اینکار کافی است برشهای نازکی از آن را روی صورت خود قرار دهید (بمدت ۱۵یا ۲۰دقیقه) . حتی درروزهای گرم تابستان نیز میتوانید ازخربزه یاعصاره توت‌فرنگی بجای خیار استفاده‌کنید. خلال‌هائی ازپوست پرتقال، لیمو یاهر میوه رسیده دیگر نیز تاحدی میتواند موثر واقع شود اگر بخواهید از خربزه ومیوه‌های دیگراستفاده کنید، باید عصاره آنرا گرفته داخل فنجانی بریزید ومدت ۲۴ساعت فنجان را داخل ظرفی از آب‌جوش سرد شده بگذارید . برای اینکه هنگام استفاده از آنها در مقدارشان صرفه‌جوئی کنید میتوانید بکمك قطعه پارچه‌ای کتانی یاپشمی آنها را بصورت خود بمالید (که‌جذب پارچه شوند).

● پیچیدن موی چرب ــ آنهائی که موهای چرب دارند ، طبعا در پیچیدن آنها دچار اشکال میشوند ولی آبجو درمان خوبی برای اینگونه موهاست . برای شست‌وشوی این‌موهاهم بایدازیك‌نوع شامپو استفاده شوند. (امتحان کردن دوسه‌نوع شامپوهربار درحمام برای ریشه‌مو ضرر دارد)

نوستاره ای ازکانادا

بقیه از صفحه ۲۱

«ریچارد برتون» در یك فیلم مجلل و پرارزش تاریخی ظاهر گردید.

«زن هزار روز» که‌از بهترین و موفقترین فیلم های تاریخی سال‌های اخیراست ، ماجرای هیجان‌انگیز یکی از بزرگترین عشقهای تاریخ را روی پرده میآورد : عشق شورانگیز «هانری هشتم» پادشاه انگلستان بزنی زیبا و حادثه ساز بنام «آن بولین». این فیلم که موفق بدریافت ده جایزه اسکار شده‌است باردیگر«ریچاردبرتون» را ــ منهای الیزابت تیلور ــ به قله موفقیت بازگردانده و «ژنوبو ــ بوژل» نوستاره گمنام را به اوج شهرت‌رسانده است.

«ژنوبو» که دارای‌زیبائی‌دخترانه واستعداد خارق‌العاده‌ای در ایفای نقش های کمدی است پس ازایفای موفقیت‌آمیز رل «آن بولین» اکنون مشغول بازی در فیلم دیگریست که صحنه های آن در اسانیا تهیه‌میشود و همبازی های او «کاترین هیبورن» ــ ایرن پاپا ــ ونساردگریو خواهند بود . ■

شربت مُلیّن

فیژین FIGINE

برای

- نوزادان
- اطفال
- بزرگسالان

هنگامیکه طفل از یبوست رنج میبرد با مصرف شربت فیژین یبوست برطرف وطفل شادابی خود را بازمیابد

شربت فیژین مانند انجیر خوش طعم است

مقدار خوراك شربت فیژین روی شیشه آن نوشته شده است

رابطه سینه با دامن

و معمولا نه بزرگ میشوند و نه‌کوچك، بلکه این شکل و قالب پستان است‌که تغییر میکند.

بعداز آنکه بهنگام حاملگی پستان زن برای مدت ۹ماه متورم شد ، زن معمولا فراموش میکند که اندازه اصلی پستان‌هایش چقدر بوده‌اند ، او چنان به دیدن سینه ورم کرده پر شیرش عادت میکند که زمانی‌که آنها به اندازه طبیعی خود بازگشتند ، بنظرش خیلی کوچکتر ازاول میآیند و حال آنکه اندازه آنها بااول فرقی نکرده‌است.

درپاره‌ای موارد که زن در دوران حاملگی یا بعداز زایمان وزن اضافه میکند و چاق میشود ، پستانش نیز مانند جزئی از بدنش چاق میشوند و آنوقت اوتصور میکند براثر زایمان سینه هایش بـزرگ شده‌اند.

س ــ آیا اندازه پستان ها نسبتی با مقدار شیری که تولید میکنند دارند ؟ یعنی پستان بزرگ شیر بیشتری تولید میکند ؟

ج ــ مطلقا خیر ، بسیاری از زنان با پستان های کوچك شیر کافی وزیاد دارند و به‌بهترین وجهی بچه‌هایشان را شیر میدهند ، برعکس مادرانی هستندکه با پستان بزرگ شیر کافی ندارند کـه‌به نوزادشان بدهند.

س ــ آیا نوك پستان زن همیشـه باید میخکی رنگ باشد ؟

ج ــ نوك پستان دختربچه و زن جوان باید میخکی رنگ باشد ، ولی باید دانست که با تغییر سن رنـگ نوك پستان نیز تغییر میکند ورفته‌رفته مایل به قهوه‌ای میشود . بعداز زایمان هم معمولا رنگ نوك پستان تغییر میکند و در دوران آبستنی مکنست کـاملا تیره رنگ شود.

س ــ آیا شکل و اندازه پستان از مشخصات ارثی‌است ؟

ج ــ بلی ، مثل تمام مشخصات‌جسمی ما شکل و اندازه پستان نیز باوراثت ارتباط دارد . مثل بلندی یا کوتاهی قامت ، رنگ چهره و بالاخره استخوان ــ بندی.

س ــ آیا میتوان خط و لکه‌ای را که روی پستان میافتد بطریقی برطـرف کرد ؟

ج ــ خطوطی که روی پستان ظاهر میشود معمولا براثر از دست دادن وزن یا چاقی ناگهانی و سریع است، ازسوی

بقیه از صفحه ۲۹

دیگر اگر زنی مدتی بدون سینه بند حرکت کند نیز روی پستانش خط ظاهر میشود . این مسئله با نوع پوست نیزبستگی دارد . ممکنست زنی در شرایطـی‌خطوطی برروی پستانش ظاهر شود که درهمان شرایط برای زن دیگر آن خطوط ظاهر نگردد . معمولا وقتی این خطـوط برروی پستان ظاهر شدند دیگر نمیتوان آنها را مرتفع کرد.

س ــ آیا ضربه برروی پستان‌ممکنست باعث بروز سرطان در آن شود ؟

ج ــ خیر بهیچوجه ، برروی‌پستان خود شما تاکنون چقدر ضربه وارد آمده است ، محتملا خیلی زیاد . اگر قرار بود ضربه باعث سرطان پستان شودبسیاری از زنان اکنون باید مبتلا به‌این بیماری باشند . خیالتان را با این حرفهاناراحت نکنید.

س ــ بهترین اندرزی که میتوانید برای زیبائی و حفظ سلامت پستان بزنان بدهید چیست ؟

ج ــ اول آنکه همیشه یك سینه‌بند مناسب و راحت و خوش فورم استعمال کنید . هرگز سعی نکنید پستان های خودرا در یك سینه‌بند تنگ جـای‌دهید. پاره‌ای از بانوان که دارای‌پستان‌های خیلی بزرگ هستند آنها را در سینه بندهای کوچك،جای میدهند واین کاملا اشتباه است.

دوم آنکه هردوهفته یکبار پستان های خودرا خوب با دست لمس کـرده فشـار دهید . این کار یکنوع معاینه است‌وبااین کار مشاهده کنید که آیا گوشت سفـت یا غده مانندی در زیر انگشتانتان‌احساس میکنید یا خیر . اگر چنین چیزی‌احساس کردید بپیدرنگ به پزشك مراجعه‌کنید. باحتمال‌قوی این غده یا گوشت سفت که زیر دست احساس میکنید چیزی نیست که خاطر شمارا مشوش کند ، ولی‌این‌کار یك پیشگیری است وبهتراست دکترازاین نظر شمارا مطمئن کند تا خیالتان آسوده گردد.

سوم آنکه بهداشت سینه و پستان را فراموش نکنید که اهمیت فراوان دارد ، پستان‌های خودرا هرروز با آب و صابون بشوئید ، مخصوصا خوب دقت کنید که زیر پستان‌ها و نواحی اطراف سرپستان کاملا شسته شوند ، بعد بایك‌حوله‌زیرپستانها را خشك کنید . بهداشت پستان درزمان بارداری و شیردادن به بچه مهمتراز مواقع دیگراست. ■

ازمتلك ومزاحمت

بقیه از صفحه ۲۲

واقعی همان سه پسر هستند که‌از این حیله برای سوار کردن آنها به اتومبیل استفاده کرده‌اند .. خوشبختانه یك مامور پلیس تصادفا از آن منطقه عبور میکرد و فریاد استمداد دختر ها را شنید و آنها را نجات داد . پسرها در دادگاه محاکمه خواهند شد .

★ **رم** : آمار هائی که مجله ایتالیائـی «اوجی» تهیه کرده نشان میدهدکه‌از آغازرواج‌مینی‌ژوپ‌درایتالیا، تصادفات اتومبیل در خیابان هائی که محـل رفت وآمد شیکپوشان است به نسبت۳۷ در صدافزایش یافته‌است . جوانـان ایتالیائی معمولا خیلی بسرعت‌رانندگی میکنند و در عین حال عادت عجیبی به متلك پرانی دارند . دیدن یـك مینی ژوپ پوش خوش قد و بالا بر حاشیه خیابان همان و یك‌تصادف‌شدید ووحشتناك همان ! ...

★ **نیویورك** : ۳۸ نفر دختران یك کالج دخترانه حومه نیویورك اخیرا به مجله معروف «تین» امریکا نامه جالبی نوشته و از روانشناس مجلـه راهنمائی خواسته‌اند . متن نامه‌این دختران چنین‌است:

«سال گذشته اونیفورم مدرسه ما بلوز سفید و مینی ژوپ قرمز بود و از دست پسران کالجی که نزدیك کالج ماست آسایش نداشتیم . هنگام‌رفت‌وآمد بمدرسه بدنبالمان میافتادند ، برایمان سوت میکشیدند و متلك میگفتندو حتی گاهی با پرتاب تیر های مخصوصی که هنگام اصابت بهدف رنگ‌پخش میکند لباس هایمان را آلوده وضایع میکردند . امسال مدیرکالج تصمیم گرفت به پیروی از مدجدیداونیفورم‌ـ های مارا بصورت بلوز و دامن‌کـی در آورد . حالا پسر ها آنقـدر عصبانی شده‌اند که «اعتصاب مزاحمت» کرده‌اند ، از کنارمان رد میشوند بدون اینکه بمانگاهی بیندازند ومااز این‌بابت احساس نوعی کمبود میکنیم. آیا راه حلی برای‌این مشکل سراغ دارید ؟»

وجواب روانشناس عجیب‌تر از سؤال دخترهاست.

ــ امسال شما دراینجاد مزاحمت پیشقدم شوید !

آرایش گیـوان شما با

اِلنِت

زیبا ـ درخشان و ثابت میشود

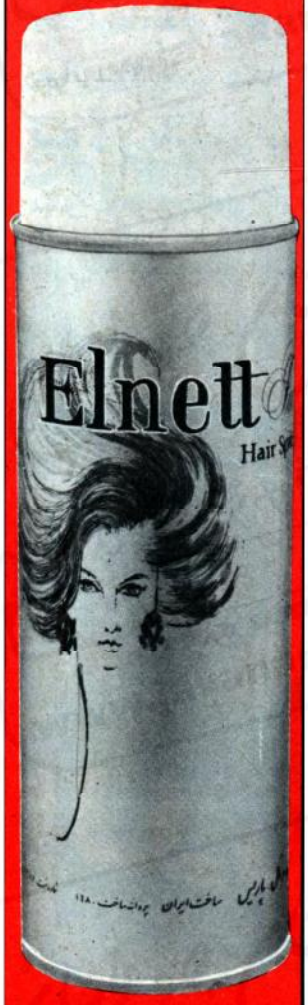

اِلنِت با مواد مخصوصی که دارد موها را از رطوبت و گرد و غبار حفظ میکند.

آرایشگران اِلنِت را ترجیح میدهند

اورآل L'ORÉAL PARIS

کدامیك مقصرنـد

بالغ و کامل میشناسیم و پدر ومادر ـ های سختگیر را با عناوینی از قبیـل «امل» و «قرون وسطائی» و «نـل قدیم» و غیره محکوم میکنیم ؟! پدر و مادر مهربن گناهی مرتکب نشده‌اند که باو آزادی داده‌اند . آنها که نمیتوانستند دراین عصر و زمان‌دست وپای اورا ببندند . باز خیلـی‌عقل و تدبیر نشان داده‌اند که ازدخترشان خواسته‌اند دوستان پسرش را بمنزل بیاورد و با آنها آشنا کند . اگر مانع میشدند ودخترك در خلوتکده ها بدنبال عشقهای پنهانی‌میرفت‌خوب‌بود؟

حالا اگر مهرین قدر این‌آزادی را ندانسته و براه خطا رفته است

بقیه از صفحه ۲۲

و دل هوسبازش هرروز اورا بسوی شکار یا شکارچی تازه‌ای سوق میدهد، مسؤول این اشتباهات خود اوست‌وبس.

مادرش باید اشتباهات اورا بزبان خوش اما با قاطعیت گوشـزدکند و عواقب روش نادرستش را تذکر بدهد واخذ تصمیم را بخوداوواگذارد. هرکس مسؤول سرنوشت خویش‌است.

● **دموکرات بودن‌کافی‌نیست، راهنمائی هم لازم است**

★ **دوشیزه «طاهره شمـی» که خودرا یك تین‌ایجر آزادیخواه معرفی میکند مینویسد** : «بنظرمن درست است که شاید مهرین ظرفیت آن آزادی را کـه پدر ومادرش باو داده‌اند نداشته است، اما آیا آزادی دادن بیك دخترنورسیده و بی تجربه کافی‌است ؟ آیا چنین عملی آنها را یك‌پدر ومادر واقعـا دموکرات نشان میدهد ؟ دموکرات بودن و آزادی دادن بجوانان لازم‌است زیرا بسبك قرون وسطی نمیتوان بـا نسل امروز رفتارکرد . اما بموازات این آزادی ، باید پدر و مادرفرزندان بی تجربه خودرا در برابر مسائل‌زندگی راهنمائی کنند وبرای استفاده بـی‌خطر از آزادی آمادگی قبلی در آنهابوجود آورند . پس می‌بینیم که در ماجرای مهرین پدر و مادر او بی تقصیـر نیستند ، زیرا مرحله اول وظیفـه خود را که مطابق زمان فکر کردن وبه‌دختر خود آزادی دادن بوده انجام داده‌اند ، اما از مرحله مکمل آن که نظارت و مراقبت و راهنمائی است غفلت ورزیده‌اند ■

تمیزی و پاکیزگی لباسهای افراد خانواده نشانه حسن سلیقه خانم خانه است .

خانمهائی که به تمیزی و پاکیزگی لباسهای خود و افراد خانواده‌شان اهمیت میدهند پودر لباسشوئی **بیو دریا** محتوی بیو آنزیم را انتخاب میکنند.

بیو دریا محتوی بیو آنزیم تمیز تر میشوید و هر نوع لکه‌ای را لکه‌شوئی میکند بطوریکه شما احتیاج به‌مصرف هیچ نوع پودر دیگری نخواهید داشت.

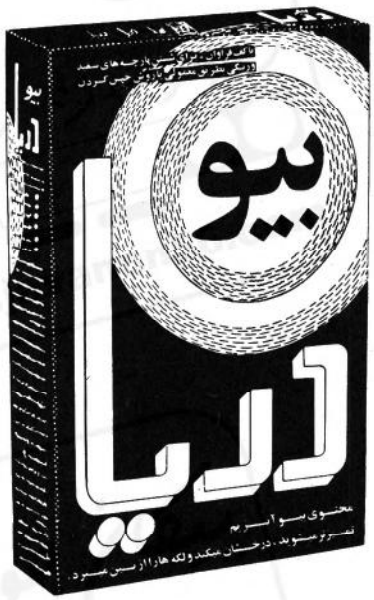

عشق حرام ...

بقیه‌از صفحه ۸۳

برای فریبا پیدا شد ، او حالا دختری شده بود زیبا و خوش‌اندام و با نشاط وباهوش که طبعا خواستگاران زیادی داشت ، اما پدرم دربرابر تمام خواستگارها باز همان نظر سابق خودرا تکرار کرد . اینجا بود که فریبا اندك اندك نسبت بمن احساس کینه و حسادت پیدا کرد ، او میدید من مانند مانعی در برابر راهش قرار گرفته‌ام، پس تا میتوانست مرا اذیت میکرد واز مسخره و متلك وگوشه و کنایه چیزی فروگذار نمیکرد .

بتصدیق دوست و آشنا من نیز بنوبه خود دختر زشت یا عقب‌مانده‌ای نبودم که کسی مرا نپسندد ، ولی تا فریبا در خانه ما بود کسی بمن توجه نمیکرد ، آنوقت پدر ومادرم بفکر افتادند با پیدا کردن شوهری برای من اشکال را ازمیان‌بردارند و راه را برای فریبا نیز بازکنند.

پدر ومادر وخاله واقوام دست بکار شدند تا شوهر مناسبی برایم پیدا کنند، اولین خواستگاری که باینطریق برای من پیدا شد جوانی بود مهندس بسیار زیبا و خوش‌تیپ با درآمد مکفی . مراسم ملاقات بعمل آمد ، من واو همدیگر را پسندیدیم، بعد او گفت برای مدت کوتاهی نامزدشویم. پدرم نیزقبول کرد . درهمان دوران نامزدی بود که فریبا خودرا بمیان انداخت ومختصر بگویم ، آنقدر از آن مهندس دلبری کرد و عشوه آمد و غمزه ریخت تا دل اورا برد و من احساس کردم نسبت بمن سرد شده است . بحران و آشوب روح من وقتی به آخرین درجه رسید که مهندس رسما به پدرم گفت از ازدواج با من منصرف شده و فریبا را میخواهد !

ای کاش همان‌وقت او را بهمان مهندس داده بودند و من حالا روی‌آرامش وخوشی را میدیدم ، ولی پدرم از تلون آن مرد فوق‌العاده غضبناکی شد ومخالفت کرد ، مهندس هم حلقه مرا پس داد و رفت که رفت !

بعداز آن چند خواستگار برای من پیدا کردند که همه را فریبا ازروی‌حسادت و لجبازی پس زد یا منصرف کرد و یابخود جلب کرد . وقتی فریبا خواستگاران مرا مجذوب خود میکرد دردل من آتش برپا میشد ، تمام خاطرات تلخ دوران کودکی که نمودار تبعیض و ترجیح فریبا بمن بود دردلم زنده میشد و من احساس میکردم باوجود فریبا ، درهای دنیا بروی من بسته است و من بهیچ دردی نمیخورم .

مدتی گذشت تا آنکه خاله‌ام که فوق‌العاده بمن محبت داشت تصمیم گرفت هرطورهست شوهر مناسبی برایم دست‌وپا کند. او ناصر را که یکی از اقوام دور خود ما بود و در شمال زندگی میکرد برایم درنظر گرفت . مراسم معرفی وملاقات در همان شمال صورت گرفت . من و ناصر هردو همدیگر را پسندیدیم و قرار شد برای ملاقات بعدی ، او به تهران بیاید . حالا یك اشکال باقی میماند که مبایستی آنرا حل کنیم و آن وجود فریبا بود . ما همگی بیم داشتیم اگر ناصر اورا ببیند او هم مثل دیگران منصرف شود و بجانب فریبا تمایل پیدا کند ، اما خاله من که مغز متفکری بود راه حل آنرا پیدا کرد، او گفت فریبارا درتمام مدت آشنائی وعقد به ده میفرستیم تا وقتی عقد انجام گرفت وکارها گذشت او بیاید .

این فکر خوبی بود و پدر ومادرم پسندیدند ، قبل از اینکه ناصر به تهران بیاید فریبا را که تازه امتحاناتش تمام شده بود به یکی از قریه های اطراف کرج نزد یکی از اقوام فرستادیم.

ناصر به تهران آمد ، پدرم شرائط مرا که خرید خانه واقامت درتهران و ثابت بودن محل شغل من بود بیان کرد وناصرهم موافقت نمود ، پدرم با زرنگی تمام تاریخ عقد را بلافاصله چند روز بعد تعیین‌کرد، با آنکه ناصر ابتدا اکراه داشت ، ولی سرانجام پذیرفت.

عقد ما بدون وجود رقیب یعنی‌فریبا بخوبی و خوشی انجام شد و من زن رسمی ناصر شدم ، خوشحالی من دیگر حدوحساب نداشت ، بسیاری از عقده‌ها ، ناراحتی‌ها، دردها ، زخمهای روانی دوران کودکی من خود بخود از میان رفت ، زیرا حالا من رقیب را شکست داده بودم و او بدون آنکه فرصت خرابکاری داشته باشد دراین زمینه از من عقب مانده بود . من و ناصر به ماه عسل رفتیم و بمن بسیار خوش گذشت ، زیرا هم بر فریبا پیروز شده بودم وهم آنکه شوهر خود ناصررا دوست میداشتم ، او در آنزمان برای من بسیار دوست داشتنی ، مهربان و باگذشت بود . وقتی از ماه عسل بازگشتیم قرار شد ناصر تا زمانی که خانه نخریده در منزل ما باشد، حالا که دیگر کار ازکار گذشته بود علتی برای تبعید فریبا دیده نمیشد ، بنابراین او ازده بازگشت ومن بسیار بسیار خوشحال بودم که حربه‌هایش دیگر اثری ندارد ، من صاحب شوهر خوبی شده بودم واو دیگر ازدواج مارا نمیتوانست برهم بزند . مدتی گذشت و من میدیدم فریبا بازهم بعادت قدیمی خود مشغول دلبری ازناصر است و سعی میکند اورا بخود مجذوب کند ، اما این کار فریبا اصلا مرا ناراحت نمیکرد ، زیرا اولا من وناصر زن و شوهر شده بودیم ، ثانیا اطمینان داشتم‌که ناصر دوستم دارد و ثالثا همانطور که گفتم من در عین حسادت نسبت به فریبا کینه ودشمنی نداشتم، ازهمه اینها گذشته حالا من پیروز بودم وسوار ، واو دستش بجائی بند نبود.

واما از ناصر شوهرم برایتان بگویم، رفته رفته من مشاهده میکردم که او آدمی تنبل وبیحال است برندگی وتحرك را که آنقدر من دوست داشتم ندارد ، مسئله دیگر آنکه میدیدم آنقدرها که خاله‌ام گفته بود ناصر پول و ثروتی ندارد ، یك زمین کوچك چای ، یك اتومبیل مستعمل، یك درآمد کوچك کشاورزی ، و یك حقوق هزارتومانی . البته تمام اینها هم برای من اهمیتی نداشت ، ولی میدیدم ناصر درانجام قولهائی که قبل از ازدواج برای خرید خانه ، تغییر شغل واقامت در تهران داده بود ، تعلل میکند ، هرچه باو میگفتم چرا خانه نمیخری تا از اینجا برویم ، این دست و آن دست میکرد و سرانجام پس از سه ماه ، یعنی در اواخر تابستان براثر پافشاری من ، انتقال خودش را از شمال به تهران عملی کرد . من میخواستم هرچه زودتر از خانه پدری برویم تا هم مستقل وآزاد زندگی کنیم وهم اینکه از تیررس عشوه‌گری‌های‌فریبا که باحتمال ضعیفی ممکن بود زندگی مارا برهم بزند درامان باشیم ، اما افسوس که ناصر امروز وفردا میکرد.

تابستان تمام شد و مدرسه ها بازشدند وما همچنان در خانه پدر بودیم . یك‌شب من برای پرستاری خاله بیمارم بمنزل آنها رفتم و ناصر را در خانه تنها گذاشتم ، نیمه‌های شب بود که یکمرتبه اضطراب شدیدی مرا در برگرفت ، دلم فرو ریخت ووقوع حادثه نامطلوب و شومی بدلم‌برات شد . آنقدر این احساس شدید بود که صبح آنرا به خاله‌ام گفتم . اوگفت چیزی نیست ، خیالات است ، اما بعدها معلوم شد که براستی در همان شب واقعه شومی برای من بوقوع پیوسته و بربنیان زناشوئی من وناصر ضربت وارد آمد و من با حس ششم خود آنرا احساس کرده بودم.

چند روز ازاین جریان نگذشته بود که فریبا مرا به اتاق خودش برد و بعداز مدتی خنده و شوخی که عادت اوست گفت :

ــ میخواهم برایت موضوع مهمی‌را فاش کنم ، البته تو نباید ناراحت شوی، دنیا ازاین چیزها زیاد دارد ، تو باید قوی باشی وبا ناراحتی ها مقابله کنی.

من که فوق‌العاده نگران شده بودم گفتم :

ــ فریبا حرفت را بزن ، اینقدرحاشیه نرو.

او بار مدتی خندید و بعد چنین گفت :

ــ میخواستم بگویم این ناصر شوهرت که تو اینهمه باو مبنازی لیاقت ترا ندارد، آدم بی‌اراده و هوسبازی است و خلاصه اینکه بتو خیانت میکند !

من که بهیچوجه آماده شنیدن این حرف نبودم گفتم :

ــ دروغ است ، کی او بمن خیانت کرده و با چه‌کسی راه دارد ؟

او گفت :

ــ فردا بعداز ظهر زودتر از موقع معمول از دانشکده برگرد ، طوری که کسی نفهمد ، آنوقت بیا ببین در اتاق ناصر چه خبراست .

بقدری از شنیدن این حرف ناراحت شدم که نزدیك بود از هوش بروم ، زیرا اگر قرار بود ناصر در خانه خودمان بمن خیانت کند طرف او جز فریبا کسی نمیتوانست باشد و من میدیدم که باز فریبا در زندگی من خرابکاری کرده واین‌مرتبه میخواهد بنیان زندگی‌ام را برباد دهد. باور کنید از شنیدن این خبر آنقدر که از مداخله فریبا در کارم ناراحت شدم از خیانت شوهرم ناصر ناراحت نشدم. باتمام این احوال بخود گفتم ممکن است دروغ باشد ، باید بچشم خود ببینم .

فردا ناصر مثل همیشه با اتومبیل‌مرا به دانشگاه برد ، ولی من به سرکلاس نرفتم ، نیمساعتی قدم زدم و بعد باسرعت به خانه آمدم و یکراست بطبقه بالا ، یعنی اتاق ناصر وخودم رفتم . وای‌که درآن اتاق و بر روی تخت خودم چه دیدم ، نمیتوانستم آنچه را می‌بینم باور کنم.

لطفاً ورق بزنید

آموزشگاه آرایش ماهرخ

با داشتن چندین سال سابقه کار و مدل ووسایل کاملا جدید آماده نام‌نویسی میباشد.

باغ صبا ایستگاه سلیم
تلفن ۷۳۰۱۳

جنجالی‌ترین فیلم تاریخ‌سینما

برنامه امشب و هر شب

سینما کسری

فیلم عظیم ۳ ساعته

لانا ترنر
هوپ لنگ ـ لویدنولن
دایان وارسی
آرتورکندی ـ ترنی مور
راس تامبلین
محصول فوکس‌قرن‌بیستم

شرح کامل داستان « پیتون پلیس » و حوادث جالب آنرا در این فیلم یکجا ببینید و از سرنوشت قهرمانان محبوب‌آن باخبر شوید.

پناهگاه کودکان
پانسیون کودکان عقب‌افتاده
روزانه ـ شبانه روزی
خیابان نیاوران ـ ابتدای خیابان جماران
تلفن ۸۸۰۱۰۵

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

عشق حرام ...

ناصر و فریبا با وضع زننده‌ای در آغوش هم بودند .

تنها راهی که بنظرم رسید آن بود که پدرم را خبر کنم ، نه برای تنبیه ناصر بلکه برای آنکه مشاهده کند فریبا با من چه کرده است !

پدرم به طبقه بالا آمد و جریان را دید و بعد از آن را هم لابد خودتان اطلاع دارید ، ناصر فرار کرد ، رفت‌که رفت.

بدین‌ترتیب آشیانه‌ای را که با آن زحمت برای خود ترتیب داده بودم برباد رفت ، یك هفته من ازاین ضربه مهلك بیمار بودم ، وقتی حالم اندکی بهتر شد موضوع را پیش خود تجزیه‌وتحلیل کردم ودیدم اگر شوهرم را با زنی دیگر میدیدم شاید میتوانستم تحمل کنم واورا ببخشم ، اما اینکه فریبا ، همان رقیب دیرین من که از بچگی سد راه من بود و همیشه مرا عقب میانداخت با شوهرم هم‌آغوش بوده چیزی بود که نمیتوانستم چشم‌پوشی کنم، و تصمیم گرفتم ازدواج را برهم بزنم.

همانقدر که دراین کار فریبا مقصر بود ناصر هم خطاکار بشمار میآمد ، زیرا محققا او آدم بی‌اراده‌ای بوده که دربرابر وسوسه فریبا تسلیم شده ، مسلما او مرا دوست نداشته وازآن مهم‌تر فریبا را بمن ترجیح میداده که باوی هم آغوش شده است.

حال که او فریبا را بمن ترجیح‌داده چه بهتر که برای همیشه با او قطع رابطه کنم ، زیرا ادامه زندگی من و او با اینوضع میسر نخواهد بود .

مدتی گذشت و از ناصرخبری نشد ، خاله ومادر واقوام بمن نصیحت کردند که درتصمیم خود تجدیدنظر کنم ، آنها گفتند این واقعه‌ایست که میتوان صرفنظر کرد ، اما من دیگر هرگز نمیتوانستم ناصر را دوست داشته باشم ، چون او بزرگترین لطمه و ضربه و جراحت را بر من وارد آورده بود ، باین ترتیب بود که تقاضای طلاق کردم وبعدهم چقدر از تصمیم خود خوشحال شدم ، زیرا که شنیدم ناصر هم بعدازآن فرار افتضاح‌آمیز ، تصمیمش‌به جدائی بوده است .

فرانك ساکت شد و به ساعت خود نگاه کرد و خواست خداحافظی کند ، اما من بعداز یك لحظه تردید گفتم : اجازه بدهید فقط یك سؤال از شما بکنم . مرا می‌بخشید اگر ناراحتتان میکنم ، ولی اگر حالا ناصر وخواهرتان فریبا با هم ازدواج کنند شما ناراحت نمیشوید ؟

او سری تکان داده گفت :

ــ بهیچوجه ، زیرا الآن دیگر آدمی با شخصیت «ناصر» برای من دردنیا وجود خارجی ندارد ! ■

خانه‌داری نوعی شغل است

بقیه از صفحه ۳۵

اینك بجاست که به جدول‌ریز خدمات یك زن خانه‌دار آلمانی توجه‌کنید .

نوع کار	تعداد ساعت در هفته	مزد ساعتی به ریال	مزد هفتگی به ریال
آشپزی ــ ظرفشوئی ــ بچه داری	۲۲	۷۰	۱۵۴۰
رسیدن به درس و مشق بچه‌ها (معلمی)	۱۸	۱۰۰	۱۸۰۰
پرستاری از شوهر وبچه‌ها	۲	۱۰۰	۲۰۰
نظافت ــ گردگیری ــ جاروکشی	۸	۹۰	۷۲۰
رختشوئی ــ اطوکشی	۶	۹۰	۵۴۰
خیاطی ــ دوخت ودوز	۳	۹۰	۲۷۰
جمع وجورکردن تختخواب ها	۲	۵۰	۱۰۰
پیشخدمتی ، گارسنی، سروکردن غذا	۲	۹۰	۱۸۰
خرید ــ برنامه‌ریزی	۵	۹۰	۵۴۰
جمع	۶۸		۵۸۰۰

مجله ویدال آلمان نوشته که خانم داگمارکلر معتقد است:

«حکم دادگاه، جامعه‌ما راغلط‌گیری‌و اصلاح کرد ، ازیك کنیزبی مزد ومواجب، یك همکار و همزیست متساوی الحقوق ساخت . بعقده من دادگاه در مورد بکار-بردن اصطلاح (نوعی شغل) کم لطفی کرده زیرا خانه‌داری برخلاف کارفلان کارمند اداره که پشت میز می‌نشیند و فقط به یکنوع کار میرسد و یافلان کارگری که از صبح تا غروب مثلا فقط کفاشی می‌کند یا با ماشین تراش‌ورمیرود، فقط یك شغل نیست بلکه شامل مشاغل گوناگون است. مشاغلی ازقبیل رختشوئی ، آشپزی ، باغبانی ، خرید، بچه‌داری ، ظرفشوئی ، نظافت و غیره که هرکدامش بنوبه خود شغلی تخصصی است وتجربه و دقت و احساس مسؤولیت لازم دارد. بدبختی اینستکه زن خانه‌دار نه تنها یك عمر مفت و مسلم کلفتی میکندبلکه آینده‌اش هم هیچگونه تامینی ندارد، یعنی برخلاف شوهرش ازحقی به‌نام(بازنشستگی) و (حقوق بازنشستگی) استفاده نمیکند. او محکوم است تا رمق دارد دوندگی کند، جان بکند، دودمطبخ بخورد،وتازه از شوهر و بچه‌هایش هزار جور لغز بشنود و دست آخر اگر هم اورا طلاق دادند هرگز دادگاه حمایت خانواده ارزش خدمات چند ساله اورا بعنوان خانه‌داری بحساب نمی‌گیرد ، و او را دست خالی روانه می‌کند.

بعقیده من سازمان های زنان‌درسراسر جهان نباید ساکت بنشینند . باید حکمی را که دادگاه کلن آلمان صادر کرده در کشور های خود اجرا کنند . یعنی بخاطرتامین آینده خودهم که شده ، در مقابل کاری که در خانه می‌کند ، از شوهرشان حقوق منصفانه و عادلانه طلب کنند . سطح حقوق (البته با معیارواروپائی) معین شده است یعنی ۵۸۰۰ریال در هفته و ۲۳۲۰۰ ریال در ماه واین پائین‌ترین اشل حقوق برای خانه‌داری است. شوهری که بخواهد این حق مسلم زن را زیر پا بگذارد ، باید به اعتصاب کار تهدید شود . از نظر قانون بین‌المللی کاراین جور اعتصاب ها برسمیت شناخته شده‌اند.»

در اینجا خانم کلر مکثی کرد و بعد افزود:

«ممکنست شوهران بگویند حال که اینطور شده ، پس زن هم باید متقابلا پول آب ، برق و تلفنی که مصرف‌میکند، غذا و میوه‌ای که میخورد ، کرایه‌خانه‌ای که در آن زندگی می‌کند ، لباسی که میپوشد ، لوازم توالتی که میخرد، ظرف و ظروفی راکه درانثای خانه‌داری می‌شکند، حساب کند . در مقابل این حرف نیمه منطقی نباید دربست تسلیم شد. زیرا از نفس عمل که بنگریم زن حقوق بگیر ، شبیه یك مستخدم خشکه قرارداد است ، یعنی مستخدمی که رخت و لباسش پای خودش است وخرج خورد و خوراك ، جاومکان، وآب و برقش پای ارباب . از این‌بابت هیچ دینی برذمه زن نیست. البته درزمینه رخت و لباس ، لوازم توالت حق‌بامرد است . زنی‌که بابت خانه‌داری حداقل ماهی ۲۳۲۰۰ ریال حقوق میگیرد ، باید مخارج مزبور را کسر کند ، درعوض حق دارد ، درازای هر (تمکین) هم‌که‌میکند و لذتی که به شوهرش میدهد حسابی برای خود منظور دارد و چون رلاتولی‌فاحتگی نیست لذا میتوان گفت که مرد در ازای تامین معاش و لباس و لوازم توالت همسرش از او کام می‌گیرد و نیاز روحی خودرا تسکین میدهدواین به‌آن‌در!»

جالب آن است‌که دهسال‌قبل‌وقتی‌خانم کلر به دادگاه شکایت کرد و تقاضا کرد که خانه‌داری نوعی شغل شناخته شودهفده سال پیشتر نداشت ، یعنی در حقیقت، نه شوهردار بود ونه خانه‌دار.

خود او علت شکایتش را چنین تعریف کرده است:

«چون پدر ومادرم سال‌ها قبل مرده بودند ، شرکت بیمه بمن مبلغی بعنوان (حق یتیمی)میداد . اماوقتی در یکی از کلاسهای خانه‌داری ثبت نام کردم، این مستمری را قطع کردند. چون علت را جویا شدم گفتند: برطبق‌قانون بیمه‌مستمری مزبور فقط به کسانی تعلق میگیرد که حرفه‌ای یاد بگیرند تا بتوانند در آینده از نظر معاش زندگی گلیم خود را ازآب بکشند ، اما خانه‌داری که شغل نشد! این استدلال ابلهانه برای من که زن بودم یك توهین بود . زیرا همیشه شنیده بودم خانه‌داری مقدس‌ترین شغل های عالم است. شکایت من ناشی از احتیاجم به‌آن چندغاز مستمری نبود بلکه خواستم‌ثابت کنم خانه‌داری نه تنهائی شغل است بلکه مهمترین وگرانترین وباارزش‌ترین شغلهای

کلاس خیاطی خانم فیروزی
خیابان نادرشاه پلاك ۵۵ تلفن ۶۲۱۱۹۸ شروع اول آبان

Revlon

خانمهای عزیز

اگر پوست صورت شما احتیاج به مواظبت دارد

اگر میخواهید آخرین روش و رویه آرایش را بیاموزید

اگر میخواهید با متدهای جدید جوانی و طراوت خود را برای سالهای متمادی حفظ کنید در کلینیك زیبائی و جلسه مشاوره خانم دزیره امیری متخصص پوست صورت ـ آرایش و زیبائی رولن آمریکا در

فروشگاه بزرگ ایران

شنبه ۱۱ مهر الی پنجشنبه ۱۶ مهر بین ساعات ۹ تا ۱۲ صبح و ٤ تا ۷ بعدازظهر حضور یابید .

عجیب‌ترین کالج . . .

بقیه از صفحه ۳۱

فریمان میگوید: باکی نیست، بجای آن یکی دو نفر دیگر داوطلب داریم که فورا آنها را میپذیریم .

گاه و بیگاه شایعاتی بگوش رئیس کالج میرسد که مدرسه «بن‌سیلم» پناهگاهی است برای کسانی که میخواهند از خدمت زیر پرچم فرار کنند ، یا کانونی است برای تنبلها و بیکاره‌ها ، همچنین افرادی که میخواهند هوسهای خـود را ارضاء کنند .

فریمان به‌این‌شایعات میخندد‌ومیگوید لغزشهای شهوانی در این کالج کمتر از کالج‌های دیگر رخ میدهد ، زیرا همه آزادند و هرکس مسؤول کارخود ، و همین آزادی باعث میشود که کسی دست ازپا خطا نکند و حتی بهتر از دانشگاه هاروارد درس بخواند .

وقتی زیاد با «فریمان» بحث کنید و از کارش ایـــراد بگیرید ، آخرس میگوید :

ــ همینست که هست !

رسم برانیستکه هرگاه شخصی سه‌سال در این کالج ماند و دروس مورد عـلاقه خود را یاد گرفت به دانشگاه «فوردهام» نیویورك وارد شود . پس از یك‌امتحان کوچك باو اجازه نام‌نویسی میدهند .

بارها اتفاق افتاده است کـه خود مقامات دانشگاه فوردهام از وضع موجود این کالج به تنگ آمده بازرسهائی بآنجا اعزام داشته‌اند ، اما رفتن آنها بی‌نتیجه بوده و همان بساط همیشه برپاست. وقتی صبحها دانشجویان از خواب برمیخیزند‌کار و برنامه معینی ندارند و اگر کسی از رئیس بپرسد :

ــ من چکار باید بکنم ؟

اوپاسخ میدهد : هیچ !

دانشجو باید خودش برای‌خودبرنامه تعیین کند و مواد مورد علاقه خود رااز استادان بپرسد و در آن پیشرفت کندتا بتواند وارد دانشگاه شود، اگر کسی هـم نخواهد وارد دانشگاه شود ، دیگر کارو برنامه‌ای ندارد، هرچه پیش‌آید خوش‌آید!

اما ازآنجاکه این هیچ کار نکردن خیلی‌ها را خسته میکند (مخصوصا در اول ورود) چهل درصد از دانشجویان قبل‌از گذراندن این سه سال ، «بن‌سیلم» را ترك میکنند ، اما آنها که میمانند خودشان‌برای خود برنامه ترتیب میدهند و از میـان آنها آدمهای نابغه و هنرمندی بیـــرون می‌آید . یکی از برنامه‌هائی که شاگردان ماندگار و ثابت برای خود ترتیب‌داده‌اند آموزش است ، یعنی درس دادن‌به‌کودکان خردسال . در نزدیکی کالج ، یك دبستان قرار دارد که شاگردان ثابت «بن سیلم» گاه و بیگاه به این دبستان رفته به رایگان تدریس میکنند و حتی از بچه‌هاپرستاری می‌کنند ، اینها کسانی هستند که آرزو دارند درآینده دبیر و استاد و معلم‌شوند.

در حال‌حاضر این کالج ٦۰ دانشجو دارد و این ٦۰ دانشجو را ٦ استاد (که یکی از آنهـا درعین حال رئیس است) بطریقی که گفته شد درس میدهنـد و راهنمائی میکنند .

باتمام شایعاتی که درباره وضع‌عجیب «بن‌سیلم» ورد زبانهاست اخیرا رئیس آن «فریمان» موفق شد از بنیاد راکفلر مبلغ ده هزار دلار کمك و اعانه بگیرد !

کتك‌کاری در کلاس

هفته‌ای یکبار بین دانشجویان بحث درمیگیرد ، آنها دو دسته میشوند یك‌دسته موافق و یك دسته مخالف ، آنوقت درباره موضوعی به مباحثه داغ و آتشین‌میپردازند که پایانش غالبا به زدوخورد وکتك‌کاری میرسد !

هرکس ظاهر ساختمان کالج، «بن سیلم» را نگاه میکند هرگزبفکرش نمیرسد که درون آن ازاینگونه خبرهاست . بن‌سیلم ساختمانی است نوساز با نمای آجر زرد، و شگفت آنکه در تمام این ساختمان پنج طبقه ، یك سالن غذاخوری یاسالن‌کنفرانس وجود ندارد .

محصلین خودشان لباس‌خودرامیشویند و اطو میزنند و خودشان، برای خود غذا میپزند و کمتر اتفاق میافتد که تمام آنها به صرف‌یك ناهار یا شام جمعی، بپردازند .

هنگام خواب در هر اتاقی سه نفـر میخوابند ، غالبا دو دختر و یك پسر یا دو پسر و یك دختر و پاره‌ای اوقات سه پسر یا سه دختر . حتی شاگرد و استاد درکنار هم میخوابند . فریمان اطمینان میدهد که خوابیدن پسرودختر در یك اتاق بهیچوجه باعث جریانات نامطلوبی‌نخواهد شد ، همانطور که تا بحال نشده است.وقتی که ما (مخبر و عکاس مجله لوك) بآنجا رفته بودیم شاگردان مرتب از ما سؤال میکردند :

ــ آیاحاضرید‌پسریادختر یاخویشاوند خود را برای تحصیل به کالج‌مابفرستید؟

امسال‌کالج «بن‌سیلم» ۱٦ نفرفارغ ــ التحصیل داد که توانستند وارد دانشگاه فوردهام نیویورك شوند . ازاین ۱٦ نفر سه نفر موفق به گرفتن جایزه تحصیلی «وردرویلسون» شدند ، و یکنفر یك بورس تحصیلی رایگان دانشگاه گرفت . و این برای کالج «بن‌سیلم» موفقیتی‌است‌وفریمان رئیس آن با افتخار و غرور ازما پرسید:

ــ فکر میکنید اگراین دانشجویان در کالج های معمولی درس میخواندند باین موفقیت بزرگ نائل میشدند ؟

مادر پاسخ گفتیم : این درست اما آن عده زیادتری که وقت خود را عاطل وباطل میگذرانند وباصطلاح، هیچ‌کاری انجام نمیدهند چه ؟ آیا فکر می‌کنید آنها هم بتوانند در خارج به کارهای موفقیت‌آمیز دست بزنند ؟

جواب مارا یکی‌از دانشجویان سال دوم کالج داد، او جوانی است که‌میخواهد نمایشنامه نویس شود واکنون تمام‌فعالیتش راوقف این کار کرده است. او کـــه «میکول مانیون» نام دارد و پدرش یك مامور آتش نشانی است در جواب ماگفت:

«ما دراینجـا هرروز که از خواب برمیخیزیم میدانیم آن‌روزازآن‌خودماست ومامیتوانیم آن روز رابمیل خود وهرطور که میخواهیم صرف کنیم نه بمیل دیگران وباجبار . ممکنست‌من‌یایکی‌ازهمشاگردی‌هایم براستی روزها و روزها کاری در اینجا انجام ندهیم ، بگوشه‌ای بنشینیم واز دنیا بی خبرباشیم ، اما در نظر بگیرید‌اگر درجای دیگر بودیم چه کارها که نباید بکنیم مادر اینجا آزادیم ، افرادی هستیم که در کارمان آزادی داریم ، یك عـده همفکر گرد هم آمده‌ایم و به آزادی‌زندگی می‌کنیم. خودمان غذا میپزیم ، تنها یا در کنار هم میخوریم ، در کنارهم درس‌می‌خوانیم ودر کنار هم میخوابیم ،یکدیگر رادوست داریم وباهم زندگی میکنیم، در اینجا قید وبند معنی ندارد ، شما زنجیر قید را ازپای بشر بردارید ، آن وقت او آزاد زندگی خواهد کرد واین چیزیست که مادراینجا داریم و این ایده‌آل واقعی بشراست ...» ■

دنیاست . در طول دهسال گذشته چندبار شکست خوردم زیرا در دادگستری ما هنوز افکار ارتجاعی رسوخ دارد.

مثلا دادگاه‌های بدوی و تمیزشکایت مرا رد کردند . اما من از میدان در نرفتم و دادخواستم را تا دیوانعالی کشور دنبال کردم و خوشبختانه طی ده سال گذشته ، افکار مترقی بمرور جانشین افکار ارتجاعی شده‌بود و بهمین سبب‌بود که دیوانعالی سرانجام بنفع من رای داد و خانه‌داری زن را یك‌شغل قابل‌احترام و قابل تبدیل به پول تلقی کرد.

اکنون من با این پیروزی نه تنها تودهنی محکمی به شرکت بیمه و بهمه کسانی‌که با تکیه به افکار ارتجاعی زن خانه‌دار را تحقیر و حقش راپایمال می‌کنند زده‌ام ، بلکه بموجب حکم دادگاه تمام مستمری عقب افتاده‌ام را نیـز دریافت خواهم کرد.»

خانم داگمارکلر چند سال است‌شوهر کرده و دوبچه دارد ولی بقول خـود هنوز بر سر حقوق خانه‌داری باشوهرش که آرشیتکت است توافق نکرده و اکنون موقع آنستکه بعنوان نخستین زن پیشقراول احقاق حق خانه‌داری باتفاق شوهرش‌برسر میز مذاکرات دوستانه بنشیند ودراین‌باره قول و قرار خود را بگذارند.

مطبوعات آلمان ضمن انتشار این خبر مهم اظهارامیدواری کرده‌اند که:

ــ موقعیت خانم کلر یك‌نقطه‌عطف و یك آغاز دلپذیـر برای تامین حقوق مالی زن در سراسرجهان است ■

حسابداری و منشیگری رایگان

بزرگترین و مدرنترین آموزشگاه‌بازرگانی در ایران بمنظور معرفی هرچه بیشتر خود به عموم بـه ۱۰۰ نفر خانم و آقا که تا آخرین هفته مراجعه نمایند یکدوره کامل **دفتر داری دوبل و حسابداری یا منشیگری** را تـا اخذ گواهی نامه بـدون دریافت شهریه تعلیم میدهد.

لطفا هر چه زودتر به آموزشگاه‌بازرگانی اقتصاد میدان فردوسی تلفنهای ٦٦۰۸۷ ــ ٤٦۰۲٦ مراجـعه نمائـید .

خانم های عزیز

پروگرامهای جدید مخصوص کنار دریای گیسوی بلا را با اقساط طویل المدت خریداری فرمائید. خیابان شاه جنب سینما نیاگارا تلفن : ٦۱۱۴٦۹

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

مردها... بقیه از صفحه ۳۲

«بلیزد» (کت های تك ، دوبل) در رنگهای مختلف با شلوار هـای‌تنگ و رنگین لباس شیك سال ۱۹۷۱ هستند باضافه بلوز ها و پلوور های‌اسپرت و رنگی و کمربندهای پهن با قلابهای‌درشت و متنوع ــ پیراهن های یخـه بلند وپهن چه گلدار و چه ساده ــ و پالتـوهای ماکسی و بلند و چکمه برای زمستان وبهار آینده اندام مرد را می‌آرایند.

پیراهن شیك مردانه در سـال۱۹۷۱ تنگ و چسبان و حتما رنگین‌است. حتی میتوان آن را از جرسه و پارچه‌هـای‌نازك بدن‌نما انتخاب کرد . پیراهن وشلوارـ هایی‌که در رنگ آمیزی و طرح قابل تطابق و هماهنگی با یکدیگر باشندمدروز خواهد بود . همچنین بسیاری‌ازنامزدهای جوان میتوانند از یك پارچه معیـن‌برای خود لباس‌مردانه و زنانه تهیه کنند- مثلا نوع و رنگ پارچه کت آقا میتواند نظیر پارچه دامن ماکسی دختر خانم نامزدش باشد.

از این پس چرم و پوست درلباسهای زمستانی مردانه نقش مهمی دارند و همه پالتوها باید به فورم ماکسی و بلنـددوخته شوند . کمر پالتو و کت های مردانه‌تنگ و چسبان است ، اما طول آنها ممکنست بلند یا متوسط باشد. رنگین‌تر شده‌اند و پارچه آنها ازاین پس منحصر به مشکی و سفید نیست . حتی لباس های شب‌ممکن است رنگی و منقش باشند و بسبك‌ایتالیائی براق و مزین به خطوط ساده و دلپذیر گردند.

رنگ کراواتها با رنگ جوراب باید هماهنگ باشد و رنگ کمربندهای پهن بارنگ وفورم کفش.

جورابهای مردانه نیز از سادگی‌خارج شده و نقش‌دار و گلدار و بەرنگهای الوان تهیه میشوند .

عرض کراواتها به پهنای ۱۲سانتی‌متر رسیده‌اند و کلاه‌های لبه پهن اسپانیولی نیز برای آقایان مد روز شده‌است.

همه این تغییرات قیافه مردشیکپوش سال ۱۹۷۱ را جوان‌تر ، رنگین‌تر وشادتر ساخته و به عصر و دوره لباس های تیره و خفه و کـل‌کننده خاتمه داده است.

درست برقصید... بقیه از صفحه ۱۸

در طی روز برای تنفس عمیق استفـاده کنید . نرمش و چابکی که کلید موفقیت در رقص است ، در عین حال نگهـبان تندرستی و شادابی شماست و روحیـه‌ای‌شاد و هیکلی متناسب بشما ارزانی میدارد. بنابراین از ورزش و تمرین های ورزشی غافل نباشید و سهل‌انگاری نشـان‌ندهید.

● زیبائی رقص در هماهنگی‌زوج است ، تك روی نکنید !

همانطوریکه قبلا هم اشاره شـد، هماهنگی «کوپل» اساس رقصهای دونفری است و اگریکی از دو طرف مهـارت لازم نداشته باشد یا بیش از حـد بـه هیجان ومهارت تظاهر کند، درهردوصورت روش نادرستی انتخاب کرده و بزیبائی رقص لطمه زده‌است . متاسفانه اکـثر رقصندگان امروز نسبت باین اصل اساسی بی اعتنائی نشان میدهند و بـدون توجه بحرکات همرقص خود و میزان مهارت او به «تك رقصی» میپردازند که اگرچه ممکنست جلب توجه کند، اما بهرحال زیبا و ستایش‌انگیز نیست و حتی‌گاهی میتواند مضحك و قابل انتقاد باشد.

★ مرد در موقع رقص وظیفه هدایت و راه‌بردن همرقص زن را عهده دار است وباید این کاررا با ملایمت و چیرگی انجام دهد . اگر برای خود مهـارت‌و تسلطی بیش از همرقص زن قائل است ، باید توجه داشته باشد که پیست رقص میدان مسابقه و جای‌مناسبی‌برای‌سبقت‌جوئی و برتری طلبی و خودنمائی نیست.بعبارت بهتر مهارت و تسلط حقیقی او هنگامی بهتر و کاملتر جلوه‌گر خواهد شد کـه با تشخیص صحیح ریتم موزیك بتواند بین حرکات خود و همرقص زن ، تطابق و هماهنگی ایجاد کند و براحتی ونرمی وبدون برخورد باسایر رقصندگان اورا راه ببرد.

★ رقصنده زن دراکثر رقصها تابع‌حرکات مرد است وباید چنان با نرمش و چابکی این پیروی را انجام دهد که از نظریك تماشاگر بصورت هماهنگی کامل جلوه کند. اکثر پسرو دخترها و یا زن و مردهائی که هنگام رقص باهم دارای هماهنگی کامل هستند این تصور را به ذهن تماشاگر میآورند که قبلا مدتها بـاهم تمرین کرده‌اند . چه بسا که چنین‌پنداری واقعیت نداشته باشد . اگر هریك‌ازدو همرقص ، اصول این هنر ظریف رابطور صحیح فرا گرفته‌باشند و ریتم موزیك را بخوبی تشخیص بدهند و هوای تك ــ رقصی و خودنمائی هم در سر نپرورانند، خودبخود چنان راحت و طبیعی وهماهنگ با یکدیگر میرقصند و باندازه‌ای‌حرکاتشان باهم جورمیشود که انگار سال ها با هـم تمرین کرده‌اند ، درست مثل‌نوازندگان یك ارکستر که از روی نت هر آهنگی‌را هماهنگ بایکدیگر مینوازند.

در شماره آینده درباره آداب‌معاشرت و رقص با هم گفت و گوئی خواهیم داشت.

آقای ۳۹ ساله مجرد تحصیلات عالیه در زبان و اقتصاد بین‌المللی ازسوئیس اشتغال بتجارت خارجی مایل است با دوشیزه یا خانم تحصیل کرده سفید بلند قدازدواج نماید محتملا درسوئیس بماند.
لطفا با صندوق پستی شماره ۸۸ آگهی زن روز مکاتبه فرمائید.

آنکه‌میخواهم‌توئی... بقیه از صفحه ۱۷

من درست‌بود. وقتی پروین بآنجا رسید توقف کرد و نفس زنان گفت:

ــ مینا جون . نیگا کن محمود چی نوشته . نوشته مدتی برای من نامـه ننویس . میخوام برم مسافرت.

ــ تو میخندیدی . خوشحال بودی. این که خوشحالی نداره.

ــ آخه میدونی چیه . بمن‌نوشتـه هرچی میخوای بنویس تا برات بیارم ،ای خداجون . محمود میخواد واسه من‌سوقاتی بیاره . بخدا اگه سنگهای بیابونم جمع کنه و بیاره خوشحال میشم. خیلی دوستش دارم.

ــ خوب . حالا میخوای چیکـار کنی ؟

ــ بنشین یه نامه قشنگ براش‌بنویس. ازاون نامه قشنگها که توی ایـن یکی دو ماهه اخیر می‌نویسی . نمیدونم چی شده. اخیرا خیلی بهتراز سابق جمله‌بندی میکنی. جملات عاشقانه سوزناك روی‌کاغذمیاری.

ــ خودمم نمیدونم . این مدت‌تمرین کردم ماهرشدم.

اما واقعیت چیز دیگری بود. از روزی که من محمود را دیدم دیگر برای پروین نامه نمی‌نوشتم . نامه ها بخودم تعلق داشتند و جملات از قلب وروح‌خودم جدا میشدند و روی کاغذ نقش می‌بستند. من افکار واندیشه ها و احساسات خودم را نقاشی می‌کردم و بهمین علت نامـه ها صادقانه و طبیعی ارائه میگردیدند. نامه‌ای که چون بدست محمود میرسید اورا منقلب میکرد و اثرش را پروین برای من بازمیگفت . میگفت که او ازخواندن هرنامه چه حالی میشود و ساعت هـا بفکر فرومیرود.

نشستم و نامه دیگری نوشتم . این آخرین نامه‌ای بود که باسم (پروین) و خطاب به محمود نگاشتم . چندی بعـد حوادثی اتفاق افتاد که همه چیز را عوض کرد. (محمود) همانطور که در یادداشت خود نوشته بود بسفر رفت. دوسه هفته بعد مدارس تعطیل شدند . من قـبول شدم اما پروین چهار تجدیدی آورد.وقتی که قرار بود محمود ده روز دیگر ازسفر بازگردد من و مامان و بابا و خواهرم به ییلاق رفتیم و شنیدم که بلافاصلـه پروین و پدر ومادرش‌نیز به شیرازمیروند. شوهر خاله نسرین مامور شیراز شـده بودواگر پست جدید خودرا می‌پسندید برای مدت چهار سال میماند.

باین ترتیب بازی کودکانه‌ای کـه آغاز شده‌بود پایان یافت . (پروین) بـه شیراز رفت . من برای سه ماه تابستان عازم ییلاق شدم و از محمود نیز هیچ خبری نداشتم. باو فکر میکردم اما نه آنگونه که شیدا و واله باشم. دلم بسویش کشیده میشد اما خویشتن‌داری را از کف نمیدادم.

اواسط شهریور ماه بود که ما ازییلاق به شهربازگشتیم . سال آینده من بمدرسه نمیرفتم و میخواستم خودرا برای‌گذرانیدن کنکور آماده کنم . در تهران شنیدم‌که خاله نسرین و شوهرش در شیراز ماندنی شده‌اند . معنی این خبر چه‌بود؟ یعنی (پروین) برای چهار سال در شیرازمیماند واحتمالا دیگر محمود را نمی‌بیند. بدبختی اینکه نامه هم نمیتوانست بنویسد زیرا اگر چیزی برای او می‌نوشت رازش‌برملا میشد و محمود بآسانی می‌فهمید کـه نویسنده نامه‌های کذائی او نبوده. این از نظر پروین بی‌اندازه اهمیت داشت . او نمیخواست حقیقت افشا گردد ومحمودبفهمد که (پروین) دختر کم‌سوادی است وقادر بنوشتن یك نامه دوستانه نیست . این راز را او با جانش حفظ میکرد بهمین علت من اعتماد داشتم که رابطه مکاتبه‌ای بین آنها وجود ندارد . مگر در یك صـورت. درصورتیکه (پروین) میتوانست کسی را در شیراز بیابد که اولا باو اعتمادکندثانیا بتواند مثل من باهمان انشاء واملاء نامـه بنویسد واین خیلی بعید مینمود زیرا نحوه نگارش اشخاص کمتر بهم شباهت پیدا میکند.

مدتها گذشت . درست بخاطـر ندارم چند ماه . یا یکسال . یا بیشتر . علت داشت که حساب زمان و مکان از دستـم بدر رفته‌بود . من بمدرسه نمیرفتم طبعا بندرت از خانه خارج میشدم اما هربار که بسوی بیرون میرفتم (محمود) را میدیدم . او با اتومبیل فناری رنگش بفاصله چند دقیقه سرراه من ظاهرمیشد. اوائل من این راتصادف میانگاشتم ولی‌بعد دریافتم که تصادف نیست بلکه‌عملی است حساب شده وانتظارآمیز.(محمود)اتومبیلش را بفاصله دویست قدمی متوقف میکرد، پیاده میشد . میایستاد و برفتن من می‌نگریست . سنگینی نگاهش را روی‌خود احساس میکردم ولی هیچ اتفاق نیفتاد که سربردارم و بچشمان او نگاه‌کنم . ازاو میگذشتم فقط باین علت‌که او را متعلق بدیگری میدانستم و حتی نگریستن‌به محبوبرا نوعی نرمش و گناه تلقـی میکردم. او مال پروین بود. عشق‌پروین بودومن محق نبودم دوستش داشته‌باشم. نه. این دزدی است. این گدائی است ومن نه دزد بودم نه گدا.

از پروین نامه هائی بمن میرسید. درنوشته‌هاش (محمود) را (مهری) می ــ نامید وحالش را می‌پرسید و ملتمسانه از من میخواست که مراقبش باشم و ببینم اگربادختر دیگری دوست شده است باو اطلاع دهم. من باو پاسخ میدادم کـه محمود را نمی‌بینم وازاو هیچ‌خبری ندارم و بزبانی‌که باو برنخورد میخواستم‌که این وظیفه را بمن محول نکند. راست میگفتم زیرا نمیخواستم بهیچ علت نـام محمود در ذهن من زنده شود. نمی ــ خواستم باو فکر کنم و نمیخواستم شور وحال گذشته که نزدیك بود بجای‌خطرناکی برسد در من تجدید گردد.

این گذشت . چقدر و چه مدت گذشت نمیدانم . یکروز ... آنروزکه روز سرنوشت بود . آنروز که بزرگـترین و فراموش ناشدنی‌ترین روز حیـات من بود . آری. آنروز همراه مامان از خانه خارج شدم . من قصد داشتم از مغـازه خرازی فروشی نزدیك خانه خودمان چیزی بخرم و مامان میخواست با تاکسـی بـه پستخانه برود . کنار خیابان ایستادیم. حرف میزدیم . بالاخره یك تاکسـی‌خالی

پیدا شد. مامان سوار شد و رفت و من بطرف محل مورد نظر که سیصدچهارصد قدم با کوچه خانه ما فاصله داشت راه افتادم.

هنوز صد قدم نرفته بودم که صدای ناآشنائی مرا بخود آورد. باایکه نام‌خودم را شنیدم روی را برنگردانیدم و برفتن ادامه دادم. مجددا همان صدا گفت:

ــ مینا خانم . عرض دارم . من‌آدم مزاحمی نیستم . زن دارم . ازدواج کردم. میخوام باهاتون حرف بزنم. خواهش میکنم مینا خانم . توجه مردم جلب میشه. بایستین.

قلبم فروریخت وایستادم . برگشتم. فکر میکردم کسی‌که مرا صدا میکند‌محمود است و چقدر تعجب کردم وقتی جوان ناآشنای دیگری را روبروی خویش‌دیدم. پسر بیست و چهار پنج ساله‌ای درشرایط خودمحمود اماو محمود نبود. اصلا آن مرد را ندیده بودم و نمی‌شناختم . سری فرود آورد و سلام کرد و خیلی‌مودبانه گفت:

ــ خیلی معذرت میخوام مینا خانم. چهار روزه این اطراف میگردم ومنتظر شماهستم.

ابروانم را درهم کشیدم و با لحنی‌تند پرسیدم:

ــ شماکی‌هسین؟ اسم‌منوازکجابلدین؟ چیکاردارین ؟

جوان مودبی بود . سؤال من اورا ناراحت کرد. رنگش کمی سفید شد اما برخود تسلط یافت و گفت:

ــ نمیدونم از کجا و چه جور شروع‌کنم . قبلا یه سؤال ازتون میکنم. میدونین سه ماهه‌که‌محمودتوی‌بیمارستان... بستریه ؟

بازقیافه گرفتم و در کمال ناآشنائی گفتم:

ــ محمود کیه ؟ راجع به‌کی و چی حرف میزنین ؟ میتونم ازتون خواهش کنم رفع‌مزاحمت کنین ؟

سری جنبانید و با لحن شماتت‌باری اظهارداشت:

ــ آه. متاسفم . مسئله به زندگی‌یك جوان مربوطه . تجاهل نکنین البته شما ازاین نوع مزاحمت های خیابونی‌زیاد دیدین اما اطمینان داشته باشین که من مزاحم نیستم . قصد تفریح و شوخی هم ندارم . اعتراف کنین که محمودو می‌شناسین.

ــ خیال کنین میشناسم . دوست‌دختر خاله منه . اسمشو از زبون اون شنیدم.

ــ خوب . داریم نزدیك میشیم. خیلی معذرت میخوام. از نظر شما عیبی نداره وسط پیاده‌رو وایسیم و حرف بزنیم ؟

ــ البته چرا اما حرفتو بزنین . سعی میکنم اگه کسی منو دید یه جوری توجیه کنم . موضوع چیه . زودتر بگین.

ــ استدعا میکنم تشریف بیارین توی این کوچه حرف بزنیم . از شما گذشته خودم احتیاط میکنم چون من زن‌دارم و اگه کسی مارو باهم ببینه سخت میتونم خودمو تبرئه کنم بخصوص اینکه شما دخترفوق‌العاده زیبائی هسین و هیشکی باور نمیکنه که آدم نسبت بشما بی‌احساس باشه.

چند قدم آنطرفتر وارد کوچه‌ای هشت‌متری شدیم و خیلی آرام بقدم‌زدن پرداختیم. راست میگویم. حالا اگر اوهم میخواست برود من مانع میشدم . دلم‌شور میزد. قلبم داشت از جای کندهمیشد.

لطفاً ورق بزنید

ATKINSONS آتکینسون

.... واینت
سری لوازم آرایش
معروف و
محبوب
مردان جهان ...

eXecutive
by ATKINSONS

ادوکلن ـ لوسیون بعدازتراش ـ کرم لوسیون بعدازتراش ـ خمیرریش ـ لوسیون قبل‌ازتراش
صابون انگلیش لاوندر

نام آتکینسون همه‌جا با مردانگی و شخصیت همراه است

پخش : شرکت باریتون ـ خیابان شاه شماره ۴۳ تلفن ۶۰۰۸۶ ـ ۶۸۷۹۰

گل بیخار جهان مردم صاحب هنرند

تقدیر ومعرفی از شاگردان اول‌آموزشگاههای هنری البرز

صاحبان عکسهای زیرهنرجویان آموزشگاههای‌هنری البرز که بین همدوره‌های خود بابهترین معدل مقام اول را حائز گردیده‌اند مورد تقدیر و تشویق‌نمایندگان وزارت آموزش و پرورش و وزارت کار وامور اجتماعی واولیاء آموزشگاه قرار گرفتند

دوشیزه عصمت حسینی
خیاطی- البرز هاشمی

بانو قدسیه میرقلیخان
آرایش- البرز مرکزی

دوشیزه حرمت مهدیزاده
خیاطی- البرز مرکزی

خانمهای محترمه عصمت حسینی قدسیه‌میرقلیخان حرمت مهدیزاده :

نظربابنکه دوره کامل خیاطی و آرایش این آموزشگاه‌ها را باشایستگی تمام بپایان رسانیده وبین فارغ‌التحصیلان همدوره خود رتبه اول را حائز گشته‌اید واز آنجا که لازم است استعدادهای‌برجسته افراد اجتماع مورد همه‌گونه تشویق و ترغیب قرارگیرند. آموزشگاه ضمن تقدیر ازاین موفقیت شایان امیدواراست باهوش‌واستعداد خاصی که طی دوره مزبور از خود نشان داده‌اید در جمیع مراحل زندگی نیز اعمال واقدامات شما با توفیق وسعادت‌قرین وهمراه باشند.

مانیز هوش و استعداد این هنرجویان را به مشارالیها وکسانشان‌تبریك گفته موفقیت بیش از پیش آنها را از خداوند بزرگ خواهان واستفاده ازاین موسسه مفید فرهنگی را بعموم بانوان‌ودوشیزگان گرامی علاقه‌مند بهنرتوصیه مینمائیم.

ثبت‌نام درآموزشگاههای هنری البرزبرای‌دوره‌های‌جدید شامل دوره کامل خیاطی ، گلسازی ، آرایش، ماشین‌نویسی ، دفترداری دوبل و حسابداریعالی همه روزه صبح‌وعصر باتضمین موفقیت‌ادامه دارد. در آموزشگاههای هنری البرز بانوان ودوشیزگان‌بیسواد هم میتوانند دوره کامل خیاطی ، گلسازی و آرایش را نیز بنحواحسن فراگیرند . وسیله‌آمدورفت هم مهیاست .

آموزشگاههای هنری البرز تهران چهارراه‌سرچشمه‌تلفن‌های ۳۱۲۰۵۴ و ۳۱۳۲۳۷

آموزشگاههای هنری البرز هاشمی تهران خیابان۱۲ متری هاشمی تلفن ۹۵۲۶۹۲

آنکه‌میخواهم‌توئی...

فکر اینکه محمود بیمار و در بیمارستان بستری است نزدیك بود اشکم راسرازیر کند . آخر چرا ؟ او چرا بیمار شده؟ چرا بستری گردیده ؟ میخواستم کلمات را از دهان اوبقاپم . ببلعم . هر کلمه‌ای را زودتر از آنکه بیان کند مگرفتم، می‌شنیدم و بجان میسپردم او گفت:

ــ مینا خانم . من که شمارو نمیشناختم. یکی دوبار دیده بودم که از مدرسه‌میومدین اما راستش حتی اسمتونو نمیدونستم . هرچی الآن میدونم چیزهائیه که اززبون طفلك (محمود) شنیدم . اون میگه که شما یك دختر استثنائی هستین. اون‌گفته‌که نظیر شماتوی این دنیا پیدا نمیشه.

حرفش را بریدم و گفتم:

ــ محمود خان حق نداره درباره‌من این حرفهارو بزنه واینطور قضاوت‌بکنه. اون پروینو دوست داره و طبعا باید فکر بکنه پروین بهترین دختر دنیاست.

ــ ده مشکل همینه . مسئله‌همینجاست. حقیقت غیر از اونه که شما فکرمی‌کنین. محمود به پروین کوچکترین علاقه‌ای‌نداشته وتداره. همه‌این کششها و کوششها برای آشنائی باشمابود. خود محمود میگه. دوسال زحمت کشید تا با پروین‌آشنا شد که‌تازه بوسیله اون با شما دوست بشه. آشنابشه.

ــ پس اون نامه نگاریها ...
جمله مرا ناتمام گذاشت :

ــ اوه . خیال می‌کنین محمود ابله و بیشعوره . اون میدونست که شمابجای پروین نامه می‌نویسین . اون هرکدوم‌از نامه‌های شمارو هزاربار میخوند . پروین دختری نیست که بتونه باون قشنگی چیز بنویسه . این نوشته ها مال شما بود و محمود میدونست . همه‌اون‌نامه‌هارو آلبوم کرد . پروین اونقدر نمیفهمیدکه لااقل بده پشت پاکت را هم شمابنویسین. روی زرنگی پشت پاکت را خودش می‌نوشت در حالی‌که نامه بخط شما بودو این برای مقایسه خط کفایت میکرد. من همه نامه‌های شمارو دیدم بدون اینکه خونده‌باشم.

شل شده‌بودم . نمیدانم قیاس حالت من برای شما که این سطور را می‌خوانید امکان دارد یانه ؟ وارفته‌بودم. زانوانم گیرنداشت . دلم میخواست همانجا کنار کوچه بنشینم و ساعتی سرم را روی زانو بگذارم و فکر کنم . گریه کنم. گریه هم مرا آرام نمیکرد . یك‌حال استثنائی و کاملا بیسابقه داشتم که‌او گفت:

ــ مینا خانم . من دوست صمیمی محمود هستم . حقیقتی‌رو امروز میخوام بشمابگم که بیچاره دوست منو ناروی تخت بیمارستان کشیده . اعصابش خرد شده. عمدا سراغ شما قرار نگرفت که مبادا فکر کنین پسر لات و ولنگاریه. شمافکر میکردین عاشق پروینه البته حق داشتین اگه قضاوت بد درباره‌اش بکنین . برای همین‌بود که بخودش فشار میآورد و اونقدر فکر کرد، اونقدر غصه خورد، اونقدر گریه کرد تا دچار تشنج شد. بردنش دکتر . پزشك معالجش توصیه کرد که‌باید در بیمارستان بستری بشه‌چون باحالی که داره ممکنه دست‌بخودکشی‌بزنه کمااینکه دوبار در بیمارستان اقدام بخودکشی کرد اما موفق نشد . حالا جون محمود بدست شماست . خودتون میدونین . اگه رحم و انصاف دارین‌بیایین در بیمارستان عیادتش کنین . اینم بگم‌که اگه نیاین بدون شك میمیره.

دهان گشودم که حرفی بزنم اما صدا از گلویم خارج نشد . درست‌سرکوچه سایه آشنائی دیدم . یکی از خویشان خودم بود. کسی که اگر مرا همراه آن جوان ناشناس میدید چنان رسوایم میکرد که لکه آن تا ابد برپیشانیم میماند. این‌بود که گفتم:

ــ خیلی متاسفم . برای من امکان نداره . بیام بیمارستان.

وبسرعت از آنجا دور شدم درحالیکه بغض گلویم را گرفته واشك از دیدگانم سرازیر شده‌بود. راه میرفتم اما براه‌رفتن شباهت نداشت بلکه میدویدم . خرازی‌و خرید را ازیادبردم. خودرا بخانه رسانیدم. به‌اتاق پناهنده شدم ، دررا بستم‌وهای‌های گریستم . اگر از من بپرسید آنروزچرا گریه کردم خودم هم نمیدانم . نه‌واقعا عاشق بودم ونه حقیقتا متاسف . فقط دلم میخواست زار بزنم واین‌زارزدن‌بمن‌آرامش می‌بخشید . این شاید احمقانه باشدامامن بهمین علت میگریستم.

ازآن پس روزها وشبهای بسیار بدی را گذرانیدم . صدای آن جوان‌ناشناس در گوشم بود . می‌شنیدم که میگفت «بخدا محمود میمیره . اون‌شمارو دوست داره. فکر کنین . شما مسؤولین . وجدانتون عذابتون میده . پیش خدارو سیاه میشین. محمود قابل ترحم شده در حالی که جوون مغروریه . نمیدونم چقدرانصاف دارین ؟ ...» این صداتمام مدت رور در گوشم طنین میافکند وشب که برحمت میخوابیدم خواب محمود و پروین وآن جوان‌را میدیدم و هراسان بیدار میشدم.

کمتراز یکهفته سپری شده بودکه یکروز عصر درزدند . این درست وقتی‌بود که من لباس پوشیده‌بودم و میخواستم از خانه‌بیرون بروم. مامان داشت مرابدرقه و سفارش میکرد که در انتخاب رنگ ونوع پارچه دقت کنم . من درراباز‌کردم وخانم و آقای سالخورده‌ای را دیدم که با مامان کارداشتند . من بی آنکه‌سؤال کنم کیستند و چکاری دارند مادرم را صدا کردم و خودم رفتم. عجیب بودکه با آنهمه کنجکاوی و فضولی دخترانه نخواستم بفهمم آنها کیستند و چه می‌خواهند . قدر مسلم مادرم را ندیده‌بودند و نمیشناختند زیرا درحالی‌که اورا کنار باغچه میدیدند سراغش را میگرفتند. من بی‌کار خودرفتم و شب بخانه باز گشتم.

ازبس این مغازه آن مغازه رفته و چانه زده‌بودم داشتم از حال میرفتم. بسته‌هارا روی میز ریختم و خودم روی کاناپه‌ای که معمولا مادرم روی‌آن می‌نشست ولو شدم. ناگاه احساس کردم که خانه وضع غیرعادی دارد . پدرم نشسته و فکرمیکند. مامان بی آنکه بپرسد کجا رفتی‌ووچه خریدی و چقدر پول را نقله کردی‌بمن نگاه میکند . یعنی چه ؟ چه شده؟خواهرم نیز بمن می‌نگریست اما تا نگاهمان تلاقی میکرد سرش‌را پائین میانداخت وخودرا بکاری سرگرم میکرد . همه‌ساکت بودند . کلفت قدیمی خانه که بهمه‌امور وارد بود ودخالت میکرد برای پدرم چای

لطفاً ورق بزنید

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

جواهرات ، لباس گرانقیمت
و
ولاّفلکس دولوکس دوستدارم

ولاّفلکس فیکساتور اختصاصی شما

wellaflex de luxe

آنکه میخواهم توئی...

آورد . سینی را که روی میز گذاشت برگشت نگاه دقیقی بمن کرد و رفت. خدایا . چه اتفاق افتاده ؟ بیش‌از یکربع ساعت این سکوت بیسابقه و عجیب ادامه داشت‌تااینکه من بجان آمدم و پرسیدم:

ــ معلومه توی این خونه چه خبره ؟

پدر ومادرم نگاهی بهم کردندو جوابی ندادند . بازگفتم :

ــ آخه بمن بگین چی شده ؟ ماکه همه اینجاهستیم برای‌کسی اتفاقی افتاده ؟

مامان فقط گفت:

ــ نه . هیچی نشده.

اما پدرم با سربه خواهرکوچکترم اشاره کردوگفت:

ــ تو برو توی اتاق خودت تا صدات کنم یا بنشین اون اتاق تلویزیون تماشاکن.

او باز نگاهی بمن کرد و رفت. دربسته شد . من خیره شده بودم. پدرم بی آنکه سربردارد و بمن بنگرد سکوت را شکست و گفت:

ــ مینا . تو دختر کوچیکی‌نیستی. عقلت میرسه وهمه‌چیزو میفهمی.

ــ منظور.

ــ حاشیه نمیرم . آیاتو جوونی بنام محمود میشناسی .

دلم فروریخت . قبل از هرچیز ذهنم متوجه این شد که مبادا او خودکشی کرده باشد . فکر کردم او مرده وحالا اینها میخواهند طوری مرا در جریان قراردهند که شوکه نشوم . نزدیك بود جیغ بزنم و بیهوش شوم اما خویشتن‌داری کردم و باصدائی خفه‌گفتم:

ــ چطور مگه ؟ برای محمود چه پیش‌اومده؟

ــ پس اونو میشناسی.

ــ بله . محمود دوست پسر پروین دخترخاله نسرینه.

ــ و عاشق‌تو.

این جمله‌را مادرم برزبان آورد. من شانه‌هارا بالا انداختم و گفتم:

ــ خیلی اشخاص ممکنه منو دوست داشته باشن. این دلیل بدی من نیست.

ــ کسی نگفت تو بدی ، ما میخوایم باتوهمدردی کنیم . میخوایم این‌مشکل حل بشه.

ــ کدوم مشکل . چی میگین ؟ صریح حرف بزنین . من‌دارم دیوونه میشم. بلائی سر محمود اومده ؟

مامان روی را بطرف پدرم کرد و لبخندی زدوگفت:

ــ فهمیدی . اینم اونو دوست داره. دست ودلش میلرزه.

خواستم از خود دفاع بکنم امافرصتی نیافتم چون بابا روی صندلی جابجا شد وگفت:

ــ ببین مینا . دخترم. پدر ومادر این جوون امروز اومده بودن دیدن‌مامانت. بعدهم اونقدر نشستن تامن اومدم. تابیست دقیقه پیش حرف میزدیم. من‌ومادرت‌همه چیزو میدونیم. یعنی اونا‌گفتن . حتی میدونیم که مدتی تو برای (پروین) نامه می‌نوشتی.

مادرم مداخله کرد:

ــ همون موقع بهت میگفتم که پروین دختر خوبی نیست تو میگفتی نه.

ــ کاری باین کارها نداریم.جون این پسرالآن در خطره . داره میمیره. من ازاشك این زن وشوهر پیر متاثرشدم. خودمم باهمه سنگدلی و تعصب بگریه افتادم . خودمو جای اونها میذارم. حق دارن . دلشون برای جوونشون میسوزه. مانباید بیرحم و سنگدل باشیم . گوش‌کن مینا. این زن ومرد توروبرای پسرشون خواستگاری کردن . خیلی محترمانه وبا شرافت . پسره هم اینطوری که‌میگفتن بدنیست که هیچ خیلی عالیه. مهندسه. تحصیلکرده‌است. زبون میدونه . درآمدشم خوبه در ضمن پدرش هم آدم با شخصیته. اگه تو واقعا ازش خوشت میاد بگو. لحظه تصمیمه باید بچون این پسر فکر کرد.

لرزشی تنم را فراگرفت. بدیوارپشت سرم تکیه دادم و بی‌اختیار گفتم:

ــ پروین چی میشه ؟

مادرم گفت:

ــ ده مشکل همینه . من وپدرتم داشتیم راجع بهمین حرف میزدیم.

پدرم گفت :

ــ مهم نیست . هرکسی باید بفکر خودش باشد.

این نخستین‌بار بود که پدر ومادرم در چنین مورد خاصی بامن صریح بودند. قریب دوساعت حرف زدیم وبالاخره من طاقت نیاوردم و تلویحا گفتم که اورا دوست دارم . کارتمام شد . پدرم‌تبسمی کرد و از جای برخاست و از اتاق بیرون رفت . وقتی من و مامان تنهاماندیم اوگفت:

ــ بسیار خوب . پدرت همینو می‌خواست بفهمه . پس اگه اینطوره فردا میتونی بااونهابری.

ــ کجا برم ؟ باکی ها ؟

ــ با پدر ومادر محمود. به‌بیمارستان. برای عیادت پسره . دکترش گفته‌اگه امیدی‌در دلش پیدا نشه دق میکنه.میمیره. این امیدوتو باید باون ببخشی و من‌و بابات بتو چنین اجازه‌ای‌رو میدیم.

گریه‌ام گرفت و دوان دوان از اتاق بیرون رفتم. فردا پدر و مادرش آمدند . خانم و آقای سالخورده ومحترم وباشخصیتی بودند. پیرزن تا مرا دید بگریه افتاد و صورتم را بوسیدوهق‌هق‌کنان گفت:

ــ ای خدا. بخدا دیروز که دیدمت احساس کردم دوستت دارم.هنوزنمیدونستم میناتوئی . قلب من بقلب محمود متصله. روح من وپرم یکیه . چه دخترماهی هستی. الهی فدات بشم . پسرمنو نجات بده . جونش بدست تست . جونشو بخر.

پدرش نیز پدرانه مرا نوازش‌کرد و همراه مامان چهار نفری‌به‌بیمارستان رفتیم . قیاس صحنه برخورد من‌ومحمود شاید مشکل و شاید آسان باشد. بخدا خودم قادر بتوصیف آن صحنه عجیب نیستم. محمود بدیدن من از جای پرید. دستهایم‌را گرفت و چون میلرزیدنتوانست بایستد . از پشت روی تخت افتادو نشست و گفت:

ــ تو اومدی . بالاخره اومدی.بخدا باورم نمیشه.

و آنگاه دچار تشنج شد و طاقباز افتاد.مادرش متوحشانه دکتررا خبرکرد. دکتر آمد و وقتی مرا شناخت اشاره کرد تاهمه از اتاق بیرون رفتند . رو بمن کردوگفت:

ــ شما پیشش بمونین. این بیمار نه دوا لازم داره نه دکتر . همین که احساس بکنه شما کنارش همین خوب‌میشه. دستشو بگیرین . چند دقیقه دیگه چشماشو باز میکنه. نگران نباشین.

کنارش نشستم و دست چپش‌رابدست گرفتم . آقای مطیعی . هنوزهم دست او دردست من است. همان دست چپ. دستی‌که به قلب او نزدیك است اما حیف... روی‌قاعده‌بایدماجرا بهمینجا خاتمه‌یابداما حیف . بازهم دریغ و افسوس که‌هرگز من و محمود بهم نخواهیم رسید وناگزیریم دست یکدیگر را رها کنیم و هریك‌براهی بروییم . میدانید چرا ؟

خبر نامزدی من ومحمود خواه‌ناخواه منتشر شد وبگوش پروین هم رسید . شاید دوستان مشترکمان برای او نوشتند که مینا معشوق ترا تصاحب کرد. ما خبر نداشتیم که در شیراز چه میگذرد وچه حوادثی در شرف تکوین است . یکروز که محمود هم در خانه ما بود تلگرامی بنام مادرم رسید باین مضمون:

«خواهر . دست درد نکند. آفرین بتو و به مینا . خوب وظیفه خواهری را انجام دادی. تو دو دختردارای امامن بجز پروین فرزندی ندارم . اودیروز دست بخودکشی زد و اگر من زودنفهمیده بودم میمرد . الآن هم او دربیمارستان است‌که من به تلگرافخانه آمده‌ام. پروین قسم خورده که بازهم انتحار خواهدکرد. خواهر . انصاف داشته‌باش . وجدان‌داشته باش و اینکاررا نکن . پروین محمود را دوست دارد ...»

وخیلی مطالب دیگر . خانه ما بهمریخت . قیافه‌ها درهم رفت. مامان بگریه افتاد و پدرم خشمگین وناراحت شد و فریاد کشید . محمود مبهوتانه و رنگ‌پریده گفت:

ــ آخه زورکی که نیست. من‌اونو دوست ندارم.

اما پروین این حرف را نمیفهمد. او میگوید مینا نباید با محمود ازدواج کند اگرچه محمود مرا دوست نداشته باشد وزن دیگری بگیرد . حالا من سرگردان و پریشان مانده‌ام و نمیدانم چکنم ؟ اگر با محمود ازدواج‌کنم پروین از غصه میمیرد یا دست بخودکشی میزند واگر محمود را از خود برانم اورا با دست خویش بخاك سپرده‌ام. پس چه باید بکنم ؟ شما اگر بجای من بودید چه می‌کردید ؟

فدا کردن دیگران ستم است و خودکشی ابلهی . پس چکنم ؟ شما قصه آن افسانه ساز افسون باز را بخوانیدو بمن بگوئید چه باید بکنم ؟ ■

خوشبخت شدن
خیلی آسان است
بشرط آنکه فورا
حسابداری و دفترداری دوبل
منشیگری
وماشین‌نویسی‌فارسی‌ولاتین‌را
(طبق برنامه‌بانکداری بامتدبین‌المللی)
رادیو،
تلویزیون
را در لابراتوار مجهز الکترونیکی زیر نظراستادان کارخانجات مونتاژبیاموزید و بااخذگواهینامه رسمی کارآموزی به
هدف عالی خود
نائل شوید . لطفا قبلا جا رزرو کنید
شاهرضا- نبش ایرانشهر
آموزشگاههای آفرین
تلفن۴۲۲۷۲

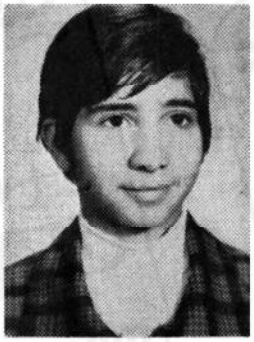

دوشیزه مینا نداف شاگرد ممتاز کلاس ششم دبستان نسل نو که در تمام دوران تحصیل شاگرد ممتاز بوده است.

آموزشگاه آرایش و استتیك ماهدخت
وابسته بمدارس زیبائی بین‌المللی
دیپلم بین‌المللی استتیك میدهد
نارمك تلفن ۷۹۹۹۴

تعداد ۱۵ نفرخانم‌وآقا
پس‌ازگذراندن‌یکدوره
منشیگری استخدام
میشوند ۶۱۳۰۳۴

جشن‌های عروسی
در
هتل مرمر
خاطره دل‌انگیز همیشگی در بر دارد
هتل مرمر- خیابان سپهبد زاهدی (فیشرآباد) تلفنهای ۴-۶۱۱۵۲۱

کاشه کالمین
برای رفع
گریپ و سرماخوردگی،
سردرد - دندان درد
کمردرد - دردعضلات وتب
کاشه کالمین بانیم قرن سابقه
KALMINE

متخصص هلنا روبینشتاین در شیراز

از ۱۳ مهر الی ۲۴ مهر

در فروشگاه لوکس خیابان زند

خانم لوچیانا متخصص معروف بهداشت پوست وزیبائی هلنا روبینشتاین در خلال اینمدت آخرین تجربیات کارشناسان فرانسوی هلنا روبینشتاین‌رابطور رایگان دراختیار بانوان محترم شیراز میگذارد

خانم معاینه پوست صورت ، هرچندماه‌یکبار ، شادابی‌شمارا‌تضمین‌میکند .

شاگرد اول

عشرت‌الملوك افصح‌زاده شاگرد اول کلاس سوم دبیرستان ابن‌سینا اردستان با معدل ۱۸٫۱۰ درسال تحصیلی۴۹ـ۴۸

روح‌وجسم کودک...

بقیه از صفحه ۱۵

هرلحظه مورد حمایت شماست ، اما حالا خود را در محاصره آدم‌های دیگری می‌بیند . برای نخستین‌بار کودك شما احساس میکند که دنیا فقط برای او آفریده نشده، واو فقط جزئی کوچك از یك‌کل بزرگ‌است. این‌نخستین تجربه زندگی اجتماعی اوست. امااین ورود به زندگی اجتماعی ، همیشه بآسانی میسر نمیشود . کودك احتیاج دارد که دیگران ، اورا در میان خود بپذیرند ، وبرای این کاربابد از جلد خودش دربیاید ، و با دیگـران ارتباط پیدا کند . بیشتر کودکان ، خیلی آسان این مرحله را پشت سر میگذارند ، وبه جمع‌همکلاسی‌هایشان می‌پیوندند، اما برخی‌ها ، باین آسانی‌ها نمیتوانند شخصیت تازه تکوین یافته خودرا فراموش کنند ، واز «من» بـه «ما» برسند . این کودکان کم‌کم از جامعه و دوستی وهرنوع پیوندی با دیگران دور میشوند. این رفتاربسیار خطرناك است، چونکه باعث ناراحتی های شدید روحی میشود ، یعنی نه‌تنها مانع آن میشود که شخصیت کودك بطور متعادل رشد کند ، بلکه ممکنست‌اورابسوی‌خودخواهی وتکبر یا انزوای بیمارگونه براند. پس باید سعی‌کنید که کودکتان کم‌کم برای خود دوستانی پیدا کند، و زندگی اجتماعی‌رابیاموزد. اگر دراین مورد به‌اشکالاتی برخوردید، حتما باآموزگار فرزندتان مشورت کنید.

راه‌مدرسه او

کودك شما درشش سالگی یك مرد کوچولو است. پس بـاید مثـل یك مرد بـا او رفتـار کنید . مطمئـنا یکـی از سؤال هـای مهم شما چنیـن است : «آیا **خودم باید بچه‌ام را بمدرسه برسانم ، یا بگذارم که‌اوتنها بمدرسه برود ؟»**

معمولا پدرومادر ها ترجیح میدهند که کودکان خردسالشان را ، خودشان بمدرسه برسانند ، و گوش باین ترتیب میخواهند آن لحظه جدائی از فرزند را، **به تعویق بیندازند** . اما روانشناسان میگویند که‌این پدرو مادرها اشتباه می‌کنند . برای‌اینکه فرزند شما در آینده،مثل یك انسان مسؤول رفتار کند ، از همین حالا باید بااو طوری رفتار کنید که گوئی یك‌انسان مسؤول است. و بهمین جهت باوجود ترس هائی که دراین مورد دارید، باید بگذارید که فرزندتان ، تنها بمدرسه برود. اما نمیتوانید همین‌طوری اورا توی‌این خیابان‌های شلوغ رها کنید ، پس بهتراست قبلا اورابرای‌این راه‌پیمائی تنها آماده سازید : دست اورابگیرید ، واز همان راهی‌که اوبمدرسه خواهدرفت ، براه بیفتید . باو یاد بدهیدکه معنی چراغ قرمز و چراغ‌سبزچیست ، باو یاد بدهید کـه آدم پیاده ، چه‌وقتی باید ازروی خط‌کشی وسط خیابان بگذرد . وقتی دوسه‌بار این‌تمرین را در کنار او تکرار کردید ، کودك مسیر وراه خودرا بخاطر میسپارد، وبعد دیگرمیتوانید اوراتنها بمدرسه بفرستید ، سعی‌کنید که فرزند شما همیشه سروقت بیدارباشود ، وسروقت بمدرسه برود ، وازترس دیر کردن ، دست‌وپای خودرا توی خیابان گم نکند . اینراهم درنظرداشته باشید که کودك‌شما نباید بهانه های مختلف ، از رفتن بمدرسه خودداری کند. حتی دوسه ساعت غیبت وبی خبر بودن از درس و مدرسه ، در روحیه کودك، تاثیر بدی میگذارد ، بنابراین درمقابل بهانه‌جوئی‌های او باید جدی باشید وتسلیم اونشوید . در بعضی از کشورها ، مساله غیبت بچه‌هارا از مدرسه آنقدر جدی می‌گیرند که نه‌تنها خودکودك ، بلکه پدرومادر او راهم تنبیه می‌کنند ، وحتی ممکنست پدر و مادری راکه مواظب حضور مرتب فرزندشان درمدرسه نبوده‌اند ، بـه روز زندان محکوم سازند. ■

نگرانی‌هاوحرف‌عمه...

بقیه از صفحه ۱۳

با پیشرفت زمان و با در نظر گرفتن وضع محیط و اعتقادات و تعصبات جامعه صورت عمل بخود بگیرد، بسیار مفید بوده و باعث تشکیل خانواده های سالم و خوشبخت خواهد شد ، ولی آیا هیچ فکر کرده‌اید که پیاده کردن چنین نقشه‌ای در اجتماع کنونی ما باطرز تفکر و تربیت پسرها و دختر های ما و از همه مهمتر آداب و سنن ما خیلی زود باشد ؟ آیا منظور پسری که در کوچه و خیابان و حتی در دانشگاه با دختری طرح آشنائی میریزد این است که اخلاق و رفتار اورا بسنجد و درصورت موردپسند واقع شدن با او ازدواج کند؟ یا اینکه نه، اوبشکارگاه آمده‌تا طعمه‌ای برای‌یك وعده غذا صید کند ؟ آیاپنج‌شش‌ماه‌وحتی‌یکسال‌معاشرت پسرودختر باعث میشودکه قیافه واقعی‌خودرا بهمدیگر نشان بدهند ؟ و از همه مهمتر اگر دختر خانمی پس از یکسال معاشرت با یك پسر و رفتن به سینما وکافه تریا و احیانا پارتی ، موردپسند واقع نشد تکلیفش دراجتماع ما چیست و مردم با چه دیده‌ای باو نگاه خواهند کرد ؟ تکلیف پشت چشم نازك‌کردن‌ها و حرف مردم چه میشود ؟

دوست پسری دارم که بقول خودش درحدود ۲۰ تا دوست دختر دارد ، از بیسواد و جـادری گرفتـه تـا دانشگاهـی و مینی ژوپـی ! و بطوری که ادعا میکند بگوش یك یك آنها زمزمه ازدواج وعشق و تشکیل خانواده و فراهم آوردن وسایل‌سعادت و خوشبختی خوانده است . مسخره اینجا است بااینکه تحصیلکرده و دانشگاه رفته و طرفدار آزادی معاشرت پسر ودختر است اخیرا کـه در سی‌وشش سالگی بفکر ازدواج افتاده دربدر به دنبال یك دختـر دهاتی یا شهرستانی و یا بقول خودش دختر چشم و گوش بسته که تاکنون با هیچ پسری روبرو نشده‌باشد میگردد . فلسفه آقا این است که چون با هردختری آشنا شده پس از چند جلسه خودش را در اختیار او قرار داده و تا حدودی با او تماس جنسی پیدا کرده بنابراین چطور میتواند از این تیپ دخترهای آزاد و متمدن که آزادگی و تمدن را در لاقیدی و پشت پا زدن به همه آداب و رسوم خانوادگی میدانند، بعنوان همسر و شریك زندگی بخانه ببرد ؟ و چگونه بدختری که تا این اندازه سهل‌الوصول است‌اطمینان کند که پس از ازدواج باو خیانت نمی‌کند ؟

میدانم خانم پریچهر بلافاصله پسرها را محکوم و آنها را افرادی بی‌عاطفه و شاید بی وجدان و ناجوانمرد قلمداد مینمایند . البته بعضی از پسرهـا لیاقت اطلاق چنین کلماتی را دارند و هستندافرادی که بقصد خوشگذرانی و کسب لذت با دختری طرح دوستی میریزند ، با او از عشق و ازدواج وآینده‌ای سعادتبخش صحبت میکنند و پس از اینکه مدتی بـا احساسات آنها بازی کردند و بالاخره بمقصودشیطانی خود نائل آمدند ، او را رها کرده و بدختری دیگر با تکرار همان کلمات و الفاظ ظاهرا دلپذیر که از حفظ دارند میپردازند . **اما بعقیده من گناهکار اصلی خود دختر خانمها هستند . اگر بعضی از آنها اینقدر بی بند و بار و سهل‌الوصول نباشند به پسر هاامکان ومجال این جسارت را نخواهد داد که تا سی‌و شش سالگی هر روز و هر هفته بایکی از آنها سرخوش باشند و پس ازاینکه از او سیر شدند او را بحال‌خود گذاشته‌وبدون‌هیچ دردسروزحمتی برونـدوبادیگری‌طرح آشنائی بریزند و بطور کلی وظیفه اصلی و مقدس زناشوئی را فراموش کنند .**

دختر ها باید توجه داشته باشند **پسرهائی کـه با موی بلند و شوار لوله تفنگی و طرفدار آهنگهای روز و رقصهای داغ در پارتی ها و مجالس"مانند پروانه گرد شمع وجود آنها میگردند و الفاظشیرین و عاشقانه در گوش آنان زمزمه میکنند ، منظوری غیر از کسب لذت و خوشگذرانی و احیانا فرو نشاندن آتش شهوت خود ندارند .**

در قدیم این همه آزادی که بی شك یك نوع غرب‌زدگی است وجود نداشت و لاجرم پسرها اینقدر دستشان باز نبود و امکان اینکه بتوانند با دختری دوست شده و پس از مدتی خوشگذرانی و کیف‌کردن او را رها کرده و به دیگری بپردازند برایشـان فراهم نبود . روابط آنها با دختر همسایه از نگاه ـ کردن و ایماء و اشاره تجاوز نمیکرد و چه بـا که همین اظهار عشق های دورادور بازدواج میانجامید. در نتیجه جوانان با محدودیت و ممنوعیتی که داشتند بمحض اینکه بسن و شرایط ازدواج میرسیدند بـا دختری که با خود درراه حمام ویاهنگام‌معاشرت هـای خانوادگی میدیدند و یا پدر و مادر برای آنهـا میپسندیدند ازدواج میکردند و زندگی اکثر آنهاهم با خوشی و خرمی ادامه میبافت . نه مرد با دیدن این همه مهروبان مینی ژوپ پوش و آزاد فیلش یاد هندوستان میکرد و نه زن با رفتن به پارتیها وگاباره دانسینگها عشق گم شده خودرا در کنار این‌جوانهای دوآتشه رنگ و روغن زده باز میبافت وبا زمزمه شیرین یك مرد **خوش تیپ واهل رقص و بذله‌گو، بشت پا بسعادت خود و خانواده و احیانا طفل‌یااطفال معصوم خود میزد . البته منظور من این نیست کـه زنان و دختر ها بدوره چادر و چاقچور برگردند** و مثل سابق اسیر و زندانی مرد و چهار دیواری‌خانه بشوند بلکه مقصود این است که در هرکاری حـد اعتدال را رعایت نمایند تا بدبینی و یاس شیرازه

گفتندِ و آموختیم... بقیه از صفحه ۷

ما ، در امر آموزش و پرورش و فرهنگ این سرزمین بعهده گرفته‌اند.نسبت افزایش دانش آموزان و دانشجویان وحتی آموزگاران و دبیران دخترو‌زن. نسبت به پسرها ومردها ، هرسال بیشتر میشود.

درسال تحصیلی ۴۷ـ۱۳۴۶ ، ما دربرابر ۳۷٫۷۰۹ آموزگار مرد، **۴۹٫۰۸۷ نفر آموزگار زن داشته‌ایم ، ودراین دوسال اخیر، برتعدادآموزگاران زن ، بازهم بسیار افزوده شده‌است . در دوسال پیش ، ما ۱۵٫۹۴۷ دبیرمرد، و ۵۴۷۸ دبیر زن داشته‌ایم ، و امسال‌دبیرزن ، خیلی بیشتر داریم . در سال تحصیلی گذشته ، در دانشگاههای ما ۴۳٫۳۷۶ دانشجوی پسر و ۱۵٫۷۹۱ دانشجوی دختر تحصیل میکردند، وامسال تعداد دخترها، بازهم بیشتر شده است. از ۳۳۸۳ استاد ومعلم دانشگاه که سال گذشته ، دانشجویان ما راتعلیم میدادند ، ۱۳ درصدشان ، استادان زن‌بوده‌اند، و امسال بازهم‌زنان دانشمند دیگری ، تدریس در کلاس‌های مقدس دانشگاهها را برعهده گرفته‌اند.اینهاست مایه‌های خوشحالی و سرورما !**

لیکن هنوز هم ، نباید از خوشحالی دست برافشانیم. درسطح کلی مملکت ، ماهنوزهم بیسواد کم نداریم . از جمعیت۱۰ ساله ببالای کشور، فقط درحدود ۲۸٫۱ درصدباسواد هستند. درشهرها ، این‌باسوادان دهساله ببالا، ۴۹٫۱ درصد جمعیت‌را تشکیل میدهند،و در روستاها ، ۱۳٫۷ درصد آنرا . وبراین مبنا ، زنان ودختران ، یك وظیفه براستی‌تاریخی درراه مبارزه‌با بیسوادی طبقه زن بر عهده دارند ، زیراکه زنان ودختران باسواد (ودهساله ببالا) در شهرها ۳۶ درصد و درروستاها فقط ۳٫۴ درصد کل زنان را در برمی‌گیرند . واز مجموع زنان دهساله ببالای کشور ، فقط ۱۶٫۵ درصدشان باسوادند . مطابق آمارگیری سال ۱۳۴۵ ، از جمعیت هفت ساله ببالای کشور ، ۲۹٫۴ درصدشان (اززن ومرد) باسوادند ، اما درحالی‌که ازهرصدمرد (هفت ساله ببالا) ۴۱ نفر باسواد هستند ، از هر صدزن (هفت ساله‌ببالا) فقط ۱۸ نفر سواد دارند. در شهرها ، مردان باسواد ، ۶۱٫۵ درصد کل مردها را تشکیل میدهند، و زنان باسواد ، ۳۸٫۳ درصد کل زنان را. می‌بینید که نسبت بیسوادی در میان زنها، بسی بیشتر از مردان است ، و این حقیقت ، وظیفه زنان ودختران کشورما را ، بسیار دشوارتر میسازد . اگر از پیشرفت ها و خوشحالی ها سخن میگوئیم ، میباید این ارقام و حقایق را نیز از چشم دور نگه‌نداریم ، تا عظمت وظیفه خودرا در قلمرو مبارزه‌با بیسوادی دریافته باشیم: مبارزه‌ای که‌زنان ودختران ما ، ــ ازآموزگار شهری تا دختر سپاهی روستا ــ نشان داده‌اند که میتوانندپیشاهنگ وپرچمدار آن باشند . گفتند وآموختیم ... ما نیز بیاموزیم !

وبحاست که این سخن‌را بادرودی‌صمیمانه به روان پاك همه مردان و زنانی که رنجها و زجرها کشیدند تا بنیان فرهنگ نوین را استوار نگهدارند ، پایان دهیم ! ونیز درودی صمیمانه‌تر برای همه آموزگاران خودمان ،برای آن مربیان گرانقدر که‌این قلم را درست نهادند ، و کلام درست را ــ که حق است و باطل نیست ــ بماآموختند ! و درودی برای‌همه آموزگاران ودبیرانی‌که همین امروز ، کلماتی تازه به فرزندان ما یاد دادند، وغبار گچ خوردند تا غبار جهل و نادانی از دیدگان نونهالان ما بزدایند.

و درودبرتو ای دانش‌آموز کوچك ! قدر وارج آن کتابهایت واین روزهای‌زندگی‌ات رابدان‌که ماامروز حسرتش‌را بردل داریم! تراهم میستائیم که امروز از ما میآموزی ، وفردا بما ، به میهن‌ما ، خواهی آموخت ! ■

قابل توجه بانوان و دوشیزگان کرمانشاه

لانکوم پاریس اینجاست !

با متخصص زیبائی لوازم آرایش‌مشهور لانکوم پاریس در فروشگاه ملکوتی‌کرمانشاه خیابان شیر و خورشید مشورت کنید.

از دوشنبه ۱۳ مهر ــ الی دوشنبه ۲۰ مهر

خانواده و زناشوئی را از هم نپاشد .

با تقدیم احترام ــ کورش ــ ن

کو وفا ؟ کو صفا ؟ کو عشق ؟
این مردها فقط بفکر شهوت هستند !

گلی عزیز ــ من با تشکیل سازمان ازدواج و پیوند موافقم اما آیا قول میدهی که این مردهای ما موجوداتی قابل اعتماد و باصفا باشند ؟ من‌که چشم آب نمی‌خورد . مرد خواهان سه چیز است : پول، قدرت و تسکین شهوت ، وبرای بدست آوردن این سه کیمیای هستی تاریخ را بخوان تا ببینی ، مرد **لطفاً ورق بزنید**

تصحیح

در شماره ۲۸۷ مجله‌زن روز عکس دوشیزه‌فائزه آتشین صدف‌بجای‌عکس دوشیزه فهیمه آتشین صدف چاپ شده بود بدینوسیله تصحیح می‌گردد.

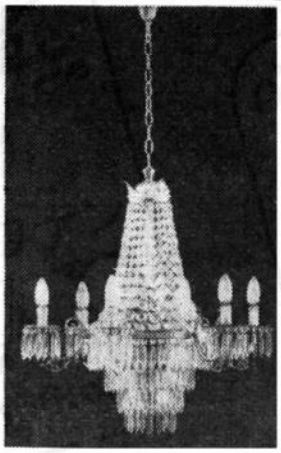

لوسترهای مجلل و باشکوه قصرنور
وقتی برسالنهای زیبای منزل شما
نورافشانی میکنند :

چشمهای همگان را خیره میسازد

سرویسهای زیبا و باشکوه آئینه شمعدانهای قصرنور بر شکوه مجلس عقد شما می افزاید

قصرنور ـ جاوه قدیم شمیران

بکلیه نوعروسان محترم می‌که ازسرویسهای زیبای آئینه ، شمعدانهای قصرنور خریداری فرمایند یك کادوی پرارزش به آنها هدیه خواهد شد .

هنگام خرید خودکار بیک بعلامت BIC در نوک آن توجه کنید

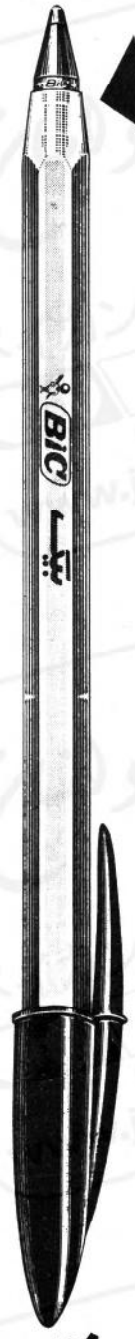

فقط بیک مثل بیک مینویسد

BIC

نگرانی‌ها و حرف عمه

چها که نکرده و بچه اعمال غیرانسانی که دست نزده است . می‌ترسم سازمان پیوند را تشکیل بدهید و کم کم بشود پاتوق گرسنه‌های شهوت . چشم‌چرانها، دروغگوها و بی‌صفا و وفاهائی که اسم زناشوئی را سپر می‌کنند تا در پشت آن برای تسکین شهوت خودشان پناهگاه بگیرند . آیا به دختران اطمینان میدهید که مردهای طفیلی و شیاد از این پیشنهاد خوب اجتماعی سوء استفاده نمی‌کنند ؟

همین دو هفته پیش بود که در زندگی یکی از دوستان «پرمصفتم» حادثه‌ای روی داد که محال است تاآخر عمر او را نسوزاند . این دختر ۱۹ ساله‌که باید کلمه احمقورا برپیشانی‌اش داغ زد شش ماه پیش در خیابان در جواب لبخند یك مرد جوان ۲۶ ساله خوش چشم و ابرو لبخند می‌زند . در مقابل لبخند می‌گیرد و آقا که مترصد شکار بوده او را تعقیب میکند وکار تعقیب به آشنائی و دوستی و عشق میرسد . یك‌ماه بعد در خانه‌ای خلوت بزم عشق برپا میشود و آقای رومانتیك وشاعر وجوانمرد که همه‌اش ازفلسفه وعرفان و صفا و روح پاك و آسمان آبی و خانواده بهشتی دم میزده ، قول زناشوئی را با ریختن‌چندقطره اشك به دوست تیره‌روز من میدهد و خودرا مهیای آماده کردن وسایل قلمداد میکند . دو هفته ... یك‌ماه... دوماه ... پنجماه می‌گذرد و باوجود دیدارهای مکرر از عهد و خطبه خبری نمیشود . دختر اصرار می‌کند و عاشق منزه و پاکدل با بهانه‌های گوناگون مرتبا طفره میرود تااینکه .. دو هفته پیش یك روز صبح که دوستم در اداره خود نشسته و مشغول کار بوده ناگهان زنی چادری سراسیمه وارد میشود و اسم او را می‌پرسد وهنوزنامش روی لب بودکه زن چادری هوارمی‌کشد : — آبرم‌رم، این‌زن‌زدشوهرمن‌است. این‌بدبخت‌ـ کننده چهارنفراست. این‌دخترهرزه‌فاحشه‌است... وو...

دیگرخودتان حدیث مفصل ازاین‌چندجمله بخوانید که دوست بیچاره من چگونه از خجالت آب میشود و بزمین فرو میرود ! کاشف بعمل میآید که آقا شش‌سال است که‌زن دارد وپسربزرگ او پنجساله‌است وشش ماه است که هر روز باین‌دختردروغ‌گفته‌وبرای‌بهره‌برداری شهوی از جسم او فضیلت مردانگی وانسانیت را یك قلم زیرپا گذاشته است .

حالا دوست من دچار تب و هذیان و شکست روحی است و البته پشیمانی هم سودی ندارد . بنظر من‌دخترك کاملا اشتباه‌کرده‌که‌گول‌این‌شکارچی‌خیابانی را خورده اما شما انصاف بدهید آیا این آقا هم جرات دارد از این پس اسم «مرد» روی خودش بگذارد و بگوید که از اولاد حضرت آدم است ؟ آیا مردانگی اینستکه برای درك چند لحظه هوس و شهوت زندگی دختری را اینطور بی رحمانه فدا کنند ؟

خوب گلی جان ، با وجود این گرگ های در لباس میش ، دختران بیچاره کی وکجا میتوانند بقول و قرار و صفا و وفای پسران این عصر و زمانه‌اطمینان کنند و با آنها مثل یك دوست و یك انسان معاشرت بدون ترس و شیله و پیله کنند ؟

با تقدیم احترام : فخری — آ.

بعضی ازپدرهاقاتل روح‌دختران‌خود هستند!

مربوط به گلی :

این نامه را یك دختر زندانی شهرستانی می‌نویسد که‌درقفس‌خانه‌پدرش‌حق‌حیات وزندگی‌را ازاوگرفته‌اند.

پدرم از ۱۲ سالگی دیگر نگذاشت درس بخوانم زیرا معتقد بود که خوشگلم ودر راه دبیرستان منحرف میشوم. حمام باید زیر نظر او بروم. با دختر و زن همسایه نباید معاشرت داشته باشم. خانه فامیل نباید بروم و به رادیو نباید گوش بدهم و مرغ وماهی حق ندارند مرا در چهار دیواری خانه سربرهنه ببینند . من آنقدر از دیکتاتوری و خودخواهی واملی پدرم در عذابم که از هم‌اکنون نسبت به جنس مرد در دلم احساس نفرت ودشمنی میکنم . در شانزده سالگی بکلی از زندگی‌ام سیر شده‌ام زیرا میدانم زندانی محکوم باعمال شاقه هستم. امروز در خانه پدرم و فردا در خانه مرد دیگری که لابد نسخه علی‌البدل او خواهد بود . اگر پدرم روح مرا نکشته بود و مرا در عین نفس کشیدن در گور اسارت‌های روحی اسیر نکرده بود و اجازه تحصیل بمن داده بود خدا میداند که درتمام دانشگاههای دنیا شاگرد اول میشدم واز خودم زنی میساختم که بتواند مایه فخر زن باشد نه ذم او. اما افسوس.

گلی عزیز ، افکار تو هنوز خیلی از اجتماع ما جلوتر است آخر اینهم شد پدر که نگذارد دخترش با پسر صغیر دائی‌اش حرف بزند ؟!. یا نگذارد که با پسر دهساله عمویش چند جمله ردوبدل کند. شما می‌گوئید دختران باید وارد نهضت همسریابی شوند و جفت خودشان را با مطالعه و چشم‌وگوش باز انتخاب کنند زیرا معنای عفت و عصمت در این دور وزمانه فرق کرده است و شنیدن اخبار رادیو و خواندن روزنامه و رفتن سینما دیگر موجب نانجیبی کسی نمیشود. قربان شما با این توقعات بیائید پای وعظ پدر من بنشینید تا ببینید که تحصیل کردن و کتاب خواندن را هم «بی‌عفتی» میداند ! بخدا ما دختران شهرستانی نه توقع کسب‌آزادی برای مینی ژوپ پوشیدن داریم و نه توقع رفتن برقص و پارتی — هیچکدام — فقط بما اجازه بدهند برای تمرین خانه‌داری ، برای کمی درددل و بگو بخند هفته‌ای یکبار سه‌چهار تا دختر همسن و سال خودمان را بیك فنجان چای دعوت کنیم و یا اجازه دهند که لااقل این چادرسیاه وکلفت را در محیط حیاط خانه ازسرمان‌برداریم.

دختر شهرستانی زنده بگور است و در مقابل یك لقمه نان و یکی دو دست رخت و لباس سالیانه اسیر چنگال قهار پدر، برادر، غیرت، تعصب و حرف همسایه و افکار پوسیده مردم هزار سال قبل است و تا این چنگال بیرحم و قوی از گلوی او برداشته نشود دختر شهرستانی هرگز احساس انسانیت و آزادگی نمی‌کند و شما هم از چنین دختری توقع نداشته باشید که فردا مادر خوبی شود ویا عضوی مترقی و پیشرو و خدمتگزار برای خانواده وجامعه گردد .

ارادتمند : ستاره — م .

با خاله و عمه و لغزهائی که پشت سر ما میخوانند چکنیم ؟

گلی عزیزم ، سلام — نوشته ای درایران نیز مثل کشورهای اروپائی کلوب زناشوئی دایر شود و دختران وپسران از طریق داوطلبی آمادگی خودرا برای ایجاد خانواده اعلام بدارند . بسیار خوب . حرف بجائی است ولی تکلیف افکار پوسیده عمه و خاله چه میشود ؟ ما دخترانیکه حق حرف زدن با یك پسر قوم وخویش را نداریم و شب وروز مارا ازپسران مثل شیطان — می‌ترسانند واگر لبخند بروی پسری بزنیم حکم بی‌عفتی‌مان را کف دستمان میگذارند آیا جرات داریم که با مکاتبه داوطلبی خودمان را برای زناشوئی اعلام کنیم و همسر خودرا از میان اعضای باشگاه انتخاب کنیم ؟ بعلاوه آمدیم واز طریق کلوب زناشوئی ازدواج کردیم آیا خود آقای داماد و عمه و خاله او سال بعد بما سرکوفت نمی‌زنند که:

— تو عروس آگهی و روزنامه‌هستی و چون داشتی درخانه میماندی دست بدامان تبلیغات شدی ؟ خاله و عمه من و پسری که با هم ازدواج می‌کنیم با یکدیگر از لحاظ فکری هیچ فرقی ندارند و همه آنها با آزادی معاشرت دخترو‌پسر مخالفند وتا بعدازعروسی اتفاق کوچکی بیفتد پشت‌چشم‌نازك‌می‌کنند ومیگویند : نتیجه ازدواج باشگاهی وروزنامه‌ای از این بهتر نمیشود !

بنظر من مشکل اساسی زناشوئی در ایران مشکل طرز فکر و عقب‌ماندگی است . خود پسرها هم کوته‌فکرند چون اگر دختری با آنها معاشرت کرد فورا مشکوك‌میشوند ومیگویند :

— اگر سهل‌الوصول نبودی نمی‌آمدی .

بنظر پسرها «دختر ازدواجی !» را آفتاب مهتاب نباید دیده باشد وتازه توقع «گاندی» بودن و «مادام‌ـ کوری» بودن هم از چنین‌دختری دارند و می‌خواهند زن آفتاب ومهتاب ندیده‌شان پس از ازدواج یکپارچه شعور و فهم و زیرکی ودانائی باشد ومثل یك‌وزیرکابینه ، امور خانه را اداره کند . آخر چطوری ؟ با کدام تجربه و تحصیل ؟

س . ش — ازدانشکده ادبیات تبریز

باگرام استریوفونیک دوآل
ازنوای موسیقی لذت ببرید

گرام‌استریوفونیک دوآل Dual P 42 با قدرت خروجی ۱۲ وات ، میله اتوماتیک تعویض صفحه قابل حمل ، پیکاپ کریستال

گرام‌استریوفونیک دوآل Dual HS 34 با قدرت خروجی ۱۲ وات ، پیکاپ مگنت از آمپلی فایر مبنوان برای تیونر و ضبط صوت استفاده نمود

گرام‌استریوفونیک دوآل Dual HS 35 با قدرت خروجی ۲۴ وات ، پیکاپ مگنت ، میله اتوماتیک تعویض صفحه از آمپلی فایر مبنوان برای تیونر و ضبط صوت استفاده نمود

گرام‌استریوفونیک دوآل Dual HS 33 با قدرت خروجی ۱۲ وات ، پیکاپ کریستال ، میله اتوماتیک تعویض صفحه از آمپلی فایر مبنوان برای تیونر و ضبط صوت استفاده نمود

گرام. دوآل. آهنگهای مورد علاقه شما را عیناً آنچه اجرا شده پخش میکند.

TURNTABLE (شاسی گرام) دوآل مدل ۱۲۱۹ دارای میله اتوماتیک تغییر صفحه . AMPLIFIER (آمپلی فایر) CV40 استریوفونیک دوآل POWEROUTPUT (قدرت خروجی) ۴۸ وات با فرکانس ۱۵ الی ۴۰٫۰۰۰ سیکل . آمپلی فایر استریوفونیک دوآل قابل استفاده برای میکروفن ، پیکاپ مگنت MAGNET پیکاپ کریستال TUNER (تیونر) و TAPEDECK (ضبط صوت بدون آمپلی فایر) میباشد.

Dual

از آمپلی فایر مبنوان برای تیونر و ضبط صوت استفاده نمود .

" شیخ صنعان "

بقیه از صفحه ۵۰

کلیسایی دیدند ، شیخ در نگریست، چشم او برابر کلیسا به دختر ترسایی افتاد ، درحال ، عاشق شد و دلش ببرید. چون آن حال ، شیخ را واقع شد ، در حال ، جامه مرقع ازتن‌بیرون آورد وجامه مغان درپوشیدوکمربندگی بگشاد و زنارتیرگی و ترسایی بربست. مریدان گفتند : یا شیخ ، این چه حالتست ؟ گفت : مارا به دل، چنین کاری افتاد . بادل منافقی نتوانیم کرد . ظاهر و باطن راست داشتن شرط کارست.

گفتند : اگر ظاهر مسلمان باشی چه زیان بود ؟

گفت : ظاهر به‌رنگ اسلام‌داشتن، چه سود ، که ما بندگی نه به عادت داشتیم .

مریدان گفتند : بگذار تا مانیز موافقت کنیم و همراه تو باشیم.

اوگفت که : البته نشاید که در مخالفت ، موافقت نسزد.

مریدان از دیر رفتند و اورا به قضا تسلیم کردند ، و او خوکبانی میکرد و همچنان می‌بود . پس اورا مریدی بود به خراسان بزرگ، این حالت را به خواب دید ، دانست که پیر را آفتی افتاده است، برخاست وبه مکه رفت و بامریدان گفت:

شیخ کجاست ؟

مریدان گفتند : شیخ راچنین کاری پیش آمد.

او گفت : شما چرا آنجا مقیم نشدید ؟

گفتند : ما خواستیم که موافقت و همراهی کنیم، شیخ گفت«درمخالفت، موافقت نبودی».

گفت : راست گفت و شما همه عین خلاف بودید . شما سیصد مرد، خداوند وقت و صفا و حال ، پیر خودرا بردید و تسلیم کردید. در میان شما صاحب همتی نبود؟ چرا همه آنجا سجاده نیفکندید و نگفتید که‌ای خدا . ما از اینجا برنخیزیم، نان و آب نخوریم تا شیخ ما را به ما پس ندهی.

پس این مرد برخاست و روی در بلاد روم نها و می‌رفت تا به شیخ رسید .

شیخ را دید کلاه مغان برسر نهاده، و خوکبانی می‌کرد . چون آن حالت بدید ، از هیبت بیفتاد و غشی کرد. در آن میان دیده او در خواب شد و رسول (ص) را دید . رسول به او گفت : تو دربلاد روم چه می‌کنی ؟

اوگفت : ای رسول خدا، تودر بلاد کفر چه می‌کنی ؟

رسول (ص) گفت : ما آمده‌ایم که پیر ما را عتابی رفته‌است ، ماآن عتاب برداریم . در حال از خواب درآمد . شیخ را دید کلاه مغان می‌انداخت و زنار می‌برید.

پس به اوگفت : آب‌بیاور تا غسلی بکنیم .. غسل کرد و اسلام‌تازه کرد و جامه صلح باز در پوشید. چون آن دختر ، حال چنان دید ، گفت: اسلام برمن عرضه کن . وشیخ اسلام براو عرضه کرد وهمه باهم به کعبه درآمدند ...»

چنانکه می‌بینید ، این روایت بسیار ساده‌است ، در آن سخنی ازشور عشق ، زیبائی شگفت دخترک ترسا، شیدایی و شیفته رویی شیخ نیست.

حکایتی‌ست که با بیانی زاهدانه روایت شده ، و جنبه «اخلاقی» آن بر جنبه‌های دیگر داستان می‌چربد. گویی بر شیخ‌الهام شده‌است که به‌چه کار به دیار کفر می‌رود ، و آنگاه که دختر ترسا را مسلمان می‌کند حکمت آن کار آشکار میشود، لیکن عطار ، اگر چه داستان رابه‌همین‌گونه بیان می‌کند ، لحنی دیگر دارد. از عشق و بیخبری و شوریدگی ، قلندرانه سخن میگوید.

وخلاصه ، ازحکایتی زاهدانه ، افسانه‌یی عاشقانه درستایش «عشق» می‌سراید ، و سرانجام نیز این عشق است‌که اورا رهایی‌می‌بخشد بدینگونه شیخ با عشق به‌ترسا ، باردیگر به عشق به حق می‌رسد و بدینگونه، می‌خواهد بگوید که «ازمیکده‌هم‌بوی حق راهی هست» .

★

«داستان شیخ صنعان» عطاریکی از غنی‌ترین منظومه های «عاشقانه‌ـ عارفانه» است . «عشق»ـ عشق به معنای شیفتگی به زیبایی‌های‌زمینی‌ـ جلوه‌یی به‌تمام‌دارد .

«عرفان» در این منظومه ، به جوهر و جان راستین خویش رسیده است : «عشق» ، رسیدن به‌عشق حقیقی از طریق عشق مجازی .

دنباله دارد

ویس ورامین

بقیه از صفحه ۵۱

«ویس » قهرمان بازی که بابرادر شوهرش همبستر شده‌است ، در اثر خانم «تجد » تبرئه میشود ، چرا که بگمان نویسنده بخاطر عشق قیام کرده‌است .

نمایشنامه «ویس ورامین » فراز و نشیب دراماتیک ندارد و چنین بنظر میرسد که مشتی آدم گرد آمده‌اند تاماجرائی دگرگون شده را« دکلمه» کنند وایکاش که این آدمها شعرهای ناب و خالص « فخرالدین اسعد گرگانی » را دکلمه میکردند .

اجرا :

«آربی اوانسیان » که‌دوسال پیش با اجرای نمایشنامه «پژوهشی ژرف و نوین وسترک...» هیاهوئی بخاطرهیچ براه انداخت ، کارگردانی «ویس ورامین» را بعهده داشت.

«آربی» که بگمان من دریافت بالنسبه دقیقی از «خط» و «رنگ »در تئاتر دارد ، سعی کرده بود باهمان روشی که «پژوهشی ژرف ... » را کارگردانی کرده بود ، «ویس‌ورامین» راهم ارائه دهد واین اشتباه بزرگی بود !

برای اجرای متونی از نوع«ویس‌ـ ورامین » که نیاز به «دوباره‌سازی عینی » احساس میشود ، کارگردان نمیتواند شیوه‌ای تمثیلی را اختیارکند، چون تماشاگر در میانه تمثیل های ساختگی سرگردان میشود و راه به جائی نمیبرد .

با آنکه محل اجرا ـ تخت جمشید ـ کمك موثری به‌ایجادافقهای دراماتیك میکرد ، کارگردان با میزانسن‌های خشك و پراکنده خود نتوانست بهره‌برداری لازم را از «محل اجرا » بکند و در نتیجه‌نمایش بشکلی ملال آور و خسته کننده ادامه یافت .

زمانی که آدمهای بازی ، از میان خرابه های تخت جمشید ، همچون مردگانی که از قبر برخاسته‌اند ،به طرف محل بازی میآمدند ، برای یك لحظه چنین خیال کردم که«آربی» باذوق و اندیشه‌ای در خور تحسین به خلق کاری تازه پرداخته است ، اما خیلی زود دیدم که خود را در چهارچوب فرمی تجربه شده گرفتار کرده است وبه بی‌ثمری رسیده‌است.

یك اشتباه بزرگ آوانسیان در این اجرا این بود که خیال کرده بود «توقف زمانی »را میشود در سکوتهای طولانی و کشنده به‌تماشاگر القاءکرد، وحال آنکه یك بازی ساز بایداین درس تئاتر را بداند که «توقف‌زمانی» باید در «حرکت » و «میزانسن » رشد کند .

نمایش باسکوتی سخت و طولانی، بامیزانسنی‌پراکنده ، که نگاه‌تماشاگران بیچاره را بچپ وراست وبالامیکشاند، آغاز شد و بعد در طول نمایش که به حالتی بی رنگ وبی جان ادامه میبافت ، سکونهای دراز مدت دیگری جان تماشاگر را به لب آورد .میزانسن «آربی » در پاره‌ای لحظات درخشان بود . اشاره می‌کنم به‌صحنه زندان و حمله بشهر که شکل ذهنی نمایش به عینیتی کامل بدل میشد .

کارگردان ، از آنجا که زبان‌فارسی رابدرستی نمیداند ، نتوانسته بود بازیگرانش را به‌ادای دقیق و کامل کلمات و جملات ، وادار کند و در نتیجه یك فضای بیانی معلق نیز بر ملال کار میافزود .

«اوانسیان » در سپردن نقش ها به بازیگرانش نیز دچار اشتباه شده بود. بازیگر نقش «ویس » جدا از بیان ضعیف ونارسا ، زندگی نداشت .بازیگر نقش «شاه‌موبد » نه‌تنها صدای خشن انگیزی داشت ، بلکه رنج بیانی اثر را نیز می شکست . بطور کلی جز بازیگران‌نقش های «دایه » و«رامین» بقیه تازه کار بودند و کارگردان هم نتوانسته بود بدرستی آنها را هدایت کند .

باید دانست که تئاتر مثل هر بازی دیگری قاعده و قانون دارد ونمیتوان صرفا باتکیه بر«حساسیت‌های بچگانه» (بقول خود آوانسیان) نمایش راا‌جرا کرد .

همین دریافت غلط بود که سبب شد «پیتربروك» هنرمند نامی‌تئاتر انگلیس میزانسن های «ویس ورامین» را«فقیر»بداندو« یرژی گروتوفسکی» بنیان گذار تئاتر آزمایشگاهی‌لهستان، کارگردان ویس ورامین را «فاقد صمیمیت باخود »ببیند .

آرامش‌در حضور دیگران

بقیه از صفحه ۵۱

او جدا میشود ، خودکشی میکند.در میان این جمع ، یك شاعر روشنفکر هم داریم (آنتی) که دل به زن جوان سرهنگ دوخته است و چون مثل‌همیشه شکست میخورد ، روانه تیمارستان میشود .

سرهنگ را به تیمارستان میبرند و دست آخر ، درحالیکه زنش، با دستهای خود باو آب میدهد (تداعی سکانس سربریدن مرغ‌ها) میمیرد.دو فیلم تمام میشود .

ناصر تقوایی که گویا دو سالی با وسواس روی این اولین فیلم بلند و داستانی خود کار کرده است در میان دو رویه فیلم ، «مرور در زندگی سرهنگ» و «بررسی روابط سطحی آدم‌ها» سرگردان شده است . گرچه بیاری بازی هوشمندانه«مشکین» تاحدودی موفق میشود که شمای‌مبهمی از سرهنگ بدست دهد ، ولی نمیتواند در یك سطح متعارف و قابل بررسی روابط آدمها را مطالعه کند و فیلمی یکدست و روشن ارائه دهد .

در فیلم «آرامش در حضور دیگران» جز سرهنگ ، بقیه آدمها یك بعدی هستند ، شعارهای‌روشنفکرانه میدهند و هستی قابل درکی ندارند. فیلم‌سرگردان است ، چون‌هم‌میخواهد خود را به قشر روشنفکری و هم به قشر اجتماعی نزدیك کند و از هردو باز میماند .

فیلم با همه شگردهای خاصش فاقد تحرك لازم است ، چون فیلمساز بجا و نابجا زندگی را از آن‌میگیرد تا مشتی حرف را تحویل تماشاگر بدهد .

فیلمساز یك اشتباه دیگر هم‌کرده است و آن استفاده از چند شاعروشاعره برای ایفاء نقش‌هاست . سپانلو و آتشی اگر شاعران خوبی باشند ، امامی‌بینیم که بازیگران بدی هستند . و ازاستعداد بازیگری محروم . پرتو نوری علاء شاعره جوان استعدادی از خود نشان میدهد ، اما فیلمساز ازآن‌بهره‌برداری چندانی نکرده است . مسئله دیگری‌که به کلیت فیلم لطمه میزند،عدم‌استفاده از صدای خود بازیگران است، و این سبب شده است که فیلم ، فضای بیانی خوب و صمیمی نداشته باشد .

باانحلال فیلم «آرامش درحضور دیگران» باخودش صمیمی است ، و چند سکانس خوب آن ـ سکانس گورستان ، سکانس سربریدن مرغ‌ها، سکانس گردش سرهنگ در خیابانها و سکانس مرگ سرهنگ ـ‌نشان‌میدهد که «ناصر تقوایی» با سینما آشناست. بیان و گرامر سینما را بخوبی می‌شناسد ، بنابراین میتواند در دومین یا سومین فیلم بلند خود آنچنان که باید نمود کند ■

سرزبونا

تظاهرات برای (آزادی بوسه)

تظاهرات خیابانی ، برای زن ها ودخترهای آلمانی ظاهرا نوعی‌سرگرمی شده است ، زیرا بدنبال گروه‌کثیری که اخیرا برای «آزادی کورتاژ» در فرانکفورت به خیابان ریخته بودند ، چند هزار نفری هم در «لونرن» از توابع (وستفالن) خیابان ها را قرق کردند و بنفع «آزادی بوسه» شعار دادند و پلاکات هائی را که رویشان نوشته شده بود «امشب ما بوسه را آزاد می‌کنیم» ــ «ببوسید تا بدانید بوسیدن چه مزه‌ای دارد»ــ و«بوسه مفید است» درخیابان ها حرکت دادند. درافتادن مقامات شهر با «بوسه» از هنگامی آغاز شد که عده‌ای دختر و پسر وزن‌ومرد ، دونیمکتی را که‌جلو بنای یادبود قربانیان جنگ قرار داشت باتوق خود کرده شب‌ها تاآن‌جا بساط بوس و کنارراه میانداختند. «هاینریش گوس» شهردار ، برای مبارزه با این بی احترامی به بنای یادبود ، دستور داد نیمکت‌هارا برداشتند . ولی چون باز آن جا باتوق عشاق باقی ماند ، بـه اقـدام کنیش و اهالی متعصب شهـر بوسه را قدغن کرد . این قدغن خشم دختران و زنان جوان را برانگیخت وآن‌ها را پلاکات بدست به خیابان‌ها ریخت .

تظاهرات طرفداران بوسه بحدی شدید بود که از اتومبیل‌های آب‌پاش کمك خواسته شدوشهردار برای ساکت کردن مردم بمیان آنان رفت . درست درهمین موقع بود که جنگ مغلوبه‌شد یعنی تظاهرکنندگان برای شکستن‌قدغن بجان شهردار و سایر مردهای شهر افتادند و هرکس را هرکجا یافتند بوسه باران کردند.

در عکس جناب شهردار غرق در بوسه دیده میشود .

غرامت عشق

بنظردولت استرالیا ، زن‌هاومردهائی که شب‌کارهستند، مجبورندازهمجواری باهمسرانشان چشم‌پوشی کنند. به جبران همین چشم‌پوشی وازخودگذشتگی دولت استرالیا ازاین پس به هرزن وشوهر شب‌کاری که دربیمارستان ها و سایر جاها کارمیکنند ، بابت هرشب‌کارشبانه مبلغی برابر با ۵۶ ریال اضافه حقوق میدهد.

سخنگوی دولت گفته :

ــ این مبلغ در حقیقت غرامتی است کـه ما بابت محرومیت ازحقی که خدا و کلیسا به زنان و شوهران داده ، به آنها میپردازیم .

مجله آلمانی «نویه‌روو» نوشته است :

ــ ماهم‌درآلمان‌بهشب‌کارها اضافه ــ دستمزدمیدهیم ولی مثل استرالیائی‌ها باذوق نبودیم که اسمش را بگذاریم: « غـرامت عشق » بلکـه اسمش را گذاشته‌ایم : «اضافه شب کاری» .

تیشه و تبر بجای ساندویچ و میوه

(دیویدمیجل) سلمانی معـروف انگلیسی . نه‌تنها یك هنرمند معروف است ، بلکه میزبان بی‌نظیری هـم تشریف دارد . پارتی‌هائی که برپا می‌کند شهرت جهانی دارند ، زیرا بجای تعارف‌کردن شیرینی، میوه، مشروب یا ساندویچ ، بمهمانانش‌تبر، چکش ، کلنگ و تیشه تعارف می‌کند و به‌آنها اجازه میدهد بااین ابزارکار بجان مبل‌هایش بیفتند و حتی ازقطعه‌ــ قطعه‌کردن تلویزیونش نیز خودداری نکنند . وقتی خبرنگاران از دیوید دلیل این‌کار حماقت‌آمیز را پرسیدند جواب‌داد :

ــ چون‌میخواهم زن بگیرم دارم ازحالابرای‌روزهای مبادا تمرین‌میکنم. من بعدازهرپارتی مجبورم مبلمان‌خانه‌ام را نو کنم . البته این مهم نیست ، بلکه مهم آنست که بعداز رفتن مهمانها مجبورم تیر وتخته‌ها را جمع‌کنم و کلنگ و تبر و تیشه را سرجای اولشان بگذارم .

کمربند نجات از پوست قاقم

فروشگاه معروف (هارودز) لندن مدتی است کمربند نجات اتومبیـل می‌فروشد ، منتها کمربند نجاتی که‌از پوست قاقم تهیه شده .

استفاده از این نوع‌کمربند نجات باوجودیکه خیلی خیلی گران است به تازگی در انگلیس مد شده وظاهرا اولین کسی که آن را مد کرد ملکه انگلیس بود .

ازجملات قصارکوکوشانل مادر بزرگ مد پاریس

* مرد ازدواج را به خاطر عشقی که به زن دارد تحمل می‌کند وزن ، مرد را بخاطر عشقی که به ازدواج دارد .
* گروهی از انسان ها بخاطرایده‌آل مبارزه می‌کنند و گروهی بخاطردرآمد هرچه بیشتر . ولی ایده‌آل آن کسی ایده‌آل‌تراست که درآمد بیشتری داشته باشد.
* زنی که بخاطر پول ازدواج کند، تنها زنی است که میداند چرا ازدواج کرده است !
* عشق واقعی آن عشقی است کـه خودش ازبین برود ، ولی فانتزی‌هایش همیشه باقی بماند .
* همه چیز را باید آموخـت ولـی دوباره فراموش کرد . زنـی کـه آموختنی‌ها را بیاد بیاورد کسی است که دوشیزگی را پشتسر گذاشته است.
* هیچ چیز زن را بیشتر از آرزوی «جوان بنظر رسیدن» پیرنمیکند.
* زن‌ها قبلا با سلاح خودشان مبارزه میکردند و بهمین دلیل هر شکستشان یك پیروزی بود . ولی امروز با سلاح مردها مبارزه میکنند ، بهمین دلیل هر پیروزیشان یك شکست است ..
* زن زیبا ، باید آینه‌اش را قبل از آنکه دیر شود بشکند.

درخواست اضافـه حقوق «آن»

پرنـس «آن» دختر ۲۰ساله ملکه انگلیس طی نامه‌ای رسمی که ازطریق دفتر مخصوص وزارت دربار برای مادرش فرستاده درخواست اضافه‌حقوق کرده است. شایع است‌که «آن»نوشته: «یکصدوبیست هـزار تـومان حقوق سالانه‌ای که به من میدهند کم است ، زیرا مدتهاست وظایفـی را هم که قبلا خاله‌ام مارگارت بعهده داشت من انجام میدهم. او بایدسالـی ۳۰۰٫۰۰۰ تومان بگیرد ، امامن ازنصف‌این مبلغ هم کمتر ؟ من بعضی اوقات بقدری بی‌پول میشوم که خجالت می‌کشم بگویم دختر ملکه انگلیس هستم !»

با سینه‌بند یا بدون سینه بند ؟

در مسابقـه هـای دو دختران ، آن کسـی اول شناخـته می‌شـود که نوك سینه‌هایش زودتر از دیگران به طناب خط آخر مسابقـه بخـورد . متاسفانه گروهی از دخترها که سینه ــ های کوچك دارند تقلب میکنند یعنی برای بیشتر کردن شانس پیروزی‌خود بداخل سینه‌بندهایشان پنبه میدوزند و یا اسفنج میگذارند . در ورزش دو و میدانی دختران انگلیس ، بارها مچ اینگونه دختران گرفته شده است . بهمین دلیل امـال خانم «مارشاهارتمن» رئیس فدراسیون ورزش‌های سبك‌زنانه انگلیس به کمیته المپیك تمام کشورها پیشنهاد کرد : «یا اجازه بدهید دخترها بدون سینه‌بند در مسابقه ها شرکت کنند و یا قبل از مسابقه داخـل سینه‌بندهایشان بدقت بازرسی شود . اجرای یکی از این دو پیشنهاد باعث میشود کـه المپیك ۱۹۷۲ مـونیخ منصفانه‌تر و بی‌غل‌وغش‌تر از سایر المپیك ها برگزارگردد .» !!

طلاق چیز بدی نیست

«ناتالی دلون» و«بریژیت باردو» عمزمان باهم در دو مجله ایتالیائی و فرانسوی درباره ازدواج و پیری‌اظهار عقیده کردند.

ناتالی در مجله «لوروپ» چاپ میلان نوشت :

«طلاق هیچ چیـز بدی نیست زیرا ممکن است همانطور که انسان از فرط عشق ازدواج میکند از فرط عشق طلاق هم بگیرد . خیلی ها هستند که چون خیال میکنند عقدنامه ، ضمانت‌ــ نامه عشق است ازدواج میکنند . این خیال احمقانه‌ای است . برای من‌مشکل است باور کنم که عشق بین دو نفر به یك ورق‌پاره بستگی دارد . ریشه عشق میل واشتیاق است نه عقدنامه» .

«ب.ب» درمجله «ژوردوفرانس» نوشت :

«جوانی‌هیچ ربطی به رژیم‌غذائی، خواب ، زیبائی و ماساژ ندارد . جوانی، استعداد خوشبخت بودن است . هرانسان تا وقتی که خوشبخت است پیر نمیشود ومن هم به همین دلیل پیرنیستم. ترس من از احتمال خوشبخت نبودن است نه از سالهائی که مرتب روی سن من هوار میشوند ونه از چین وچروك‌هائی که دربدن یا صورتم پیدا میشوند...»

ستاره‌ها چه میگویند؟

این هفته از شنبه ۱۱ مهر تا جمعه ۱۷ مهر ماه نشما چگونه خواهد گذشت ؟

متولدین فروردین

شما به‌آسانی موفق وپیروز میشویدبشرطیکه محتاط باشید و نقشه‌های خود را با رفتاری توام با سیاست عرضه و عملی کنید . از درددل کردن با اشخاصی که رفتار عجیب‌و غریب دارند ، بپرهیزید . رویهمرفته در این هفته شاد و خندان و زنده‌دل خواهید بود. ملاقاتهای‌سازنده‌ای بامتولدین مردادوشهریور ماه خواهید داشت . در زمینه شغلی تغییری در زندگیتان ایجاد میشود .

متولدین اردیبهشت

اگر اعتماد بنفس و پشتکار کافی داشته‌باشید به‌آسانی از موقعیتهای مختلف حد اکثر استفاده را میبرید . با متولدین شهریور و مهرماه تفاهم و توافق کامل خواهید داشت. عشاق‌بامذاکره‌ای عاقلانه‌اختلافی‌راکه‌میانشان بوجود آمده برطرف خواهند ساخت . بدون ذره‌ای تاخیر باید یکی از نقشه‌های شغلی‌خود را عملی کنید تا هرچه زودتر نتایجش‌عایدتان شود .

متولدین خرداد

بهتر است برای کارهایتان برنامه دقیقی طرح کنید تا اجرایشان بتاخیر نیفتد وهرچه‌زودتر به‌نتیجه دلخواه برسید . در این هفته‌باشخص بدخلقی روبرو میشوید بهتراست خونسردی خود را حفظ کنید . در خانواده عقیده خود را به دیگران تحمیل نکنید . ملاقاتهای سازنده‌ای با متولدین آبان‌ماه خواهیدداشت. از یك رژیم غذائی صحیح پیروی کنید وگرنه ممکن است دچار ناراحتیهای گوارشی‌بشوید.

متولدین تیر

اگر خوش‌بین باشید و انرژی بیشتری‌مصرف کنید کارهای فوق‌العاده‌ای انجام میدهید و نتیجه‌های بی‌نظیری نصیبتان میشود،بطوریکه خودتان هم دچار حیرت میشوید . سوءتفاهم و شك و تردید ، میان عشاق برطرف‌میشود. یکی از دوره‌های خوش وعالی زندگیتان را شروع میکنید . درکنار متولدین آبان‌وشهریور ماه اوقات خوش میگذرانید. خرید خوبی میکنید .

متولدین مرداد

متاسفانه در این هفته احساس عدم رضایت و بی‌علاقگی به کار خواهید کرد ، لازم است با این احساس مزاحم مبارزه کنید .بهیچ‌وجه نباید ناراحتی یا عصبانیت خود رابه‌نزدیکان انتقال دهید. نگذارید کدورتها باقی بمانند وگرنه درآینده تولید اشکال میکنند . بیشتر به‌فکر افراد خانواده خود باشید .ازمعاشرت با متولد مهرماه لذت خواهید برد .

متولدین شهریور

متاسفانه به اهمیت موقعیت خوبی که دارید پی نبرده‌اید و آنرا بدون استفاده گذاشته‌اید . با بدبینی شك و تردید و تندخوئی خود مبارزه کنید تا نتیجه دلخواه عایدتان شود . زن و شوهرها و عشاق به آسانی کدورتی را که میانشان بوجود آمده برطرف میکنند . از مردم بیشتر از آنچه که میتوانند انتظار نداشته باشید.در کنار متولد آبان‌ماه احساس آرامش میکنید.

متولدین مهر

نردبان را باید پله پله بالا رفت ، انتظار نداشته باشید در اندك مدت به‌بالاترین مقام شغلی برسید . هرچه زودتر باید برای آینده خود نقشه مفیدی طرح کنید . هفته بسیار خوشی در کنار عزیزان و دوستانتان میگذرانید و بخصوص با متولدین مرداد و اردیبهشت ماه تفاهم خواهید داشت.زندگی خانوادگیتان پرجنب‌وجوش خواهد بود .

متولدین آبان

بهیچ‌وجه نباید با دیگران رفتار خشونت‌آمیز و تندی داشته باشید حتی اگر کمترین‌توافقی با آنها ندارید . به‌عشاق توصیه میشود که صبور و بزرگوار باشند . برای یك مسئله خانوادگی راه حل مناسبی پیدا میکنید. ملاقاتهای سازنده و مفیدی با متولدین شهریورماه خواهید داشت . نفعی عایدتان میشود یا احتمالا درآمدتان اضافه‌خواهدشد.

متولدین آذر

به‌آسانی احتلاف عقیده‌ها را برطرف کرده‌و نتیجه‌گیری دلخواه را بدست خواهید آورد. برای خود برنامه صحیحی ترتیب بدهید تا انرژیتان بیهوده تلف نشود . در هرجمعی مورد توجه قرار میگیرید . در خانواده‌آرامش برقرار خواهد بود . تفاهم کامل با متولدین مرداد و مهرماه خواهید داشت . عصبانیت مستقیما بروی جسم و سلامت شما تأثیر مضر دارد .

متولدین دی

با پشتکار و امیدواری هدف خود را دنبال کنید مطمئنا به‌نتیجه خواهید رسید.عصبانیت و ناراحتی شما بی‌دوام و گذرا خواهد بود. پیشنهاد دوستانتان را بپذیرید . ملاقاتهای مفیدی با متولدین شهریور و آبان‌ماه‌خواهید داشت . بهتر است بیشتر مراقب سلامت‌خود باشید . خودتان را با تغییراتی که در شغلتان صورت میگیرد ، وفق دهید .

متولدین بهمن

سعی‌کنید ازتجربه‌های عزیزانتان نتیجه‌گیری کرده و خطای‌آنهارا مرتکب نشوید.پیشنهادات آنها باعث میشود راه‌حلی برای یکی از مسائل مهم خود پیدا کنید .به‌زن وشوهرها توصیه میشود هر سوء تفاهمی را برطرف کرده وبا محبت بیشتر ناراحتیها را جبران کنند. به اشخاصی که خوب نمی‌شناسید راز خود را نگوئید . ملاقاتهای جالبی با متولدین مهر و شهریورماه دارید .

متولدین اسفند

عیب شما اینست که انتقاد دیگران باعث ناراحتیتان شده و مانع فعالیت و در نتیجه پیشرفتتان میشود ، بهتر است راهی راکه‌در پیش‌گرفته‌اید ادامه دهید . با اشخاصی‌معاشر میشوید که عقایدشان را درك نمیکنید. بیشتر به‌فکر آینده خود باشید. در کنار متولدین مرداد و مهرماه احساس شادمانی میکنید . به تفریح و آسایش بیشتری احتیاج دارید .

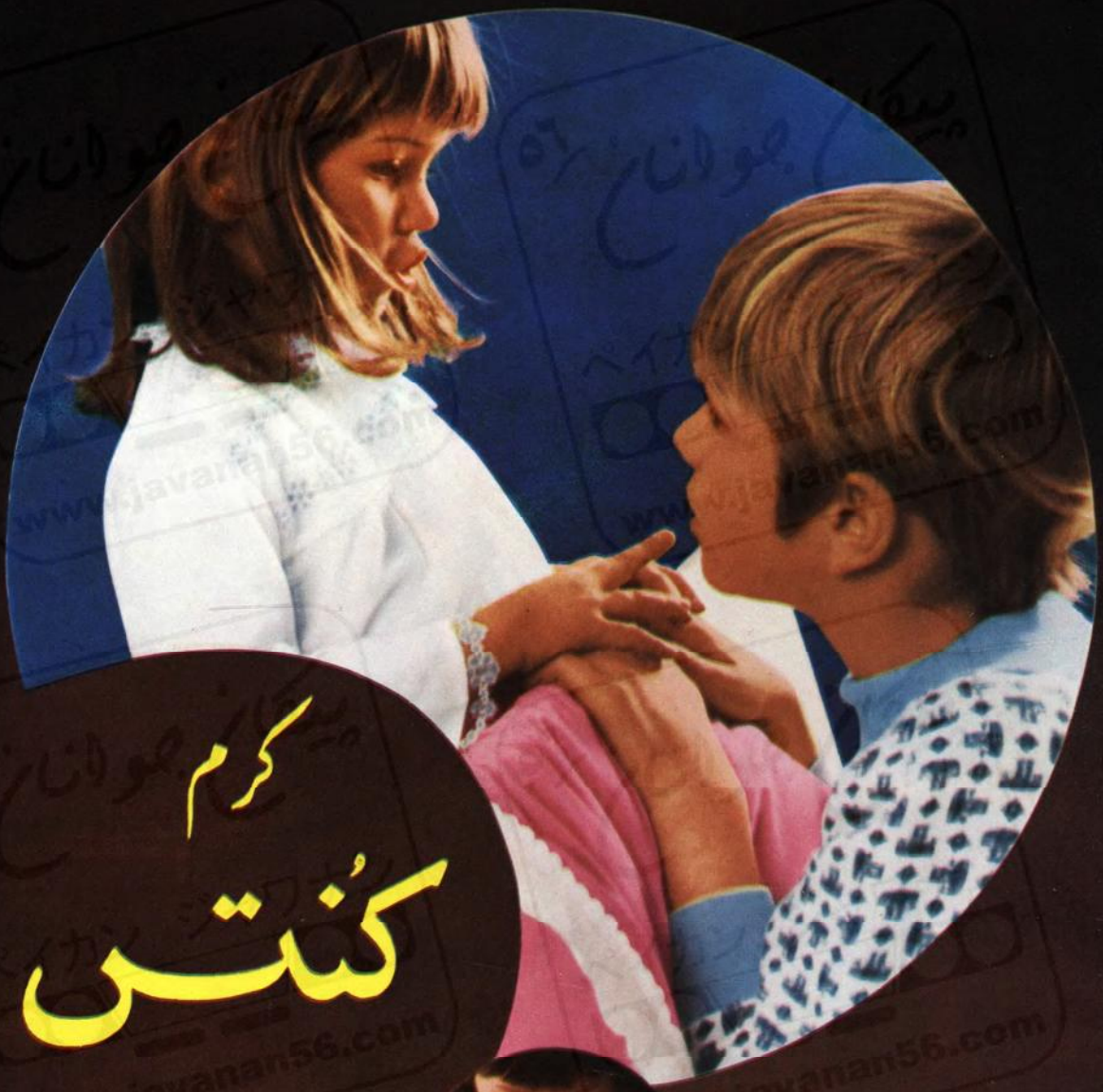

کرم

کُنتس

هدیه ای

از

پاریس

شما که واقعاً به زیبائی و سلامت
پوست خود علاقمندید،

کرم کنتس

را انتخاب کنید

با کلستون زن روز باشید

کاملترین سری رنگهای مدروز

ولا آلمان – بزرگترین متخصص رنگ و آرایش مودرجهان